

۱۳۱



فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۹۴۷۲
رده بندی دیویی:	۱۴۴۰ الف ۳۶۲ الف ۹۵۳ ۲۹۷
سرشناسه:	ارباب معی، محمد بن محمد تقی، ۱۲۷۳-۱۳۴۱ ق.
عنوان قرارداد:	
عنوان:	ارباعین الحسینی
کاتب:	ابوالمحسن محمد کاظم الموسوی خوانساری تاریخ کتابت: ۱۳۲۹ ق
محل نشر:	تهران
ناشر:	مطبعه سید مرتضی تاریخ نشر: ۱۳۳۳ ق
صفحه شمار:	۴۴۴ ص
موضوع:	مصور <input type="checkbox"/> درسی <input type="checkbox"/> گراور یا افست <input type="checkbox"/>
زبان:	فارسی و عربی
ابعاد:	۱۴ x ۲۱
نوع خط:	سنگ
روش تهیه:	وقفی <input type="checkbox"/> اهدایی <input type="checkbox"/> خریداری <input type="checkbox"/> ارسالی <input type="checkbox"/>
توضیحات:	حاج محمد
تاریخ ثبت:	۱۳۱۰
یادداشتها:	مذهبی، فهرست. روغن نقاشی، توسل، امام زمان (عج) در آخر کتاب آمده است. عنوان دیگر: جمل حدیث.
موضوع (ها):	۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۹۱ ق. ۲. محمد بن حسن (ع)، امام دوازدهم، ۵۵-۹۵ ق. ۳. باقر بن شعیب، ۴. اربعینات - قرن ۱۴. ۵. واقعه کربلا، ۹۱ ق. ۶. مهدویت - انتظار. ۷. مهدویت.
شناسه (های) افزوده:	الف. موسوی خوانساری، ابوالحسن محمد کاظم، کاتب. ب. محمد رفیع، محمد مهدی، واقف. ج. عنوان.
فهرستگذار:	نقی
تاریخ فهرستگذاری:	۸۸ هجری

مراکز کارخانه
دانش



۱۳۲۵/۱/۱۰/۱۰

۶۲۷۷



۲۱۱

کتابخانه آستان قدس
تفصیل

کتابخانه آستان قدس

۲۹۷/۹۵۳۴

الف ۳-۲

اسم کتاب اربعین الحیدیه فارسی

مصنف

جامع میرزا محمد قزوینی

مؤلف

خطی

سنگی نسخ طبع طهران

چاپی

سال طبع بهمن ۱۳۰۳ عدد اوراق ۷۷

جزء کتب اخبار شماره ۲۹۱

شماره عمومی ۴۳ شماره قبض ۲۷۵

واقف جامع عماد تاریخ وقف ۱۳۱۰

طول ۲۱ عرض ۱۷ قفسه ۱

شماره عمومی ۹۴۷۲

سال ۱۳۲۸ خورشیدی
بازرسی شد



فبار

کتابخانه کتبی خطی
کتابخانه کتبی خطی
کتابخانه کتبی خطی

والحمد لله
 الصلوة على انبياءه واصفياءه
 چون کتابت باریعین الحسینیه از کتاب
 ملاذ الانام حجت الاسلام آقای حاج میرزا محمد
 فتی ادرام الله اقباله مشحون و مشتمل بر جمیع اخبار
 و روایات معتبره و طرح بعض اخبار غیر معتبره
 در عهد حضرت خاتم الانبیا علیها السلام
 الخبیه و الاصل فی بعض و معانی علامه ظهور حضرت
 الله فرجید بونی و تالیف حضرت ایت الله حاج
 شیخ احمد شیرازی الاصل اندام
 طبع آن نموده تا آنکه مؤمنین مفید پسین از مضامین
 و عبارات آن منتفع گردند و محل فریض طهران بنی حجاب
 الدقه منوره (۵) با سناکت حد الطبع

بهر مسئله لازمست تحصیل مواظبت بر مطالب احکام
 انما ابنی المجد فی ذخر المعاد و اعط
 من جمیع جامع الاجار صلیان شرح علیه
 کتاب علامه ظهور حضرت تالیف میرزا ابوبکر
 و اماکن سیاست الحسین اکبر ال محمد
 اصول بن ملا محمد

کتابخانه کتبی خطی
 کمال صحف و خبری بطبع
 شرح کلشن فاذ در معارف
 بحال لا سبغ فی الاربعه
 راجع فی فای صلیان اصول بن
 الحان و کتبی خطی
 کمال صحف و خبری بطبع
 کمال صحف و خبری بطبع

کتابخانه کتبی خطی
 کمال صحف و خبری بطبع
 کمال صحف و خبری بطبع

کتابخانه کتبی خطی
 کمال صحف و خبری بطبع
 کمال صحف و خبری بطبع

فهرست کتاب اربعین الحسینیه مقدمه تنبیهات لطیفه در
 وضع مجالس عزیزه حال کتب جدیده الثالیف حدیث اقول شرح ما
 محترم و اشهر حریم و حرف الحکم و هب الاموال و حفظ ذایع نبوت و
 مراد بکربین موجودا و اذاب انام عاشورا و غرادر حدیث و
 ثواب کربین بر جناسه الشهدا و معنی بکاء عبود و رویت
 حدیث بی شرح خطبه جناب امام حسین و در مکه هنگام حرکت
 بتمت عراق و پیامر ابنی رضا بقضا و حال جنیب مظاهر و انکه
 حضرت مهدی الشهداء مبداء است شهادت خود را و دفع اغراض که
 وارد شده است و آمدن ملائکه بجهت حضرت انجناب حدیث
 چهارم منوال عدا منه بن بکر از بدن امام حسین که اباد زبیر
 نماند و بیان دفع بدن امام با سنان و احادیث نقل عظام او و
 یوسف و دفع اشکال ارده در اینجا و نقل کلام محدث و فیض
 و قاضی سعید و حدیث پنجم در بیان اسب ناخن بر بدن
 مطهر و عدم اغیار و خبر کافی که مشتمل بر عدم واقعه است و انکه
 پامال شدن بدن قاسم ماخذی ندارد حدیث ششم شرح مراد
 عربیه که در مجالس رائه خوانده شده و حال قضیه و جمل اشعار
 کتب و شجره نرجس و غیره حدیث هفتم و ابغوی بن وهب کربین او
 از عده موفرج و فرات جناب صادر و با و بیانات نافعه در امامت

و عاشورا و اجتماع لشکر کربلا و زیارت و اذاب عاشورا ^{حدیث}
 بمرور و احادیث رجعت و بطلان ناسخ و خرافات ملاحده
 و بیان برزخیت و دینوتیه زمان رجعت و نزول اجناسالیه
 انجائیه و جابرینا و این مطالب از خصایص اربعین الحقیقه
 حدیث دهم شاهه ابن عباس جریبل را شرح حال ابن عباس
 و نظم بدیع در کماله ابن عباس حدیث پانزدهم شرح حال شربانو
 و دختر حاتم طائی و دختر نعمان بن بشیر و شرح حال اهل بیت
 در شام و نظم بدیع و احوال برناب ساهر و جابر بن عبد الله
 حدیث دوازدهم در دفن رسول و ائمه طاهرین و شهدا حدیث
 حدیث امرایین و هجوم مسلمین بر یزید کربلا و خراب کردن متوکل
 بربا و منع از زیارت و فوائد حدیث امرایین و نظم حدیث
 امرایین حدیث چهاردهم کماله قاسم شب عاشورا و نکذ
 عروسی و حدیث پانزدهم شرح حال علی اکبر و پادشیدن
 خون با سمان و تحقیق سرخی اسمان و نظم انابن الذبیحین
 حدیث شانزدهم احوال ابی الفضل و نجیم اعمال و شرح اولاد او
 و حال محمد بن حنفیه حدیث دهم منع ابی از حضرت و کشته
 شدن عثمان حدیث دوازدهم حضرت موارثت

حدیث نوزدهم سلونی قبل از نقد و بی و شرح حال عمر بن سعد
 و شرح قول و بدا و علم عیب علم مخزون و بداد و شرعیات و خرافات
 زناد و عصر و اخبار و بغاثات حدیث ۱۱ حدیث الی السبعین بلا
 و خلافت بنی امیه و تاثیر بعضی اعمال در عموم ناس حدیث مفصل
 و فضایل ملاحده حدیث بیست ۲۱ لا و فقرا الله لا ضعی و لا فطر
 حدیث ۲۲ حدیث خطاط و لباس العبد حدیث ۲۳ حدیث جابر و ربعین و حقوق
 اهل بیت بکر بلا و نشارات للشیعه حدیث ۲۴ حدیث ابو رافع
 و حمل سید الشهدا بر دوشان و حدیث اربعین شهید اول
 در دفع رسول امیر را بر دوش خود در خانه کعبه حدیث
 ۲۵ الشفا فی نثره الخ و اذاب نثر حدیث ۲۶ مناسبات
 یحیی و حسین و شرح حال مختار و عزاداری بیابان تشنه
 و مصویر و فروع شری و فضایل الهی حدیث بیست و هفتم
 ورود کوفه و حدیث مجلس ابن زیاد حدیث بیست و هشتم
 در منازل راه شام و ورود اهل بیت نقیشرین و حلب
 سخن گفتن سر مقدس حدیث ۲۹ مکالمه حضرت سجاد با پسر
 و بعضی اعمال پرهیز و مسئله جبر و اختیار و مذهب جبریه و
 مفوضه و معنی امر بین الامرین حدیث سی و نهم
 علوبات و اشعار مؤلف از لسان فاطمات حدیث

فهرست چهل حدیث

۵

فهرست کتاب

بی و یکم در جلال حضرت سجاد علیه السلام و معنی عصمت و بیان
خوف و ترس از او و اولیا حدیث بی و دو در تحقیق
معنای شفاعت و اقسام معاصی بندگان و بعضی بیانات
حدیث بی و سه در وداع سید الشهداء و حال فاطمه
صغری حدیث بی و چهار در مدفن راس او و در سر بردن
و کرامات سر مقدس در شام و رفتار اهل شام در عاشورا
و مدت شام و بلاد مومنه و عبور حضرت رضا بقیم
حدیث بی و پنج در فضایل سبطین و معنی سیادت
و اطلاق ابن بر و ولد بنت و حال حرمین از حدیث بی و شش
در اشعار حضرت حسین علیه السلام و اشعار از بد و بیان حدیث
شعراء و اقسام شعر حدیث بی و هفت در تحقیق رؤیا و نبی
فلا منام مؤمن و کلام بعضی عرفا در رؤیا و منام و مکالمات
ز هیر یا شهر حدیث بی و هشت در وضع تربیت و غیره حدیث و نقل امور
بمشاهد مقدسه و بیان ملک نقاله حدیث بی و نهم
در کسوف شمس در عاشورا و تحقیق کسوف و
خسوف حدیث بی و دهم در مقام قائم علیه السلام
و بعضی القاب آنحضرت و بیان طلوع شمس از مغرب
و تحقیق قاضی سعید و بیان او و تاد و افطاب و ابدال
و ما وجد بخط الکبری علیها السلام

الحسین
بن علی
بن ابی طالب
علیه السلام
محبی

بسم الله الرحمن الرحيم

مناش و ثنا ذات اقدس خالق را که از تمامی موجودات
برگزیده نوع بنی آدم برای مظهریت اسماء حسنی و صفات علیا و
بقلم قدرت افاضه نمود مرا این اثر و احکامی را بر الواح نفوس شریفه
انسانیه علم الاذن اما لم یعلم و زیاده ناسخ کرامت و لفظ کرمنا
بنی آدم را بر این نوع دون سایر ائمه و شرافت که پیدا و ردن
هر ناپدید برای آدمی پیدا و ردن آدمی برای خود نمود مهری
با افریدگان شریف که هیچ زمانی اعراض از خلق خود نفرمود
همیشه و سابق و رسل مپا نه مردم و ذات اقدس شریف بود بعد
از تکلیف استعداد و استحقاق بر دنیا و آخرت نمود بنیان بنو ات را بپای
اولاد آدم و جامع شتات صفات بجلال ذات سید الرسل
و خاتم الانبیاء و نبی کمال ناسخ الاصفیاء محمد بن عبد الله

دینا جہد الکتاب

دینا جہد

۳

علی روحہ الطیب للآہونہ وجسدہ الطاهر المملوئہ وعلی خلفائہ حلفاء
 الدین وامناء الوحی المبین سید الموحدين علی بن ابیطالب
 امیر المؤمنین واولادہ الابرار الذاعین الی النجاة والرشد وکتاب
 مبین اورا اخر کتب اربع ومنتہی الکتب مقرر داشت علم ہذا
 بشاہ زاد ولایت افراشت وراہ عذری برای سنا لکین لمیرنہ عبودیت
 نکذاشت عنہ طاهرہ اورا اولیای خود و اوصیائے نبوت انکاشت
 واز اول افرینش تا فنا فی بناطرقہ العینی میں اخیالی از حجب بالغہ
 نکذاشت لہلک من ہلک عن بئسہ و یحیی من حی عن بئسہ
 وعرش ولایت را بدو از دہ برج نامت من بن ساخت و نبوت
 و ہدایت زادگان مظاہر زاہرہ مرتبہ اشد و سفینہ نجات
 برای غرق و ہلکی از امت خود و دایہ کذاشت و بعد بند مجرم
 محرم و از فضائل و کمال بر قلوب متافہ اہل دانش و جمال از اخوان
 الصفا و روحانیین مینگار د کہ عات جاریدہ از علمای شریعت
 و سنا لکین طریقت ہمیشہ بر تالیفات ربیعین و شرح چہل حدیث
 از متعلقات امور دین میں منسجم بودہ و حقیقہ ہمیشہ از رو
 این توفیق داشتیم کہ شاید صدق حدیث مشہور من حفظ
 علی امینی اربعین حدیثا بعثہ اللہ فقیہا عالما واقع شود استغفر
 وفت باشند عالیم تحصیل تکمیل و تعلم و تعلیم بحال نمیداد تا
 پس از نہایت مسافرت قائمہ در وطن عزیز دارالایمان قمہ لالہ

مخوفه بالامان نمود و این بلده شریفه از ایام قدیمه معدن
 علوم و اهل بیت علیهم السلام و مسکن وستان این بود و آن شرافتین
 بوده و از بلاد مستحده اسلامیه در معجم البلدان و غیره مسطور
 که در سنه هشتاد و سه هجری که لشکر عبدالرحمن بن محمد بن ^{شقی} ^{شقی}
 کلامیر رسید بنا بود و بر حجاج بن یوسف خروج و سرکشته نمود پس از
 شکست و میان آنها هفده تن از علمای عراق عرب از طبقه تابعین
 بودند و از جمله پنج نفر پس از سعد بن مالک بن عامر الاشعری که نام
 ایشان عبدالله و عبدالرحمن و اسحاق و نعییم ^و بود بعد از آن از امیر ^{حسین}
 قتل آمدند و در آنجا خفته بودند که نام داشت ساکن شدند و عمرو
 زادگان ایشان پس از آنکه از آنجا ^و شدند بنای عمارت و آباد
 گزاریه عبدالله و زکریا پس بود اما بی مدتی پس از فرود
 آمدن باز مکان از بین طریقه تشیع باطل و سکنه آن ناحیه خو
 و از اول عمر مردم این بلاد غیر تشیع طریقه از اسلام نشناختند
 و ریشه تبعیته احدی بکردن نپنداشتند تا حدی که کوفایم و
 شیعه و لفظ مترادف باشند و بر شخص متبع خیر پس واضح
 که اکثر اصول احادیث شیعه از علمای قمند و این شده و بیدل
 جهاد ایشان محفوظ مانده چنانچه واحادیث معتبره شرح این جمله
 مسطور است پس است کلام امام صفای که این بلاد را حرر خود
 اولاد آنجا خود نامیده و فرموده که معدن شیعیان است

و خبر داده که این بلده معدن علم و فضل خواهد شد و علوم اهل
 بیت از این شهر فائز بسایر بلاد مشرق و مغرب شود و بلاد باوقفت
 های دینیه از این شهر مد فوع است یکی از درهای هشت بزرگ
 ایشان است که گنایه از باب لایزال اهل بیت باشد و نیز فرموده که
 این شهر جایگاه فاطمیه و جای اسایش مؤمنین است و شبانه ال
 پیغمبر است و مصداق این کلام معجز نظام آنکه مقابر شریفه علویین
 بعد از یکدیگر در این بلده واقع شده در هیچ ناحیه واقع نشده چنان بلد
 در زاویه از بلاد عظیمه واقع شده بود و مطمع اهل بیت نبایند و
 خلفا منوچهری و خراسانی و اصفهانی امثال آنها بوده و بسلاطین
 صغیره عنایه نداشته اند باین سبب و قرائن از شراعات اهل
 بیت محفوظ بوده علویین اما من اسایش بوده و شرح اینجمله در کتاب
 تاریخ قم که از کتب معتبره و در عداد اصول حدیث محسوب است
 مسطور است از مقابر معظمه که در این بلده واقع است قبر فاطمه
 دختر موسی جعفر علیه السلام است که در غربی این بلده واقع است
 در زمین موسی بن ابی بلان که ملک خاص موسی بن خنرج بوده و
 فضیلت و شرافت زیارت این مقبره مشرفه در اخبار معتبره
 امامیه مشهور است از قدیم الا پیام این بنیعه مشرفه که معتمد
 بوده و در پهلوی این قبر فیوریه دیگر از علویان محترمان است و
 دختر از موسی مبرقع و سه دختر از حضرت امام جواد علیه السلام

الرضا عليه آية الله السلام است اول بفعلة بکبر این مقبره بضعة
 موسویه بنا شد از زینب ختر حضرت جواد بود که قبر او نیز در این
 بقعه مبارک است که این بقعه حضرت فاطمه زهرا شهبه اثنی عشرین
 بوده و کرامات بسیار از او مشاهده شده و در زمان سلاطین ضغوة
 و پیش از آن اوقات خدام و نویدیات مقرر داشته و هیچ از سلاطین
 فروگذار از احترامات استانه مقدسه نکرده اند خصوصا از زمانیکه
 نوین پسر استان به لائت قضا باد و دمانجا بن بنیاساد از خستیه
 جیل عامل که از احقاد اجماع و او کادستد الساجد بودند مقرر
 بوده و نسب شریف از اجداد و ذر و طو امیر نسایین محفوظ و محفوظ
 است اثرات نجایه ساطع البرکات و خلفاء عن سلفه و خدمات این
 استانه مقدسه سماع و حامی بودند و هر که از سبب
 از جمله نظام و انتظام در ویرانه چنانچه در این زمان که حدود
 هزار سیصد پست هشت هجری است بنصوب علمای اعلی
 و اولیای عظام مفوض است این منصب جلیل استبد معظم
 نیکل مخیر الاشراف و السادات و مرکز القواضل و الفضائل و
 السعادات جامع مزایا الانسانیه و الکمالات البحر الزاخره الذی
 له من الجلاله و النجایه حظ وافر تاج الحاج و قبله الحاج هم
 سید محمد باقر دام عمره السجده و عیله الرغید بنجل السید
 الابدی الذی کان نوع الانسان عین و للناس انسان العین المشمول

شرح جناب موقر باشه قلم

در حیدر

۷

له رحمه الله الواسعه في النشأين مير سيد حسين عليه ثيابا
الرخه كوكوف الهاطلين حفيد الشاده الانجبين من نسله
سيد المرسلين المنتهي نسبه الى امام الساجدين عليهم صلوا
الله اجمعين شعر نيبا ضاء عموده في رفعه كالصبح في
وضياء و مناقب شهدا لعدو بفضلها الفضل ما شهدت
به لاعداء چنان آثار جلالت راين خانواده هویدا است و علام
نجات عرفی شرافت و رجبیه او پیدا که هیچ وجه بشعر عرف
باستادش در تالیف مؤلفی نباشد افتاب مدد لیل افتاب
قوائد انعام و احسان انساب شامل غماز دل ایمان است احسان
طایفه نداد چون بلده دار ایمان محل عبود و مرکز مروت است
و این بیت شریف محل امید هر محتاج و فقیر و هر دقانده و آشوب
خصوصا جناب معظمه از همه اسلاف شرافت اجداد ایجاد قد
بالا تر نهاد و کرامت فدایا باین ذوی حسب کما عالت
برسول الله عدنان در اجابت ارباب حاجت در کمال بشاشت
و طلاقه وجه و با آنکه بهره مند از عظمت هاشمی و مهانب مطلبي
و سبب آن محمدی سخاوت علوی است در کمال تواضع و فرو
بایندگان خدارفتار نماید شعر فنی پیش حسن الشاء بماله
و بعلم ان الآثار اندور افر الله عیون العباد بطول بقاء و طول
عطائه و نیکی باعدائه حفر کثیر القصیر بحسب اطاعت مرکبا

سبب تألیف کتاب

دیراجه

۸

چهل حدیث از اخبار متعلقه بحضرت سید الشهداء علیه السلام
 ترجمه و شرح نمود با اشاره با عقائد اثنا عشریه
 در باب جمع و بدو بر رخ و تطبیق معجزات و کرامات ائمه بر فو
 مینبینه صحیح و رفع شبهات ملاحده و زنادقه این مان در جمله
 از مسائل دینیه و در احادیث معتبره امامیه و کتب تعرض نمود
 از نگاشتن و ترتیب فقه طیفی را که کتب معتبره معتبره زناد
 از قد و حاجه است و نامیده شد این تا این کتاب و بعضی الحسینیه
 و قبل از شروع مقدمه از منست که مستدینین از اهل مذاهب اثنا
 عشریه آگاه شوند که در عصر فاشعای در مذاهب شیعه شایع
 از من اسم غریبه دارند و گویین بر مصائب سید مظلومین نیست
 بلکه اکثر آثار و سنن و آداب شرعیه مهجور شده جز نوشتن
 بحضرت سید الشهداء علیه السلام که فایده امید و آری شیعه است
 روز بروز در مرتبه و کمال است پس شایسته باشد که خود
 اربع عمل بطور مضبوط شود که مطابق قواعد شرع افدس باشد
 و مورد طعن و اعتراض مذاهب خارجیه نباشد و چون در این
 معاشرت و مخالفت نامه است میان اهل این مذاهب با مذاهب
 دیگر و واقعه که بلا و ابتلای حضرت سید الشهداء در اکثر
 نوار پنج ملل مذکور و مضبوط است در مجامع غریبه داری
 از امور مبتدعه و منهیات شرعیه مقدمه احترام از متانین

کتابخانه مدرسه کوی استادی

دور

شایسته شد

مانند

مانند خواندن سازها و خواندن کلماتی که میزن و بسا باشد که مجالس
 هو و لعب و پر و خنکی بعضی از جماع غریبه داری نباشد و در
 حدیثی حال اینگونه مردم بیان شده که گفته اند بطلبون الذین
 باعمال الاخره و این حرکات موجب خروجی از ثوابهای عظیمه
 خواهد شد و شیطان اعداوت تمامی انواع انسان است
 پس هر عملی که نفعش بیشتر باشد ثوابه بیشتر باشد و فساد
 آن عمل زیاده خواهد بود مانند نویسنده حضرت سید الشهدا
 که بحسب ضرورت بین و اخبار را طاهرین موجب نجات و
 رسنکاری و ردینا و آخرت است هر عملی که موجب قوت اندیشه
 شود تا اهلان توحیدی و تقوی می خام در آن عمل خواهد شد و
 مانند که مصائب که یکی از وسائل معذرت معاش است و رحمة
 عبات کثر ملحوظ شود تا رفت و رفت کار بجای رسیده گردد
 مجامع علمای مذهب کاذب صریح فرموده و فرموده و فرموده
 میسر نیست جمله از اگرین مصائب باک از اختراع و قانع
 ندارند با باشد که اختراع بیخی کند و خود را مشمول حلال
 من ابکی فله الجنة میداند و بطول زبان همان حرف دروغ شعو
 در نا ایقان جدید پیدا کند و هرگاه محروث مطلع امین منع از
 آن کاذب نماید نسبت بکتابی مطبوع یا بکلامی مسموع هد
 یا تمسک بقاعدة شامخ در ادله سنن نماید و دست و پایی

نقلهای ضعیفه قرار دهد و موجب ملامت نویسنده ملل خارج
 خواهند شد مانند جمله از وقایع معروفه که در کتب جدید
 مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین اثری از آن وقایع نیست
 مانند عروسی قاسم در کربلا که در کتاب وضنه الشهداء تألیف
 فاضل کاشفی نقل شده و شیخ طریحی از اجله علماء و معتمدین
 است و در کتاب منتخب مسامحات بسپای نموده که براهل
 بصیر و اطلاع پوشیده نیست علماء تاریخ می دانند که وقعه
 کربلا از وقایع معروفه و اکثر وقایع سر زمین در کتب معتبره
 مضبوط است و جمله از اهل غازی و سپرد و این باب کتاب
 مخصوص نوشته اند اگر چه برخی از آن کتب در زمان مفقود شده
 مانند کتاب ابی مخنف لوط بن یحیی که از معتمدین اهل سپر است
 و کتاب قاضی و سند هزار بوده و شیخ مفید بعضی وقایع را
 در ارشاد از آن کتاب نقل کرده و اما کتاب مقتل ابی مخنف معروف
 در این زمان مجهول الحال و غیر معلوم المؤلف است اگر چه مشتمل
 بر بعضی روایات ابی مخنف است لیکن محل اعتماد اهل علم نیست
 مانند اکثر کتب فارسیه جدیده تألیف که مشتمل بر غرائب عجایب
 است که اهل حدیث و از آن امور اطلاعی حاصل نیست و ما

از نقل نموده

اینک شروع بنقل چهل حدیث کنیم
 الحکمه حدیث اول

سند سلسله رواه

اول
حديث

ما اروي به اجازة عن جماعة من مشايخي العظام وفقهاء الاسلام
 بن اهل الله احسن الجزاء بحق روايتهم منهم شيخنا واستادنا
 ومعتمدنا في الحديث سنادي العالم العام والمحدث الكامل
 الثقة الثقة المزي من كل شين الحاج ميرزا حسين التوري
 الطبرسي قدس سره القندوسي عن شيخنا مشايخنا الاعلام
 الشيخ مرتضى الانصاري طاب ومير عن استبداد السند
 السيد صدر الدين العاملي عن سناد الفقهاء الاواخر
 الاغا محمد باقر الهمداني عن ابيه الاجل المولى محمد اكمل عن ابيه
 المجلسي عن ابيه عن الشيخ بناء الملة والدين محمد العاملي عن
 ابيه عن الشهيد الثاني عن الشيخ علي بن عبد العالي الحسيني
 الشيخ محمد بن داود الجبوري رحمه الله عن الشيخ بناء الدين
 علي عن والده الاجل شيخنا الشهيد الاول عن شيخنا
 الدين بن اهل الله قدس سره ورحمهما عن ابيه عن شيخنا المحقق
 عن السيد خوارزمي عن شاذان بن جبر ابيه عن محمد
 ابن القاسم الطبرسي قدس سره عن ابي علي بن شيخ الطائفة
 عن والده الاجل عن شيخنا المفيد عن يونس المحدثين شيخنا
 الصدوق في القمي قدس سره الله نفوسهم الطيبة في كتاب عرض
 المجالس عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسين بن محمد بن
 عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن ابراهيم بن ابي محمود قال قال

[illegible]

گویی کنند که نه کنند کان پس بدر سینه که بر پستان بر او میزدند گاه
 بزرگوار پس فرمود حضرت رضاء که عادت پدر موسی بن جعفر
 بر این بود که هر چه که فاه محترم می رسید بگر خنداد دیده نمیداد
 شکسته حالی بر او غالب شد تا ده روز از قایم گذشت همین که
 روز دهم می شد آن روز مصیبت و غم و کرم بر او بود و می گفت در این
 روز گذشته شد حسین بیانات قال الله تبارک و تعالی ان هذا الشهر

عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يقول خلق السموات والارض
 منها اربعة حرم ذلك الحرم عظم الحرام الا شهر اربعة اشهر
 فرد وهو رجب ثلثة سرور و معنی کوفته از این بزرگوارانها که
 الحارم فيها اکثر مما عظم في غيره او كانت الحرم بظلمتها اختلوا و ان
 رجلا رأى قاتل ابيه فيها لم يجز له ان يراه او ان يمسها الله تعالى بعض
 هذه الشهرة و اعظم حرمة من بعض ما علم من المصلحة في الكف
 عن الظلم فيها لظلم من ثلثها ولا تروا ادى في الناس في الظلم
 اصل الا لبقاء النائرة و انكسار الشهرة في الناس المدة قال عزير قاتل
 و كسب ما و ان من الشهرة الحرام في انية قاتل في كبر و قتل
 سبيل الله و المسجد الحرام و اخراج اهلها منه اكبر عند الله و
 ذلك الحرم على حرمة قاتل الكفار في الاشهر الحرم و التعرض لهم
 و اخراج المسلمين من المسجد الحرام و ذكركي المفسرون و اهل السبر
 ان اهل الجاهلية مع كونه غير مناد بين بني كنانة و اعظم من الاشهر

بين شهر محرم وأول سنة

حديث

١٥

ما نعمة المسير بين أفضل بيني وبين حرم الله ذراع أحب إلى من
 أن أقتل وبين وبينه شبر ولا أحب أن يهلك حرم البيت بسفاه
 دمي في محرم الحرام وقع وفعنه الطفق فأنذته نطق الأخبار
 بأن أول السنة شهر رمضان وفي دعاء مروي عن مولينا الرضا
 عليه السلام في الأقبال ما يقتضي أن أول السنة هو المحرم كما
 هو المعروف في التاريخ العربي ولسنا نأدلت عليه بالأخبار بيننا
 نجد بدور الحوادث وأما ما يروى من السجاء إلى
 ولي العصر كما يدل عليه أحاديث ليلة القدر وذكر الكعبة
 في حواشيها أنه ليس شيء من الشهور يضاف إليه شهر إلا ليلة
 التوبة بجان رمضان وإن الأشهر تجميع بالالف والهاء نصيحاً
 وبالواو والنون فكسبوا قولهم الحارم والأصفار والجماد
 والأرجاء والشعابين وما أنصف منها يقع الجمع على الأول فيقال
 شهر الربيع انتحى في اليوم الأول منه معظم عند ملوك العرب
 وفيه سجن باب الله دعاء ذكره وأودخله ديس الجنة وفيه ثالثه
 خلاص يوسف من الحب في خامسة عبر موسى البحر وفي رابعة كلم
 ربه كلمه ربه على الطور وفي ناسه خرج بولس من بطن الحوت و
 فسرفوله ثم ولنا في عشر في بعض النفا سير بال عشر الأول من
 الحرة وفيه دلالة على عظيم هذه الأيام ولكن يظهر من خبر ميثم
 التمار المروي في الأما إلى ما ورد في فضل شهر محرم في أخبارنا

خارج مخرج القیمة واما من موضوعات بنی امیه و انباءهم و عما
فی هذه الرواية من سبى الذریعة الطامنة والنسوة الفاطمیة
و استغاضت به القائل من ارباب السیر والمقائل وهذا من اعظم
الشواهد الدالة على کفر هؤلاء اعطاء المردة واستدلال ابو الفرج
ابن الجوزی کفره بدیخت حمل ال رسول الله على افتاب الجبال
وعرفه ان يدفع فاطمة بنت الحسین الى الرجل الذى طلبها وقوله
طالی ان اسبکرو هذا قول لا یقع لقائله و فاعله باللعنة ولولم
یکن فی قلبه احقاد جاهل و اضحان بدویة لا حسن الى الرسول
وما اشتملت علیه لروایة من اضرار الثار فی النجم مذکور فی جملة
من الکذب ان غلب بعضها من مثل شیء الا ان للشیخ الفقیه
ابن نما و کتاب الملوحة فی فضائل الطغوف للتبذل الاجل و هی
الدین بن طاووس قد هی التبی عن تذبیب النار و هذه التبیان
شذوذا عرفها من اخره و كانوا فسد و افها من تقدم علیهم و مهد
لهم الملائکة من اذا حراق بیت فاطمة کما فی کتاب عفتا لفرید لا بر عبد
ربه الممالکی و تصدق قبل التشناس بانة سر غی بمنین سند کبره که
خیمه خیمه العبا بنود و لا ینافی هذا الخبر ما ذکره الفقیه فی الاشیاء
من ان عمر بن سعد لما جاء الى النجم صالح النساء و یکن فی وجهه
فقال لا صحابة لا یدخل احد منکم بیوت هذه النسوة فوکل بالفسطاط
و بیوت النسوة و علی بن الحسین جماعه ممن كانوا معه و قال

احفظوهم لئلا يخرج منهم احد ثم عاد الى مضربه فلعله لم يضره
النار في جميع اقسام الجسد وبقيت بغيره دخلت النسوة فيها محبوس
للاسروا السبي ولا جله امر يحفظون واذا عاد الى مضربه لم
يطعه هؤلاء الاجلاف الكفار كما انه لما امر بردها اخذ منها من
لم يسمع عنه احد واذا حدثت بغير الحبحم وسلب النساء والاطفال
فما انقفت عليه كلمة اهل السيرة في تلك النواحي قال الشيخ
القمي ابن نماني مشير الاحزان وغيره ثم استنقلوا اليه بعباءة
عم وفسائه حتى تسلب المردة عتقها من يدها وخاتمها من جيبها
وفرطها من اذنها وجعلها من يدها وبعث عمر ابا وفي المناقب
وقصد ثم الى الخيام فنهى ابا وحدها حتى فلتحت اذن ام كلثوم
لحلفه كانت فيها وروى الصدوق في الاطال بالسناده عن فاطمة
بنت الحسين قالت دخلت علينا النائم واذا جاريتهم صبيحة وفي
رجلي خلجا لان من ذهب فجعل رجل بغض الخلق ابن من رجل
وهو بيكي فابيبك باعد والله فقال كيف لا ابكي وانا اسلب
بنت رسول الله فقلت لا تسلبني قال اني اخاف ان يجرني غيري
فياخذني قالت وانتهبوا ما في الاثنية حتى كانوا يزعون المسلمين
من ظهورنا وانا قول هكذا جاءت الرواية وفيها غراية فان
فاطمة بنت الحسين كانت مروجية من ابن عمه الحسن بن المشي
فيل وقع الطف كما ذكره ابو الفرج الاصبهاني وغيره

الحسين

فكيف يصح كونها جارية صغيرة ولم يذكر النسابون للحسين
عليه السلام بنتا اخرى نسقي فاطمة غير هذه وذكر ارباب
السيرة هجوم الناس على نهب ما في الخيم من الورس والزعفران
والحلل والابل وسلب النساء بزئفهن وفي كتاب
نور العين اخذ رجل مقنعه امرأة فنظر الى فرطها فعا لجح
فلم يخرج فقطع الاذن باسنانه وجري الدم على ثيابها
وصاح المرنمة من شدته الوجع وفي كتاب كشف الغمة وجد
شمر عنه الله ذهباً في ثقل الحسين ثم دفع بعضا منه الى
ابنته فدفعته الى صايغ فلما ادخله النار صار هباء ونحاسا
فلما انجرت ياها بذلت الى الصايغ فقال صغى بحضرة
فما د مثل الحالة الاولى في ثيابي وذابغ النبوة وذخا
الامانة محفوظة عند اهله لم تنهب شئ منها في اللطف وفاقا
بها الحسين الى كربلاء او دعها في المدينة عند ام سلمة لعلمه
بما يجري عليه وي في الكافي بسنده عن الصادق قال ان الحسين
لما صار الى العراق اسنود عام سلمه رضي الله عنها الكتب و
الوصية فلما رجع علي بن الحسين دفعها اليه وفيه عن علي
ثم قال الحسين لما حضره الذي حضره دعا ابنته الكبرى فاطمة
بنت الحسين فدفع اليها كتابا مملوفا ووصية ظاهرة وكان على
بن الحسين مبطونا فدفعت الكتاب بعد ذلك الى علي بن الحسين

و بمعنا همار و ايات في كتاب البصائر وغيره نقلها العلامة المحقق
في امانة البحار في باب ما عندهم من سلاح رسول الله و في كتاب
اثبات الوصية للسعودي و في اخر الكتاب ان الحسين اوصى الى
اخيه زينب بنت علي في الظاهر كان باخرج من علي بن الحسين بنسب
الى زينب بنت علي بن الحسين و ثقته و اتقائه اليه الى بعض
ما ذكرنا اشار السديد في الملهوف قوله و لو روي عن رسول الله
حرمته يعني انهم كانوا يحبون نبيهم لراعوا ذريته و لو كرم
عليهم رسول الله لكرم عليهم من كان كرميا عليه لعدوهم من
كان اكرم عليه من كرمته و كثر عزة اصداقهم حيث قال
شعر لشد علمت بالغيب اخوتها اذا دعوا له بكره علي كرمها
وقد قال الصادق ع عجايب العرب كيف لا يخلصنا علي و سهم
والله يقول و كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها
الخبر و اقول و لقد عمل المنافق عمر بن سعد بنمي مولينا
الصادق ع حيث نصب امر الحسين علي مع طوبى بل فوق راس
يوم و روى الكوفي قوله ع ان يوم الحسين الخ يدل على ان مقتضى
الحسين لا يندرس على كروا اللبالي و مروا الايام و لا
يطغى حزنهم عليه بنكاشا السنين و الاعوام و انهم كانوا
مجددون المائت في كل الحارم و ينكفون فيها عن التنازع
المشارب المطاع و يحبون محبة من نذكار تلك الملاحم

ولهذا اتى بهم شيعتنا في كل البلاد سيما بلاد الاعاجم
بل في بعض النصوص على ان نفوسهم المقدسة منفتحة
على هذا المظلوم في كل العوالم وان هذا الحزن سار في جميع
الموجودات حتى اهل النار والجنات والوحوش في الفلك
والارض والبلاد ولعل الله يوقفني شرح هذه الجملة في
الاخاوية النبوية روى الشيخ الثقة ابن فلول في كتاب
كامل الزبارة عن ابي بصير قال كنت عند ابي عبد الله ^{عليه} ^{السلام} ^ع
فادخل عليه بن فقال مرحبا وصمة وقبلة وقال حقرا لله من
حقركم وانتم ممن ومركم وحذل من خذلكم ولعن الله من
خذلكم وكان الله لكم ولها حافظا وناصرا فند طال بقاء
النساء وبكاء الانبياء والصديقين والشهداء وملك في
السمواتم بكى وقال يا ابا بصير اذا نظرت الى ولد الحسين انا
ما لا املك بما اوتي الى ابيهم والهم يا ابا بصير ان فاطمة
لن يكس وتشتد فتر في جهنم زفرة لولا ان الخنزيرة لم يبعثوا بكائها
وقد استعده والذالك مخافة ان يخرج منها عنق او شرد ^{هذا}
فخر في اهل الارض فيكم نعم ما دامت باكية وبزر ونهاو
يوثقون من ابوابها مخافة على اهل الارض فلا تسكن حتى يسكن
صوت فاطمة وان البهار تكاد ان تنشق فيدخل بعضها على
بعض مخافة على الدنيا ومن فيها ومن على الارض فلا يزال

الملئكة مشفقين يكون لبيكاهم يدعون الله وينضروا
اليه وينضرع اهل العرش ومن حوله وترتفع اصوات الملئكة
بالقدس لله سبحانه مخافة على اهل الارض ولوان صوتنا
من اصواتهم يصل الى الارض لصغور اهل الارض ثقلت
الجبال وزلزلت الارض باهلها قلت جعلت قدالك ان هذا
الامر عظيم قال غيره اعظم منه قالوا نعم ثم قال يا ابا بصير
انحبت ان تكون ممن يبعد غافله فيكبت حين قالها الخبير نعم
ما قبل در بارگاه قدس كه جای مهلا نیست سرها قدس
همه بر زانوی غم است سر الحیف کربستان تمام موحود
برستید مظلومین مستغیر در انجنا است بر مردم هشیما
اشکار است که مکالمه اولیاء باندازه عقول مخالفین است
وغالباً از یاباستعمال الفاظ در متنا کلمات و در خبری
امام متناقض غرض باید مباش از کسانی که لفظی باشند و بربك
معنی خاص حمل کند و اکثر ناویلات که در احادیث امامیه
وارد است مبنی بر این قاعده است بعد از آگاهی بران قاعد
بسیار از احادیث فرقه حقه امامیه از غرائب و تنافی خارج
شود مثل اینکه الفاظ عصر اله و میزان و مرصاد و اعراق هر
دره تمامند ده استعمال شده شخص جاهل که غافل از
این قاعده باشد گمان کند این ناویلات مجاز یا مجاز فیه در

افوال است توان گفت این معنی مجاز نباشد و هرگاه اهل
 عربیّت تصدیق این مطلب نکرده از باب عدم احاطه و اطلا
 است مثلاً کرپستن معنی عامی دارد که عبارت از اظهار اندوه
 و غمناک بودن باشد این معنی در انسانی بر پختن آشک و
 انقباض چهره کشف شود و خصوصیت آن که آفتاب شود هر
 صاحب شعور بگرداند و هنگام برپیزی شود و گرفتگی در د
 او هویدا شود گریبان خواهد بود بلی کرپسته انسان و پختن آشک
 چشم آفتاب بودن چشم و جریان در معده خلیقه در حقیقت
 کرپستن زلزل و زخم و صدمه و مفاسد و محقق عبادی معتبر است
 و تحقق غایبات نه اعتبار تحقق کواشف مثل اینکه در اطلاق
 اسماء الله مانند رحیم و علیم روح رحمة و انکشاف معتبر است
 نه انکشاف قلب صنوبری یا بودن برای جمانته اذال ^{حله}
 در تحقق حقیقت رحیم و علم دانسته باشد و باین مطلب جمله
 از بزرگان مفسرین تصریح کرده اند که اسماء الطیبه باعتبار
 غایبات صاف است نه باعتبار مباد و نیز باید دانست که هر
 موجود بیک در عالم جمانت پیداشده از عالم غیب بعالم
 شهادت آمده و هر موجود جمانه صورتی دارد عقلانی چنان
 گفته اند صورتی در زیر دارد آنچه در بالا سنی بلکه هیأتی که
 انواع کلیات مانند ارض و سماء و رب النوع عقلانی دارد احاد

در بیان تفسیر نام ظاهر الجبل

۷۳

منقول از کتاب

و اشخاص هم صور عقلیه دارند و ابواب بسیاری از احادیث
دلائل بر این مطلب است ارد مثل احادیث حمل عرش که چهار ملک است
یکی بصورت آدمی یکی بصورت کرکس و یکی بصورت شیر و یکی
بصورت گاو و هر یک طلب و ذی برای افراد نوع خود می باشد
و احادیثی نیز در باب اواز خروج و در سحر و اینکه هم خروسها
تابع خروج عرش هستند و در تفسیر نام ظاهر الجبل و ستر
القبیح وارد شده که هر شخص صورتی در آسمان دارد و این
صور عقلیه است اتحاد شخص با صور جسمانیست دارند پس در گاه
اندوختی ملائک و ابواب انواع پیدا شود سرایت بنام موجود
حتی جنادات و نباتات خواهد که این است عزاد بجای است
که فرمودند که پس بر حسین بن علی قاری و ماله پری و استیفا
بعضا ما کن مانند بصره و دمشق و بعضا طواف مانند حکم
العاص از حجه اهالی از بلاد و عداوت ایشان بوده با اهل بیت
عصمت و کر نه از رض شام از اراضی مقدسه و محمد و جد را خبا
و شرح رفتار و کردار اهل شام را با نام عاشورا در چند سی و چهل
ذکر میشود انشاء الله خاتم شتر ایام عاشورا ایام حزن و اندوه
ائمه طاهرین ما بود و شاید نباشد و ستان و پیر و انبیا
ادای این عمل با ذاب آمده شرعیت نمایند چنانکه در حدیث
مذکور شد که حضرت کاظم بعد از هلال محرم خندان

نمیشد و دوزخ و زانوار خزن و اندوه در جبهه مبارکش افزون
می شد و در حجر وارد شده که هر روز که حضرت صادق علیه السلام
اسم حسین را می شنید ناشاد بگریستیم نمیکرد و در بعضی اوقات
البسوا الثواب الاخران وارد شده پس پوشید جامهای سپاه
و ثواب غنای مرغوب است و منافات با کراهت در غیر آن موضع
ندارد و قنای بعضی بکراهت نماز در لباس سپاه حتی در مصفا
الحسین از بابت نذر بر طواف اهر و فقیه الماخذ است در کتاب
محاسن برقی و وسائل حر عاملی در روایت شده که زنان بنی هاشم
بعد از وفات کربلا سپاه پوشیدند و پلاسید و در تن خود نمودند
و سپیدان را بر این برای افاضه ابراهیم فرستاد و شیخ طوسی در کتاب
سره القندوسی در کتاب فقهیه و ابی اسحاق صمدی در عموده
که فرمود در فقه الحنفیه و فقه الشافعی و فقه مالکی و فقه حنبلی
الحسین بن علی و علی علیه السلام تشییع الجیور و فقه المصنفین
فاطمیات کربیا نچاک زدند و سپید بر رو و خود زدند در
شهادت حسین و بر فاند حسین سزاوار است ایندو کار و
شیخ فقیه ندبه صاحب کشف الغطاء طاب ثراه فتوی داده بجای
لطم و شوق چپ بلکه خراشید رو و سینه زاده مصفاست
الشهداء و بیرون است از حرمت این اعمال در سایر مصفا
و ازین کلام نماید که خراشید و مجروح کردن رو و سینه را

در بیان سلسله و احادیث

نیز پنجویز می نماید در هر حال سپیده زدن قدر نفیسی است که
مستحب است اقامه اش بیک بازخم کردن پیشانی مشکل است
خصوص در صورت خوف ضرر و اقامه امور که بر حق
در بلاد شیعه است اقامه عاشورا حتی مثل نجم بعضی وقایع
داخل در عنوان بکاء و ابکاء و تعظیم شعائر الله بشرط آنکه
محرم شرعی مانند نواختن ساز و تعقیبات و پوشیدن لباس
زنانه و غیر اینها در میان نباشد و الله الموفق

الحمد لله رب العالمین

بالسند المتصل الى الشيخ الصدوق و رضی الله عنه فی کتاب
الخصال فی باب ان امیر المؤمنین ^{علیه السلام} اصحابی مجلس واحد
اربعه و ثمانه باب مما یصلح للسلسله فی دین و دنیا کل عین بوم
الفیئمه باک و کل عین بوم الفیئمه ساعده الا عین من اختصه
الله بکرامته و بکی علی ما بینک من الحسین و ال محمد ترجمه
حضرت امیر مؤمنان ^{علیه السلام} در یک مجلس چهار صد مطلب
دین و دنیا بوی با صواب خود تعلیم فرمود از آن جمله فرمود
چشمی در روز قیامت گریان است هر چشمی که آرام است مگر
چشم کسی که مخصوص کرده باشد خدا آنها را بکرامت خود
و کرمش باشد بر آنچه در پیده شده از پرده آنها احترام حسین
و ال محمد ^{علیهما السلام} بیانات بوم الفیئمه بوم انکشاف الحقایق و ظهور

نتائج الأعمال وصبر وذة الخبر عيانا فان الحقايق المملوكة
 في عالم الملك مسنورة بغواشي الطبيعة ولا يدركها التفتيش
 البشرية فان رفعت الحجب وابلت السرائر شاهدت النفوس
 آثار الأعمال واحسنتها لم النار وناسفت على قانتهم من
 الدرجات واظهرت لتلافه والحشر او حينئذ يتجمعون ويكون
 على ما ضيعوا بالامس وشروا انفسهم ثم يخرج هذا من
 بكاء الصبر في القيمة ومعنى كل امر بما كسبت رهين الا
 من اكرمه الله بان جعل طينته من طين وخلفه محبوبا لا
 محبة اولياء الطاهرين من النفوس الشريفة اللطيفة فهم
 اهل القربى من جوار الله ولا يدنسهم دنس الاعمال ولا
 يكدر صفاء طينتهم ما عرض لهم من الطواري والاحوال
 اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات بل هذه النفوس
 تترقى رقبيا انما وتنفض ذائده من الشواغل وترفض تلك
 الرذائل سيما اذا لم تنصر ملكة وهو لا اهل محبة الله اذ حب اولياء
 حبه وقد اشير الى هذا السر في الخبر المشهور رحبت على تراج
 طالب حسنة لا تنصر بعمها سبته وهو افضل الكتب في حقيقة
 الاعمال وقد ورد في الخبر هل الدين الا الحب والبغض وهو
 لا يخالف بعث على صالح الاعمال بالمآل وان ابتلى في بوهة من
 الزمان بقيام الافعال ولقد كشف عن هذا السر في جملة

وافره من لا يخاف من ان البكاء على الحسين والمظلومين من آل
الرسول تحط الذنوب المظالم اذا البكاء عليهم من لوازم محبتهم
وورد ان الله يغفر ذنوب الباكي عليه وقد اشار اليه مولانا
الرضا في خبر بيان بن شبيب حيث قال يا بن شبيب ان سرتك
ان تكون معناني الدرجات العلى فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا
وعليك بولايتنا فلو ان رجلا نولي حجر الحشره الله معه خير
فان النفوس التي هوى اليها تحشر كما حاله في زمريهم وقد قال تعالى
وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ بِمَعْمُورٍ مَّسْكُورٍ وَسُخْرٍ وَلَا يَخْفَى عَلَى الْعَالَمِينَ
البصير ان الثواب على البكاء ليس من باب المجازات على الاعمال
الشاقه بل هو كاشف عن صفاء القلب ونورانية الفطره
وجد بخط مولانا الرضا على ما رواه الشيخ الفقيه سعيد بن
هبة الله الراوندي كن مجالا ل محمد وان كنت فاسقا وكن
مجتبا لمحبتهم وان كانوا فاسقين وهذا سر لطيف بعمه عنه
ابصار المحجوبين وقد حكى لنا عن بعض ملا حقه الاسلام
استنكاره ما ورد من فضيلة البكاء والبكاء ولابد للمحرو
ان جميع نفوس الوجود حائنين باكيه مناسفه على ما صنع بالحسين
روى عن ابي بصير بن الحارث الانوار عن صفوان قال قلت للصفاق
ما لي اراك كئيبا حزينا منكسرا قال لو شمع كما اسمع لاشتعلت
عن مسئلتك قلت ما الذي شمع قال ابتهاج الملكة على فتلة

امير المؤمنين وقلة الحسين ووقع الحق عليهم ما وشدة حرهم
فنبتاع هذا بلعنا او شرابا ونوم الخبر

الجزء الثالث

ما وفاء جماعة من اصحابنا الشیخ الفقیه جعفر بن محمد
المعروف بابن نما و الشیخ البارع علی بن عیسی که در بیان کشف
الغمر و السبیل اجل رضى الدین علی بن طاووس قم کتاب الیهو
قال الماعز ما احسن علی المسیر الی العراق من مکه فام خطیباً
فقال الحمد لله وما شاء الله ولا قوة الا بالله خطب المومنین علی
اد و خطب الغلادة علی جید الفناء و ما اولهنی الی اسلافی
اشیاق یثوب الی یوسف و خیر الی مصر عانا الاینه کانت
یا و صالی بنقطه و ما علان لفلوات بین النوا و یس کر بلاد
فیملان فی الکر اشابع و اوجریه سغبالا محبص عن یوم خطب بالقم
رضا الله رضا نا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور نصبا
لن تشد عن رسول الله ما لحت و هی مجموعته فی خطب الفدر
نقریم عین و یمنینهم و عد من کان باذنه فینا امیحت و مولنا علی
لقاء الله نفسه فلیر حل معذافانی راحل مصی انشاء الله نرجو
زینت شده است هر که بر پیران آدم مانند زیبت بودن کلونید
بر دختران جوان و چه نذاز و از و مند و سر کشند ام بسوی
گذشتگان خود از و مندی یعقوب برای یوسف و یزید

در ترجمه خطبه حضرت علی علیه السلام

حدیث

شده برای من کشتن گاهی که برخواهم خورد و او کوپای بدین پیوندها
من خود را که جدای کنانها را اگر کان از مردم بیابان میدانم نوادیس
و کرالایس پرخواهند کرد از من شکهای نهی خود را و اینها
کر سنه خود را چاره نیست از روزیکه نوشته شده بخانه
خدا خشنودی خداوند خشنودی و خداوند اسف شکیبائی
کنیم بر کوفتاری از خدا و نما خواهد سپردند ما شکیبائی گنا
پراکنده نشود از پیغمبر خدا و دهای او فراهم می شود برای
دراغل پاکیزه روشن شود برادر کان وی چشم او و رو و اکد
بایشان نوید او را هر کس بخشد و راه ما خون دل خود را و از
دهد بر بر خور داری خدا جان خود را پس کوچ نماید با نا که
من کوچ کنم با مداد فردا اگر خدا خواهد یافا فاف لا یخفی فما
کلامه من البراعه و الاستیلال لما هو بصدقه و کانه ضمن
خط معنی نیت یعنی قدر زینت له و کون الموت زینت لولد آدم
باعث تخلصه من کافات عالم الطبیعه و درون الدنیا و الحرج
عن ضیق العالم الجسمی و حبس العالم الامکانی و الاستقلال
العالم الروحانی فکانه یظهر صفاء القوس و جلالها بواسطه
الموت و الانسلاخ من قالب البدن و وردان الموت للمؤمن کرب
ثبات سخته و لبس ثبات خوره و من هنا کان الاولیاء شدید
الشوق الی الموت لما یفیه من التخلص من معاشه الحیوانات

مُتَمِّحُ خُطْبَةِ سَيِّدِ الشُّهُدَا

حَدَّثَ

٣٣

المؤذنه والسباع الضاربه ونعمنا قاله السَّخَا كَرَفَمَ كَرَفَمَ
 مَرَكَلَتْ فَنَارِدَ نَهْ اُخْرُ خَلَا صَوِي كَرَجَاوْ ذَانِي ثَمَّ اسْتَدَلَّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا بَدَأَ بِهِ الْكَلَامُ بَانَ فِي الْمَوْتِ مَوَاصِلُهُ الْاَحْيَا
 وَمَلَأَتْ كَلَامَ فَرِيَا فَوَلَهُ وَخَيْرَ لِي مَصْرُوحٍ أَخْبَدَلْ عَلَى شَرِافَةِ
 مَدْفَنِهِ وَأَنْدَمَّا اخْتَارَهُ اللَّهُ لَهُ وَبَانِي مَا بَدَلْ عَلَيْهِ مِنْ شَرِّ
 اَرْضِ كَرِيْمٍ وَبَدَأَ مَا وَرَدَ مِنْ اَنْ الْمَلَأَ مَكَّةَ بِاَخَذِ شَيْئًا مِنْ
 مَرَاتِبِ الْمَدْفِنِ وَبَدَأَ فِي النُّطْقَةِ الْمُتَخَلِّفَةِ مِنْهَا وَكَانَ الْقَلْبُ
 الْمَوْلُودِ بِحَسَنِ النَّبِيِّ فَوَلَهُ وَكَانَ بَانِي مَا بَدَلْ عَلَى عِلْمِهِ بِمَا
 يَجْرِي عَلَى حَسْبِ الشَّرِيفِ الْعَسَلَانِ بِالضَّمِّ كَانَتْ جَمْعُ عَاسِلِ
 وَهُوَ الذَّنْبُ وَالْعَاسِلُ يَجْمَعُ اِيضًا عَلَى الْقَتْلِ بِالْقَتْمِ
 الشَّدِيدِ اِنْ اِسْلَمَ الْعَسَلَانِ مَا جَمَعَ الْعَاسِلُ كَوَاكِبُ
 رُكْبَانٍ وَمَا جَمَعَ الْعَسَلُ هِيَ اَنْثَى الذَّنْبُ كَمَا فِي حَبْوَةِ الْحَبَّوَانِ
 فَيَكُونُ كَسُكْرَانٍ وَسُكْرَى عَلَى اَيِّ حَالٍ فَالْجَمْعُ فَيَأْسَى لَذَائِكُمْ
 بِضَيْطَةِ اَهْلِ اللُّغَةِ فَيَمَّا عِنْدَ تَامِنِ كَيْسَمٍ شَبَّهَ اَعْدَانَهُ بِالذَّنْبِ
 لِمَا فِيهَا مِنْ شِدَّةِ الْغَضَبِ فَلَمَّا التَّرَجُّمُ عَلَى الْقَرِيْبَةِ وَالنَّوَابِيسِ
 جَمْعُ نَوَابِيسٍ هِيَ مَعْبَرَةُ الضَّارِبِ فَيَسْلُ اِنْ لَتَوَابِيسٍ كَانَتْ
 قَرْنِي عَظِيمَةٍ حَيْثُ لَانَ مَقْبَرَةُ الْحَرَبِ مِنْ بَزْدٍ وَرَضَةٍ وَأَمَّا كَرَبْلَاءُ
 فَعَنْ مَعْرِ اَلْبِلْدَانِ اَعْلَامًا خَوْفَهُ مِنَ الْكَرْبَلَةِ بِمَعْنَى الْخَوْفِ فِي
 تِلْكَ الْاَرْضِ الْفَدَيْيَةِ بِذَلِكَ الْخَوْفِ فِي تِلْكَ الْاَرْضِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْكَرْبَلَةِ

والكربلاء ثقبته الحنطة من الحبس وأخوها ابنة سميت بذلك
لثقاوتها من الحبس وروى جمع من أرباب المقائل والسير
أن الحسين لما وصل إلى تلك البقعة لم ينحط فرسه وكلما
ضرب بالسوط لم ينحرك فسئل عن اسم الأرض قالوا فارتد قال
ولعل لها اسما آخر قالوا كربلاء فقال الله اكبر أرض كرب
لاء ومسفك الدماء وفي مجمع البحرين ونقل عن كشكول البها
أيضاً روى أنه اشترى تلك الأرض والتواصي من أهل بيته
والغاضرة بسنتين الف درهم ونصدق بها عليهم وشرط
عليهم أن يوشدوا إلى خير ويضيفوا من زاره ثلثة أيام قوله
عليهم السلام فيما لا ينمي كراشاً لما استعاضوا به لفظة العسل
لذلك القلوب القاسية والتفوس القليظة أثبت لهم كراشاً
وهي جمع كرش وهو الجوف بمنزلة المعدة للناس والجوف
بالضم جمع جوف يريدان بطونهم تشبع إذا أقدموا على فتل
قال ابن الأثير في كامل النواريج أن الحسين لما قارب نهوى
سال جمع بن عبد الله العامري عن خيرا الناس بالكوفة فقال له
أما اشرف الناس فقد أعظمت شئونهم وملئت غرائرهم
والغرائر جمع غرارة وهي ما يحمل فيه الثبن معرب كواله وآله
جمع جراب والسغب بالفتح جمع ساعب بمعنى جابع مثل سفر
وسافر ومفاد قوله لا يحبص مفاد فوطهم لا ينفع كحد ومع

قوله اروا حنا فداه رضا الله رضانا الرضا بالتقدير هو عده
 الاعتراض السخط فمن علم ان الله لا يفعل عبادة الا الاصل
 فلا يخالفه برضي بما صنع وان لم يحط بتفاصيل الحكم والمصالح
 وهذه مرتبة المؤمنين رضي الله عنهم ورضوا عنه وفي الخبر
 اعلم الناس بالله ارضاهم بفضاء الله وهذه المرتبة لا تنفك
 عن ادراك المكاره ولا عن الصبر وهو ترك الجزع وهو
 اول درجات الايمان روى ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل طائفة
 من اصحابه ما انتم قالوا مؤمنين فقال ما علاقتكم قالوا نصبر
 عند البلاء ونشكر عند الرخاء ونرضي بموافق القضاء فمنا
 صر مؤمنون وربي لكبته وهو تصديق اجمالي بان الله محيط
 بما يجري على احد خلفه وان لا يخرج عن شيء ولا يفعل الا ما هو
 الاصلح بحالهم وانفع في عالمهم ونعم ما قال كرا زرده وريبتلا
 محسند چه خوشتر از او كوي بماي پسندند فلانم
 كه ناخوش چه خوشتر كدامين خوش است آنچه بخواهد ابي
 پسندد و طامرتبه على من السابقت وهي ان بد هشة الحجة
 عن احسان المكاره والمصاب فانها اذا استقرت الحجة في
 القلب وقوى استغراقهم به فكانه يغفل عن الالم ولا
 يحس به كما ان الحار يذوق الغضب بما اصابت الجراحه ولا يدرك
 المها فاذا جرى الدم اسندل به عليها والسرقة ان القلب

حزق بن علي
 رضي الله عنه

دبر سیا ذکر اصحاب حسین

حدیث

۳۳

اذا استولى عليه حب شيء غفل عن ماعداه وما جعل الله لرجل
من قلبين في جوفه وهذه مرتبة اصحاب الحسين روى الكشي
ان حبيب بن مظاهر كان من السبعين الرجال الذين نصرُوا
الحسين ولقوا جبال الحديد واستقبلوا الرماح بصدورهم
والسيوف بوجوههم وهم يعرض عليهم الامان والاموال فبايوا
ويقولون لا عذر لنا عند رسول الله ان قتل الحسين ومناعبه
نظرف حتى قتلوا حوله الخبر وفي الخراج قال النبي ص للحسين
ليس شهد معك جماعة من اصحابك لا يجدون الممسك الحديد
ومبازة غاب بن شبيب خلع الدرع والمغفر مشهوره
مرتبة اخرى اعلى هي ان يحجز الله صفات العبد بصفاته
ويكون ارادته ارادة الله ورضاه رضاه وسخطه سخطه فلا
يبقى ثمة اعتراض ومكروه وان دعى الله في شيء فبامر الله او
للتعبد بنفس الدعاء لاضد حصول المراد ولذا كان الابدان
يدعون فيما يعلمون عدم الاستبجا وكذلك الاولياء مع ان
الدعاء غير منافي للرضا كما بين في محله وقد غلط او غلط
من قال محي شناسم من كروهين اوليا كهدها نشايشه بنا
از دعا ولعل هذه المرتبة مراده في الخطبة كما يوهى اليه
تقديم رضا الله وورد في اخبارنا اذ كان قرائة سورة الفجر
معللا بانها سورة الحسين وفيه لا تسمع الى قوله نعم يا ايها

النفس المطمئنة ارجع الى ربك اخيه مرضية انما يعني بها الحسين عليه السلام واما محمد بن العباس في كتابه نزل في العترة قوله في خطبة القدس فعيلة من الخطر بمعنى المنع وهي في الاصل موضع يحاط عليه من فصب نحوه لباوى اليه لغنم وهو كناية عن الجنة او مطلق عالم الآخرة والمراد اتصاله بالنبى صلى الله عليه واله من ازال من ازال القدس من الملكة ويكون المراد رفع جثته الشريفة الى السماء كما بان في انشؤ في عاشر الجاني شرح بعض فقرات هذه الخطبة ما يقتضى منه العجب مما لم يذكر في كتاب لم يحمله احد من اولى الالباب حرمة ابدانهم عليهم السلام على التسباع بل على الارض معلومة بقواطع الانجاء وانشاء اصحابه من ذلك ايضا ويغرب مما في هذه الخطبة ما ورد في خطبة زينب حبر قالت وتلك الجثث الزواكى الطواهيشتا العواسل تغفوها امهات الفراعيل يعني انها متروكة غير مدفونة في مقبرة قفر ولا يابئها الا وحوش القلوات وليس لها زوايا يابئها وامثال هذه الكناية كثيرة وفي قصيدة عبد الله بن تغداد فيور الهاشميين قوله فلبنة زوار سوى ان زورا من الضبع والعفشا والرخمات ثم مصمتة اثني عشر سلام الله عليهم هنكام مرك واجل محنوم خود رايجي دانند باخيستان از دنيامى وند چنانچه راين معنى اخيستان است وكتاب كافي

و غیره و در کافی مرویست که جناب صادق فرموده که هر انامیکه
 ندانند آنچه با و می رسد و بکجا کشد گارا و پس نیست حج خدا و نیز
 حضرت ضاء فرمود که امیر المؤمنین پیشناخت فاضل
 خود را و مکا و حج زمان شهادت خود را لیکن بایسته مقدس
 واقع شود و نیز جناب با و وارد شده بلکه ضرورت هب
 است که ائمه علم بباکان و مایکون دارند و هیچ امری برایشان
 پوشیده نیست و آنچه جناب سیدنا شهادت در این خطبه جناب
 بجز شهادت خود فرموده متواتر در اخبار است بلکه کما
 اهل بیت گشته شدن آنحضرت را در این مسافرت دانستند
 حدیث ام سلمه و ام ایمن و غیره مامشهور است و نیز دانستند
 که چاره از وقوع واقعه نیست در نقد بر حتمی مقدور و در
 لوح محفوظ مصور است چون این نحو از علم مناط تکالیف
 شرعی نیست بلکه تکالیف منوط بعلم و رسمیت منعافه و حلا
 از اسباب غایب علم است و نیز باید دانست که ائمه و اولیاء را
 همه قدسینه ملکوتیه هستند و ارواح خاصه را ایشان و از
 این جهت بسط می شود علم برای آنها و قبض نمیشود و ازین
 جنبه وجه تمام فعل و قول خالق را بخود شبیه دهند و افعالا
 و اقوال خود را بجزا بلکه خود را بمرئیه جوارح و اعضاء الله
 خوانند مانند بد الله و عین الله و جنب الله و غیرها و وجه

تکلیف

ملک و جنبه بشر به دارا هستند چنانکه در قرآن مجید فرمود
 فَلَا تَمْنَأْ أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مَا آدَرُ بِمَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ وَلَوْ كُنْتُ
 أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَأَيْنَ جَهَنَّمَ جَهَنَّمَ بِنْدِ كِيَاكِهِ
 موجب خضوع و خشوع و خوف و خشیت از عذاب و کرب
 بر کاهان شود و بزبان این جنبه گویند غایب ندانیم و باین
 غایت و طبیعت متوسل شوند بلکه از مردم استعلام بعض
 امور کنند مانند سؤال آن حضرت حسین حال کوفه و
 اهل آنجا را از اعراب بیابان با اطلاع کامل بر حقیقت امر چون
 مناط تکلیف علوم و سمیه ظاهره از اسباب منعار و فایده
 باید اقدام در امور بحسب ظاهر باشد و توجه امام مظلوم
 بهراق موافق با رفتار عقل و موافق با سبب باشد مینه بود
 و اختیار حرکت بعد از ثبات نامه کتاب و معا هذابی شمار
 نمود و محل ندارد که کسی از اهل جهل و عناد اعتراض نماید
 که این مسافرت لقاء در هلاکت بود و خصوصاً که در
 احادیث شیعه وارد است که امام هر عصر تکالیف صله
 دارد و از جانب خداوند مأمور است که بان و تحفه علی
 و در حدیث معتبر از حضرت صفای روایت شده که هنگام
 حرکت از مدینه و در خیر طهوف ابن طاووس حرکت از مکه
 افواجی از ملائکه آمدند قال لما سار ابو عید الله من المدینه

لقيه افواج من الملائكة المستوفين في ايديهم الخراب على نجب الجنة
 فسلموا عليه قالوا يا حجة الله على خلقه ان الله امدجداك بنا
 في موطن كثيرة وان الله امدك بنا فقال لهم الموعد حفرة في
 وبفعني التي استشهد فيها وهي كبرياء فاذا وردت فاقول
 الى ان قال وان افواج مسلمي الجن فقالوا يا سيدنا نحن
 شيعتك فلو امرنا بقتل كل عدوك وانت بمكانك لا نقبل
 الى ان قال يا ائمتنا بمكاني فيما ذا يبني هذا الجناني المنع
 وبما ذا يخبرون ومن ذا يكون ساكن حفرة بكر بلاء وقد انشاها
 الله نعم يوم دحي الارض وجعلها مغفلا لشيعتنا الخير
 بطوله مؤلفا ربيع الحسين بن الحسين الفتي في عنه
 مضامين ابن حديث شريف نظم نمود شاید رعداد
 نوحه کنندگان بر سپید ظلوان محسوب محسوس شواش
 پس ملايك بفرصت اند هم پری با آه حسرت آمدند
 کای شاهی شاه اقلیم وجود خلقت روحانیان بفرمود
 دوش انوی بنی جای نبوی سپین پا کش قدمگان نبوی
 از چه کرد بدی بون قوم دوش رفتی از شهر و دیار خود برو
 ماهم در استانت خاکرم اینبار از موطن باوریم
 از نوفر ماند از اسطغان عشق نایر دبا دفا خاک دمشق
 گفت من با این گروه بدستیز دادخواهی دارم اندر رنجیز

خویش بود از سر خوش میا	ذات پند را بر نبرد و انتقام
کر بلا کرد بید قرآنکاه من	هفت هفتاد و نهم هزاره من
بقعه من کعبه اهل آل است	مرگوه شیعیان را معقل است
کرمانم من بجای خویشین	بیر که مدفون کرد داند و قبر
نایناه جلد ذاران شود	شافع جرم کنه کاران شود
افتخار مردم بر کشته خو	کی شود کرم من کرم از عدو
موعید من باشد در کربلا	روز عاشورا کرد و زابلا

الحمد لله رب العالمین

ما رواه الشيخ الثقة الجليل ابن قولوبه في الكامل بسنده
عن عبد الله بن بكر قال قلت للصادق عليه السلام قال رسول الله لو
نبت قبر الحسين بن علي لم هل كان يصافي قبره شيء فقال يا ابن
بكر ما اعظم شأنك ان الحسين بن علي مع ابيه واهله واجبه
في منزل رسول الله ومعهم برزقون ومجرون ولو نبت في اقاما
لو جد فاما اليوم فهو حي عند ربنا وان لعن بين العرش منعان
به ويقول يا ربنا انجز لي ما وعدتني وانه لينظر الی زواره فهو
اعرف بهم واسمائهم واسماء ابائهم وما في رجا لهم من احد هم
يولد وانه لينظر الی من يبكيه فيستغفر له ويسال باه ان
يستغفر له ويقول ايها النبي لو علمت ما اعتاد الله لك لغث
اكثر مما حزنك وانه يستغفر له من كل ذنب وخطيئة ترجع

عبدالله پسر بکر گفت با نام حشاق ای پسر پیغمبر خدا هرگاه
 بشکافتند کور حسین را ایا یافت می شود در او چیزی گفت
 ای پسر بکر چه چیز بزرگ کرده پرستش را تو را بدرستیکه حسین
 پسر علی با پدر و بناد ^{و برادر} خود در فرودگاه پیغمبر خداست و با او
 و در خوردند و شاد گامند و هرگاه شکافته پیشد ^{رو} روز
 او هر این یافت می شد و او از کار راست عرش خدا ^{آینه}
 و کوپدای پروردگار و انما برای من آنچه را نوبد داده مرا
 و بدرستیکه حسین هر این نگاه می کند بسوی بدن گمان
 و او شناسان است با ایشان و نامها ایشان و نامها پدرانشان
 و با آنچه در جگه باشان آنها است از یکی از آنها برآده خود بدستیکه
 نگاه می کند بسوی آنکه گرد بر او و امرزش خواهد برای
 او و از پدر خود خواهد که او هم امرزش در خواست نماید
 برای او و میگوید برای کریم هرگاه بدانی آنچه را آماده کرده
 خدا برای تو هر این شاد میشدی بیشتر از آنچه اندوهناک
 شدی و امرزش خواهد برای کریم از هرگاه و ناز استی بیا
 بمضمون این حدیث شریف در رفع اجساد طاهره احادیث
 متعدده وارد شده اظهار این نقل کنیم نگاه بشویم در این
 شیخ طوسی در کتاب امالی از امام حشاق روایت کرده
 قال ان الحسن بن علی عند ربه بنظره معسکه و من حل معه

من الشهداء وینظر الی زواره و ساقی الحدیث فحوا مآمر
 محمد بن ثانی رضوان الله علیهم در کافی و فقیه و شذیب
 از زیاده بن ابی الجلال روایت کرده اند از حضرت صادق
 قال ما من نبی او وصی نبی یبقی فی الارض اکثر من ثلثة ايام حتی
 یرفع روحه و یجحد عظمه الی السماء و انما نزل فی مواضع ثار
 لاهتم بیلغون من بعد السلام و یسمعونهم فی مواضع
 آثارهم من قریب و رواد ابن قولویه فی الکامل ایضا و فی التمهید
 عن عطیه الا بزاری عن الصادق ع یقول لا تمکث جثه
 نبی و لا وصی نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما و اختلف
 زمان مکث در اخبار شاید از جهة اختلاف مراتب درجا
 انبیاء و اولیاء باشد و در روایاتی وارد است که زمین را
 نصیبی و بدشای انبیاء و اولیاء نیست و حشرات را نیز سگهی
 نیست فی بصائر الدرجات بسنده عن الصادق ع عن
 النبی ع قال ان الله حرّم لنا علی الارض ان نطعم منها
 و بنی روایت کرده که رسول خدا فرموده در جواب من
 که گفت بدن شما پوسیده خواهد شد فرمود چنین نیست
 ان الله حرّم لنا الخ و شیخ صدوق در تیزهین روایت
 نقل نموده بنیادی و حرّم علی الذوان نطعم منها شیا
 ابن احادیش اخیره هین قد رد لالت که زمین و جانوران در

ابدان مقدسه انبیاء و اولیاء نصر فی غی غایبند اما باسما نالای
میرود یا آنکه محفوظ در تحت الارض است لایق بر هیچیک
ندارد و شاید مؤید احادیث دفع باشد ولیکن از جمله وافر
از احادیث بلکه بعضی عوای نوافرها را کرده اند ظاهر
میشود که ابدان مقدسه انبیاء در زمین باقی است مثل
آنچه شیخ صدوق و دیگران روایت کرده اند از امام رضا
که خدا وحی نمود بموسی بن عمران که بروی او رسوخا
یوسف از مصر و حمل نمود او را در صندوق مرمری
و نیز در چند خبر معتبر وارد شد که نوح استخوانهای آدم
از کعبه بیرون آورد و حمل بنحس نمود و در زمان حضرت
امام حسن عسکری هم در نصائی استخوان پیغمبری
داشت و بان سبب هرگاه خواستی باز آن فرود آوری و
عسکری فرمود که استخوان پیغمبر هرگاه هویدای آسمان شود
باز از میبارد و این معنی منافق با احادیث دفع ابدان عنصر
است باسما ن و نیز ظاهر این اخبار نفس ابدان و تناسخ و
بقاء عظام است مگر آنکه مراد ببقاء تمام جثه باشد و از
کلام شیخ مفید طایفه و کلام شیخ ابوالفتح کراچی معلوم
میشود که مذهب فقهاء شیعه از قدیم مستقر بوده بر دفع
اجسام مقدسه و عدم بقاء در قبور چنانچه در کتاب مقالات

و مسائل عکبریه و شرح عقاید صدوق نصیر می کرده بر اینکه
 اندیاء و ائمه بعد از موت نقل می شوند از زیر خاک و ساکن
 شوند بجمها و رجها در بهشت این مذهب فقهاء امامیه
 کافه و مذهب اهل حدیث از ایشان و منکرین یاد این باب
 سخنی یاد ندارند و از بنی نفیحت در این باب خلاف نقل شده
 و فرق امامیه و منکر این مطلب شده اند و شیخ کراچی نیز
 نصیر می بانیچه مفید گفته نموده و شیخ مفید در مسائل عکبریه
 نیز گوید پس ائمه عندنا فی القبور حاکمین و کافیه الثری
 ساکنین و انما جائت العبارة بالسعی الی مشاهدهم و انما
 لهم عند قبورهم امتحان و تعبدا کالجحیم الی البیت الحرام فذلک
 یجعل مشاهده ائمه مزوره و قبورهم مقصوده و ان لم تکن
 ذواتهم لها مجاوره و لا اجسادهم فیها حاله و شیخ کراچی
 در کنز القوائد گوید و قد ورد الخبر عن النبی انه قال انا
 اکرم علی الله ان بدعی فی الارض اکثر من ثلاث و هکذا
 عندنا حکم ائمه و لیس یارثنا مشاهدهم علی انهم بها
 لکن اشرف المواضع فکانت غیبت الاجساد فیها و لعباده ندبنا
 الیهما و صاحب کتاب فی فیض کاشانی قاض الله علیه رحمه
 ابدان مرفوعه باسما و اجمل بر بدن مثالی نموده و اجساد باقیه
 در قبور را حمل بر جسد عنصری و این وجه را جامع میانه

حبریا ابدان شریفه ائمه

حدیث

۴۳

اختیار و رافع ثنائی انکاشنه و غواص بحار الانوار احتمالات
 ذکر نموده و مختار این اظهار کرده قال بعد ذکر التثانی بین
 منهم من حمل اختار الرفع علی انهم یرفعون بعد ثلثه ایام ثم
 یرجعون الی قبورهم ومنهم من حملها علی انها صدرت لنوع
 من المصلحه والتوریه لقطع الطماع الخوارج التواصب الذین
 كانوا یریدون نبش قبورهم وقد عزموا علی ذلك مرارا ولم
 ینبش لهم و يمكن حمل اختار نقل العظام علی ان المراد نقل
 الصندوق المنشرف بعظامهم وجسد هم في ثلثه ایام
 انتهى و اینگونه احتمالات بسیار عجیب است و از این غیر نبش
 کلام محدث بحرانی است در کتاب رة التحقیقه بعد از ذکر کلام
 محدث کاشانی و علامه مجلسی و انکار بلیغ از بدو شکار و
 اختیار نموده که در مشاهد شریفه عین و اثری از ابدان
 شریفه ائمه نیست باسماں بالا رفته و گفته این معنی منقلا
 با بقاء عظام ادم و یوسف ندارد زیرا که ابدان انبیاء و اولیا
 اگر در مواضع اصلیه که تربت ایشان انجاما خود است
 دفن شود باسماں بالا رود و هرگاه سپرده شود در غیر
 آن مواضع باید وزن دفن باقی ماند باسماں نرود و سقوط
 این کلام محتاج بیان نیست و ماخذی ندارد و شیخ احسأ
 در کتاب جوامع الکلم تبعته از فیض علیه الرحمه نموده و ملحق

شده برفع بدنهائی مثالیته با سماء و بقاء عنصریه در قیوم و عدد
تفرق اعضا لیکن گفته اگر قیوم در شریفه نباشد شود غیر معصوم
مشاهده چیزی نماید و این کلامی مغز است لیکن درین مقام
کلام نیکوئی گفته که احادیث رفع ابدان طواهر است و
احادیث ثقل عظام آدم و یوسف خصوص پس باید ظاهر
مطابق با نص خود و تصرف در احادیث دفع نمود مؤلف
گوید رفع اشکال و بیان حقیقت حال محتاج بطول مقال است
و نفوس اهل عصر را از سخن طولانی ملال است لیکن
مفیدانی باجمالی اشاره کنیم که در بسببای از مواضع در
فهم احادیث نافع و مفید باشد پس گوئیم اهل ظاهر
که غافل از روحانیات هستند بلکه زیاده از علم عربیه
و فهم لغت بهره مند نباشند هر لفظی را که در کتاب سینه
ملاحظه نمایند حمل بر عالم محسوس چنان نمایند و باین سبب
بسببای از احادیث بنظر ایشان مجمل و مشکل نماید و محرو
از مقاصد و اسرار اولیای وحی شوند مثلاً در احادیث
رفع ابدان الفاظی وارد است مثل بدن و جثه و قبر و رفع و
ارض و سماء و ایام هرگاه شخص ملزم بمعانی لغویه باشد چاره
جز آنچه علمای اعلام که نقل کلامشان شدند دارد و هرگاه
عالم محسوس یا ظاهر خیر یا احتمالی که خلاف معانی محسوسه

بالغات مانوسه اهل ظاهر باشد که کند او را شینت بخرق
 و تصوف باری بیکه و تفلسف دهند و بجملة از قواعد مورد
 از قدماى عامه ابطال حقایق و اهل مال و ثانی نمایند و گویند
 این مجاز بلا فریب و خلاف اصالة حقیقه است بدعوای
 بنیاد و معانی محسوسه خود را محروم از فوائد معنویه نمایند
 و گویند بپرادمان ظاهر و اراده خلاف ظاهر یا تاخیر بیان
 از وقت خطاب جایز نیست غافل از اینکه التزام باین قواعد
 موجب حرمان از بسیاری از لطایف کتب است شود بلکه
 صاحب این مسلک با پستی بسیاری از محکمان را داخل در
 منشاهاست نماید یا قلم ناویل بر اکثر آیات و احادیث بکشد
 و گوید این کلمات مجملات است لیکن هرگاه کسی آگاه شد که
 الفاظ غالباً معاکله دارند و استعمال در موارد خاصه از
 بابت فردیته آن خاص است نه از باب خصوصیت و از قبیل
 اطلاق کلی بر فرد است نه دانند که بسیاری از استعمالات نه
 مجاز است نه محتاج بنا و بیل مثلاً لفظ ارض و سماء را تصور
 کند که وضع برای پائین و بالا شده و جسم عنصری زمین
 و جرم اثیری فلک یکی از مضادین است و جهه سفلی و
 علوی هم یکی از مضادین است در قرآن مجید و احادیث در
 هر دو معنی بنسب و احداً استعمال شده و آنرا لُغَةً مِنَ السَّمَاءِ

ماء طهور ابدی است که بازان از فلک نیاید و فی السماوات
و ما توعدون واضح است که مقصود آسمان نیست و زینا
السماء الدنيا بنیة الکواکب پوشیده نیست که ستارگان
در آسمان اول نباشند خلق سبع سموات و من الارض
مشاهد مراد افلاک سبعه و طبقات کوه خاکی است با آنکه
در احادیث وارد است که دوزخ در زمین و بهشت در
آسمان است با آنکه هر دو در نشاء اخرویة است خارج از
عالم دنیا و بر مطلع متبوع موارد مشبیه نیست و همچنین
جسد بدن گاهی بر برزخ و مثالی اطلاق شود مثل رایت
فلان فی النور یا حدیث ابدان بر زخیه ^{لورایه} لقلت فلان بن فلان
و این ابدان بوجهی عین ابدان عنصریه و دارای عظم و لحم است
چون جامع وحدت مراتب بدن نفس ناطقه است در همه
حال وحدت شخصیه دارد همان طور که مشاهده میشود که
انسانی از زمان طفولیت تا آخر پیری شخص واحد است همین
نحوه بدن برزخی یک شخص است پس مفاد مجموع اخبار نسبت
دو امر است یکی آنکه ابدان عنصریه انبیاء و اولیاء احوال تصرف
نکند و تغییر ندهد و این معنی از خصایص ایشان است که
بوسیله قوت شدت نورانیه نفوس مقدسه ابدان ^{فلت} انجا
نماید و فیض توحید بسبب موت منقطع نشود و این بطور توحید

مجرد روح است بر مادی جسمانی که ظل نماید خود را باز ندانند
بجلا و غیر اینها که لاحاله بعد از موت ترکیب و با انحلال دنیا
و ضعف نفس مانع از توجیه خواهد بود پس صبح شد که جسد
های مقدسه را از بین نصرت نکند و مناسبتی نشود و در
مشاهد مشرفه موجود و باقی است تا یکدات بدیعه و اینها
مشاهد مشرفه بی کواه صدف است بر ثناء ابدان در قیوم
و همچنین اجتناب از بارت و دعا و ربا کای سر و جائز
نبودن تقدیم بر فرد و حال نماز و تعلیل باینکه تقدیم بر اما
جائز نیست استنباط استقبال وجه نام و حال بارت
و اما انکار شیخ مفید و اتباع از بودن ابدان مقدسه در
قیوم و احتمالی است بغایه بقید و مبغی است بر فهم و اجتهاد
غیر سدید از اجتناب و آورده در این باب انکار مجرد نفس و بدن
مثالی و محصر نشانه وجود و زندگانی در عالم جسمانی قاطع
و آنچه احتمال داده که او امر از بارت مشاهد مشرفه بمحض تعبد
و تبرک باشد و قیام من بارت کعبه نمود و خالی از وجه و
ما خداست بسیاری از آثار مغیره دلالت دارد بر بقاء
اجساد ائمه در مقابر مانند واقع ابراهیم نوح که مامور
نلبش قبر شریف و زراعتا رض خا بر شد و جسد مقدس
را بر بوریا جدد یافت و شکایت موسی جعفر در عالم

رويا از دفن يکي از نواصيبت رتزد يك مضع شريف و او را
 وقايع بسيار است محقق نباشد که بقاء بدن عنصری و رقیب
 از خصایص انبیاء و اولیاء است شاید بعض صلحای مسلمان
 نیز بهره داشته چنانچه جماعه کثیره از سکنه شهر طبرستان در
 نزد يك این زمان جسد شیخ صدوق را مشاهده نمودند و
 که اصلاً تغییر صورت نکرده امرد و تیمانکه ابدان مقدسه
 انبیاء و ائمه بعالم بالا رود و در عالم ارضی اندک پیش از يك
 نکند باسه و زیاده و دلیل واضح بر اینکه مراد مطلق عالم
 علوی است اختلاف تعبیر اخبار است که در حدیث کاکا
 الزیاده در طرقت است عمرش ذکر شده در حدیث مالی
 نزد پرو و رد کار تعبیر شده در اخبار دیگر رفع باسمان از
 و در اخبار دیگرى رنگ نکردن در زمین فرموده اند و
 حق این مقام بیست کلام است لیکن با اشاره اجمالیه قناعت
 کنیم که عوالم سه عالم است عالم عقلی و عالم نفسی و عالم
 حسی و نفوس بشریه که بقبض وجود فائز شوند بعوالم ثلاثه عبور
 کنند و همان ترتیب صدور رجوع نمایند و بسیار باشد که در
 اکتسابات عملیه مجدداً حیوانیه بر نفس غلبه کند که قابل صعود
 و رفع بعالم علوی نباشد و مخلد و باقی در عالم سفلی و جهنم
 بماند و برخی از نفوس بسبب لایزال باعمال و اخلاق در رنگ ^{نشان}

در عالم سفلی طویلانی شود و با سماء عالم عقلی بر قیاس شود و بحسب
اختلاف مراتب اود کی چنانچه وارد شده اخوف ما اخاف
علیکم البرزخ فان منکم من لا تاله شفاعتنا الا بعد ثلثمائة
الف سنة و نفوس مقدسه انبیا و اولیا بسبب قوت و شدت
نور انبیه در آنها در نیک در عالم برزخ قیام نمایند و بعد
از سه روز از عالم سفلی که عبادت از ارض باشد با سماء
عالم عقلی و عند الله و فی العرش بالا روند و این مطلب
در این احادیث افاده شده و این است مراد بعد مکش جثه
نبی و وصی و رفیق و بالا رفتن با سماء و هویدا شدن که این
شرافت مختص بمقام نبوت و ولایت است این صعو و رفع
و امنافاتی نیست با توجه بعالم برزخ و ابدان ملکوتیه بلکه
بعالم سفلی و ابدان عنصریه زیرا که هر عالی محیط و منوجه
بساقل خواهد بود پس صحیح است که با ارتفاع بعالم بالا
بصور مثالبه و ابدان ملکوتیه در نزد مختصین و در
مقام اظهار معجزه ظاهر شوند و حاضر باشند زیرا که
عالی فاضل و ساقل نیست و آنچه ذکر شد در نهایت لطف و مناسبت
و ختم کنیم شرح این حدیث را بنقل کلام بعضی علمای و چنانچه
نارافع حجاب و کاشف نقاب شود سرچشمه فیض سبحانی
محدث خیر و محقق فیض و ملا محسن کاشانی علیه شباهید

الرحمة من مزي الكرم فادامت الاوائل تتبع بالثواني در كتابه
 كفته بعد از نقل وايت ز فاد بن ابى الحلان ونعم ما قال لعل المراد
 بالليم والعظم المر فوعين المشا لبيان منها دون العنصرية
 ذلك لعدم تخلفهم هذه الاجسام العنصرية فكانهم و
 هم بعد في جلا ييب من ابدانهم قد نصوها وتجردها عنها
 فضلا عما بعد وفائهم والدليل على ذلك من الحديث قوهم
 ان الله خلق ارواح شيعتنا مما خلق منه ابداننا فاذا هم
 ليست الا تلك الابدان اللطيفة المشائية واما العنصرية
 فكانها ابدان الابدان ويدل على ذلك حديث حمل موسى
 عظام يوسف فلو لا ان الاجسام العنصرية منهم تبقى في
 الارض لما كان لاستخراج العظام بعد سنين معني
 انما يبلغونهم من بعيدا لسلامة لانهم في الارض وهم في السماء
 وانما يسمعونهم من قريب لقرهم من آثارهم وحضور اسماءهم
 عند المسلمين عليهم انتهى على البدن المثالي ايضا
 حمل اخبار الحروف بدن كل صبي بنبيه وقال تليذه السعيد
 في شرح التوحيد مفصلا لبعضها اجمله شيخنا الفريد اعلم
 ان الله اذا قبض الارواح من هذه الاجسام العنصرية الطبيعية
 او دعها في صور جسدية ترى حصص حقيقتها من الماد الخبيثة
 التي لا يتخلف نفس فادامت نفسا منها من دون شائبة كبقايا

عنصريته او تخليطات مزاجيته وهو ملكوت هذا البدن في
ان قال وبالحكمة العوالم الكلية ثلثة ليس غير احدها العالم
العقلي ثم العالم النفس ثم العالم الحسي وللنفس وجه الى العالم
العقلي الذي هو اصل ونشأته والى العالم النفس الذي
هو مقامه ومرتبته والى العالم الحسي الذي هو سجنه و
محبسه فاذا فارقت هذه النشأة العنصرية باضطراب من
الطبيع رجعت الى عالمها النفس في قادتها الجسمانية
التي انازها باعمالها الزكيات ان كانت من السعداء وفي مقاديرها
ان كانت من الاشقياء على المقامات التي نطق بها الشرع
الا قدس في خصوصيات الاعمال ونسبها قال العطار
وحشرت نكته ووشن بكونهم نويشون واما من في من يكونهم
هم من جسمت بود اما منور • وكره طاعني جسم مكد
وان كسبت في النشأة الدنياوية فابتجوا وزبه عن المرتبة النفسية
بسرعة كالانبياء والاولياء وفقت في ارض الجسم التي هي القبر
المخفي ثلثة ايام واكثر على تفاوت مراتب النبوة والولاية
ثم تصعد الى سماء العالم النوريج المقام الاعلى العقل
كما ورد في الخبر ان الائمة عليهم السلام اذا ماتوا ينفون في قبر
ثلثة ايام ثم يصعدون الى السماء ثم اعلم انه لا ينال ذلك
كوهم في هذا الصريح المبارك وذلك لما عرفت من معنى الصعود

فی السماء وانها ليست تلك التي فوق رؤسنا انتهى بعبارة
شائسته باشد بنظر انصاف و کلام این دو محدث جلیل
ناقلی شود که چه بسیار مشکلات اخبار امامیه قبل از تألیف
کتب ایشان در پرده خفا باقی بود و در حامل نقدی من هو مضمون

لکھنؤ پنجم

وبالتسند المتصل إلى الشيخ الأجل ثقة الاسلام الكليني
عن الحسين بن احمد قال حدثني ابو بكر بن يوسف بن ابي
قال حدثنا عبد الله بن ابي ريس عن ابي ريس عن عبد الله
الاودي قال لما دخل الحسين اراد ان يؤمهم فجلس
فقال في فضيلة الحسين فاستمعوا له ان سفيانة كسبه في البحر
به الى جوفه فانه هو ياسد فقال يا ابا الخارث انما ولي
رسول الله فمهرم بين يديه حتى وقف على الطريق والاسد
را بصر في ناحية فلعيني امضي اليه فاعلمه فاهم صانعون
غدا قال فضلت اليه فقالت يا ابا الخارث فرفع راسه ثم
قال انك تدري ما يريدون ان يعملون غدا يا بني عبد الله يريدون
ان يؤموا الخيل ظهروا قال فمضى حتى وضع يديه على جسد
الحسين فاقبلت الخيل فلما نظروا اليه قال لهم عمر بن
سعد لعنه الله لا تقتلوا لا تبقروا لها انصرفوا فانصرفوا
فمن عبد الله ريس ادريس كفته هنك اميكة كشته شد

خواستند که مردم پامال کنند و را اسبه ها پس گفت
 قصه مرز بدی که ای خوانون من سقیفه ازاد کرده پیمبر خدا
 شکسته شد کشته او و پیر و ن رفت بسوی بدشته پس ناگاه
 بر خورد بشیری پس بوی گفت بشیر من ازاد کرده پیغمبر خدایم
 پس ازاد کرد بشیر را بر او برآه شد تا واداشتن او را برآه و
 این بیابان بشیری در کنار پست بگذار بروم بسوی او و آگاهش
 کنم با آنچه این گروه کرده اند و پند فرماید و رفت قصه بسوی بشیر
 و گفت ای بشیر بشیر سر خود را بر داشت پس گفت دانی چه
 میخواهند بکنند فرمایان حسین خوانند لکن کوب اسب نمایند
 پشته او را پس برآه در آمد بشیر تا آنکه آمد به قناد و دست
 خود را بر پیکر حسین پس و کردند سر از آن و چون نگر بستند
 بسوی بشیر گفت عمر سعد هنگامه را بر آورده نیکند بر گردید پس
 بر کشند بیانات کافی ثقه الاسلام از او ثقی کتب شیعه را
 بلکه در مذهب شیعه بعد از قرآن مجید اصح کتب است مع
 ذلک پس از احادیث آن کتاب و عزاداری احادیث است و
 چنین نیست که هر چه در آن کتاب باشد حجة قاطعه باشد خصوصا
 مثل این حدیث که نقل از امام شده و مانند نقل اهل تائید
 است و اما حال رواة این خبر پس حسین احمد بن یونس در رجال
 شده اگر چه روایت شیخ کلینی از او دلیل و ثافت و اعتبار

و ابو کریم از دی محمد و لوح است ابو سعید می گویند است عبد الله بن
 ادريس و پدرش مجهول الحال است پس این خبر بحسب سبب
 اعتباری ندارد و الفاظ من هم خالی از حرافت نیست مثل
 الاسد و ایضاً لفظ غدا با آنکه این واقع در روز عاشورا
 واقع شده علاوه بر آنکه ادريس خاکی واقع از معاصرین
 حضرت صادق است لا محاله این واقع را بوسائلی رایت
 کرده که مجهول الحال هستند و بقواعد علمیه این خبر مرسل
 و اعتباری ندارد و نیز بسبب اینست که کسی هزار مرد جنگی
 دفع شیری استوانند و از مقصد خود بواسطه یک شیر
 دست بکشند با آنکه واقع است خن از وقایع است که
 توان گفت قلیع و فروع است اکثر اباب مقارنی و مقاتل
 نوشته اند بلکه اسماء از ده نفر که مباشرت این عمل کردند
 ضبط نموده اند بلکه اهل عرب نسبت منعرض شده اند که در ده
 تن حرامزاده بوده اند و نفل از ابوعمر و زاهدین گرفته اند
 و کمتر گمانی است نه واقع کر بلا را ضبط کرده باشند و
 این قصه را ذکر نکرده باشند مانند مروج الذهب مسعودی
 که او ثوب کتب تاریخ است مقاتل ابی الفرج اصفهانی و اردشاه
 شیخ مفید و مناقب ابن شهر آشوب تذکره سبط بن جوزی
 و غیرها و کتب متأخرین عاقله و شیخ فقیه ابن عماد و روشنا

هر يك كويده وین

اخذ الثار از تارنج طبرک نقل کرده که مختار بن ابی عبیده در صد
 اشقابر امداد و لامری که از او صادر شد و باب مناسبت بن این
 عمل بود و هر ده نفر را دستگیر کرد و فرمود تا بر پشت
 خوابانند و میخ های آهنی در دست پای آنها را با بمال
 استبا کردند و این جوی عبارتی جان گذارد که گوید
 و او طئوا الخیل ظمیره و صدده و وجدوا فی ظمیره آثارا سو
 فسئلوا عنها فقیل کان من یثقل الطعام ظمیره فی اللیل الی
 مساکن اهل المدینه و یزید و اشعار منسوبه باین جماعه
 است نحن وضضنا الصد و بعدا لظهر و عجب است که
 علامه مجلسی در باب احاطه نامه انکار این واقعه را نموده نظر
 بر وایت کافی اگر چه غیر تشیع مقتضی است که انکار این
 واقعه شود و این شهر آشوب و منافق از مالی مفید نباشد
 نقل نماید که زنی بود نوحه کرد و نامش زه بود در خواب دید
 فاطمه زهرا علیه السلام اشعاری را داد که در مرتبه حسیه
 نوحه کردی نماید و آن اشعار این بود ایها العینان فیضا
 و استهلا لا تغنیا و ابکا بالطف مینا ترک الصد
 و ضیضا لم امرضه فینا لا ولا کان مریضا و شیخ
 ابوالفتح کراچی در کتاب نعت گوید که یکی از اناسیها که
 پامال کرد جسد مقدس را در مصر رفت آنجا از شدت

عداوت نعلهای آن اسب بخود بدند و بجهت افتخار و تفریب
 امیه برد رخاذهای خود کوبیدند و کوبید این شعار هنوز
 که سنه چهار صد و کسر پست این شعار در در رخاذهای مصر
 محفوظ است که اشکال نعلیه برد رخاذهای کوبند و موافق
 اربعین الحسینیه در قصیده نایب کوبید الا با فاصدا جده
 اطل وقف المظنه بالبیات ترو منه کمال العیون
 واجل به غشاء الباصرا عظام السبط فی تلك البراد
 لقد جمل عادیات و فی غار طف عطر مسک
 بفوح من الدماء الباسا و این ایه اختصاصی است
 الشهداء و داشته و سایر شهداء را نصیب نبوده اگر چه
 شیخ طریحی در کتاب منتخب گفته که فاطمه صغری را این کرده
 که اسب بر بدن پدر و صاحبانش تاخند لیکن روایات صحیح
 مختص بان کتاب اعتباری ندارد و آنچه را سنه و اقواء مرثیه خوانان
 است که بدن قاسم بن الحسن با مال شد خالی از مایه است
 و به حدس میتوان زد که عبدالله بن الحسن درین مصیبت
 باغم اگر مخود شریک باشد زیرا که بعد از شهداء و جسد
 آن پسر را کسی حمل از جای خود ننمود و در جنب جسد
 مقدس نایب ماند و الله تعالی اعلم و نعم ما قال
 یثمن بن بن نادر قیمتی بے ثمن خوشترقی بن البقی

وقيل ايضا ولا نبالي اذا ارواحنا نعت ماذا فعلتم باجسادنا

الحديث السادس

ما رواه في الكامل يسنده عن ابي اقر قال لما هموا بالحسين
بالشخص من المدينة اقبلت فناء بني عبد المطلب فاجتمع
للنياحة حتى مشى فيهم الحسين فقال اشهدوا ان الله انشد
هذا الامر معصية الله ورسوله قالت له فناء بني عبد
المطلب فلم يبق النياحة واليكاء فهو عندنا اليوم ما
رسول الله وعلي وفاطمة وزينب ام كلثوم فندشد
الله جعلنا الله فداك عن الموت فيما حبيب الابرا من
اهل القبور واقبلت بعض ما يهنيكي ونقول اشهد يا حسين
لقد سمعت الجن ناحت بنوحك وهم يقولون وان قيل
الطف من الهاشم اذلى رقابا من فرشت فذلك
حبيب رسول الله لم يك فاحشا ابانت مصيبتك الا في
وجلث وقلن ايضا ابكو حسينا سيدا وقلته شاب
الشعر وقلته زلزله وقلته انكسفا لغير واجرت افاف
السم من العشب والشجر ونقيرت شمس البلاد واضل
الكور ذاك ابن فاطمة المصاب به الخلاق والبشر
اورثنا ذاك به جديع الانوف مع الغرور نرجع هنك اميك
اهلك بيرون شدن از مدینه دامود حسین و کرد

زنان پس از عید المطلبیت اقامه شدند برای سوگواری
تا آنکه روان شدند میان ایشان حسین و گفت سو کند
دهم شما را بخدا که اشتباه کنید این کار را از روی نافرمانی
نشد او پیغمبر او گفتند پس برای که بگذاریم سوگواری و گریه را
این روز و روزگار نماند و روز مردن پیغمبر و علی و دختران پیغمبر
است و فایز سو کند دهیم تو را بخدا سر جانای گرداند ما را
خدا برای تو از مردن ای و سبب بگو کاران از کساکور سینه
و در کرد برخی از خواهران بدو و گفت کواهی دهیم ای حسین
که بشنیدم پر بان سوگواری چه کردند سوگواری تو و گفتند
بیانات از این حدیث معلوم میشود که زلفهای بنی هاشم
شهادت حسین و ادو مسافرت عراق و دانستند و از آن
اهل بیت بود و باین سبب ایشان را مانع فرمود که این سر
فاش نشود و حضرت عضاء هنگام مسافرت بخراسان
عینال خود را امر بگریستن فرمود و در پیش روی هم میانه آنها
تقسیم نمود و حضرت باقر العلوم نیز امر فرمود که در منی و موی
حج تاده سال بر او سوگواری نمایند و بعضی ملاک خود
برای مصاف ایشان معین کرد و در عاتم اسکان نمود
از حضرت صفاق است که بعد از مراجعت هاشمیت
سه سال زنان بنی هاشم نوحه گری کردند برای سیدالشهدا

بلکه تا بکشتن شب و روز آرام نداشتند و کسانی که از صحابه
پیغمبر بودند در دین و در اطراف خانه های ایشان می آمدند
سر و روی بستند و استماع نوحه گری آنها می نمودند و این
احادیث استنفاده شود و رجحان نوحه گری و جواز استماع صوت
اجنبیه و استماع زفا اصوات اجانبه ایچنانکه معمول بلاد سبغه
و در این مقام نقل کنیم مرثیه سید مظلومین را که در محضر
مبارک ائمه طاهرین خوانده شد که دارای شرافت است
و دلالت بر رخصت معصوم بر مطلبش دارد و چنانکه
در ثواب الاعمال صد و فاست که ابو شریح مکتوب شریف
محضر امام صفای ع شد امرش بود که مرثیه بخوان برای جد
حسین شعری خواند فرمود بوضع روضه و نوحه گری مرثیه
بخوان اشعاری از سید جمیری خواند امر علی حدیث
الحسین و قل اعظم الزکوة یا اعظم الازلت من و کما کنت
رویه و اذا مررت بقبره فاطل به وقف المطبئه و ابل
المطهر للمطهره و المطهره الثقیه کیکاء سعو لانت لواحد
المنبئه پس کر سینا امام صفای و امر کرد اشعار دیگر بخوان
چون خوانده را از کرب باز پرده بکشان پس پرده بلند شد و
عبدالله بن غالب بنزد و خانه حضرت صفای این شعر مرثیه
خواند لب لبت شفو حسبتا بمسفاة الثری غیر الشراب

فریاد دختری بلند شد از پس پرده با ابناء و قصیده
 دعبل از قصاید معروفه که در خزانه خدمت حضرت ثامن
 الائمه شریفیاب شد از اشعار منبر که و حفظ از قصیده برای
 توفیق و سعادت از مجربان اهل علم است مجموع عدد این
 یکصد و بیست و یکست و مطلع اشعاری در نغزل دارد
 که در روضه الواعظین مسطور است که دعبل شرم
 نمود که اشعرا نغزل را خدمت حضرت ضابط خواند و غم
 کرده بود که این قصیده برای اول کسی که بخواند حضرت ثامن
 ولید در بعض کتب غامه مرویست که چون دعبل بشهر
 نیشابور رسید شب نهمانشسته بود شخصی از جغتو
 بر او داخل شد و مطالب همین قصیده را نمود و برای او
 خواند چند آن که پسند که به هوش شد و در بعض کتب
 نقل شده که زمان ورود دعبل بخراسان اقامه عاشورا بود
 و حضرت هبه مجلسی فرمود و بدست مبارک پر کشید
 زبان حرم آمدند پس پرده برای استماع مرثیه حاضر شد
 و چون اشعرا و اول قصیده نغزل و مثالب خلفاء غاصبه
 و ثنائی ائمه و اتباع ائمه و غالب کتب اهل ادب
 تاریخ ذکر شده و معروف شده اول قصیده بمذاریق
 خلعت من نذره و بعد از کربوت الهاشم و فور علویین

شده و از اکابر شعر اهل بیت که توفیق نظم مرآت یافته و
 در محضر مبارک حضرت صادق و حضرت باقر اشعنا
 مراچی خواند مکش بن زید است که صاحب قصیده معروف
 طریق ما شوقا الی البیض الحرب ولا لعبا منی و ذوالشعب
 بلعب که در مطلع اهل بیت است و مروج الذهب مذکور
 است که قصیده مهمیه معروفه من اقلب منتهی منتهی
 و انظم نموده شرفیاب خدمت باقر العلوم شد و خواند تا
 باین شعر و قبل با لطف غودر منم هم بین غوغای امده و
 طغام کرپشت انحضرت و فرمود اگر باز آغای بود بنوعطای
 میکردیم و در کتاب معاهد الشیخین از محمد بن سهل
 صاحب مکش بن زید روایت کرده که گفت داخل شد
 باکب بر امام صافه و در ایام تشریف و عرض اشعنا با نحو
 برای شما اشعنا که نظم کرده ام جواب فرمود این ایام ایام
 عظامی با شرافتی است گفت آن اشعنا در حق شما اهل بیت
 گفته ام فرمود بخوان و فرستاد انحضرت کمی برای حاضر
 کردن کسان خود شایسته خواند اشعنا خود را و کریم بسیار
 شد تا آنکه این بیت را خواند یصیب الرامون عن فومس
 فیا اخر اسکله الفبی اوله کوید نیرها بیکه در کریم بلا به
 حسین بن علی زدند از کمان گذشتگان انداختند پیشینیا

اماده کردند غنیمت برای طایفه آخر بن یعنی کافای نیرانند
 کر بلا در روز شنبه بنی ساعده رست شد اگر اها خلا
 غضب نکرده بود ند حسین بن علی کشته نمیشد چون این
 شعر را خواند امام صادق دستها بدعا برداشت و گفت
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِكُنُوتِ مَا قَدِمَ وَآخِرَ مَا اسْتَرْوَا عَلَنَ وَاعْطِهِ
 حَتَّى يَرْضَى وَدَرِ مَنَاقِبِ ابْنِ شَهْرَ اشَوْبَ وَابْنِ شَدَهْ
 روز نود و نهم منصور در وانفی مقرر داشت که حضرت
 موسی بن جعفر عجلو من فرما بدو مردم بخند من انحضرت
 رفتند و هدایای بسیار بردند را و آخر مجلس مردی
 داخل شد و عرضه داشت هدیه من اشعای است که
 جدم در مرثیه جدش حسین بن علی گفته و خواند برای
 عَجَبًا لِمَقْصُولِ عِلَالِكَ فَرْدَا
 بومر اهل باج و قد علالک غنا
 و که ستم نقد نک و زحمت
 بدعون جمدك والدموع غراب
 هَذَا نَضَعُ عَنْكَ السَّهَامَ
 عن جبرک الا جلال والا کما
 پس انحضرت تمام هدایا و وجوه مجتمعه ابوی بخشید و در
 کتاب کشتی مرویست که جعفر بن عقیان داخل شد بر امام
 صفای با جمعی از اهل کوفه حضرت او را پهلوی خود نشاند
 و فرمود شنیدام که تو نیکو شعری گوئی در مرثیه جدم
 حسین و خواند اشعار بیک خواننده بود انحضرت کر بیست

و حاضرین نیز گریستند تا اشک هم بر صورتها جاری شد
 آنگاه فرمود بخدا سو کند که ملائکه مقربین حاضر شدند
 و پیش از نا گریستند و خدا واجب کرد برای نوحشت را
 و امر زید کاهان نور او چون مرثیه این شاعر مجید مرضی
 امام الفقهها شده ابیات او را ذکر کنیم
 لبیک علی الاسلام من کان باکا فقد خبت احکا واستحللت
 غداه حسین بالرفاح دریه وقد ظلمت منه السیور وعلت
 وغودر فی الصخره ایما مبدلا علیه عناف الطیر یانت قظلت
 ومانصر نه امه السوء اذع لعد طاشنا الاحلام منها و ضلت
 الابل محو انوارهم با کفهم فلا سلئت نلای الا کف شک
 الی اخرها فی البحار و شعرا و ان قبل الطلف من الهاشم
 که در خبر کامل الزبارة نسبت به بجن داده شده در کتب معتبره
 مثل مروج الذهب کتب دیگر نسبت به سلیمان بن قیس هاشمی
 داده و همچنین در تذکره سبط شایب با صطلاح شعراء
 سلیمان تضمین کرده باشد و شعر معروف بوده و چون
 خواند سلیمان این شعر را برای عبد الله بن حسن بن حسن
 باو گفت چرا انکفیه اذل رقاب المسلمین فذلک و در جمله
 از کتب وارد شده که سلیمان بن قیس بعد از سه روز از
 شهادت بکر بلا عبور کرد و نگاهش بر کشته ها انجا افتاد

ودر حال سواری این اشعخو اندرون علی ایات ال محمد
 فلم ارها امثالها بوجه حلت المثران الشمس اضمح مرضه
 لفقد حسین والبلاد اقشرفت الى ان قال وان قتال الحق
 الخ وبعید نباشد که این شعر مشهور بوده چنانچه نقل
 شده که ابو الريح نیز داخل شد بر فاطمه بنت الحسین و با
 فاطمه مرآة خواند و ختم نمود بهین شعر فاطمه اعتراض
 عبد الله بن حسن را نمود و شاید این شعر اول مرتبه باشد
 که گفته شده و در امالی مشهور می گوید اول شعر که در
 مرتبه سید الشهداء گفته شده اشعار عقبه بن عیسی
 که گوید مردی علی فر الحسین نکر بلا ففاض علیه من
 دموعی عربزها الخ و بداننی که یکی از احادیث اهل غازی
 است گفته که مردی از اهل مدینه گفت بعد از حرکت
 خضر سید الشهداء خارج شد که خود را با و بر شمشیر
 بریده رسید مردی را دیدم نشسته و بمن گفت بیاری
 حسین میروی گفت بلی گفت من هم بیارم و میروم لیکن
 کسیر افرستاده ام خبر بیاورد و الساعة خواهد آمد و
 ساعی نکذشت که انکس آمد و در حالیکه میگریست و این
 والله ما جئکم حتی یجربنا فی الارض من عفر الخ ذین منجورا
 و حوله فنبذنی منورهم مثل المصابیح یغشون الذی نور

معلوم شد و زن از پریان بپوشید و پشال ساج
و بالسند المتصل الى شيخ الطائفة في اماليه بسنده عن
مغوية بن وهب قال كنت جالسا عند جعفر بن محمد اذ جاء شيخ
فداخني من الكبر فقال اكسلا م عليك ورحمة الله وبركاته
فقال ابو عبد الله و عليك السلام ورحمة الله وبركاته
يا شيخ اذن مني قد نسيته فقبل يدي فبكي فقال له عبد الله
وما يبكي بك يا شيخ فقال له يا ابن رسول الله انا مفيم
على رجاء منك منذ نحو من مائة سنة اقول هذه السنة وهذا
الشهر وهذا اليوم ولا اراه فيكم فتلو مني ان ابي قال فبكي
ابو عبد الله ثم قال يا شيخ ان اخوت منك كنت معنا
وان عجلت كنت يوم القيمة مع ثقل رسول الله فقال الشيخ
ما اباي ما فاني بعد هذا يا ابن رسول الله فقال له ابو عبد الله
يا شيخ ان رسول الله قال اني تارك فيكم الثقلين يا انتم كنتم
بما ان فضلوا كتاب الله المنزل وعزيت اهل بيته نجي وانت
معنا يوم القيمة ثم قال يا شيخ ما احببك من اهل الكوفة
قال لا قال فمن ابن انت قال من سوادها جعلت فداك قال ابن
انت من خير جدي المظلوم الحسين قال اني لغريب منه قال
كيف اينالك له قال اني اتيته واكثر قال يا شيخ ذاك دم يطلب
الله فا اصابك لدا فاطمه ولا يصابون بمثل الحسين ثم و قد

قتل فی سبعة عشر من اهل بئنه نصره الله وصبروا في جنب الله
 فجزاهم احسن جزاء الصابرین انه اذا كان يوم القیمة اقبل
 رسول الله ومعه الحسین ویده علی راسه یطرد ما بقول
 یا رب سل امتی فیم قتلوا ابنی قال کل الجزع واللبکاء مکر
 سوی الجزع واللبکاء مکر وه علی الحسین تسجدهم
 معویہ پسر و هب گفت ششستہ بودم نزد امام صادق
 کہ مردی آمد کہ پشت او پیری خمیدہ بود و درود گفت و
 پاسخ شنید پس باو گفت ای پسر مرد تو دمن بیای پس نزد یک
 آمد و بوسید دستان بزرگوار را و کرست از او پرسش
 نمود برای چه کرستی گفت من نزد یک صد سال است بامید
 کشایش روزگار شمانشستہ ام و کویم این سال شود این فایہ
 شود این روز شود نمی بنم کشایشی پس سر زش کنی مرا برگز
 چون چنین گفت ان بزرگوار هم کرستی و بوی گفت اگر پس
 افتاد مردن تو یا ما خواهی بود و اگر شتاب کرد خواهی بود و
 رستخیز باد سنہ پیغمبر پس گفت باو ابو عبد الله کہ پیغمبر خدا
 گفت کہ مرد و چپ کران بقاء میانہ شما واکذاردم نامه اسمای
 خدا کہ فرو دادم و خویشان و نزد یکان خود ما از خانه وادہ
 خود مکر ہر گاہ بان و چنک زنید گمراہ نشوید پس بوی گفت
 کمان نکیم کہ نواز مرد موقوف باشی گفت نہ گفتش پس از کجائی گفت

ان پسر مرد دیگر
 ناک ندارد آنچه
 از دست برد
 مرا پس از این ای
 پسر پیغمبر پس
 گفت

از دستار اغشنان کوفه هشتم سرخیانی نو کردم پرسید
 چه اندازه راه داری تا کر بلا که گویید رسیدن من
 حسین را اینجا است گفت بیست و یک یا بیست و دو گفت
 چه گونه است وقت آمدن تو را اینجا گفت بیست و دو و مرا اینجا گفت
 ای مرد پیر خوش خواهی خواهی بود خدا از خون حسین اند
 تر سپید زادگان فاطمه را و نخواهد رسید ایشان را مانند
 حسین هر این کشته شده باشد تن از خوششان خود که
 نیک خواهی کردند برای مردم برای خدا و شکیبائی نمود
 و سزا داد خدا ایشان اینگونه سزای شکیبائی که آن بدو شکیب
 هنگامیکه روزی شش روز برپا شود و نماید پیغمبر خدا و با او
 خواهد بود حسین و دست پیغمبر بر سر او است خون چکا
 و کوبدای پروردگار پرستش نماید و آن مرا که برای چه
 کشند پیر مرا پس فرمود امام صادق علیه السلام که پس
 ناخوشی مگر بی تاب و کربتن برای حسین بیانات بر اهل
 بصیرت مخفی نیست که همه عقاید اسلامیه در او ظاهر بود
 نبوت بطور اجمال بوده و قدری مجامع و مبین شده
 بلکه بعض مطالب از قبیل اسرار بوده که عاقبت تفصیل آن
 مطلع نبود اند از جمله امر امامت و صابیت پیغمبر که همین اند
 مرکوز در اذهان بوده که ولایت امر امیر المؤمنین و اولاد

ایجاد و هستند تا آنکه ائمه هدی باید قرشی باشند یا ابناء
 بنحاث ثمتک بقران و عزت است یا آنکه عدد ائمه هدی
 دوازده تن است اما شرح خصوصیات اسماء و اشخاص ایشان
 داخل در اسرار محفیه و علوم مکتومه بوده که خواص شیعه
 می دانستند و بسا بود که در وفات بعضی ائمه طاهرین
 تجریدی میداد می شد برای عمایه از ضعفای شیعه یا نجس
 و فراتر و یا بشهادت مطلع بر امام زمان می شدند و لیکن
 در ازمنه مناسره که تمامی از احادیث مجتمع شد مطلب آن
 پرده پس و ن آمد و بعضی تجرأت که برای جمله از معاصرین
 ائمه بود برای طایقات شیعه روی نداد خصوصاً بعد
 از ارتقاء نفی و خوف که تمام کتب و هر ناحیه که بود ظاهر شد
 و همچنین امر مهدی و قائم آل محمد و مبنای اهل اسلام اجلا
 معین بود که قائم موعود از اولاد امیر المؤمنین و ذریه
 طافا هم است مالک شرف و غرب عالم شود و زمین را
 پیر از عدل و داد نماید و رفع جور و ظلم نماید اما خصوصاً
 شخص و زمان را نمیدانستند و از اسرار اهل بیت بود و
 در حق هر یک از ائمه طاهرین یا علویین که خارج بسپار شد
 احتمال می دادند که قائم و مهدی باشد و مکرراً از بعد
 از علی بن الحسین این سوال را از ائمه می نمودند که شما قائم

شنبید و جواب دادند و تقریباً میفرمودند از باب آنکه
پیغمبر فرموده بود که آن فریبی هر چه خواهد آمد نزد
است و هرگاه شیعیان سؤال از زمان فرج و استیلاء
دولت حق میگردند جواب میفرمودند باینها توقعوا الفرج
صباحاً و مساءً چنانچه در حدیث است که یکی از اصحاب
حضرت صادق (ع) شنیده بود که از علما آن ظهیر قائم طلوع
شمس است از مغرب هر روز بعد از طلوع فجر خوابیده
و نظر میکرد که آفتاب از چه طرف طلوع میکند چنانچه
با و فرمود از هر محلی که فجر طلوع شود آفتاب طلوع کند و
هرگز در آن شبعه نبود که قائم قائم بقدر طول
کشد و ابرام در سؤال از وقت ظهور قائم میگردند و نیز
حکمت علی و تربیت نفوس فائده ضعیفه جوابهای اجمل
میدادند و هرگاه صراحت میفرمودند چند هزار سال
طول دارد سبب فساد قلوب بود بلکه غالباً از قول
بافان بر میگشتند و علی بن یطین که از بزرگان شیعه
اشاره باین معنی در مناظره باید و خود نموده که پدرش
از اتباع بنی عباس بود بهر پدر خود گفت وعدههای تو که در
خلافت اولاد عباس داده شده بود تخلف نکرد و رسید
و اما زمان دولت اولاد امیر المؤمنین نیز سید علی در جواب

پدر گفت مرد و کلام از یک مکان بود جز اینکه هنگام
کار شمار سپید بر حسب مصالح تقدیر الهی و عدل ما
نزد یک نبود و شاید ستر ناخیر از آن باشد که دولت قائم از
الدول و متصل بقیما من است پس باید طول کشد
تا آنچه در استعدان قوم من بنی آدم است از قوه بفعل رسد
و اینکه ما صادق درین حدیث فرموده خدا خوفاً
نماید از حسب بنی نعل در حدیث جعت خواهد آمد شرح
انقسام از قتل و اولاد انشاء و در حدیث نوزدهم و در باب
احیاء و با شرح خواهد آمد که متعلق باین مقام باشد
انشاء الله و اما شرح حالات جلالت شهداء بنی هاشم
و عدد ایشان در حدیث چهاردهم ذکر خواهد شد

الحديث الثامن

و بالسند المتصل في ثقة الاسلام الكلبی بن بسند عن
ابان بن عبد الملك قال سئلت ابا عبد الله ع عن صوم ناسوا
وعاشوراء من شهر المحرم فقال ناسوا عابوهم و حوصر فيه الحسين ع
واصحابه رضي الله عنهم بكريلاء واجتمع عليه خيل اهل القبا
وانا خوا عليه فرج ابن مرجانه وعمر بن سعد بنو افر الخيل
وكثرتهم واستضعفوا فيه الحسين واصحابه و ايقنوا انه
لا ياتي الحسين ناصر ولا يمدده اهل العراق باي المستضعف

الغریب ثم قال واما يوم عاشوراء فهو ما صيب فيه الحسين
 صريحا بين اصحابه واصحابه حوله صريح عراة افصوم يكون
 في ذلك اليوم كلا ورب البيت الحرام ما هو يوم صوم وما
 هو الا يوم حزن ومصيبة دخلت على اهل السماء واهل
 الارض وجميع المؤمنين ويوم فرج وسرور لاهل الجنة
 وال زباد واهل الشام غضب الله عليهم وعلى ذريتهم
 وذلك يوم يكت جميع بقاع الارض خلا بقعة الشام
 فمن صامه او تبرك به حشره الله مع ال زباد ممسوخ القلب
 مسخوطا عليه ومن ادخر الى منزله ذخيرة اعقبه الله نقلا
 في قلبه الى يوم يلقاه ترجمه ابان پسر عبد الملك گفته
 پرسیدم از امام صادق (ع) که روز و ماه و ده ماه محرم
 پس گفت هم روزی بود که تنگ گرفتند بر حسین و
 همراهان او خوشنود باد خدا از ایشان در کربلا و فرام
 شد بر او سواران مردم شام و فرو خوابیدند بر کرد او
 و شادمان شد پسر مرثدا و عمر پسر عبد بقر اوانی سواران
 و بسیار آنها و سست و ناتوان شدند و زانودند بر
 و همراهان او را و دانستند نباید او را باوردی و پاری و
 کت نکند او را مردم عراقی پدرم سرهای آن ناتوان و
 افتاده باد پس گفت و هر چه باشد روز دهم پس و زیست که

و این حدیث از ابی حمزه ثمالی روایت شده است و در کتب معتبره آمده است

گشته شد زانروز حسین و افتاده منتهای امان و همرا
 کرده و افتاده منتهای امان و همراهایش کرد و افتاده بودند
 همپوشیده ایام و روز و زده خواهد بود چنان روز و چنان
 است و کند بخانه نیست خدا نیست و زده و نیست
 مکر و زانده و غمنا که در آمد بر کسان اسما و زمین
 و بر همه کردند کان به پیغمبر و روز شادی و خوشی است
 بر پیر و خانه و خوانواده زیاده و مردم شام خشم کند بر آنها
 و بر آدهای آنها و انروز نیست که کریمه جای زمین
 مکر شهر شام پس هر که روزه بدارد از زانروز افزونی
 جوید بآن روز بر آنکه اند خدا او را با خوانواده زیاده
 گشته دل و خشمناک باشد بر او خدا و هر که نگاه دارد در
 خانه خود نهاده را در پی او را در و روزه در دل
 او ناز و زبیکه بر خورد خدا او بر دارد از او افزونی و او را خدا
 او و زاده های او و انبازی کند او را اهرمن در همه آنها
 بیانات ناسوعا و عاشورا از لغات مستعمله بعد از اسلام
 است و وزن فاعولاء در لغت عرب غیر این دو لفظ نیست
 و در اعداد غیر این دو لفظ وزن فاعولاء استعمال شده
 و از خبر شریف گزاشته مؤکده روزه این دو روز ظاهر شود
 و روایات بسیاری نیز باین معنی وارد شده و اینکه روزه

عاشورا از بدعت‌های بنی امیه است و کتاب سنت نبوده مگر
 سنت آل زیاد و روزه این روز روزه زنازادگان است
 و هر چه در اخبار امامیه برخلاف این معنی وارد شده
 از باب تقیه از بنی امیه و هو اخوان اهلان ایشان است شاهد
 صدق این مطلب خبریست که شیخ صدوق در امالی خود از
 میثم تمار روایت کرده که آنچه روایات در فضیلت عاشورا
 وارد شده از ولادت ابی‌هم خلیل و توبه داود و خلا
 یوش از شکم ماهی تمام از مخترعات دشمنان اهل بیت است
 و در کتاب مروج الذهب منقول است که جماعه از بنی امیه
 و هو اخوان اهلان ایشان نذر کردند که هرگاه کشته شود حسین
 ده نفر شمشیر بیاورند و آن روز را روز بزرگوار و روز
 شیع طوسی روایت شده از امام صادق که پیغمبر خدا را عا
 بوده که بسیاری از اوقات آب دهان خود را می‌نماید و
 دهان کودکان شیرخواران را با دفاطمه در روز عاشورا و
 می‌گفت ناشی چیزی با آنها نمی‌نهند و سبزه بودند از ه
 آب دهان مبارک او و فرمود وحشی‌های بیابان روزه می
 داشتند و ز عاشورا را در عهد داود پیغمبر و در جنو
 الحیوان نیز روایت کرد که در سازینور غسل در روز عاشورا
 امتناع نمودند از خوردن علف و در مصباح طوسی

روایت شده از عبد الله بن سنان که گفت روز عاشورا
داخل شدم بر جناب صادق دیدم اشک چشم منا کشت مانند
مروارید و پزانش پرسیدم سبب گرفته ثیاب چپسته فرو
مکر غافل که امروز روز شهادت حسین ^{علیه السلام} عرضه داشتم چه
گویم در روز و روزگفت امسال کن از غیر نپته و روزه و
روزه را تمام مکن و بعد از عصر افطار کن بشریت ابی و این
روایت بر جمله از ادب و ز عاشورا مشتمل است از چند
امر است اول پوشیدن لباس پاک و قیمه استین با لادن
و نیکه ها باز کردن بهشت مصیبت زدگاست بر پروان رفتن
به بیابان چغام بجا آوردن چهار رکعت نماز هر دو رکعت سلام
سلام در هر رکعت اول بعد و قل یا ایها الکافرون و در ثانی
حمد و قل هو الله و در ثالث حمد و سوره احزاب را بجه
حمد و منافقین بنیم هزار دفعه لعن کردن قاتل سید الشهدا
و در خبر دیگر خواندن هزار قل هو الله نیز وارد شده مؤکدا
و اما زیارت عاشورا اگر چه علامه مجلسی طاب ثراه موجب
اضطرار اب افهام علماء اعلام شده لکن آنچه جامع همه محمدا
صحیح و ضابط احبنا است این است که در اول سلام مختصر
و بقیه مبارک نماید و دو رکعت نماز زیارت بجا آورد
لعن بر قاتل انحرث نماید و صدمه نیکبر گوید و زیارت

عاشورا را بخواند و یک مجلس با صد مرتبه لعن و سلام
 پس از آن سجده رود و دعاء صفوان که غلط مشهور بدعا
 علفه شده نه شرط و نه جز است بلکه در عذاب و عتبه و عدا
 است و هم چنین زیارت حضرت امیر ^ع جز این عمل نیست و آنچه
 از این حدیث شریف کافی استفاده شد که اهل شام در کربلا
 حاضر شدند مطابق است با نقل ابن شهر آشوب و مناف
 که شمر سر دار چهار هزار سواره شد از سوارهای در کربلا
 قدیمی در شب دیدم که لشکر هاشمیانیکه وارد کربلا شدند
 امان نامه برای علی بن الحسین الاکبر آوردند بر عیال و اندک
 اولیای ثقیفه و خنزه را و ابوسفیان بود چنانکه در شرح
 شهادت آنجناب خواهد ذکر شد ان شاء الله پس آنچه بعضی مؤرخین
 نوشته اند که در کربلا غیر اهل کوفه کسی نبود از روی
 قلت بضاعت با عناد است و مؤید این مطلب است نقل
 کامل التواریخ که نوشته ملاقات نمود طراح بن عدی
 عذیب هجانات سپید الشهدا را پس از او پرسش احوال
 کوفه را نمود عرضه داشت یک روز قبل از بیرون شدن
 از حایم در پشت کوفه دیدم که هرگز چنین از حایم
 خود ندیده بودم جواب داد من با این جماعت میغادر دارم
 و چاره از رفتن بسوی آنها ندارم و اما آنچه درین حدیث

ذکر شد از برهنه کردن بدن مقدس آنحضرت در مقابل
مشهور و در حدیث ثمالی بودن بند زین جامه مد کور حوا
شد انشتم الحدیث **الشیخ** **التبلیح** **الاجل** ابوالقاسم جعفر بن فرتوک فی کتاب کامل الزیارة
بسنده عن حریز قال قلنا لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک
ما اقل بقائکم اهل البیت و اقربا جائلاکم بعضهما من بعض مع حنا
هذا الخلق لیکم فقال علیه السلام ان لكل واحد منا صحیفته فیها
ما یحتاج لیک ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها میتا امر به عرف
ان اجله قد حضر و اناء البقیة من الیه نفسه و اخره بما له
عند الله و ان احسن من البقیة ما فیها من الاعمال و غیر
ما یاتی و ما یغنی و یفی منها اشياء لم تنقض مخرج الی النشال
و کانت من تلك الامور التي یفیشان الملائكة سئلت الله فی
نصرته فادن لهم فکنت تستعد للنشال و ناهب لذلك
حتى قتل فیزلک و قد انقطعت مدته و قتل صلوات الله علیه
فقال الملائكة یا رب اذن لنا فی الانحذار و اذن لنا فی نصرته
یاخذوننا و قد قبضه فاحی الله تبارک و تعالی الیهما ان الزموا
قبته حتى یروا و قد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فأنکم
من نصرته و انکم خصصتم بنصرته و البکاء علیه فیکون الملائكة
مترابا و جزعا علی ما فأنهم من نصرته فاذا خرج صلوات الله علیه

بگو نون انصاه ترجمه هر چیز گوید گفتیم بامام صفای سر بهائی نو
 کردم چه کم کرد انبیه مانند شما خوانده واده و نزدیک
 کرده در نک نمودن های شما و برخی از برخی بانیان این
 مردم بشما پس گفتا و برای هر یک از ما نامه ایست که در او
 هر چه نیازمند است با و که بجا آورد در هنگام زندگانی
 خود پس چون بگذرد آنچه در آن نامه است از آنچه فرغان داده
 شده با و شناسد که هنگام رفتن او نزدیک شده و ابد او را
 پیغمبر و مرگ او را بخود او گوید و آگاه کند او را آنچه برای او
 نزد خداوند و بدو رسیده است پس خوانده بود نامه خود را
 که پیغمبر بوی بخشیده بود آن نامه را و هویدا شده بود برای
 او آنچه میباید و آنچه میماند و مانده بود از کارهای آنیکه
 نکرده شده بود پس بیرون رفت بسوی جنگ و بود از کارهای
 مانده بود اینک فرشتگان در خواسته و ده بودند باری که
 او را و دستور ^{از خدا} داد خدا مرایشان را پس در نک نمودند که
 آماده شوند برای جنگ و ساخته شوند برای این کار تا آنکه
 کشته شد حسین و فرزندانش فرشتگان و گذشتند بود
 زندگانی او و کشته شده بود پس گفتند فرشتگان پروردگار
 دستور دای ما را در پائین آمدن و باری کردن حسین را که پائین
 آمدیم جان او را گرفته بودی پس در دل ایشان افکند که

چسبنا شود باز گاه او را تابه بپند بپروند و نامده پس بازی کنند
 و را و کره کنند بر آنچه از دست شمارفته از بازی او و اینکه
 بشماها بتهائی داده شد بازی و کرپشتن بر او و کرپشتند
 فرشتگان برای نزدیکی بخدا و بی ثوابی بر آنچه از دست ایشان
 رفته بود از بازی حسین پس هنگامیکه بپروند و تابه بپند
 پا و زان و بیانات آنچه درین حدیث معتبر است که هر یک
 از ائمه طاهریین را صیغه است اسماء از نزد خداوند
 نیز میدادند زمان تقضای اجل خود را مستغنی بقدر
 در کتب امامیه شیعه است مانند کتاب کافی و بصائر
 الدرایه و غیرها و در زمان مرض موت پیغمبر جبرئیل
 نازل شد و عهد نامه اسمانی آورد و پیغمبر اظهار نمود
 برای امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و کذا و شرح
 هر یک را در آن عهد نامه نگاشته بود و از اینکه در خبر
 مذکور است که هنگام رسیدن اجل سید الشهدا اموری
 باقی مانده بود و نکذ شده بود استفاده شود که در عهد
 نامه اسماء اموری بابت نیز هست که قابل نحو و تغییر است نیز
 استفاده شود از آن خواستن فلک برای نصرت و فائز
 شکایشان بپاری اینکه علوم فلک که احاطه بمجوات واقع
 ندارد و نیز این حدیث نص صریح است در خروج حضرت

سید الشهداء و رجعت او و باری کردن مائیکه او را و
 بمضمون این خبر احاطت متواتر است همه ما و خصوصاً و اما
 برجعت رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه طاهرين و بعض از
 کفار و مؤمنین از ضرورت ثبات مذهب شیعه اثنی عشریه
 و شعاری و تشیع یا لائزال قول برجعت نیست چنانچه
 در کتب جالبه اهل سنت هر که را خواهند نسبت بر فرض
 دهند با اعتقاد برجعت نسبت دهند و او اهل اسلام این
 فرق حقه معروف باین عقیده بوده اند شیخ مفید و کما
 فصول نقل فرماید که سید اسماعیل حمیری شاعر معروف
 در مجلس منصور و اینقی شعر انشاد می نمود و منصور با
 او مهربانی می نمود سوار قاضی که از علمای عامه بود بوی
 حسد و زید و گفت یا امیر المؤمنین این مرد شاعر با تو
 نفاق می کند و زافضی مذهب معتقد برجعت است و
 ای بکر و عمر می کند سید حمیری جواب گفت من قائل برجعت
 موافق نص قرآن که فرماید و یوم نحشر من کل امة فوجاً من
 بکذب با یائنا و جای دیگر فرماید و نحشرناهم فکم نغادر ضیاعهم
 احدا پس دانستیم مردم را و وحشر است یکی خاص و دیگری
 عام و در جای دیگر فرماید و یوم نحشرکم و احببتنا اثنتین
 و نیز گفته فاما لله ما لله عامیة بعثه و نیز گفته الم نشر الى الذیر

خَرَجُوا مِنْ بَارِهِمْ وَهُمْ أَتَوْفَ حَدِّ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا
 ثُمَّ حَبَّأَهُمْ بِرُءُوسِهِمْ فِي مَخْرُوجٍ مُشْرُوبٍ وَشَوْنِدَاهِل نَكْبَرِ وَرُصُورِ
 مَوْرِحِكَا وَنَبَرِ مَوْدَه نَكْزَشْنَه دَر بَنِي اسْرَائِيلِ امْرِی مَكْر
 اَنَكِه مِثْل اَن دَر اَیْنِ اَمَّه وَاَقَع شُود حَتّی مِثْل خُف و مَسْخِ پَسِ اَعْتِقَا
 مَن بَر جَعَه مَطَابِقِ کِتَابِ سَنَه اسْتَه اَعْتِقَاد دَار مَكِه قَاضِی سَوَار
 رَجُوع کُنْد بِصُورِثِ سَلِکِ بَابِ زَیْنَه بِاخِرِ پَر چُون چَیْنِ کُفْت
 مَنصُورِ مَحْنَدِ پَدِ و پَزْدِ و مَنَاطِرَاتِ مَوْضِعِ الطَّاقِ بَا اَبُو حَنِفَه
 وَارِد شَدِه کِه اَبُو حَنِفَه بَا و کُفْت اَکْر مَعْتَقِدِ بَر جَعَتِ هِسْتَه
 قَدِی دَر هِم وَ دِیْنَارِ مِیْنِ دِه وَ اَنزَمَانِ بَا زَکَرِیَّو ی جَوَابِ کُفْت
 ضَامِنِی اَز نَوَاحِی اَهْم کِه دَر زَمَانِ بَر جَعَتِ نَوِ بَصُورِثِ اَدِی رَجُوع
 کِنِی شَا بَدِ بِشَکْلِ خَزَرِ پَر بِر کُشَنِی نَوْر اَشْنَا خَم و مَسْلَمَه حَسَا
 صَحیح هَفْتَاد هَز اَر حَدِیثِ اَز اَحَادِیثِ جَابِرِ جَعْفَرِی اَنْزَلِ کَرْد
 بَر اَی اَن کِه جَابِرِ قَائِلِ بَر جَعَتِ بُوْد و اَحَادِیثِ رَجَعَتِ رَطْفِ
 اِمَامِیَّه دَر زَیَادَه بِر پَنجَاه کِتَابِ مَعْبَرِ نَوَسْطِ چَهِل وَ چَند
 نَقَازِ ثَقَاتِ رَوَا یَشْدَه وَا یَانِی دَر قُرْآنِ مَجِیدِ صَرِیحِ دَر حَقِیْقَه
 رَجَعَتِ اسْتَه قَدِ مَایِ شِیعَه بَدِ و نَا خِلَافِ مَعْتَقِدِ بُوْدَه اَنْد
 شِیخِ صَدُوقِ دَر کِتَابِ عَقَائِدِ کُو بَدِ اَعْتِقَادِ نَافِیِ الرَّجْعَةِ اَهَا
 حَقِّ وَا لِقَوْلِ بَا لِنَاسِخِ بَاطِلِ و مَرِجِ اَنِ بَا لِنَاسِخِ فَهَوِ کَا فَر
 لَاقِ لِنَاسِخِ اِبْطَالِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ شِیخِ ^{مَعْتَقِدِ} رَه دَر کِتَابِ اَوَّلِ

المفالات كويد وانفقت الامامة على وجوب جنة كثير من الاموات
الى الدنيا قبل يوم القيمة وان كان بينهم في معنى الرجعة خلافا
وقال في موضع اخر في القول بالرجعة والقول ان الله تعالى
يرد قوما من الاموات الى الدنيا في صورتهم التي كانوا عليها
فيعترفونهم فريقا وبذلك فريقا وبديل المحققين من المبطلين و
المظلومين منهم من الظالمين وذلك عند قيام مهدي
محمد عليهم السلام الى ان قال ثم بصير الفريقان من ذلك الى
الموت ومن بعده الى النشور وما يستحقونه من دوام الثواب
والعقاب فوجدنا بصحة ذلك وتظاهرت به الاخبار والآ
باجمعها عليه الاشداد منهم ثاولوا امانا ورد فيما ذكرناه على
وجه مخالفا وضعناه وقال العلامة المجلسي طاب ثراه اجمعت
الشيعة على الرجعة في جميع الاعضاء واشتهرت بينهم
كالشمس في رابعة النهار وكيف يشك مؤمن بحقبة
الائمة الاطهار فيما نواتر عنهم في قريب من مائة حديث
صريح رواه ابنه واربعون من الثقات العظام والعلماء
الاعلام في ازبد من خمسين من مؤلفاتهم كثرة الاسلام
الكلمة رة والصدوق رة والشيخ الطوسي والسيد
المرعشي النجاشي والكشي والعياشي وعلي بن ابراهيم وسليم
الهلال والشيخ المفيد والكرامكي والتمهاني والصفه

و بعد بن عبد الله و ابن قولوبه ای اخروا عده من المشايخ الثقات
والفضلاء الاثبات الى ان قال واذا لم يكن مثل هذا متواترا
فقی ای شئی ممکن دعوی الثواتر و قال السيد نعمة الله الحلي
في شرح التهذيب وقد وقفني الله على الوقوف على دلائل و
عشرین حدیثا دلالة على هذا المطلوب انتهى مؤلف گوید
چون امر رجعت از اهم عقاید است چند خبری بر وجه کتبیم
کتاب بصائر الدرجات پسند صحیح از حمزان بن اعین و
ابی الخطاب و این کند از حضرت صادق که فرمود که حسین
ابن علی اول کسی است که زمین از او شکافت شود و همه مرد
و جوع نکنند بلکه گساینکه غمناک هر کرده باشند ایمان باشد
را و نیز شیخ عباسی از آن حضرت روایت کرده که اول کسی که
بر گردد بدینا حسین بن علی است او هستند پس میکشند
اصحاب حسین ایشان را همان نحو که آنها کشند بودند ایشان را
و نیز روایت کرده از آن حضرت که فرمود که هر مؤمنی که
کشند شده بر گردد تا بمیرد و هر که مرد بر گردد تا کشند
شود و احادیث در رجعت سوختن و امیر المؤمنین از عذاب
پیر و ناست علی بن ابی طالب پسند بسیار صحیح از امام صادق
و روایت کرده که تمام پیغمبران بدینا بر گردند و یاری کنند
امیر المؤمنین را و روایت کرده از شهر بن حوشب که حججا

ابن یوسف با او گفت که بایه در قرآن مرا عاجز کرده که خدا
فرماید **وَأَن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِقَبْلِ مَوْتِهِ** یا آنکه
بسیاری از یهود و نصاری را کشته ایم و ابدا اظهار
ایمان ننموده اند شهر باو گفت مراد بایه آن نیست که نوکان
کرده بلکه مراد زمان رجعت مردم است که عیسی بن مریم
فرود آید و نماز گذارد و خلف مهدی و اهل کتاب رجعت
نمایند و ایمان به پیغمبر آورند پس بید نواز کجا دانستی
این معنی را گفت از امام محمد باقر شنیدم و در اخبار باری
ائمه تصریح بر رجعت ایشان بسیار است بلکه در روایت
کافی از حضرت باقر وارد شده که امیر المؤمنین را چندین
رجعت است که فرموده اما صاحب الکرائه دولة الدول
و بهین لفظ در بصائر نیز روایت شده و باید دانست
که آنچه ضروری مذهب است ایمان اجمالی بجهت رجعت
و برگشتن اموات است پس از مرگ و اما خصوصیات و
تفصیل و تطبیق آن بر قواعد علمیه در نهایت اشکال و
تکلیف عامه نیست مانند اعتقاد بمعاد جسمانی و اجسام
بلکه توان گفت امثال اینگونه عقاید راهی جز تصدیق بنور
و اولیای وحی ندارد و لافخانه هر کس منکر معاد جسمانی باشد
البته منکر رجعت نیز خواهد بود و همچنین اجسام و

که از معجزات انبیاء و اولیاء بوده و در نصیحت بنظر او هر چه یاده
 بر این معتبر نیست که مدلول^{الاهل} منافی با بداهت حکم عقل قاطع که اگر
 باین مشابه رسید چاره از تاویل نیست امر رجعت از امور
 ممکنه است و ائمه طاهرین مطابق ظواهر قرآن مبین اخبار
 فرموده اند پس از عان بان واجب است در احادیث مکرر
 وارد شده که رجعت از قدرت الهی است انکار نکنید قدرت
 خدا را و بزرگان از اهل معرفت و حکمت گفته اند که رجعت
 امکان عقلی دارد صدر المشاهین که سرآمد اهل معرفت
 و حکمای مشائخین است در تفسیر سوره بقره تفسیر آیه
 الْكَافِرُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ الْقُرْآنِ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
 نقل از کشف زحشری فرماید که گفته این آیه دلالت دارد بر
 بطلان قول رجعت که امامیه قائل شده اند و جواب داده باین
 عبارت و فيه نظر لا يخفى على المتصفين عدم رجوع فروع من الكفر
 الثاقبين لها لكن هذا لا يدل على عدم رجعت غیر هم
 من النفوس الكاملة الحجة مجتبه الابد والعلم والعرفان و لا^{شکال}
 فی انزال الروح لعالمه باذن الله و قدرته فی هذا العالم خللا
 الاساری المحبوسین بفیود التعلفان من هذا السجن و اما
 ما نقله ناپید المذهب من منع الرجعت من قوله و یحیی عن ابن
 عباس انه قبل ان یوما یزعون ان علیا مبعوث قبل یوم القيمة

فقال بئس القوم نحن اذن نحن نكفنا ساوؤه وقسمنا ميراثه
 فمدفوع بانه مجرد حكاية غير معلوم الصحة وعلى تقدير صحة
 الرواية عنه فالمراد ممنوع فان المنع في الاعتقاد بان البر
 او النفل الصحيح القطعي من اهل العصمة والولاية وقد صح
 عندنا بالرواية المتظاهرة عن ائمتنا وسادتنا من اهل بيت
 النبوة والعلامة حجة مذهب الرجعة ودفوعها عند ظهور
 قائم آل محمد عليه وعليهم السلام والعقل ايضا لا يمنع لو دفع مثله
 كثير من اجزاء الموتى بادن الله بيد ائمتنا كهجرة وشمعون
 وغيرها انتهى وقريب من كلام القصري في شرح الفصول
 حيث قال كما ان الكل عند كونهم في عالم الشهادة لا يمنعون
 من الدخول في عالم الغيب كذلك عند كونهم في الغيب لا
 يمنعون من الشهادة اذا طلبوا من الحق بلسان استعدادهم
 وذلك لتكميل التفاصيل ومن امعن النظر فيما فررد
 بظهره الفرق بين التماسخ اذ بينهما فوارق كثيرة
 انتهى وجهه بنكوا فاده نموده فصرح به رجعت رجعت
 اجسا است نرجعت نفوس بطور تناسخ كه از مذاهب
 فاسد ملاحده است در كلام شيخ صدوق بنزدك
 و تناسخ نزد عامة مسلمين كفرو زنداقه والحاد است قول
 بناسخ انكار معاد و ابطال ثواب عقاب است و تمام

عقلای مابین عالم تناسخ را باطل می دانند و مراد به تناسخ
این باشد که نفوس ناطقه بشریه قدیمه سنت از بدنه خارج شود
و ببدن دیگری انسانی یا حیوانی تعلق گیرد هرگاه در بدن
اول داخل در اهل طاعت و سعادت بوده در بدن ثانی خوش
بخت سعید شود و اگر از اهل عیب بوده در بدن ثانی معبد
شود با انواع زحمات و شداید و لا محاله نشانه هستی و ابد
نشانه دانند و حرکات و احرکات دوریه مداریه دانند و این
مذهب خبیث ترین مذاهب باطله است از اهل علم احدی
معتمد به تناسخ باین معنی نشاء و این جماعه در واقع دهر
مذهب منکر مبداء و معاد هستند و در کتاب عبود اخبار
الرضا از آنحضرت و این شده من قال بالناسخ فهو کافر
بالله العظیم بکذب بالجنه و النار و در احتجاج طبرسی و اد
که زندقه ای از امام صفای پیر سید از کسی که قائل به تناسخ از
از کجا گفته و چه دلیل دارد جواب گفتان اصحاب التناسخ قد
خلقوا و زاتم منهم فی الدین و زینوا لانفسهم الضلالت
وامرجوا انفسهم فی الشهوات و زعموا ان السماء خاویه بما
فیها شیئ مما یوصف ان مدبر هذا العالم فی صورته المخلوقه
مجتبه من روحان الله خلق آدم علی صورته و ان لا جنه و لا
نار و لا بعث و لا نشور و الفیئمه عندهم خروج الروح من

قالبه ولو وجد في قالب آخر ان كان محسنا في القالب الاول اعيد
في قالب افضل منه حسنا في اعلى درجته الدنيا وان كان مسينا
او غير غارف صار في بعض الدواب المتعينة في الدنيا او
هو ام مشوهة الخلقه وليس عليهم صوم ولا صلوة ولا
شي من العبادات اكثر من معرفة من يجب عليه معرفته و
كلشي من شهوات الدنيا مباح لهم من فروج النساء وغير
ذلك من نكاح الاخوات والبنات والخالات وذوات البهائم
واكل الميتة والحجر والدم فاستفتح مقاتلتهم كل الفرق بعينهم
كل الامم فلما سئلوا الحق زاعوا وسادوا فكذب مقاتلتهم
النورية ولعنهم الفرقان وزعموا مع ذلك ان الله بهم يتفضل
من قالب الى قالب اخر وان الارواح الازليّة هي التي كانت
في ادم ثم هي هلم جرا تجري الى يومنا هذا في واحد بعد واحد
اخروا ذا كان الخالق في صورة المخلوق فيما يسند على ان
احدهما خالق صاحبه وقالوا ان الملكة من ولد ادم كل
من صار في اعلى درجته ينهم خرج من منزله الامتحان والتصفية
فهو ملك فطورا تخالهم نصارى في اشياء وطورا هم
يقولون ان الاشياء على غير الحقيقة قد كان يجب عليهم ان لا
ياكلوا شيئا من اللحم لان الدواب عندهم كلها من ولد ادم
حولوا في صورهم فلا يجوز اكل لحوم القربان وفي رجال

الکثر سئل الصفاق عن التناسخ قال من نسخ الاول بعلم
المرا دان القول بالتناسخ مبني على ازالة النفوس واما على
القول بجدوثها فلا واما آنچه در احاد پیش محشر وارد شده
که جمله از گناه کاران با نفوس اشقیاء بصورت حیوانات مثل
کلب خنزیر و حیور و پیشوند منافاتی با استحال^{تناسخ} ندارد بلکه
از باب تجسم ملکات است بصورت مناسبه و چون در نشانه
آخرت نفس ناطقه فعلیه محض است نشانه منقلب شده
تعلق نفس ببدن حیوانی نیست تا تناسخ باشد بلکه حشر با ملکات
مجسمه است از این جهت بنا باشد در حاله واحد و زبان واحد
بصور متعدده محسوس شود نه آنکه از صور بطور تعاقب
باشد ولیکن بحسب جوهر اصیل انسان است ادراکات او
ادراکات انسانیه است شاید در همین نشانه این طور
تجسم ملکات ممکن باشد چنانچه در جمله از روایات وارد
شده که موسی بن جعفر و حشیر صادق و مراد بن ابی بصیر و حیوان
نمودند و نیز وارد شده که ائمه علیهم السلام با جسامت الهیه نمودار
شدند و با حکم تجسم اعمال بصورت حیوانات در نشانه
برزخ و در آخرت محسوس شدن بصورت حیوانات ربطی
به تناسخ ندارد بلکه مراد بتناسخ تعلق نفس ناطقه است
پس از موت ببدن عنصری دیگری در نشانه دینویته اما

ثعلوق بیدن بر زخمی یا اخروی تئاسخ نیست یا آنکه این نحو
 از تئاسخ باطل نیست و از این جهت گفته شد اما من مذهب
 الاولیاء تئاسخ نیست قدم راستی و حکما را بر این قاطعه بر طبل
 تئاسخ بسیار است و اتقن از همه آن است که نفس مجرده
 که حرکت شد و ثعلوق بماده گرفت قوه محضه و ندریجا
 استعدا ذات او بفعلیه ابد و بعد از فعلیه محال است
 که دوباره قوه شود زیرا که قوه و فعلیه منافات فائمه
 دارد بلکه هر چیز که دارای استعدادی باشد بعد از رسیدن
 بکمال ممکن نیست که برگردد با استعداد مثل جسمی که صوت
 مبنی داشته و استعداد مرآتیک و عظم و امثال دُر
 افطار را دارا بوده پس از ترقی و کامل شدن و رسیدن
 بمراتب طفولیت و شبانیت و شیخوخته چگونگی است که
 از مراتب خود برگردد و دوباره طفل شود توان گفت که
 این برهان مبنای محسوسه دارد و از جمله بدیهیات است
 بلی توان گفت که ترقیات فعلیات عالمی استعداد و
 قوه شود برای عالم دیگری مثل استعدادات دنیوی
 برای برزخ و درین مختصر زیاده بر این شایسته نیست
 و مقصود تنبیه بر این بود که رجعت از باب تئاسخ نیست
 و هیچ عاقلی احتمال ندهد که فلاز طفل که زبان و لاف

و صبا و بنا و معلوم است و مع فلان میت و بدن و حلول
 کرده باشد و در مرتبه بعالیه حیاته بنا آمده باشد گوید
 من فلان پسر فلان هستم عقل صریح و برهان صحیح گواهی
 بر کذب این دعوی دهد مثل اینکه در حدود سینه هزار
 دو پست شصت هجری ملاحده و زناد فدا اسلام مذهبه
 اختراع کردند و در حق شخص معلوم الحال معلوم النسب
 ادعای مهدویت نمودند و این دعوی باطل بود و نظر
 عوام و جهال بدعوی مناسیح رواج دادند و گاهی مدعی
 تجدید نبوت شدند و بشناختن خیالات باطله او را
 دست او بر مقاصد فاسده خود قرار دادند و فتنه
 بسیار در اسلام و مذہب شیعه نمودند و گاهی مدعی
 رجعت شدند و اظهار داشتند که ملا حسین بشرویه
 سید الشهدا است که رجوع کرده و حاجی محمد علی باری
 زامدعی شدند که شخص پیغمبر خاتم است که راجع شده
 طایفه لاحقه این جماعه از خرافات سابقه خبردار نبوده و از
 فی الطنبور و فتنه شخص جاهل عامی را علم کرده دعوی رجعت
 حسینیه برای او کردند و دهنه دیگری از این طایفه ضاله
 مطلق این جماعه را تکفیر می کنند و شخص دیگری را علم ضاله
 اگر خواهی خرافات و مناقضات کلمات واهی این گروه را

از رسایل و نوشته جان میسوند در مطابع خاوریه و نسخ
خطبه نقل کنم از مقصود خارج خواهد بود در احادیث بد
جمله نقل خواهد شد و برین مقام غرض ابطال احتمال دعوی
رجعه است و این مذهب خبیث و از منته ساقیه نیز مخترع
شده و در اکثر مقاصد و مطالب متحد است با آنچه ملا احمد
از عصر اخراج کرده بودند چنانچه در غیبت صغری ^ع
ادعای بابت و نیابت خاصه کردند و از ناحیه مقدسه ^{نوع} تبع
شریف بلعن و ثیری از انصار سپید از جمله شلمغانی که حال
او در کتب غیبت مسطور و مشروح است و از انصار بود
محمد بن نصیر قمی چنانچه در کتاب غیبت شیخ طوسی
که تقریباً صد سال قبل تألیف شده که قائل بنا ^{منه} نسخ
بود و مدعی شد که رسول از جانب پیغمبری و اظهار
اعتقاد بر بوبته حضرت امام علی النقی می نمود و قائل بتجلیل
محارم بود و عمل قوم لوط را روا میداشت می گفت این
موجب تواضع و خضوع است برای مفعول و برای فاعل
یکی از شهوات و طبایات است اینگونه خرافات در مملکت
بابت نیز مشاهده شد که در کتاب تاریخ حدوث مذهب
خود و زمان سلطنت محمد شاه قاجار نوشته و تصریح
کرده که جمیع محرمات را بر این از منته حلال است طاعت واجب

که حدیثی است

نیست و قیام قیامت شده مؤلف گوید شرح مقالات فاضله
و کلمات متعارضه این ملاحد را در رساله موسوم
بر جوهر الشیاطین نوشته ام در شرح حال جغت از رابطه با
تناسخ نیست و تناسخ مذکور از فرق ملتین خارج است
و پوشیده نباشد که آنچه در باب مسخ بنی اسرائیل و قوم
موسی در قرآن مجید وارد شده و همچنین روایات وارد
در باب مسوختن از حیوانان است که عبد الملك مروان
بعد از هلاکت بدن او بصورت و زغره در ثابوت دیده
شد و هم چنین حدیث غریبی که از کتاب ثعلبی شرح نهانی
روایت شد از حضرت صادق در باب فیض روح اعادی
امیر المؤمنین را بحال برهوت بر نداشتن آن بصیرت مرکبات
بعد از هجرتی که المسوخ المسخوطه علیها حتی تقوم قائمنا اهل
البیت فیض رب عنقه و ذلك قوله امنا اثنتین الایه
والله لفتدانی بعمر بن سعد بعد ما قتل فی صورة فردی
فی عنقه سلسله فجعل یعرف اهل الدنیا و هم لا یعرفونه و
لا یذهب الا بام حتی یمنع عدونا من ان یظلموا حتی انزلنا
منهم لم یمنع فی حیوئه و شرده او خیر بر او من وراثتیم عذاب
علیظ و از بن قییل را حادث شد شیعیه بسیار است و
ربطی بتناسخ باطل ندارد بعضی از قبیل معجزات و توحه

که ارواح آنان

نفوس قویّه انبیا و اولیا است بعضی از باب تغیر در جسد
مثالی و هویدا شدن آن بدن در عالم عنصری است چنانچه
سید مرتضی و علامه مجلسی در حدیث اشجار احتمال
داده اند و در بعض موارد احتمال مسخ قلوب نیز میرود
مثال آنجه علامه طبرسی در تفسیر خود در باب مسخ اصحاب
سبب نقل کرده که بعضی مفسرین گفته اند که مراد مسخ
قلوب است اگر چه خود فرموده این احتمال خلاف ظاهر
و مخالف قول اکثر مفسرین است اکثر بر آنند که از این
عباس منقول است که اصحاب سبب مسخ بصورت حیوانا
مانند بوزینه و خوک شدند و خداوند آنها را هلاک کرد
و این حیوانات از نسل آنها نیستند منسوخین و اکل و شرب
و توالد نیستند و مسلمین اجماع دارند بر اینکه در این حیوانات
از اولاد آدم نیستند و در بعض اخبار مسخ احتمال مسخ قلوب
ظاهر است چنانچه در خبری در تفسیر آیه کرمه ستر هم
آیات شافی الا فاق و فی انفسهم از حضرت صفای وارد شده
که مراد با آیات انفسیه مسخ قلوب مردم است و ملخص مقایسه
آنکه تناسخی که اجماع اهل مله و قبله بر بطلان او است نیز
شدن روح انسانیت از بدن و داخل شدن در بدن
عنصری حیوانی یا انسانی دیگر و هیچ امری در این خبری

وارد نشد و فرضاً اگر بعض ظواهر هم وارد شده باشد
 بادل قاطعه ما اول خواهد بود و گذشت کلام فیصری
 که رجعت را با شناخت فرق بسیار است پس دانسته شد که
 اشخاص در دولت قائم ال محمد بطور و نحو شناخت نیست و
 همچنین آنچه مذکور شد بهر آن مستفاد است ^{است که} مراد با حادث
 رجعت رجعت اولی با اهل حق نیست چنانچه بعض قاصرین
 از قدمای امامت تصور کرده بودند بلکه مراد رجعت
 اشخاص است بصورتها اولی مانند زنده شدن مردگان
 و راجعین از اهل ازمنه سابقه را کسی شناسد مگر بنص
 معصوم و اشخاصی که رجعت نمایند موافق با اید بنویسد
 و تدویر در سن مسبو و نباشند چیزیکه محل نظر و اختلاف
 اخبار رجعت است این است که ایا مراد بر رجعت اخبار زنده
 شدگان و هی است از مردگان و سر بر و زدن از قبور
 با جثا عنصریه بعد از تفرق اجزاء و اعضا مانند معاجز
 بر مذهب عامه مسلمین یا آنکه مراد پدید آمدن مرد می
 از عالم غیب به عالم شهادت و تنزل از عالم مثال بر زنجیر
 حتی بنوی جمله و افزه از ظواهر و ابان لالت بر اول دارد
 و بعض اخبار و نقل در مفاد کلمات معصومین دال بر
 ثانی است و اول بمذاق علمای ظاهر است لیکن نو

فصل
 اخبار رجعت

اشکال بسیار می شود چنانچه بعضی از آن رطبی نقل کلام شیخ
 مفید و مناظره با بعضی علمای عاقله خواهد آمد و مانند آنچه
 در باب عمرهای طولانی از زمان و برطرف شدن اوقات و امراض
 و جریان چشمه های عسل و روغن و امثال آنها در بعضی بابها
 این باب که با عالم عنصریات منافات دارد مؤلف گوید که علما
 امامیه و ضوایان الله علیهم از قدیم الایام رساله ها عده بده در
 رجعت نوشته اند و کثیر اینها قلم گرفته اند از این باب منعرض شده
 باشد غیر از عارف فقیه و محدث نبیه سرچشمه فیض سبحانی
 ملا محسن کاشانی در وجه کتاب عین البقیین خود و در
 رساله فتره العیون در مقاله رابعه که منعرض شرح عالم مثال
 عالمی است مبنای جسمانیته و روحانیت و مقدار دارد و زمان
 و مکان نیز دارد ولیکن جسم مرکب ماده ای نیست بعد از این
 گوید و بهذا العالم یخشد الارواح و یترقح الاجساد و یتشخص
 الاخلاق و الاعمال و ظهور المعانی بالصور المناسبه و علیه
 نزل مشاهده لیل المعراج صور الملائکه و الانبیاء و النفوس
 البشریه من امتنه و حضور الائمة عند الاحتضار بل سؤال
 القبر و نعیمه و عذابه و زیارة المؤمن اهل بعد موته و شبه
 از یون من هذا القیبل نزول عیسی قال الصدوق طاب ثراه
 نزول عیسی الی الارض رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله قال

شده و گفته که
 مثال

اِنِّي مُؤَيَّدٌ بِكَ رَافِعٌ لَكَ اِلَى وَكَلَامَا اسْتَفَاضَ بِهِ الْاَخِيَانِ عَنْ
 اَمَلِ الْبَيْتِ اَنَّ اللَّهَ سَعِيدٌ قَوْمًا عِنْدَ قِيَامِ الْمُؤَيَّدِ مِمَّنْ
 نَفَلَتْ مَوْتُهُمْ مِنْ اَوْلِيَانِهِ وَشَبَعْتُهُ مِنْ مَحْضِ الْاِيْمَانِ مَحْضَاءً
 فَيَقْوَزُ وَابْتَوَابَ نَصْرُهُ وَمَعُونَتُهُ وَيُنْبِهُهُ جَوَابُ مَوْدُوْنِهِ
 وَيُعِيدُ اِيْضًا قَوْمًا مِنْ اَعْدَائِهِ مِنْ مَحْضِ الْكُفْرِ مَحْضًا لِيَنْتَفِمْ
 مِنْهُمْ وَيُنَالُوْا بَعْضُ مَا يَسْتَحِقُّوْنَ مِنَ الْعِقَابِ فِي الْقَتْلِ عَلَى اَبْدِ
 شَبَعْتُهُ اَوَالِدًا وَالْخُرْبَى بِمَا شَهِدُوْهُ مِنْ غُلُوْكَ كَلِمَةٍ وَهِيَ
 الرَّجْعَةُ اِنِّي اخْتَصَرْتُ بِالْاِيْمَانِ بِهَا اصْحَابَنَا الْاِمَامِيْنَ وَهِيَ
 اَوْ لَوْ اَبْعَثُ اَيَّانًا اُخْشِرُوا لِبَعْثِ نَفَلٍ عَنْ اُمَّتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ
 فِي حَدِيثٍ اِلَى الطَّغْيَلِ فِي الرَّجْعَةِ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ هَذَا
 عِلْمٌ خَاصٌّ بِسَمْعِ الْاُمَّةِ جَمْلُهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ اِلَى اللَّهِ قَالَ وَفَرَّ عَلَى تِلْكَ
 فَرَانَهُ كَثِيْرَةٌ وَفَسَّرَهُ تَفْسِيْرًا شَافِيًا حَتَّى صَرَفَ مَا اَنَا بِمَوْمِنٍ اَلْفِيْمَةُ
 اَشَدُّ يَفِيْنًا مَنِيْ بِالرَّجْعَةِ الْخَبَرُ عَنْ اِبْنِ اَبِيْ فَرَّحٍ فِي الرَّجْعَةِ تِلْكَ الْقَوْلُ
 لَا تُنْكِرْهَا وَكَثِيْرًا مَا يَفْعَلُ الْاَشْتِبَاهُ بَيْنَ مَا يَزَاهُ الْاَشْتِبَاهُ بَيْنَ الْحَسَنِ
 وَبَيْنَ مَا يَزَاهُ الْاَشْتِبَاهُ بَيْنَ الْحَسَنِ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ
 فَرَّتْ فُلَيْسَ فِي عَيْنِ الْحَسَنِ هُوَ كَثِيْرٌ فِي عَيْنِ الْحَسَنِ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَادْبُرْ نِيْمُوْهُمْ اِذَا لَقِيْتُمْ فِيْ اَعْيُنِكُمْ قُلُوبًا
 يُقَالُ لَكُمْ فِيْ اَعْيُنِهِمْ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَبْرَ
 وَمَا كَانُوا مِثْلَهُمْ فِيْ عَيْنِ الْحَسَنِ فَمَا ذَاكَ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ

حق فی الخیال ولبس محقق فی الحس لا خلافاً للنشانی و هذا كما
 ترى فی المنام اللبس تشربه ولم يكن ذلك الا عين العلم فما رايته
 لبنا وهو علم لبس الا بعين الخيال وهذا بظهور ان الرؤية لبس
 من شرطها ان تكون بالعين ولا المرئية انما يسمى مرئياً لكونه
 يحصل بالعين بل لكونه غائبة انكشف الشئ فلو وقعت غائبة
 الا انكشف بقوة اخرى كانت حقيقته الرؤية بخاطرها كالصو
 التي يراها الثائم في عموم اوقاته فالتفوس اذا كانت قوية
 كان افتداهما على الاختراع اقوى فيكون منصوراً ^{في} اقسامه
 خارجة حاضرة عند هابذ وانما عند ما يكون درجته في
 القوة والنور بتهذه الدرجة انتهى وحاصل مفاد ابن
 كلام ان استنكحه محتمل استنباطه اى اشخاص اجعيين
 ابدان برزخية باشد ومشهود براى اهل نشاء عنصرية
 شود با انكه اهل اين عالم در زمان قيام قائم چون ظهور
 آثار قيامت شده و دوره عالم سفلى حركه معكوسه پيدا
 كرده و شمس از مغرب طالع نما پيدا جسام و اشخاص عالم
 برزخ را در هيمن عالم مشاهده نمايند لكن بعين الخيال و
 احتمال اول بالفاظ وارده در احاديث باب اقرار است
 مانند لفظ اعاده و رجوع اگر چه بالفاظ جمله از اخبار
 رجعت بلکه ايات كه مانند احياء و امانه و قتل و موت ^{شده} با

ظاهر مناسبت و منافات دارد نه اینکه مراد این باشد که رجعت در
 عالم برزخ نیست بلکه برزخ اختصاصاً ببعض نفوس و بعض
 ندارد و صریح اخبار و کلمات علماء اخباراً است که رجعت
 مختص ببعض نفوس قوی است عام نیست چون اشخاص
 را جمعین بنابر این احساب برزخیه دارند لا محاله ماکل و مشرب
 و لباس ایشان از همان عالم خواهر بود و مختلف نخواهد گردید
 و عقاید و ملکات آنها از آنچه در زمان حیات بود چنانچه در برزخ
 هم توبه و رجوع و تغییر وضع نیست سعدا و اشقیاء بر همان
 وضع اول باقی خواهند بود نه اهل سعادت در رجعت
 اشقیاء شوند و نه عکس بر آنکه نفوس ناطقه بر بنه فعلیه محضه
 رسیده و از قوه بیرون آمده و تحقیق این مطلب رکن علمیه
 بر آنها است بنابر این شبهه که بعضی از علمای عامه القاء کرده
 من دفع است چنانچه شیخ مفید در کتاب فصول ذکر نموده
 که یکی از شیوخ معتزله سؤال کرد از یکی از مشایخ حدیث
 امامیه که شما طائفه امامیه قائل بر رجعت اموات هستید
 زمان قیامت هر یک برای تشفی نفوس مؤمنین و انتقام از کفار
 چنانچه در بنی اسرائیل واقع شده و تمسک جوئید باینه کریمیه
 ثُمَّ رَدَدْنَا الْكُرَّةَ وَالْكَرَّةَ وَآمَدَدْنَاهُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ چگونه
 ایمن هستید از اینکه توبه کند بر بدین معویه و این ملجم در زمان رجعت

و برگرداند از کفر و کراهی و اطاعت امام نماید پس بر توبه
 شود و دوستی آنها و قطع ثواب برای آنها و این شخص بر مذهب
 شیعه است و قول بر جنت پس مختار مانند شیخ شیعی در
 جواب گفت رجعت بنصر ائمه ثابت شده و درین باب
 حدیثی فرسپیده و شیخ مفید و جواب ازین شبهه فرمود
 یکی آنکه اگر چه عقل منعی از امکان این معنی ندارد از باب آنکه
 در مقدور ذات الهیه ممکن است ولی چون ادله سمعی بر
 خلود این گونه اشخاص وارد است احتمال سعات و صلاح
 در حق آنها نرود و دیگر جواب آنکه چون غرض از رجعت آنها
 از کفار است پس واجب است که ثبوت آنها و ثبوت عدل قبول نشود
 چنانچه خداوند در جواب فرعون ^{فرعون} ^{الآن} وَ دَرَّ عَصِيَّتَ قَبْلُ
 وَ كُنْتُ مِنَ الْمُفْسِدِينَ پس حال اهل رجعت مانند حال اهل
 آخرت است که ابد قبول ثبوت آنها نشود زیرا که ایشان مانند ملایم
 بفعل هستند و الحاکم بمنع من قبول الثبوت ابد و وجب اختصاصها
 ببعض الاوقات و هذا هو الجواب الصحيح علی مذهب اهل الاثارة
 و قد جئت به اثار منظاره عن محمد بن عبد الله بن محمد بن فروعی منهم
 فی قوله نعم يوم يأتي بعض ايات ربك لا ينفع نفسا ايمانها ان لم
 تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا قل انظر و انما تنظر
 فقالوا ان هذه الاية و لقام مع فاذ اظهر له بغير اية من الخالق

انتهی و این کلام مشین ظاهر است و آنچه مخیر می‌شود که عالم ظهور
تحت و رجعت فی الجمله بر زحمت دارد و از مقتضات قیمه است
زیرا که انقلاب عالم دفعه واحد و بطور طفره واقع نشود و
عوامل بالسنی اتصال داشته باشد پس او آخر زمان دنیا
متصل است با اوائل از منبر بر رخ کلی و بر رخ هم لا محاله حسا
مراتبی است که اوائل از خیل شباهت تا مقدمات بنای عصری
دارد و جمله از مشکلات و غرائب احادیث رجعت و ظهور و وقت
حقه باین بیان منحل شود مثل اینکه عمرها آن زمان طولانی شود
و اوضاع عالم منقلب شود و اهل فتنه و فساد باقی نمانند
و کنوز ارض ظاهر شود و هر کذا زیرا که این امور با انقلاب در
الجمله و نشانه استیجاب ندارد و شبهاتی دیگر در رجعت ذکر کرد
اند مخالفین که با اجوبه صحیحه شیخ مفید در مسائل سرویه و سید
مرتضی در مسائل تازه ذکر کرده اند مخالفین که هر کس خواهد
رجوع بمجلد سیزدهم بخارا الا نوار در او اخیر باب رجعت بنماید
و تصدیق کند باینچه ما نوشیم که عقیده حقه همه بزرگان شیعه
و فداکاران ایشان است شخص ذالتمند آگاه شود که تصویر نقد
رجعات در جمله از اخبار است از مؤکدات این معنی است فایده
حدیثی که در کتاب منتخب البصائر است که شیطان در زمان
رجعت کشته شود بدست سولخداود از زمان معبودی

برای مردم غیر خداوند نباشد و این حدیث شریف صریح
است و اینکه زمان رجعت بر زحمت دارد و زمان مهلت
شیطان منقضی شده و نیز در همین حدیث نصیح برجعت
نماهی ائمه دارد و روایات منطوق است بر اینکه اول راجع
حسین بن علی و با او رجوع کند امیر المؤمنین و ثانی معتر
از برای رجعت باقی ائمه طاهریین بدست نیامده و احادیث
بسیاری در نزول ملک که در زمان رجعت انتقا از قسله
سید الشهدا و انتصار از ائم مظلوم وارد شده شاید
توان گفت متواتر است و این رساله بحکم قناع کنیم و آنچه
از مدار لیل آنها استفاده شود اشاره نمایم از جمله حدیث
مشهور در کتب که اصل و خراج را وندی است از حضرت
باقر العلوم که سید الشهدا اندکی پیش از شهادت با صحاب
خبر داد که جدم پیغمبر بمن خبر داد که تو عراق خواهی رفت و
کشته شوی یا گروهی که آله الهی را بنابند و سرزمینی که
عمود انامیده شود بمحمد اقصی بر خورند با هم پیغمبر آن بخدا قسم
اگر این گروه ما را بکشند یا بر پیغمبر وارد شویم پس در نک کنیم
انقدر که خدا خواست و اول کسی که سر از زمین بیرون آورد
من هستم و بیرون آمدم و آن که موافق با خروج پدرم امیر
المؤمنین باشد و قیام قائم و در حال زندگی رسول خدا و

و اوصیای ایشان

فرو داد که هر چه از ملک که اسمان از نزد خدا که هرگز بر من فرو
 نیامده باشند و فرو آید بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
 عزرائیل و علی و برادران و هر کسی که خدا بر او منت گذارده بر من کفایت
 پروردگاری و شرفهای از نور که مخلوق بر آنها سوار نشده
 و پیغمبر عالم خود را حرکت دهد و او را بدست قائم و شایسته
 دهد و من در وقت خاتم انچه خدا خواهد پس بیرون آید چشمه
 از روغن از مسجد کوفه و چشمه از شیر و چشمه از آب تا آخر خیر
 و از فقرات این حدیث شریف با انقلاب عالم دنیا و بی بدست
 و انچه در این خبر است از انقاء پیغمبران و اصحاب ایشان مطابقت
 است با روایات مروری و منقولی و نوح و اسمعیل و غیر
 ایشان نیز در این کربلا و در هدی و طوس و وار و است که زمانیکه
 امیر المؤمنین کربلا نزول فرمود گفت در این زمین
 دو بیت پیغمبر و دو بیت سبط از اولاد انبیاء شهادت
 نامرئوس و اما شهادت بمورد و کتب لغت و اسامی زمین کربلا مشهور نیست
 شاید سابقا باین اسم نامیده میشده و در هر حال از حدیث
 پیش اشعار است که ناخال اینگونه وقایع واقع نشده و در کتاب
 منتخب الصنائع وارد است که گاهی گفت پس سپیدم از افام باقر
 العلوم و عرض کرداشتم خوش نماز منام بر من مسئله خود مرا
 جواب گفت زکرات پس شش داری گفت بلای فرمود فلان فلان

حسن یا حجت و غیره

حدیث ۶

۱۳۳

لا تشکرها الا القدره لا تشکر تلك القدره لا تشکرها ان
 رسول الله انی بفناء من الجنة علیه غدق يقال له سنة من
 رسول الله سنة من کان فیما کم چون اشکارا کفن امر و جفت
 خلاف مذهب عامه بوده یا آنکه از امور غریبه بوده که عامه
 ناس قصد یقینان نموده و فناء طبع یافته شده از لطف خدای
 و در خبر اشاره باخبار الهی است که آنچه رامت های گذشته
 واقع شده در امر مرحومه اسلامیت واقع خواهد شد و در
 بضائر الدرجه صغار و وایت شده از امام صادق که گفت
 خداوند را شهر پیش از پس دریا که مساحت آن شهر بمقدار
 چهل روز از سر افشا نیست و آن شهر که هرگز
 نافرمانی خدا نکرده و شناسند شیطان را و ندانند خلقت او را
 ملاقات کنیم با ایشان هر زمانی و میسر سند از حوائج دینیه
 خود و خواهش در غایت بند و فاعلیم کنیم ایشان را و پرورش
 نمایند از قائم ما که چه هنگام ظاهر شود و در ایشان عباد
 واجتهاد شدیدی است شهر ایشان را در هائیکست عرض
 هر دو صد فرسخ است مرا ایشان را نقد پس واجتهاد شدیدی
 است که بیدار ایشان را کوچک شما بیدارهای خود را انما
 گذارد مردی از آنها یکجا را که سر بلند نکند از سجده خود طعام
 ایشان شب و لباسش و رع است و هائیکست ایشان درخشد

و چون جفت در
 امت های سابقه
 واقع شده و این
 امت نیز واقع
 خواهد شد

نبودا شد هرگاه به پند از ما بکیر انگاه دارند و را و مجتنب شود
 نزد او و بر دارند خال قدمگاه او را و بزرگ با و جویند هرگاه
 از اینست هنگام نماز فاشند و از یاد و زنده در ایشان چنان
 هستند که نکذاشته اند سلاح خود بکار از زمانیکه انتظار
 میکشند قائم ما اهل بیت از خدا خواهند که بنما بد قائم
 را بایشان و هر یکی از ایشان هزار سال رسد هرگاه به پند ایشان
 خواهد بود بد خشوع و تضرع و طلب آنچه نزد یک کند بسوی
 خدا هرگاه چندی به پند ما را بکاران کنند که این از خشم خدا
 نکرانند و قانی را که می آید ایمانها را در آن اوقات و دستک و
 خسته شوند و لاوت نمایند که بکار خدا را از امور که با ایشان
 آموخته ایم چیزها نیست که اگر حق اند بر مردم هر اینه کافور
 شد با و وانکار خواهند نمود. سوال می کنند ما را از چیزهایی
 از قرآن که همیشه شناسند ما را چون بیان کنیم برای ایشان
 منشرح شود سپینه ها ایشان از آنچه شنوند از ما و مستأ
 کنند از خدا برای ما طول بکار و این که از دست ایشان نرویم
 و میدانند که مستحق است که از خداوند بر ایشان در آنچه
 ما تعلیم کنیم ایشان بزرگ و مراد ایشان است و حجت با امام
 هنگامیکه بر چیزند پیشی گیرند اصحاب سلاح از ایشان و در
 خواست نمایند از خدا که بگرداند ایشان را از کسانی که ناری چون

و در آنچه ما به
 ایشان آموخته ایم

برای دین خود بایشان دارند و ایشان هستند که هرگاه
 بیند جوانی از ایشان آگاهی را بنشیند پیش وی و مانند
 که نزد مولا می خود بنشیند برنجیزد تا فراموش ندهد برای
 ایشان راهی است که ایشان از آن فراموش نمانند بجا آنکه امام
 می آید و هرگاه فرما می آید امام بایشان کار می آید می شوند
 بان کار تا بغیر از آن می کنند هرگاه وارد شوند بمیان مشرق و
 مغرب از مردم فانی سازند از آنکه از آن یک ساعت چاره نکند
 این را ایشان و کار می شود و در ایشان است شمشیرها
 این غیر از این در این هرگاه می آید می زنند و پاره کنند
 کوه را چنانکه کند امام با ایشان می آید و می آید که فراموشی
 شام است ترک مردم و بر می آید میان جایی تا جایی و آن
 دو شهر است یکی مشرق و دیگری مغرب بنا به اهل دینی
 مگر این که بخوانند ایشان را بدین اسلام و باقر و محمد و هر که
 اقرار نکند با اسلام و اسلام می آید بکشند و از آن نمانند
 میان مشرق و مغرب و قادیان و جبل کسی جز آنکه اقرار نکند نما
 شد حدیث مؤلف کتب موافق مضامین شریفه این حدیث
 احادیث بسیار است که می آید که می آید که در
 زبان رجعت اشخاص بسیار است از عالم مثال بلکه موجوداتی از
 آن عالم بعالم دنیوی می آید و مردم آن عالم از اشخاص را

بعضی بصر مشاهده نمایند و بعد نباشد که جمع میان آنها
 باب این نحو شود که امواتی از قبور زنده شوند و اشخاص بزرگ
 از عالم مثال فرو آیند و فرشتگان از عالم اسمائے اقدس
 کنند و غرض تکمیل مردم نافع و انتفاع کشیدن از ظالمین بزرگ
 مظلومین باشد خصوصاً خوانخواهی سید الشهداء که غایب
 القصوی در رجعت است مخفی نیست که جابلقا و جابر سا
 که درین حدیث ذکر شده و در احادیث مستفیضه دیگر از
 شهرهای جسمانی عالم مثال است تشبیه این و بر حسب تعدد
 عالم مثال است که یک مثال مقدم است بر عالم دنیا و یکی
 مؤخر که این دو عالم را اهل معرفت برزخ غیبی و برزخ محالی
 خوانند و در هر حال اشخاص مان رجعت با پسندی و نظر مرد
 انرفان مجهول النسب غیر معلوم الولاده باشند و بقواعد عقل
 و نقایم ممکن نیست شخص معلوم النسب غیر معلوم الولاده
 باشند و بقواعد عقل و نقل ممکن نیست شخص معلوم النسب
 گوید من فلان پسر فلانم رجوع کرده ام مگر بمذاهب ندانم
 نشانی که کفر آنها نزدیک باب ملل بدیهی است عواشیع
 هرگاه تا مملد این اوراق بنظر انصاف نمایند بطلان دعاوی
 فاسده ملاحظه این زمان بنکوفه مند والله الهادی

الحديث العاشر

مارواه قطب المحدثین محمد بن علی بن شهر آشوب فی المناقب
 من کتاب التخریج باسناد ه عن ابن عباس قال رايت الحسین
 قبل ان یوجه الی العراق علی باب الکعبه وکف جبرئیل فی کفه
 وجبرئیل ینادی هلموا الی بیعت الله عز وجل ثم حمده عبد الله
 پسر عباس گفت دیدم حسین را پیش از آنکه رو کند بسوی
 عراق بود رکعبه و سر پنجه جبرئیل و سر پنجه او بود و او
 میداد مردم را که بیایند بسوی پیمان بستن با خدا بیانات
 ایمان و اذعان بوجود ملک و نزول آقا بعد از سفلی مثل
 سایر عقاید ضروری و ته است و المؤمنون کل آمن بالله و
 ملکته و کتبه و رسله و اعتقاد اجمالی درین باب کافی
 است ولیکن مراتب ایمان مختلف است و مؤمنین درجه
 متفاوت دارند و مشاب منعمه و عامه ناس از عالم جسمانی
 عنصر قدیمی بالان نگذارند حتی آنکه شاید در جهل اسلام
 بعضی باشند که ملائکه اجسام عنصریه فادیه انکارند و
 غایبه از حس بصری و بقول سوفسطائیه ملزم شوند و آن
 گاه در طرف تقریب واقع شده مثل گمان فلاسفه که ملائکه
 جواهر مجرد و نفوس گلبه و جزئیته هستند و بهره از حس
 مجسم ندارند که در طرف افراطیست بلکه موافق تحقیق را
 عرفای شایعین و حکمای اسلام بین الملک که ملک مراتب

و در جاد دارد و در مرتبه احسان و انبیا دارند و در بعضی
 مراتب تجسم منتهی بحکم عنصر نیز میشود مثل آنچه در احادیث
 معتبره وارد شده که حسن بن علی را از نو و پند بود که در
 جوف آن نرغ پر جبرئیل بود و اما آنچه در کلمات بعضی علما
 اسلام وارد شده که اجنه ملائکه عبارت و استعاده است
 از قوای ادراکیه بر معارف الهیه و بعد از اجنه عبارت است
 در این عبارت که اولی اجنه مشرق ثلاث و رباع از اختلاف در
 مراتب معرفت بنیاده و نقصان در ادراک چنانکه در کلام
 شیخ مفید ^{و اعلم} درین مبحث شارح فیح البلاغه واقع شده پس از
 اقوال جراف است با آنکه قابل تأویل بمراتب معنویه ملائکه است
 بطوریکه مشایخ ظاهر تجسم نباشد زیرا که تجسم ملک در احادیث
 متواتره محل شک انگار نیست بلکه توان گفت از ضرورت آن
 درین اسلام است چیزی که هست نجسد و تجسم ملک غیر از اجنه
 عنصریه قابل از برای کون و فساد است شاید اجنه اولیه
 اینها که بر او مخلوق شده اند غیر از اجسام مرتبه متشابه آنها
 باشند چون ملک که از پر تو قدرت الهی قدرت بر تجسم ملک
 حسنه است چنانکه در احادیث کثیره وارد شده که
 جبرئیل مثل میشد برای خاتم الانبیاء ص بصورت حبه
 ابن خلیفه گفته که از مردمان باصباح و حسن از زمان بود و

لیلۃ المعراج پیغمبر اکرم و را مشاهد نمود با شش صد سال
 و در احادیث دیگر وارد شده که در تمام عمر رسول اکرم
 او زاد و مرتبه در صورت اصلیه مشاهده فرمود یکی در
 لیلۃ المعراج و دیگری در کوه حرا که در مکّه واقع است چون
 ظاهر شد جبرئیل بصورت اصلیه خود بر نمود افق را از
 مشرق تا مغرب هر گاه بخواهیم بشرح اجسام و اشکال ملک که
 و عظمت اجسام ایشان و اطوار ایشان بپردازیم و نقل احادیث
 کنیم از مقصدار بعین الحسینیه خارج خواهیم شد بهتر آنکه
 فناعت کنیم بآنچه مهم از معرفت احوال ملک است شبیه نسبت
 در اینکه از برای و جانبین که فرشته نامیده شدند در زیاده
 نفوس مجرّده است که دارای نطق و حیا هستند و از برای
 اظفار اجسام نورانی که از سطح اجسام کشف عنصریه نیست
 نیز ثابت است و شاید مراتب از برای اظفار باشد که بعضی از
 تجسم ارفع و اعلی نباشند که در اصطلاح حکما عقل محض و
 مجرّده نام دارد و مضایقه نباشد که در لسان شرع اقدس
 جمله از قوی و طبایع ملک نامیده شده باشد چنانچه در
 خبر است که هر قطره باران و ملائکه از آسمان فرو زارند و
 و دیگر بالا نروند و کثرت عدد ملائک از حصر و عدبیر
 است مَا یَعْلَمُ جُودَ رَبِّکَ اَیُّهَا هُوَ و خبری وارد شده در

مقام بسیار کثرت که بنی آدم عشر چنان است و جن بنی آدم عشر
 حیوانات بر روی حیوانات بر روی عشر حیوانات بحری و تمامی
 آنها عشر ملک که بحر و تمامی آنچه گفته شد عشر ملک زمین و
 تمامی آنها عشر ملک آسمان اول و تمامی عشر ملائکه آسمان
 دوم و بهمین نسبت است آسمان هفتم و تمامی ملائکه
 آسمان هفتم و مقابل املاک کرسی اندک است و هم چنین
 نسبت به اشکاء عرش و در آسمان موضع قدمی نباشد مگر آنکه
 ملائکه بنا بر این واقع با قیاس باشد و همه مشغول تسبیح و تقدیس
 و مدح و عبادت ایشانند و غیر محصور و همه منقرب بسوی
 خداوند شوند بولایه اهل بیت و مسائل و ببلغت بردشمنان
 ایشان معصیت و نافرمانی در جبهه ایشان نیست و قیام استکمال
 نزد بجهت نذرند زیرا که کمال ایشان با فعل است و از برای
 ایشان بالهای متعدده باشد و قد يقال ان اجتهد الملائکه
 انما ينزل بها الى من هو دونها وليس لها قوة بصعد بها فوق
 مقامها فاذا نزلت بها من مقامها الى دون رجعت علوا الى
 مقامها ولا يستاء واليه اشير في قوله تعالى ما من الا له مقاما
 معلوما فاجتهدوا للنزول لا للصعود وطم مذاج و معاج
 يمر جوارحها ولا يعرج الا من نزل فخر و جهم رجوع و رجوع الى
 المقام الاول ولا يعصون الله ما امرهم وهم مجبولون على الاطاعة

اذ المعصية مخالفة القوة السافرة للعالمية فيها لها ان يفعل
للغرض الاعلى عند مخالفة الاعراض ذلك انما يتصور فيما
يتربى فيه من قوى وطباع متضادة والملكة مترهون
عن ذلك سيما العلون بل هم للبيد الاعلى بمنزلة الجوارح
للانسان مفهورة ون تحت ارادته بل ليس لهم ارادة ويزيد
ارادة وراة ارادة الحق الاول وهم مع ذلك خائفون جلوا
كان عباداتهم معاصي تدل على العظمة الحق وجبا من فهاربته
بخافوا ربهم من قوتهم وهم من خشية مشفقون وذلك
لكوهم ذوى شعور وادراك ويمكن ان يتصور لهم اوبعض
طبقاتهم تحتلات وهمية توجب انخطا درجاتهم ومكانهم
في العالم السفلي هرامد بدا وسلب اجنتهم التي توجب
الولوج الى المقام الاول وترقيهم بعد ذلك بنوطة النفوس
القوية والارواح لتورائته وعليه ينزل بعض ما ورد في اخبارنا
من قصة فطرس على ما في البصائر ان ولايته على عرض على الملكة
فقبلوها الا فطرس فكسر الله جناحه فلما ولد الحسين ع
وهبط جبرئيل وحمله معه وشفع له جبرئيل وحمله معه
شفع له جبرئيل عند النبي فعرض النبي عليه الولاية فقبلها
فامر به بالتمسح بمهد الحسين ودعاه النبي فطعن له جنا
فرجع الى مقامه ويقرب منه في اكمال الدين من قصته

در دايد في حديث المفضل سمى ذلك الملك بصلصال
 وروى قصة فطرس عن جامع البرنطلي كافي الشارح ورواه
 في المناقب عن المسئلة الباهرة بن ياذة بسيرة من تغليفه
 باشفار عنبه وتحت دخان من ثمن غير منقطع وهو لا ينطبق
 على اصولنا فلا بد من طرحه او تاويله فائدة اسماء الملائكة
 اسماء اسلامية معربة اعجمية وليست بعربية قال ابن جني
 اصل جبرئيل كوربال فغير بالتعريب وطول الاستعمال
 الى ما نرى وفيه سنت لغات كسر الجيم والراء وفهما مع الهمز
 وبد وفيه لغات اخرى معروفة وقيل جبر في السريانية هو
 العبد وابل هو الله وميك بمعنى عبيد فعنه جبرئيل عبيد الله
 وميكائيل عبيد الله وقيل ابل الله بالعبرانية وقيل جبرئيل
 خادم الله في الملائكة وفسر في معاني الاخبار جبرئيل عبيد الله
 وميكائيل عبيد الله وكذلك سرافيل والملائكة المقربون
 هؤلاء الاربعة باضافة عزرايل في خبر المعراج قال جبرئيل
 اقرب الخلق الى الله انا واسرافيل في خبر ان الله اخذ من
 الملائكة هؤلاء الاربعة واختلفت الاخبار في التفضيل بين
 جبرئيل واسرافيل فروى ان جبرئيل افضل الملائكة وامام
 اهل السماء وانه سيد الملائكة وانه موكل بمخارجنا لعبادنا
 وانه امين الله على وجه ومطاع في اهل السموات ولكن يظهر

من اكثر الانبياء العامة والخاصة تقدم اسرافيل على
 جبرائيل ففي الخبر المروي في تفسير الفري ونقله بعض المشايخ
 عن مدينة العلم للصدوق عن الصادق ع انه حاجب الرب
 واقرب خلق الله منه وان بينه وبين جبرائيل مائة الف
 عام وروى البيهقي في شعب اليمان ورواه في الدرر
 المستور عن عدة كتب عن ابن عباس قال بينا رسول الله و
 جبرائيل يناجيه اذا انشق افق السماء فاقبل جبرائيل نضاء
 ويدخل بعضه في بعض ويدنو من الارض فاذا ملك قد مثل
 بين يدي رسول الله فقال يا رسول الله ان ربك يقرب
 السلام ويخبرك بين ان يكون نبيا ملكا وبين ان تكون نبيا
 عبدا فاشا واليه جبرائيل ان تواضع فمقرت انه لي ناصح
 فقلت عبدني فخرج ذلك الملك الى السماء فقلت يا جبرئيل
 قد كنت اردت ان اسئلك عن هذا فرايت من حالك ما
 شغلني عن المسئلة فمن هذا يا جبرئيل قال هذا اسرافيل
 خلفه الله يوم خلقه بين يديه صافا قدمه لا يرفع طرفه
 بينه وبين الرب سبعون نورا اما منها نور يدنو منه الا
 احرق بين يديه اللوح المحفوظ فاذا اذن الله في شئ من
 السماء والارض ارتفع ذلك اللوح فضر بجهنم فينظر
 فيه فان كان من عمل امر به وان كان من عمل ميكايل امر به

وان كان من عمل عزرائيل امره به قلت يا جبرائيل على اي شيء
انت قال على الرياح والحياة قلت على شيء ميكائيل قال
على النيات قلت على اي شيء ملائكة الموت قال على قبض النفس
وما ظننت انه هبط الا لقيا الساعة قال بعض العارفين
والفعل الخاص بجبرئيل بالذات هو الوجد والتعليم وتاديبه
الكلام من الله وسائر افعاله يصدر عنه بالعرض له ارتباطا
مع القوة النطقية وهو واسطة استفادة المتحاب بالاهتمام
واللقاء في الرقع واما ميكائيل فهو صاحب الارزاق و
الاغذية وفعله الخاص اعطاء الرزق بالغذية والشمية
وله ارتباط مع الحفظ والامساك ولولم يكن هو لم يحصل النشور
والنماء والترقيات اما اسرافيل فهو صاحب الصور وورود
في خبر ان جبرئيل صاحب الحرب صاحب المرسلين واما
ميكائيل فصاحب كل رقة ثبتت كل فطرة سقطت واما اسرافيل
فامين الله بين يديهم وعن ابن عباس سئل عبد الله بن سلام
عن النبي فيما سئل من اخبرك قال جبرئيل قال عمن قال عن
ميكائيل قال عمن قال عن اسرافيل قال عمن قال عن اللوح المحفوظ
قال عمن قال عن العلم الخبير فظنهم من هذه الاحاديث تقدمه
مرتبته اسرافيل وافضلته وان خفي عليك بعض الامر فعليه
بالتمامل فيما سطره المحقق الفريد القاضى الحاجب السعيد الفخري في رجايا

تنبیه از این بیانات نمودار شد که ملئکه روحانیت از اجسام
نورانیته هستند که هر کس نتواند مشاهده آنها نماید بجز بصیر
و از این جهت در مجلس وحی غیر از رسول اکرم احد از حاضرین
مشاهده جبرئیل نموده مکرر وجه اعجاز و توحیه تفویض
قویة انبیا و اولیا چون ملئکه از موجودات فضاء و پیکر است
و از این جهت گفته شده که نزول ملائکه استعنا و کتابة از
صعود نفس نبوت و مشاهده عالم ملکوت است اما آنچه
در تفاسیر عامه وارد شده که سامری مشاهده نمود جبرئیل
و قبضه خاک از تحت رمل جبرئیل برداشت و دانست که
این فرس چنانست پس خالی از اشکال نیست باین جهت
بعض مفسرین انکار کردند که مراد بر رسول زایه مبارکه
قبضت قبضه من اثر الرسول جبرئیل باشد علاوه بر اینکه
شناختن سامری که از اهل ضلالت بوده جبرئیل روحا
مقرب با فواعد جمع نشود و مفسرین بیاناتی برای شناختن
او گفته اند که مفید فائده نیست مگر آنکه گفته شود که او را
حقه برای امتحان و آزمائش بفرستاد پس بفرستاد و نمودار
شد جبرئیل بصورتی جسمانیته برای سامری و بتسویلات
شیطانیته او زاید بدار شد که خاک قدم اسباب و اسباب
حیات جماد خواهد شد و اما مشاهده نمودن ابن عباس

جبرئیل را در کعبه ممکن است که از وجوه اعجاز و خوارق
 عادات باشد که جلالت قدر سید الشهداء هویدا شود
 بلکه از حدیث بی هفتی ظاهر شود که ابن عباس شخصا جبرئیل
 و اسرافیل مشاهده کرده و دلالت کند بر جلالت قدر
 و شرافت نفس ابن عباس چنانچه علیا سلام برین معنی
 متفق هستند و مجال شکی در وثاقت و جلالت او نیست
 مگر بعضی و آیات غیر معلومه احادیث که ناوایل آنها ممکن است
 و اما مکاتبه ابن عباس در باب بیت مال بصره و عیارات
 جانات امیر حضرت امیر المؤمنین پس معلوم نیست که
 مکثوب الیه حضرت عبدالله یا عبیدالله است و یا آنکه
 شاید برای او حالات مختلفه روی داده باشد هر چه باشد
 ملاطفت و ملازمت او با حضرت مجتبی و حضرت سید الشهدا
 محل شک انکار نیست در بعضی نوار میج است که بعد از
 واقعه کربلا مجتبی کربه کرد که ناپیدا شد و از مکاتبه که بعد
 از شهادت سید الشهداء با یزید بن معاویه نموده چنانچه
 در مجازا لافوار مسطور است جلالت قدر او هویدا شد
 و چون علامت کرد او را بعضی مردم بر ترک نصرت سید
 الشهدا و محرومی او از شهادت معذرت خواست که من علم
 داشتم با صیحا حسین و میدانستم که من داخل نیستم در ایشان

در تذکره سبط

و نامها اصحاب او مکتوب بود و زیاد و کم نمیشد و این نیز
 رفیع است که معلوم شود که مطلع بر علوم محقق بوده
 مؤلف از بعضی حسنین میرزا محمد فقیه عفی الله عن جرأته
 با طبیعت خامه و فریچه جامده در این باب اشعار بی نظیر
 نموده بامیدان که در عداد مرثیه کوپان مشهور و مشهور شود
 حق تعالی چون که عالم آفرید داد هر کس را بن هر چه بدید
 هر کس بی بر طبع خود آمد بدید و بخوان منم شقی و سعید
 فیض حق را از آن بویچو آب روان سوی آن ایامکانی روان
 گرچه هر دم هست فیض تازه لبان ممکن را بود انداز
 کوپری بی بحر زاد کوه خود چه کند قسمن بک و ز
 من برای شرح این بنکو کلام نکه ها دانم و لے دارم لجام
 ابن عباس آنکه بودی از ثقا حامل اسرار از اهل ثبات
 گفت دیدم در حریم یار عینی در کف جبریل بد کف حسین
 پیک حق را داد فریاد و شتا که هلم و ابیعه الله یا عباده
 گفت با حجاج بدای کمرها با خدا بیعت کنید یا بنایا
 سوی حق آید حق را بنکرید کر خدا خوا اهد باوی بک و بد
 باشد هو این مقام دلپذیر کشت محروم از شهادت ناگزیر
 از شنیدم ابن عباس و شنید از ناسف و زینکو و ندید
 گفت از زبر کی مبتلا از چه نافرستی بدشت کربلا

گفت ما را در سعادت و شرف
 راند که ز نکی غلام رخ سپید
 بود هر دو رخ و اخلاص
 چون که از شش شش از کار
 از پخته خصب ندیدی از الفت
 یا که ز نکی بوی کندیده بود
 مرد را با شد جمال اندر کار
 کی سپاهی مشک از فرخ کرد
 گفت پیغمبر که نزد اهل خیال
 کرد در حقش دعا شانه سپید
 بوی او را کن نو مشکین از کن
 و از غلام آنکه که بر خال او
 همان شبیدم روزی که کشتکار
 پس تو هم ابد غلامی کن پشاه
 و شرح مکالمات ابن عباس و نصایح مشفقانه او با سید الشهدا
 عم در کتب مزبور است و هنگام حرکت آنحضرت از مدینه و مکه
 معظمه و در مقابل ابوالفرج صبیحها مسطور است که ز فغان عیش
 سید الشهداء عم بر سفر کوفه از مکه ابن عباس خد متشنسید
 و شرحی از حال اهل کوفه و مکر و سست عهده ایشان عرضه

داشت جواب فرمود چاره از رفتن از مسافرت ندارم عرضه داشتم
 بردن فرزندان و زنان صلاح نیست زیرا که شایسته نباشد
 که نوکشته شوی و ایشان در نوکران باشند و تذکر نمود برای
 آنحضرت حال کشته شدن عثمان بن عفان را و نوکر پس از اهل بیت
 او سخت شکم صیبت بر آنها و هر چه اصرار کرد در منع آن
 حضرت مفید نشد آنگاه ابو الفرج حکایت کند از بعضی ^{ضمیمه}
 در واقعه کربلا که روز عاشورا چون نگاه سپیدالشهداء
 بچهره خود افتاد که هر جوانیکه کشته شود زنان از چهره ها خوبتر
 آیند و فریاد بگریه و زاری بلند نمایند گفت الله در این عباد
 فيما اشاع علی به یعنی خدا خبر دهد این عیاش را در آنچه نیک خواه
 نمود برای من مؤلف شرح مکالمات ابن عباس را در مدینه و
 مکه نظم نموده زیرا که اشعار از درجای طیفه تاثیرات خدا
 ایست این عیاش آمد شد در عرضاه گفت با او کی تو عالم را پناه
 چشم ما روشن بوی بعد از حسن از چه و دلش کشته از وطن
 از چه کرد بگدازون قوم دون رفتی از شهر و دیار خود بیرون
 گفت بدم من پیمبر و انجواب گفت سوی کوفه رو کن با شهادت
 خون خود را بذل و اسلام در اسپر زنان اقدام کن
 رتبه داری بود در نزد خدا کی رسیده تا کشته سر از تن جدا
 مزین امر پیمبر میروم هر چه بادا باد با سر میروم

خاتمه حدیث دهم

حدیث

۱۲

ابن عباس این سخن را چو شنید از شفق گفت باشا شهید
 پس نان را از چه هر مپیری جانبا آن قوم کره مپیری
 و قعه عثمان مکر از یاد رفت کز نانش تا فلک فریاد رفت
 این روا باشد نود و چشم نه کشته کردی دست و پا در خون
 بیک خواهی اندر دل و ز عا شوراشند ستم که گفت
 چو زنکاش سوی بانویان قضا گفت بن عباس یادت خبر یاد
 کاش این نهانید همراه من پرز شپو نیمه خرگاه من
 خاتمزد و کتاب مستطاب کافی و بصائر الدرجات و ابواب
 وارد شده که ائمه طاهرین ملاقات مشاهده ملائکه
 مینمایند و مختلف ملائکه هستند بعضی آمد و شد ملائکه نزد
 ایشان است و مصاحبه کند ملائکه ایشان را و قدم زدن بر بساط
 ایشان و مجسم شوند برای ایشان و مزاحمت نمایند نیکه گاه ایشان
 و بسا باشد که ترمه با لهای ملائکه ترمیم و بسیمه اخذ نمایند
 و این اخبار منافقین است با انجیل در بیان فرق میان رسول
 و نبی و محدث یقین دال وارد شده که رسول کسی است معشای
 نماید ملک حق او کلام او را بشنود و نبی بشنود کلام ملک
 را و معاينه نکند و محدث بشنود کلام را و نه بشنود شخص
 ملائکه را و بنوعی عالم و با الهام شود و محدث در بیان
 استماع کلام نماید و شخص را نبیند و حجتی عدم منافات آن

که از عدد کلمات سابقه منوی شد که ملائکه مرئوس مختلفه
دارند بعضی طبعات آنها محسوس شوند برای اولیا و لیکن
روح القدس امام مشاهده نکند بلکه استماع کلام
او نماید و شاید مراد بروح القدس جبرئیل باشد و در
مشاهده او بصورت اصلیه مراد باشد و بغير صورت
اصلیه مراد باشد ممکن است که مشاهده شود چنانچه
برای ابن عباس پیش شد و شرح این جمله بر اجماع کتاب حجة
کافی و امامیه بخارا و الاقوال ظاهر شود و در خبر مشیری در
کتاب کامل الزیارة وارد شده که در وفاتش و اعدا
شهادت مرد بر او بدیدند فریاد می کنند از او پرسیدند که
برای چه فریاد کنی گفت من مشاهده کنم پیغمبر را که بسوی شما
نظر مینماید و من مینگریم نظر مینماید حضرت صادق
فریاد کنند جبرئیل بود و مشاهده کردن مردم او را مثل
مشاهده عبدالله بن عباس از کرامات و معجزات حضرت سید
الشهداء عم بوده فائده در احادیث فضیلت ارض دار
الایمان هم وارد شده که در قمر اثر قدم جبرئیل موجود است
و بعد نباشد که مراد آثار هدایت است تمامت و ولا
اهل بیت باشد که بر کائنات علوم و احیای ائمه طاهرین قدس
فاسد و بدیع زناد قوم ملاحده در این بلد راه بنافه و نیز

فرموده

مرئوس جبرئیل
پیش از این

حدیث معتبر وارد شده که در شب معراج رسول خدا
نظر نمود که قطعه زمینی در خشان است از جبرئیل سؤال
نمود که این زمین چیست مینی است عرض داشت قطعه زمینی
است رارض جبل که مسکن دوستان پسر عمت علی بن ابیطالب
خواهد شد و رسول اکرم فرمود فرود آئیم بسوی این
مکان و در اینجا پیر مردی دید که کلاه بر سر داشت جبرئیل
گفت این پیر مرد شیطان است پیغمبر باو فرمود فدایا ملعون

الحديث الثاني عشر

و بسندی المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن الحسن الصفار
في كتاب وصايات الدرة في أخبار أبي جعفر الباقر قال لما قدم
بابنة بن دجور على عمرواد خلف المدينة اشرف لها عذار
المدينة واشرف السيد بنصور وجهها فلما دخل المسجد
رات عمر عنت وجهها وقالت لئام بروج يا ذا همر من قال فتعصب
عمر و قال تشمتني هذه العليزة وهم بها فقال له امير المؤمنين
ليس لك ذالنا عرض عنها انها تخشاه و رجلا من المسلمين ثم
احسبها بغيته عليه فقال عمر اختاري قال فجاءت حتى وضعت
يدها على راس الحسين بن علي فقال امير المؤمنين ما اسمك
فقال لست بمشاه فقال بل شمر يا نوري ثم نظر الى الحسين فقال
يا ابا عبد الله ليل نالك منها غلام خير اهل الارض و خير

امام باقر علیه السلام گفت چون آوردند خنجر در جرد زانو زد عمر
و در آمد شهر مدینه را کردن کشیدند برای تماشای او
دختران مدینه و روشن شدن نمازگاه بروشنی روی او
و چون در آمد نمازگاه را و دید عمر را پوشانید روی خود را
و گفت پسر و زبانه هرگز پس چشمتان کشید عمر و گفت شنید
هاد مر این دختر کبر و خواست بکشد هدا و را پس گفت
او را امیر المؤمنین رو کرد از روی نیست نوران کار
نابرگزیند مردی از مسلمانان و بشمار او را و را در
او پس گفت عمر او را که برگزین هر که را خواهی پس آمد ناخدا
دست خود را بر سر حسین و گفت امیر المؤمنین او را تا
چپست گفت جهان شاء گفت بلکه شهر بانو پیر نگاه کرد
امیر المؤمنین سوی حسین و گفت ای ابا عبد الله هر آنکه خوا
زاید این زن برای نویسی که بیشتر کسان زمین خواهد بود
بیانات آوردن اسپران فرس آمد مدینه در زمان خلافت عمر
در چند خبر معتبر و او شده چنانچه در خراج و او فدی
و کتاب حسین بن سعید و کتاب عمار و روایت شده ولیکن
شیخ صدوق در عیون الاخبار و در و ایشان را در خلا
عثمان روایت کرده و علامه مجلسی نقل صدوق را بقواعد
ناریج و فتوحات بلاذری نزد بکر مشمرده ولیکن از محمد بن

جر بر طبری که از اهل ناربج است نیز نقل شده که استرای فرس
 که بعد پنهان آوردند و عمر خواست آنها را بفروشد و مردان ایشان
 بندگان عرب نمایند امیر المؤمنین او را منع نمود و فرمود پیغمبر
 ماسفارش نمود که اگر مرا هر چه کل قوم پیش شاهستانه ^{فرمان}
 نباشد که معامله غلامی و کنیزی با ایشان و آن حضرت نصیب
 خود را از آن سپردن ازاد نمود و بنی هاشم نیز چنین کردند
 و مهاجرین و انصار هم هر چه نمودند و سهام خود را بحضرت
 امیر واکذار نمود و گروهی از فرشتگان و غیب نیز و بیج زنان فارس
 نمودند جناب امیر فرمود بایستی ایشان را مخیر نمود تا هر که را
 خواهند اختیار کنند و جماعتی خواستگار کردند شهریانویه
 را سکونت نمود پس انگاه ایشان را کرد بحسین بن علی گفت
 هرگاه شوهری بخوام جز این جوان نخواهم و نیز و بیج نمود او را
 حسین بن علی چون حضرت امیر نام وی پرسید گفت شفا
 زنان دختر کسری فرمودند شهریانویه نام دارد و بیج خواهرش
 مرزبان نام دارد بفارسی جواب گفتاری و در خرابی ^{راوند}
 مرویست که چون او را مخیر کردند دست ایشان حسین ^{راوند}
 و آنحضرت بزبان فارسی با او سخن گفت و از او پرسید چه
 نام داری گفت جهان شاه فرمود بلکه شهریانویه گفت آن خواهر
 من است فرمود راست گفته و جهت اختیار کردن حسین

خوابی بود که دیده بود پیش از ورود لشکر اسلام مدینه
که پیغمبر خدا بخانه آنها آمده و در شب بیکر فاطمه زهرا را خواب
دید و اسلام بر او اظهار کرد داشته و ترویج برای پسر خود
حسین نمود و شب همه بیدار گشتند که یکی از دختران نزد جرد
ترویج بحضرت سید الشهدا شد و نام او باختلاف ضبط
شده شب مقید گشته و دیگران شهر یانویه و بعضی جهات
یانویه گفته اند و بعضی گفته اند شاه زنان دختر شیرویه
پرویز بوده و مشهور است که دختر نزد جرد بود بنا بر
این روایت عیون الاخبار حج است بقواعد ضبط تاریخ
زیرا که کشته شدن نزد جرد در خلافت عثمان واقع شده
و لا محاله دختران او بعد از کشته شدن او کشته شدند و
محمّل است که در حدیث بصائر الدجّال و بیاه عثمان بوده و
بصحیف و ائمه عمر شده باشد چنانچه علامه مجلسی اعتقاد
نموده در هر حال هر مرتبّه این زن بوده زیرا که نزد جرد
پسر شهریار است شهر یار پسر پرویز و پرویز پسر هرمز
و هرمز پسر انوشیروان و اینکه گفت پرویز نادر هرمز مراد
این بود که هرمز اگر نامه پیغمبر عرب ایا را نه کرده بود و در
اسلام داخل شده بود دخترانش گرفتار و دستگیر لشکر
عرب نمیشدند و در کافیه این روایت نیز مرویست آنچه

مطابق تحقیق و تحصیل از تواریخ و احادیث است آنست که
اولاد حضرت سید الشاهدین در خلافت امیر المومنین
علیه السلام بود و والد ماجده او شازنان دختر بزرگ جرد بود
و در نفاس بانحضرت وفات کرد و رضاع آنحضرت بمباشرت
دایه بود و او را با اسم مادر مینامید و همین دایه بود که آنحضرت
ترویج نمود بغلام خود و دختران بزرگ جرد که در اسرای عجم
میدین آمدند سه نفر بودند و شهریانویه نام یکی از ایشان
بود چنانکه در خبر خراج گذشت این سه نفر را یکی حضرت
حسن مجتبی بحال نکاح در آورد و بیکر محمد بن ابی بکر
و شازنان ترویج بحضرت سید الشهدا نمود و در کربلا
نبود و ممکن است که شهریانویه که در کربلا بوده بعد از وفات
حضرت مجتبی یا محمد بن ابی بکر در نکاح حضرت حسین در
آمده باشد و شاه زنان را حضرت امیر مریم یا فاطمه نام نهاد
و مردم او را سیده النساء مینامیدند و سید الشاهدین
را ابن الخیرین میخواندند نظر بحديث مشهور بنوی ع ان
فی عباده خیرین فخرته من العرب فریش من العجم فارس شهریانویه
را در کربلا پسری بود که در گوش او گوشواره بود
ستمکاران پیری باو زدند و کشته شد و شهریانویه فاستد
مل هوشه در کشته او مینگریست این زن پس از واقعه در

فرات خود را اقل نمود خاتمه ازین حدیث شریفی ممانعت
جناب امیر از فروختن اسپران عجم نماید که در شریعت اسلام
رعایت حال بزرگ زادگان امری است مرغوب چنانچه
در کتاب سیره ابن هشام وارد است که لشکر اسلام پس از فتح
جبل طائی ثانی اسپر هدیه آوردند و در جبل را سپید دختر حاتم
طائی بود چون نزد رسول اکرم آوردند آن زن عرضه داشت
که من دختر حاتم هستم برادر من عدی بن حاتم فرار کرد و مرا
و اگذار بر من منت گذار رسول خدا در روز اول جوابی نداد
فرمود روز دیگر زمانیکه پیغمبر مسجد امد حضرت امیر بان زن
ایشان فرمود که شرح حال خود را عرضه دار چون عرضه داشت
او را بخشید و بجل خود باز گردانید و رعایت بنحایت او را
فرمود و باین سبب عدی بن حاتم نیز رغبه باسلام نمود
و شرفیاء حضور پیغمبر گردید و چون بخانه پیغمبر امد حضرت
و سادۀ خود را برای وی گسترود و در کتاب ارشاد القلوب
د پلی مسطور است که سعد بن ابی قاص چون والی عراق
شد امر با حصار خرقه دختر نعمان بن منذر نمود که امیر عراق
بود در سابق ایام حرفه با کوهی از کنیزان خود بمجلس وی فرامد
چون از او شرح حال پرسید جواب گفت که آنچه در خور تقی
افتاب بر او میثابید و حرکت میگردد در دست تابود و اکنون

دشمنان مابین مائرتحم دارند و مایاد شاه این قصر بودیم و خراج
 این مملکت نبرد سنگ بود لیکن دنیا بپشت کرد پس شروع
 بگریستن نمود و حاضران نیز گریستند سعد بن ابی وقاص
 بر حال او نوحه نمود و حوائج او را اجابت کرد و او را اکرام کرد
 بر غایت آنکه بزرگ زاده بود پس از مراجعت از آن زن پرسیدند
 چگونه رفتار نمود امیر با شما و همراهان جواب تشکر امیر گفت
 و شعر می خواند انما بکرم الکریم الکریم و اگر بیزید بن مغویه و
 عبید الله بن مرجانه طهارت مولد و اصلت فرشته داشتند
 و غایت اهل بیت عصمت و طهارت را میداشتند و شرح
 سلوک با اهل بیت در کتب مقاتل مشهور است بیزید و
 اهالی شایسته است از اذکار و شاهزادگان ایدند که بیزید
 همان طور که مسلمانان زنان و کودکان کفار را در جهنم
 می گرداند مردی در شافاطیه بنت الحسین را از بیزید خواست
 و گمان نداشت که این دستگیر از فرقه مسلمانان باشد و در
 خبر امالی صدوق وارد شد که فاطمه خنجر امیر المؤمنین که
 اصغر او را در آنحضرت بوده در خواست نمودند و در کتاب
 مقاتل ابوالفرج اصبهانیه مسطور است که بیزید بن ابی
 خواست کینر خود فرار دهد و بیزید را گفت عنی اتخذها
 امه و شرح مکالمات زینب بیزید و پناه بردن فاطمه بانچه

و او بختن بیجا میهای آن مظلومه از اعظم مصائب در اکثر کتب
 مضبوط است مؤلف عفی عنه در قصیده ثابته خود که نسبتاً
 علویات محضرات است بنکو گفته فواجباً من الدهر الحئون
 وَمِنْ أَوْضَاعِ دَوَائِدِ الدَّائِرَاتِ عَوَاهِرُ عِبْدِ شَمْسٍ فِي السُّتُورِ
 طَوَاهِرُهَا شَمٌّ بِالسَّاهِرَاتِ فَيَلْكَ عَوَالِفُ خَدِّ عِزِّ
 وَهَمٌّ عَلَى الْمَلَامَةِ سَنَدٌ مَا عَجِبَ رَسْمِي اسنانند و در ایام
 که مزد و عهد خوشه از ده درختن اختری از آده بودم
 بَانْدُكَ رُوْزِي از اوج بروج فَلَكَ افکنده رفوس کنیزی
 اگر شمشیر چید و کمر بود و کمر سابه پد رما را بر بود
 که بنواست مارا خوار دارد و بای پوده در بازار ارکد
 من اندر شاخوایم پاک بیدل من بزم بزم پید الله زینت
 اگر از مرگ خود بودم خیر بنودم اگر از انجام این سکار
 و یکی از زوجات طاهرات ^{حضرت} رباب خرامر القیس بود در
 کتاب بنابیع الموده مسطور است که امر القیس اسد خنر
 بوده یکی حضرت امیر المؤمنین تزویج نمود و دیگری حضرت
 حسن و رباب حضرت حسین و از آن دو فرزند شد
 یکی عبدالله و ضیع و دیگری سکینه که حضرت سید الشهدا
 او را بسپاد و سنت داشت و عینه نامیده میشد و شعری
 که ابو الفرج ضبط نموده در حق او است که آنحضرت را شافرو

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

لعمر لانی لا حبت دارا نگویند بهاسکینه و الرباب
 احبهما وابدل جلمالی ولبس لغافل عنندی عینا
 ودر تذکره سبط ابن جوزی مذکور است که رباب در
 مجلس ابن باد چون نظرش بر مقدس افتاد بی تاب شد
 و آن سر را برداشت بوسید و بکار خود نهاد و گفت
 و احسبنا فلا نسیت حسینا فصدته استنه الاعداء
 غادروه بکربلاء صریحا لاسقی الله جامنی کربلاء
 و در نواریج مستطوع است که بعد از شهادت سید الشهدا
 اشرف فرزندش رباب را خواستگار می کردند هیچ یک از اجانب
 ننمود و گفت بعد از موصلت با پیغمبر خدا بگو تا کسی موصلت
 نکنم و بعد از موصلت فاطمه زهرا شوهری اختیار نکنم و بعد از
 واقعه کربلاء یکسال زیاده زندگانی نکرد و در این مدت بگز
 و سوگواری گذراند و از افتاب بسایه کمره بنامد کو بایس
 از دیدن بچشم خود که بدن مقدس سید الشهدا بر افتاب
 برهنه افتاده معاهده کرده بود و بعد خود وفا نمود در
 قصیده نایبه مؤلف عفی عن جرائمه اشاره باین معاهده شده
 و انشائا الرباب ثاء حزن و ترقی بعلها فی الزايات
 حسینا و احسینا و احسینا فلن انسی الحسین الی الوفا
 تمکنت البقع بغیر ظل لعهد غاهدت فی السالف

و دیگر از پرده کبان سید الشهداء که از آنحضرت بار و ریز
 و در کربلا بوده و نه است که در کتاب معجم البلدان مذکور است
 و در کتاب عجائب المخلوقات اشارت باین نیز شده در شهر
 حلب گویند که جیل جوش کوهی است و شهر حلب که معدن
 نحاس بوده و چون اسرای اهل بیت بآن ناحیه رسیدند آن
 زن را در زانیدن گرفت و هر چه استغاثت از اهل ناحیه
 نمودند اعانت نکردند و از شوخی این رفتار بر کثرت آن معدن
 نابود شد و بعضی ذکر کرده اند که حضرت حسین آن حمل را
 محسن نام نهاده بود و مانند برادر مظلوم خود سقط شد
 و لقوا الله فاجده علی بن الحسین الاکبر که لیل نام داشته
 مذکور نیست که در کربلا بوده بلکه فراتر و اضیق لالتکند
 بر همراه نبودن با علو ثبات چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی

الحديث الثاني عشر

وبسندی إلى مشايخي الأجلاء بطرفهم إلى الصفار في بصائر
 الدرر جارية إلى مولينا الجواد أبي جعفر الثالث عليه السلام قال
 لما قبض رسول الله ص هبط جبرئيل ومعه الملائكة والروح
 الذين كانوا يبطون في ليلة القدر قال ففتح لامير المؤمنين بصير
 فراهم من منتهى السموات إلى الارض فسلون النبي ص معه
 وبصلون عليه ويحفظون له والله ما حفر له غيرهم حتى اذا

و در کربلا بوده و نه است که در کتاب معجم البلدان مذکور است
 و در کتاب عجائب المخلوقات اشارت باین نیز شده در شهر
 حلب گویند که جیل جوش کوهی است و شهر حلب که معدن
 نحاس بوده و چون اسرای اهل بیت بآن ناحیه رسیدند آن
 زن را در زانیدن گرفت و هر چه استغاثت از اهل ناحیه
 نمودند اعانت نکردند و از شوخی این رفتار بر کثرت آن معدن
 نابود شد و بعضی ذکر کرده اند که حضرت حسین آن حمل را
 محسن نام نهاده بود و مانند برادر مظلوم خود سقط شد
 و لقوا الله فاجده علی بن الحسین الاکبر که لیل نام داشته
 مذکور نیست که در کربلا بوده بلکه فراتر و اضیق لالتکند
 بر همراه نبودن با علو ثبات چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی

وضع فی قبره نزلوا مع من نزل فوضعه فکلم وفتح لامیر المؤمنین
سمعه یوصیه فیکل وسمعه یقولون لا بالونه جهدا وانما هو
صاحبنا بعدک الا انه لیس یحیا ینتابصره بعد مرثا هذ
قال فلما مات امیر المؤمنین رای الحسن والحسین مثل الذ
کان رای فی ابا النبی وعلیای عینان الملائکه حتی اذا مات
الحسین رای علی بن الحسن منه مثل ذلک ورای النبی و
علیای عینان الحسن یعینون الملائکه حتی اذا مات علی بن الحسن
رای محمد بن علی مثل ذلک ورای النبی علیای عینان الحسن و
الحسین یعینون الملائکه حتی اذا مات محمد بن علی رای جعفر
مثل ذلک ورای النبی وعلیای عینان الحسن والحسین مثل ذلک
وعلی بن الحسن یعینون الملائکه حتی اذا مات جعفر رای
موسی مثل ذلک وهذا کذا یجری الی اخرنا ثم جرد چون جانا
سپرد پیغمبر فرود آمد جبرئیل و با او بودند فرشتگان و پر
ایستادگان بیکدیگر بودند فرود میامدند و شب انداز و گفت پس
کشوده شد چشم امیر المؤمنین و دید ایشانرا از اخر اسماءها
نازنین و می شستند پیغمبر را با امیر و در و بروی میفرستادند
و کود می کنند برای او سو کنند بخدا نکند از برای پیغمبر جز
ایشان تا آنکه فاده شد و کور خود فرود آمدند با آنکه فرود
آمد و کور پس نهادند او را و سخن گفت و کشوده شد کوش

امیر المؤمنین و شنید که سفارش می کند پیغمبر فرشتگان را
 پس کریمت و شنید آنان را که گویند کوفای نکتیم و انانی را و
 جز او باری نداریم پس از توجزانکه علی بحشم نه بیند ما را پس این
 بار گفت پس چون امیر المؤمنین جان در داد حسین بداند
 انرا از فرو دامن فرشته و دید که پیغمبر و علی باری می کند
 فرشتگان را تا آنکه حسین کشته شد بد علی پسر او فرو دامن
 فرشته را و دید پیغمبر و علی حسن را که باری می نمایند فرشتگان
 را در خاک سپردن حسین و بهمین روش بود کار خاک سپردن
 هر پیشوائی که کشتگان از پیشوایان با فرشتگان همراهی و
 باوری در خاک سپردن او می کردند و چون خواهد بود تا سپس
 از ما پسانان در مدینه با امامیه و رضوان الله علیهم مغرور است
 که میباشند در امام غیر امام خلیف او نشود و اگر امام منور در
 مشرق فوت شود و وصیش در مغرب باشد خداوند بقدر
 کامل جمع میان آن دو خواهد نمود و اخبار عموما و خصوصاً
 کتب معتبره شیعه مثل کافی و غیره موجود است و جماعه
 از واقف خواستند تقصیر کنند امامت حضرت رضاء را باینکه
 هنگام دفن موسی جعفر انجناب رمدینه بود و بحسب ظاهر
 حاضر در دفن پدر بزرگوارش نبود حضرت با ایشان جواب
 گفت که شما اعتقاد دارید بامدن علی بن الحسین از کوفه بکریمه

در دفن حسن
 و حسین مانند آنچه
 در امیرت بدیدید
 که بنی باری
 پیغمبر کشتگان را
 کردند و پیغمبر
 مانند آنچه با پیغمبر
 کرد امامیه را
 حسن جان فدا

برای دفن نمودن بدن پدر خود و مردم او را ندیدند بقلوت
 خداوند من نیز همان خود در دفن پدرم حاضر شدم و از حدیث
 بصائر نمود که رسول اکرم و امیر المؤمنین و حسن مجتبی با
 بدنهای نورانیته عالم مثال و برزخ در هنگام دفن سید الشهداء
 حاضر بودند و در کتب معتبره مقاتل مشایخ امامیه نقل از
 خص و شیاد دفن سید الشهداء و اصحاب او کردند و بعد از تتبع
 سکون نفس پانجه در کتب جدیده مناسره در این باب نوشته اند
 حاصل نشد و آنچه ازین خبر بصائر نمودار شد مؤید است و
 ابن عباس و ام سلمه را که رسول خدا را در خواب دیدند کرد الوده
 و کریان و خال بر سر پیشه و نلاوت میفرمود و لا تحسبن الله
 غافلا عما یعمل الظالمون و گفت قتم در کربلا جمع کردم خونها
 حسین انا مخصوصه بنایم با کشندگان و نزد پروردگار و در
 کتاب محمد بن ابی طالب از حضرت باقر و ابی شده از پدرش
 که اهل غاصریه و نواحی فرات بعد از ده روز از واقعه بدفن
 کشته گان پرداختند و چون که غلام ابی ذر بود در میان ایشان
 باروی سفید و بوی مشکین یافتند از اثر دماغ سید الشهداء
 در حق او در تذکره سبط بن جوزی روایت شده که از وجهه فیه
 فین بیه راه غلام خود از کوفه کفنی فرستاد برای من هر چون غلام
 بکربلا آمد و بدحضرت را برهنه دید شرم کرد از تکفین بدن مولا

خودش و شیخ مفید و ارشاد گوید که بنی اسد و اهل غاضیه
 برای دفن ابدان شریفه شهدا مجتمع شدند و کودکان را در طرف
 پای کنند و اجتناب از هاشم و آل هاشم و آل هاشم کردند و بنی
 ابوالفضل و آلان قبور اثری ظاهر نیستند و بنی امیه و بنی
 مقدس بایستند و بر شهدا سلام کنند و بنی امیه بایستند و گفته
 شده که قبر علی بن الحسین نزد بکر بن بکر شریف است و قبور اصحاب
 در دوره قبر شریف است و قبور ایشان معین نیستند و شک
 نیست که از جائز و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه
 طبرستان و کتاب اعلام الوری گفته اند که بعد از یک و زاهد
 غاضیه برای دفن آمدند و شهدا را در حقیقه و احده دفن
 کردند غیر علی بن الحسین را که قبور مخصوص کنند و متصل
 بقبر امام و از برای ایشان قبرها میپدید آمد و مرعها
 سفید هنگام دفن حاضر شده بود و از کلام شیخ مفید دیگر
 معلوم نشود که قبر حبیب بن مظاهر و حر بن یزید و انزلی
 ممتاز و معین باشد چنانچه در زمان قاضی است و لیکن شیخ
 شهید در کتاب روس گوید که بعد از سلام بر شهدا سلام
 کن بر حبیب مظاهر و حر بن یزید و چنان نماید که این دو قبر در
 زمان شهید اول که حدود سنه هفتصد و کسری است ممتاز
 و معین بوده و در کتب مراد ذکر از قبر معین نیست مگر قبر

حضرت بابی الفضل و علی بن الحسن لیکن شهدا را در ازمت ^{بها}
 بفرستاده بودند و در امانی شیخ طوسی است که بنی اسد
 یورپی جدیدی آوردند و بدن مقدس ابرار یوریا کدار
 و نازقان نبش کردند و بزج با مرثوکل آن یوریا بابی بوده و
 چون شهید در شرع اقدس غسل و کفن ندارد بلکه با جامه
 خون لوده باید دفن نمود در اخبار ذکر از غسل تکفیر
 شده و بحسب قواعد شرعیه میباشند دفن بدن نام و نماز
 بر او و سپردن اشاجدین بوده و در کتب قدیمه معتبره زیبا
 بر این ذکر نمودهیم بنظر نرسید ^{الشیخ الجلیل} ^{ابن قولویه} ^{فی الکامل}
 و بالسند المنصل ^{الشیخ الجلیل} ^{ابن قولویه} ^{فی الکامل}
 عن قدامه بن زائده عن ابيه قال قال علي بن الحسين يا زائده يا زائده
 انك تزور قبر ابي عبد الله ع احبنا فقلنا ان ذلك لك كما بلغك
 فقال لي فلما ذا تفعل ذلك لك مكان عند سلطانك الذي
 لا يحتمل احد اعلى محبتنا ونفضيلنا و ذكر فضائلنا والواجب
 على هذه الامه من حقنا فقلنا الله ما ارى بذلك الا الله و
 رسوله ولا احفل بسخط من سخط ولا بكبر في صدر في مكروه
 بنا لنر سببه فقال والله ان ذلك كذلك فقلنا والله ان ذلك
 كذلك فقلنا ثلثا فقال وافوه ثلثا فقال ابشر ثم ابشر ثم
 ابشر فلا خير لك بخبر كان عندي في النخب المخزون انما اصنافا

بالطف ما أصابنا وقتل أبي وقتل من كان معه من ولده وأخوه
 وسائر أهله وحملت حرمه ونسأته على الأفتاب براد بنا الكوفة
 فجعلنا نظر إليهم صرعى ولم يواروا فبعظم ذلك في صدورى
 وبشند لما أرى منهم فلتقى فكادت نفسي تخرج وتبينت ذلك
 متى عمير بن بنت على الكبرى فقالت ما لي أربك بنج نفسك
 يا بنت جدّى وأبي وأخوتي فقلت وكيف لا أخرج وأصلع وقد
 أرى سبدي وأخوتي وعمير بنى وأبى وأبى مصرعهم
 من قبلين بالعرء مسلمين لا يكفون ولا يوارون ولا يبرون
 أحد ولا يقرهم بشركائهم أهل بيت من الدنيا والخز فقلت
 لا يجر عنتك ما ترى فوالله أزد للمسلمين رسول الله إلى
 جدك وأبيك وعمك لقد أخذ الله ميثاقهم هذه الأمة لا يجر
 فراعنة هذه الأرض وهم معروفون في أهل السموات والسموات
 هذه الأعضاء المنقرقة فوار وفوار هذه الجسوم المنقرجة
 وينصبون لهذا الطف على القبر أباب سبدا لشهداء لا يدرون
 أثره ولا يعرفون رسمه على كروا للنبأ والابام وليهم هدى
 أئمة الكفر والشياع الضلالة في حجة نظميت فلا ينزل أثره
 الأظهور وأمره الأعلى فقلت وهذا العهد وما هذا
 فقالت حدّثني أمّ المؤمنين ثم ساق الحديث بطوله وفي آخره
 بعد نزول جبرئيل وأخباره بمصائب عترته وإن سبلك هذا

و او می بیدار شد و ای الحسین مقنول فی عصایه من ذریتک و اهل
 بیتک و اختیار من امتک بضقة القران بارض ندعی کربلاء
 بکثر الکرب و البلاء علی اعدائک و اعداء ذریتک فی الیوم
 الذی لا ینقضی کرمه و لا تنفی حسنه و هی اطهر بقاع الارض
 و اعظمها حر من ذواها لمن بطحاء البجته الحبر ترجمه قدامه
 پس زانده گفت که پدرم گفت که علی سپر حسین مرا گفت ای
 زانده بمن رسید که بود پدر کنی کور حسین آگاه هائی گفتم
 همان است که بنور رسید گفت برای چه این کار کنی با آنکه
 برای تو جایگاهی است نزد پادشاه نوشاهی که بر ندارد
 کسی را برد و سستی ما و برتری دادن ما را بر مردم و پاد کردن
 فرزندیهای ما را و آنچه بر کردن این گروه است از سزاوارعیها
 گفتم بخدا سو کند میخواهم باین کار مگر خدا و پیغمبر او را باندازد
 از چشم هر که خشمناک شود و بزرگ نباید در پینده من
 تا خوشی ناپسندای که بوسه نمیزد برای این کار پس گفت سو کند
 باد کن که آن چنان است که گوئی من سو کند پاد نمودم
 که آن چنان است که گفتم تا سربار او گفت من سو کند پاد کرد
 پس گفت مرده باد ثور افسر مرده باد ثور افسر آگاه کنم ثورا
 بد است که نزد من است از کز پاد و کجینه پنهان بد است که
 چون رسید ما را بکر بلا آنچه رسید و کشته شد پدرم و

هر كی با او بود از پسرانش و برادرانش و همه كسانش و یارانش
 پر د کبان و زناش بر بالا نهای شتران و خواستند ما را کوفه
 برند و کردیم نگران یسوی ایشان که بخاک افشاده بودند و
 پنهان در زمین نشد بودند و بزرگ نمود انکار و رسپنه من
 و سخت شد برای من از آنچه بدم بی آرامی من و نزد یک بود جان
 من بیرون آمد و دید دارد بدان سخنی را از چهره من خواهر دید
 زینب خنجر بزرگ علی و گفت چه شد مرا که بدم نور که جا و انچه
 ای یاد کار پدر بزرگ و پدر و برادران من پس بوی گفتم چگونه
 بی تاب نشوم و در خورش نباشم و در شک بدم مهر خود و
 برادران و عموها و پسر عموها که افکنده بخاک شدند و
 بخوشای خود آلوده در بیابان برهنه و بی پوشش و پنهان
 بر پر خاک نشدند و نه بر سر ایشان کس و نزد ایشان نیک
 آدمی ندادی کوئیا ایشان خانواده از نرکان و دپلم باشند
 پس گفت بی تاب نکند نور آنچه بدی بخدا سو کند این پیمان
 از پیغمبر خدا یسوی پدر بزرگ و پدر و عمو و نو و هر آنکه
 خداوند پیمان استواری گرفته از مردمانی از بن کروه که
 شناسند ایشان استمکاران این سرکش زمین و آنان
 شناسا باشند نزد کسان اسماء پیمان داده اند اینها
 جدا شده را و پنهان نمایند زیر زمین اظهار این تنهای

خونالوده را و برپا کنند و این بین نشانی برای کوری
 نو که مهر کشتگان راه خداست که گنه نشود نشانه او و نا
 بدید نماید نشان گنه او بر کزشتن شبها و روزها و هر
 کوشش نمایند پیشوایان کراهی و پیرانان در برداشتن
 آن نشان و ناپدید کردن آن و نترسند نشان وی مگر هر یک
 شد و کار مکرر بلند شد پس من گفتم چه بوده آن پیمان و حلیه
 این داستان پس گفت که ام ایمن برای من گفت که پیغمبر را مدد در
 خانه فاطمه و زوی از روزهای پیش بخت شد برای او اش شیر و
 آورد او را علی سبب خرفائی و کفنام ایمن من هم آوردم برای
 ایشان کاسه بزرگی که در او شیر و کره بود و خورد از او پیغمبر علی
 و فاطمه و حسن و حسین از آن اش شیر و اشامیدند از آن
 شیر پس خوردند از خرمای و کره پس پیغمبر دست شست و علی
 آب بخت بردست و پس از آن دست بر روی خود کشید
 و نگاه کرد بایشان نگاهی که شناختیم شادی و ادروی او
 و فکر پست بگوشه چشم خود بسوی آسمان چندی و روی خود
 سوی کعبه نمود دستها چن نمود و خدا را خواند پس مرو
 بزمین افتاد و گریان بود و دوازده گریه او و بلند شد و از
 گریه وی روان شد اشکهای او پس سر برداشت و سر
 برافکند بسوی زمین و اشکهای او میکید مانند درفش

یاران و اندوهناك شدند فاطمه و حسن و حسین و اندوهگین
 شدم من برای آنچه دیدم از پیغمبر و بزرگ شمر دیم او را که پیش من
 او را تا آنکه دراز شد گریه گفتند و اعلی فاطمه که چه چیز گریه
 شما را انگر باند خدا چشم شما را ریش کرد و دلهای ما را گریه شما
 از مودای برادر من شاد شدم بشما شاد نیکه مانند آن
 هرگز شاد نشده بودم و من نگاه بشما میکردم و ستایش
 خدا میکردم برای اینکه کرداری خدا بمن جسته بشما
 که ناگاه فرو دامد بر من جبرئیل و گفت ای محمد خدا آگاه شد
 بر آنچه در دل تو است شناخت شادی تو را برادر تو
 و دختر و دختر زادگان و باخر رسانید برای تو نیکی را
 و گوارا کرد بر تو بخشش را باینکه کرد ایند ایشان و زادگان
 ایشان و دوستداران و پیروان ایشان را با تو در جهشت
 جدائی نشود ممانه تو و ایشان زنده شوند چنانچه تو زنده
 شوی و بخشیده شوند چنانچه تو بخشیده شوی تا خوش شو
 شوی با آنان از خوشنودی و برابر گرفتاریهای بسیار
 خواهند رسید ایشان را در جهان و ناپسند هائیکه بر خود
 آنها را بدست های مردمی که خود را در این تو میداند
 گمان کنند که از گروه تو باشند بزارند از خدا و از نوافضا
 شوند افتادنی و کشته شوند کشته شدن سختی جدا جدا

خواهد بود جایگاه های افتاد زایش او در خواهد بود
از یکدیگر کورهای ایشان و این برکنار یک از خدا را ایشان
و مرثیه راست پس ستایش کن خدا را برای برکنار بدست او
شمار او خوشنود باش بدو و ری او با آنچه برکنار بدست او
پس گفت جبرئیل ای محمد برادر تو علی چهره و چهارده شود
پس از تو از گروه تو و خشنه شود از دشمنان تو و کشته شود
پس از تو میکشند او را بدین افریدگان و افریده و بدین
توین مردمان همنای و مانند کنند شتر صالح پیغمبر و
شهر یک سوی او باشد خانه گرفتن او و از شهر جان و بیک
پس از او و پیر و آن زادگان و اسن و هر کشتی بسیار شود
و گرفتاری پیر و آن ایشان در آن شهر و بزرگ شد آنچه ایشان
و سدر و بیدر سبک دخت زاده تو و بدست باز نمود سوی
حسین کشته شود در کربلا از زادگان تو و کسان خاند
تو و برکنار کانی از دست تو بکار فرات در روزی که خوانده
شود که بلاء از پیران بسیار شود سختی و گرفتاری بود دشمنان
تو و دشمنان زادگان تو در روزی که نکند سختی آن روز
و نابود شود در پی آن روز و کربلا یا کینه برین جایهای
و برین اسن و برکنار مینها اسن و بلند جان و هر آنکه
آنزمین از ریک زاد و بشت اسن پس هنگامیکه رسد

پس از تو از گروه تو و خشنه شود از دشمنان تو و کشته شود

آن روز بکه کشته شود در آن روز دختر زاده شود و کسانش
 کرد او را پسند لشکر بان کسان را که ویده و در از خدا به
 جنبش را بد زمین در کرانه های خود و تکان خوردند و کوه
 و بسیار شود تکان آنها و برهم خورد در پاهای بکره های خود
 و بجانبش اید اسم آنها با کسان آنها از روی چشم برای تو
 ای محمد و برای ادا کان تو و برای بزرگ نمودن مرا آنچه بر
 داشته شود از بلند جانی تو و برای بدی آنچه با داشته داد
 میشود با و زاد کان تو و خوششان و نماند چیزی از آن مگر
 آنکه دستوری خواهد خدا برادر یاری کسان تو که ناتوان
 شده شدند و ستم رسیدگان بنده آنکه ایشان را که خدا ^{ند}
 بر آفرید کانش پس از نویس پنهانی رساند خدا بسوی ^{ها} سما
 و زمینها و کوهها و دریاها و کسانیکه در آنها بودند که در
 است که من خداوند پادشاه توانائی هستم که از دست او
 نرو و کز پزنده و بی تاب نکند او را سر کشی و من توانا بم در
 باره او بر یاری و کفر دادن سو کند با و جندی و بزرگی
 خود مرا که هر آنکه پیشانم کفر کسانیکه کینه داشته باشد
 پیغمبر و برگزیده مرا و برده باشد بلند جائی پیغمبر مرا و
 کشته باشد خوششان او را و انداخته باشد پیمان خود را
 و ستم کرده کسان او را بگری که نداده باشم کسی از جهالت ^{شان}

را پس نزد این کار ناله کند هر چه در آسمانها و زمینهاست
 بنقرین کسی که ستم کرده باشد خوششان بود او و او شمرده
 باشد آنچه از ثواب است پس هنگامیکه در ایندیشان دسنة
 سوی خوابگاه ها خود خدا بدست خود جافهای ایشان کرد
 و فرود آمد بسوی زمین فرشتگان از آسمان هفتم و با خود
 داشته باشند سیوهائی از باغ و درخت و مردی را از اینندگان
 و جامه هائی از جامه ها بپوشانند و خوشبوئی از خوشبوها
 بپوشانند و بشویند بپوشانند آن کشته ها را بان بپوشانند
 بایشان جامه ها را و خوشبوئی بپوشانند ایشان را بان بپوشانند
 و نماز گذارند فرشتگان بر آنها دسنة دسنة برافکنند
 خدا گروهی از پیران نورانی که شناسند ایشان را که روان
 و اینازی نکرده باشند از خوشها بچنه بکفزار و گردانند
 و نه اینک پس پنهان کنند نهائی از کشته گان را از پر خاک
 و بر ناکند نشانه بر کور مهر کشتگان بان بپوشانند که نشان
 باشد برای کسان را سینه خواه و پیوند شود برای گروهی که
 پیغمبر بر او سنگاری و کامیاب شدن و گردانیدن کور را
 فرشته هائی از آسمانی صد هزار فرشته در هر شب روز
 و در روز فرستند بر وی و بیایکی یاد کنند خدا را از دوزخ و
 امرزش خواهند برای دیدن گمان از وی نویسند نامهای

بیابند او را و پدین کنان از گروه تو برای نزدیکی بخداوند
 نامهای پدران ایشان را و خوشنایا و شهرهای آنها را و نشان
 گذارند در رویهای ایشان بنشان گذاری و شن که از تخت
 خداوند باشد که این کس بیدار کننده کورترین کشتگان را
 خدا و پیرترین پیغمبران است پس چون روز سنجین
 بیاید تابش کند و تابان باشد در رویهای ایشان از نشانیکه
 از نشان گذار گذاشته و شن که پوشیده شود از وی
 چشمها و راه نما شود و شناخته شوند میانه مردم بان
 روشنی و کویا بدین نور ای محمد میانه خود و میانه میکائیل
 و علی پیر ابوطالب و ابی سوری ما است و اما خواهد بود بوجه
 از فرشتگان خدا آنچه بشماره در نیاید و بر چنین از میان
 مردم کسی که آن نشانه در روی او است از میانه افریدگان
 تابرها اند ایشان را از نگه ترسان روز و سختیهای وی و
 این ذآوری خداوند و بخشش او است از بزرگسپیکر بدین
 کورنوا بدای محمد پاکو برادر نوح علی او کورد و دختر زاده
 نور او نخواسته باشد باین کار جز خدا را و زود باشد که
 کوشش کند مردمانی که سزاوارند و وی از خدا و خشم
 او را که بردارند نشانه آن کور را و نکرند خدا برای آنها باین
 کار راهی را پس از این گفت پیغمبر که این کار مرا بکنید و خدا

کرد پس از آن زینب گفت هنگامیکه زخم خور گنجی پسر ملجم و
 دیدم نشان مرگ او را گفتم او را ای پدر سخن سروده مرا آمد
 ایمن بچین و چنان ود و سنت او را که بشنوم این سخن را از
 تو گفت ای دختر که من سخن همان است که ام ایمن تو را سرود
 و گویا بدیده تو را و زنان خویشان تو که دستگیر شده بودند این
 شهر در خوار و فروتنی میسر سپید از اینکه بر نیایند شمار آمد
 پس شکایتی که شکایتی کردی سو کند بانکه شکافد دانه را و
 افریند مرد فرزند است از برای خداداد و پشت زمین و دوشی جز
 شماها و جرد و ستان شما و پیر و ان شما و هر ایند و سنت گفت
 برای ما پیغمبر خدا انگاه که سرود برای ما این داستان را که
 اهرم بر دوازده روز و از کند از شادی و کوشش کند همه زمین
 را در بیهوشی و بزرگان و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی
 از زادگان آدم خواسته خود را و بیایان رسانیدیم در
 نیست شدن آنها و ایس دادیم ایشان را آتش مکر کسانیکه
 چنانک نند باین گروه پیغمبر پس کرد ایند کار خود را در سر
 کشی مردم در باره ایشان و واداشتن مردم مراد و دشمنی
 ایشان و برانکیز ایند مردم مان با ایشان و بد و ستان ایشان
 تا استوار نمائیم که اهی افریدگان و ناگرویدن آنها و ترسد
 از آنها و هر ایند راست نمود بر ایشان اهرم با آنکه

دروغ گواست اینک سود بخشید باد شمنه ایشان کار بستن
 و کردند برساند باد و سنی ایشان گاهی جز گاهان بزرگ
 زانده گفت پس فرمود علی پسر حسین پس از آنکه سرود برای من
 اینجاستان اداشته باش این را که اگر یکسال شر سوار ی
 پی از رود که رفت بیانات این حدیث شریف بحسب مسند
 در اعلی درجه اعتبار است اگر چه مضامین غالبه او به نیت
 کند از تعرض سند او و صاحبان قلوب روحانیه دانند
 که چگونه تاثیر می در نفوس دارد که با که هر کس بشنود از زبان
 امام سجاد شپنده گوایم هم این سخن را از او است
 نو گفتی که گوشه بر او از او است در حقیقت این حدیث
 کرامت باهره و معجزه ظاهره است که در هزار رود و بیند
 کسری پیش اخبار نصیب گردد که بقعه کر بلاه مشهود و مزار
 خواهد شد و آنچه خلفای جور کوشش نمایند و همت کنند
 بر محو آن بقعه مبارکه برای ایشان عبث نشود و لوائی این قبر
 شریف برداشته نشود و مجتمع زوار خواهد شد و وافق
 الخیر الخیر همان طور که گفتند واقع شد باضافه اسپندای
 بنی امیه بعد از شهادت سید الشهدا و شد منافع
 از زیارت آن قبر و تبرک جستن بان مشهود شریف بلکه در
 کتاب نوادر علی بن اسباط روایت شده که در نزدیکی زمان

شهادت صد هزار نفر از اطراف بلاد اسلامند و بجایز یاروف
 آن قبر و تبرک جوئے آمدند و عقیقه نمودند و همگی ذات و احد
 شدند چون در میان عرب تقاضا بود که زینبک را بیاورد
 سرفر کرمی برود تا فرزند او رود و در کتاب کامل نیز
 روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرموده که از زمان شهادت
 آن مظلوم هیچ زمان خالی نبوده بقیه کرانه از زامری از
 ملائکه و جن و افس و وحشی بعد فرمود شنیده ام که از اطراف
 کوفه و غیر کوفه مردم اینجا جمع شوند و رینه ماه شعبان و نحو
 سراجی نمایند و مرثیه خوانند و زانی ندیده و سوگواری
 کنند بعضی اهل کوفه عرض داشتند که چنان است که شنید
 اید ما نیز حاضر بوده و دیدیم که کهنایم که خدا برای ما مرثیه
 خوان و مداح و زوار مقرر نمود و از او اخرد و لب بنی امیه
 بر قبر شریف قیام نماید و در اوائل خلافت بنی عباس بنی هاشم
 آن مشهد معظم بطوری شایع شد که حاضر مقرر از اماکن
 اجتماع و از دهاشمرده میشدند و مردم از حکم مزاحمت سؤال
 کردند از حضرت صادق که هرگاه مردی از حاضر برای تجدید
 وضوء خارج شود و جای او را بگیرند جایز است جواب فرمود
 هر کس بمکانی سبقت نماید تا بکشیانه و زاوای و احشایان
 مکان است در خلافت مروان الرشید مجتهدی از مشرق و مغرب

بجهت بزارشان مشهد معظم شد که هرون ترسید که اگر
 توجه مردم باین روش بالا رود که حاله خلافت از عباسیین
 بعلوییین باز گردد باین سبب امر کرد موسی بن عیسی و ابی کوفه
 را که از بنی عباس بود بخراب نمودن قبر سید الشهداء و تخریب
 عمارت آن نواحی و کشتن زرع در اطراف آن زمین و او امر داد
 مردی را که نامش موسی بن عبد الملك بود و تمام عمارت و فضا
 قبة شریفه را خراب کرد و اراضی حائر را زرع نمود و شخم کرد
 و زراعت شد و مقصود محو اثر قبر شریف بود و درخت
 سد ری نزدیک قبر بود که علامت بود برای شناختن قبر
 شریف و اندرخت این را از ریشه بر وزن آوردند تا آنکه اثری
 از قبر باقی نماند چو بنای بنی عباسی بر بنی عباسی که یکی
 از علمای حدیث بود رسید تکبری گفت و اظهار تعجب نمود
 و گفت الان معلوم شد مراد بحدیث نبوی که فرمود لعن الله طاع
 السدره و اندکی نگذشت که تجدید شد قبة کربلا و غیب
 مردم بنوجه بانجا افزوده شد و از خلفای عباسیه دیگر کسی
 بصدد تخریب بر نیامد تا زمان منوکل عباسی جعفر بن معظم
 لعنه الله که در نهایت انحراف بود از سلسله علوییین و
 در ایام خلافت خود حقوق دوی الهی را از ایشان مانع
 می نمود بحدی فقر و فاقه بعلوییین احاطه کرد که معاش ایشان

منحصر شد بچرخ ریش زن علویات و در خاندان ایشان
 بسا بود که زناده بر یک پیراهن که توان در او نماز گذاشت
 بنود و علویات بنوبت در آن جامه نماز میکردند و از عدا
 علویین فروگذار نمیکرد و این مذہب پلید را فتح بن خافاز
 ترکی در نظر او جلوه داده بود و فاطمه زهرا را جفا و است
 می نمود برای آنکه علویین خود را بر سواد بنو سبط فاطمه نسبت
 میدادند و در مجلس طهور و طرب مسخره داشت که خود را
 بصورت امیر المؤمنین بطین میساخت و بالشیعین برپیر
 میکذاشت تا آنکه در سنده و پیشت سی هفت هجری خبر
 دار شد که اهالی کوفه اجتماع و ازدحامی در کربلا دارند و
 بن یارث فیر شریف مشیرک میشوند سردار بی لشکری مهیا
 کرده بناچار بنوعی فرستاد و فیر را خراب کردند و مردم
 را منفرق نمودند باز مردم در موسم حج زیارت آن بقعه مبارک
 فراهم شدند و کویا از کشته شدن یابی نداشتند و گفتند
 اگر همه کشته شویم باز فاندگان فایز یارث خواهند آمد و این اهل
 بجهت برکات و کراماتی بود که از آن بقعه مبارک مشاهده کرد
 بودند چون این خبر بمنوکل رسید از انقلاب عراق خائف شد
 و کس بکوفه فرستاد که والی مشعر ض نباشد و لے و اطراف آن
 فیر بد بانان داشت و بر جها ساخت که مردم نتوانند جها

بز یارت روند پیری نکذشت باز مردم بنای عمارت در کر بلا
 کردند و بازار بر رکی ساخته شد و زائرین زیاد و از سابق
 شد تا در سنه دو و پست و چهل و هفت دیکر یار لشکر و
 سردار فرستادند امیان مردم در داد که ذقه خلیفه بزار است
 از زائر کر بلا و امر کرد از ارضی طفو فرا اب بستند و زراعت
 کردند گاهی اب بجانب قبر شریف روان شد و گاهی کاوشم
 نمود گاهی قبر از زمین بلند شد و گاهی پیری از غیب نمودار
 شد و بر علم و پلاد از آن برخورد با ظهور کرامات آن کافران
 عریض است بر نداشتن بلکه بر بعضی کینه او افزوده شد
 تا آنکه در بعضی شبها طرب تقصیر از مضربه نمود که کینز از مضربه
 داشت گفتند از سامره مهاجرت کرده پس از چندی چون
 آن کینز که نزد وی آمد پرسید کجا رفته بودی گفت با خوانون
 خود حج رفتن بودم جواب گفت فاه شعبان موسم حج نباشد کینز
 بوی گفت زیارت قبر حسین بن علی بمنزله حج است از استماع این
 کلمه بسیار غضب نمود و خانون از کینز را حدس نمود و اموال
 او را خالصه خود کرده و ابرهیم دینج که یهودی بود و اظهار
 اسلام کرده بر همار داد که بکر بلا رود و آن قبر شریف را محو
 کند و هر چه عمارت شده منهدم سازد دینج با جمعی از مسلمانان
 و یهود بکر بلا درآمد منتهی تا آنجا که تخریب قبر نکردند

همو نان را و داشت تا صند و قیر را کنند و سوزانند
و عمارت را خراب کردند و دو پیش جریب اطراف زمین را
از راعت کردند و آب بستند و بر جهاد و اطراف آن سر زمین بنا
کردند و قیر را شکافته بویائی جدید بافته که جسد مقدس بر او
بود و لیک نامه نوشت بمنوکل که در قبر چیزی نیافتم محمد بن حسن
اشنانی که از اهل کوفه بود بامر د عطار بی شبانگاه بزوارت
قبر شریف آمدند دیدند قبر را آب بسته و خراب کرده اند قد
فرود رفته و بوی خوشه شنیدند علامه ای در اطراف قبر فرو
بردند و زیر زمین پنهان کردند بعد از کشته شدن منوکل
آمده و علامات را از زیر زمین بیرون کشیدند و دیگر کسی
از خلفا منع رض این قبر شریف فکر دید مکر میسر شد عبا
و پسرش را شد که خواند و قاف را گرفتند و منوکل هفتاد و
این قبر را خراب نمود باز بصورت اولی و هنر بر کشته قید و
بارگاه ساختند تا در سنه دویست و نود سه هجری
فرود آمد و محمد بد عثمان شد و در این سنه صند و قیر
شریف گذارده شد و بعد از آن حسن بن زید زاعی که در
خروج کرد صحیح و سرائی بنا کرد و در سنه سبصد و شصت
نه هجری عضدالدوله دیلی از اطراف ضاع و عمارت
فراهم کرد و بنای بقعه مبارکه نجف کربلا کرد و بنا عالی

احداث کرد و بقعه که قرأه و نیت کرد و بنیاد کرده بود در نجف
 چهار درگاه داشت خراب نمود و عمران بن شاهین بنزینا
 رواه در هرو مشهد نمود و رواق عمران در زمان مادر
 نجف معروفست مطابق این وایت آثار این مشهد معظم
 نایب است بر پاخواهد بود پس گاهها خراب شد بدین
 بجا است بدین عشق پس که چنان حکم افتد از عجا
 آنکه با عنایت از باب ثوار مجبضط مقابر بنی امیه و بنی عباس
 در زمان طاکه سنه هزار و سیصد و بیست و هشت هجری
 است فیری از ایشان معهود نیست باقی مانده باشد در
 اول خلافت ابی العباس سفاوح عبدالله بن علی عباسی ام
 قیور بنی امیه را شکافت و آنچه از جثه آنها یافت سوزانید
 و قبر بنی امیه را در حواری بن که نواحی دمشق بود نش
 کرد و جز خط سپاهی مانده خاکستر چیزی نیافت و نعم ما
 قبلنا ایها القبر یحور بنا ضمنت شر الناس اجمعینا
 و باشدت نعصب اهل سامره دران بلد فیری از خلفا
 عباسیین هویدا نیست با آنکه ذوالملک ایشان بود و بعض
 علمای نجوم گفته که هر عمارت که بر کوکب ثوابت بنا شود
 اثرش آنست که باقی خواهد ماند و از ان قبیل شمرد که کعبه
 معظمه را ثنمات قداسمیل هذا الخبر علی امور احدیها فضل

زيارة الحسين وهو مما تواترت به الاختيار ونجرت فيها عقول
 الاختيار وانها افضل وسيلة في النجاة وافضل من الحج والعمرة
 وسائر الاعمال الصالحات ولا بد ان يها في الفضل شيء من
 الطاعات والفرقات ولم يرد في زيارة بقيته الاثمة بل الرسول
 معشارها ورد من الحث لا يكيد فيها وليس من جهة اجباء
 امر الوكاية بالزيارة لانه مشترك بل لعله من خصائصه ومن
 اعراض شهادته ومقاصبه وثانها قد دل هذا الخبر على
 جلالة اصحاب الحسين وانما هم من خيار الائمة وكذا شاهد
 عليه قوله ليله العاشوراء لا علم اصحابا خيرا من اصحابي
 ولا اهل بيتي ابروا وفي من اهل بيتي وفي خبر ثان من شبيب
 عن الرضاء ما لم في الارض شبيب ولا نظير وروى التميمي
 عن الباقر ان الحسين كان يضع فتلاه بعضهم الى بعض و
 يقول فتلا فاقبل النبيين والالتبيين وقيل لرجل شهد
 الطف ومجك فتلا فتلا في رواية الرسول قال لو شهدت فاشهد
 لفعلت ما فعلنا ثارت علينا عصاة ابدىها في مقابض سحر
 كالاسود الضارية مجطم لفرسان بمينا وشمالا وتلقى نفسها
 على الموت لا تقبل الايمان ولا ترغب في المال لو كفنا عنهم
 لانك على نفوس العسكر مجذافه فمنا كفا على شعير
 قوم اذا نود والدفع مسلمة والجنيل بين مدحس ومكرس

لبسوا القلوب على الدرع واقبلوا بنها فتون على ذهاب لا تقصر
وفي الزيارات الماثورة عن الصادق السلام عليكم اجمالا الرباني
والرباني العارف المنال ولما حل الحسين بيعتهم ليلة العاشوراء
واذن لهم في الانصراف لم ينصرف منهم احد وقالوا لو كانت
الدينار لنا فجلد الاثرنا انهم وضعتك قال له نافع بن هلال
ما كرهنا لقارتنا وانا على نياتنا وبصائرنا نوالى من والاك ونعا
من غاداك فمن نكت بيعته قلن ينصر الا نفسه فوالله ما اشفقنا
من قدر الله ولا كرهنا لقاء ربنا وكان بربر بن خنير بعير في سيد
الفرأ وكان فيهم اربعة من الانصاف اصحاب رسول الله وفي الخبر
بنادي المنادي يوم القيمة ابن حواري الحسين فيقوم الاشيا
والسبعون الذين قتلوا معه وباني بعض ما يهلك بالمقام في
الحديث الا في ثالثة فادد لهذا الخبر على ان ارض كربلاء اشر
بقاع الارض واظهرها وهو كذلك وقد ورد مستفيض من
طريقنا ان الكعبة افخرت وقالت من مثلي قلبني بيت الله على
ظهري فخطبت من الله ان فضلك بالنسبة الى ارض كربلاء
كابرة غرس في البحر فجلت من ماء البحر ولو لا صاحب كربلاء
ما خلقتك وردان ارض كربلاء خلقت قبل الكعبة باربعة
وعشرين الفا عام واهما مقدسة مباركة وفضل ارض في
الجنة وان الله اتخذ كربلاء حرمًا امنًا قبل ان يتخذ مكة حرمًا

وانهار وضه من باض الجنة وان فيها دابة غسل فيها واس
الحسين وفيها غسلت مريم عيسى حين ولدتها الى غير ذلك مما
رواه الاكابر وطرس الدفاتر فمن شاء راجع مظاهار ابها
قد حصل من هذا الخبر ايقاظ فيه اتعاظ فان النبي لما خرج
باجتماع اهل حوله حول الله ذلك الفرح سرحا والسرور خفا
وذكره الله تعالى بمصائب عثرته نبينها على ان الدنيا دار لا يدور
بعيمها ولا يتم فيها سرور ولا يؤمن فيها محذور وقد فرئت
فيها الشراء بالضراء والشدة بالرخاء والنعيم بالبلوى
ثم يتبعها الزوال ويرد فيها ثقل الاحوال فمع نعيمها البؤس
ومع رجاها اليباس ومع سرورها الحزن ومع ضحاها
المزن ومع مكروها المحبوب ومع صحتها السقم ومع حباها
الممات ومع فرحها الترحات ومع لذاتها الافان عزها
ذليل وقوبها مهين ولا يبقى فيها احد من العالمين ولتختم
الكلام بآيات نظمتها في مضامين هذا الحديث شعر
لقد لبس الحسين عتيق ثوب لئلا يملوه مجردين
فوا اسفا واه بلا لباس على الرضا زين العابدين
يجود بنفسه كذا ونادى فبا لله يا سليمان
برون كائننا اولاد ترك ودلم لم نشد قط دننا
فعرن على ما قد شجنا ه وسكنه عيلة هاشمنا

سُئِلَ أَبَا بَقِيَّةٍ أَلْظَه
فَصَبَرَ أَنْ ذَلِكَ خَيْرٌ عَمَدٍ
وَلَا تَجْرَعُ عَلَى مَا قَدِمْنَا
سِبَاقِي اللَّهِ قَوْمًا لَمْ يَكُونُوا
بَوَارُونَ الْجُسُومِ الدَّامِنَا
وَيَنْصِبُ الطُّفُوفَ لَوَائِقِ
وَيَلْتَنُونَ الْقَبَابِ عَلَى قُبُورِ
وَيَنْدُبُ أَفْنَاهُ عَلَى طَرِجِ
وَيَمْتَهِنُ الطُّغْيَانُ حُورَ سَمِ
وَيَكْثُرُ زَائِرُهُ بِكُلِّ عَصْرِ
وَيُوسِمُ مَبْسَمَ الْأَمَلِ أَنْ نُوَا
فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةُ سَعْدِ عَشْرِ
حَكَبَ الْأَمْرُ مَنْ كَيْتَ وَكَيْتَ
عَدِثًا حَدِيثِي أَمَامِي
فَقَالَ الْقَوْلُ مَا قَالَتْ حَذَامُ
كَأَنِّي نَاطِلٌ بِكَ فِي نِسَاءِ

عَزَاءً بِأَحْقَدِ الْأَكْرَمِينَا
عَمَدًا مِنْ رَسُولِ الْعَالَمِينَا
وَلُحْبِ نَفْسًا فَأَنَا قَدَرُ وَبِنَا
مَعَارِفَ فِي الدِّمَاءِ مَشَارِكِنَا
وَقَتْلِي بِالْظُّفْرِ فِي ضَرْجِينَا
بِشْفَعٍ فِي ذُنُوبِ الْحَرَمِينَا
تَقْبِي النُّورَ فِي الْأَفْئِدِ الْمُبِينَا
تَوَى بِالطُّفِّ مَقْطُوعَ كَوْنِنَا
وَلَنْ يَجُوهَ دَهْرُ الدَّاهِرِينَا
يُورُونَ الْقُبُورَ مَجْتَمِعِينَا
مُضِيًّا فِي وَجْهِ الثَّرَائِرِينَا
وَقَدْ مَنَكُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَا
وَلَمْ يَتْرَكْ لِهَسِينَا وَشِينَا
وَأَهْلَكَ إِلَى الرُّوحِ الْأَمِينَا
وَلَمْ يَكْذِبْكَ قَوْلُ الصَّادِقِينَا
أَذَلَّ بِكَ وَفَرَحَ خَاشِعِينَا

فَصَبَرَ عِنْدَ ذَلِكَ ثُمَّ صَبَرَ
لِحَسَنِ بْنِ الرَّايِّ عَشْرُ
مَارَوَاهُ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادَانَ الْحَصِيفِي فِي كِتَابِ هَذَا بَنِي بَاسْتَاهُ

عن أبي حمزة الثمالي قال سمعت علي بن الحسين زين العابدين
عليه السلام يقول لما كان اليوم الذي استشهد فيه أبي جمع هذه
واصحابه في ليلة ذلك اليوم فقال لهم يا اهلي وشيعتي اتخذوا
هذا الليل حجة لكم وانجوا بانفسكم فليس المطلوب غيري و
لو قتلوني فما فكر وافيكم فانجوا بحكم الله وانتم في حل وسعة
من بيعتي وعهدي الذي عاهدتموني فقال اخوته واهليهم
وانصاره بلسان واحد والله يا سيدنا يا ابا عبد الله لا
ابدأ والله لا قال الناس منكم ائمة وكبرهم وسبهم
وحده حتى قتل ونبلوا بيننا وبين الله عدرا ولا تخلبك او
تقتل دونك فقال لهم يا قوم اتى غدا قتل وتقتلون كلكم
معى ولا يفي منكم واحد فقال الحمد لله الذي اكرمنا بصرك وشرقتنا
بالقتل معك ولا نرضى ان نكون معك في درجتك يا رسول
الله فقال جزاكم الله خيرا ودعى لهم بخير فاصبح وقتل وقتلوا
معه اجمعون فقال له القاسم بن الحسن واذا فممن يقتل
فاشفق عليه فقال له يا بني كيف الموت عندك قال يا عم احل
من غسل فقال اي والله املك لاحد من يقتل من الرجال
بعد ان ينلوا سبلا عظيم وابني عبد الله فقال يا عم ويصلون
الى النساء حتى يقتل عبد الله وهو رضيع فقال فذاك
عمك يقتل عبد الله اذا جفت رحي عطشا وصر مثالي

خیمنا فطلبنا ماء ولینا فلا نجد قط فاقول ما وُلّو فی ابنی الامیر
 من ینہ فیا تو فی بر فیضونه علی یدی فاحمله لادینہ من فی غیر
 فاسق بسمهم فی شجره وهو بنا غی فی فیض دمه فی کفی فارفعه
 الی السماء واقول اللهم صبر او احتساب فیک فتجلی الای
 سنه منهم والنار شعل فی الخندق الذی فی ظهر الخیم فاکر
 علیهم فی اقرا وقات فی الدنیا فیکون ظریرا لله فیک وبیکنا
 وارفع البکاء والصراخ من ذاری رسول الله ص فی الخیم
 ویسئلنی زهیر بن القین وحسب بن مظاهر عن علی ع
 فیقول ان یاسیدا فاسیدا ناعلی فی شرون الی ما ذابکون من
 حاله فیقول مستعبر اما کان الله ليقطع نسل من الدنیا فیکف
 بصلون الیه وهو ابو ثمانیة ائمة شرجهما ابو حمزه ثمالی
 کفت شیندم علی پسر حسین زین العابدین میبکفت چون شد
 روزیکه پدرم کشته میشد در آنروز کرد او رد کسان و همراهان
 خود را در شب آنروز پسر گفت بایشان ای کسان و پیران
 من بیکرید این شب را شتران سوار می برهانید جاها ای خود را
 از مرگ انکس را که این گروه میجو دهند جز من نیست هرگاه بکشند
 مرا اندیشه نکنند در باره شما پس برهانید خود را و هر یانی
 کند خدا شمار او شما در رهائی و کثایت پسیند از پیمان
 بامن پس گفتند برادران و کسانش و پاوارانش بیک با آن جدا

سو کندای مهر ما ای اباعبدالله و آنکه از بیم نور اهر کز بخدا
 سو کند تا نکوبند مردم که ما و آنکه ششم پیشوای خود را و
 بزرگ و مهر خود را آنها تا کشته شد و ما از ماییم میانه
 شود و خدا بهانه خود را و فرو نکند از بیم نور تا کشته شویم
 پیش روی تو پس گفت بایشان ای گروه بدو سنی که من فرما
 کشته شوم و شما ها هم یکی کشته شوید یا من و نما نداز شما که
 پس گفتند ستایش من خدا را که ما را اگر ای دشتی بیار
 تو و بزرگ که داده ما را و کشته شدن با تو یا خوشنود دنیا
 که باشیم یا نود و پایه تو ای پسر پیغمبر خدا پس گفت یا داش
 دهد خدا شما را اینکوئی و خزانده خدا را برای آنها به نیکی پس
 با مژگان نمود و کشته شد و کشته شدند با وی همه همراه
 پس گفت مرا و از آن شب تا سه پسر حسن و من و کشته
 شد کار خواهم بود پس مهری گرفت حسین ابرو و گفت
 او را ای پسر من چگونه باشد مرا نزد تو گفت ای عمو
 ترا از انکی پس است پس گفت و پراگاری بخدا سو کند که تو
 یکی از کشتگان مرد ها خواهی بود پس از آنکه گرفتار شوی
 بگرفتاری بزرگ و کشته شود پسر عبدالله پس گفت
 ای عمو لشکر یان بنما خواهند رسید تا آنکه کشته میشود
 عبدالله با آنکه شیر خواور و نود زنان است پس گفت سرها

نو باد عموی تو کشته شود عید الله هنگامی که خشک شود
 روان من از تشنگی و بر کرد مسوی سزای پرده خود و بخوام
 ابی و پیری و بنایم هرگز پس گویم پسر مرا بمن دهید تا بشلام
 از دهان او و بپا و رندا و را و گذارند در دست من بردم
 او را تا نزد یک دهان بر می پیر زند او را تا فریانی و کوی
 او را پاره نماید و آن کودک ناله کند و روان شود خون او
 در دست من و بلند کنم او را بسوی آسمان و گویم یا خدا یا
 شکبائی کم و چشم داشتند نزد بودارم پس شتاب کند
 پیکانهای لشکر بان بسوی من و آتش افزون شده در
 کنده پشت سزای پرده و باز کردم بسوی ایشان در فلج ترین
 هنگامهای جهان و میشود آنچه خدا خواسته پس گر گیسو حسرت
 و گریه تمام و بلند شد گریه و فریاد زانگان پیغمبر خدا در
 سزای پرده ها و پرسند زهیر پیر فین و حبیب پسر من اهری
 مرا و گویند ای مهتر ما پس سر و ماعل را چه رسد و فتنه
 نمایند بسوی آنچه باشد از بازگشت او پس گوید با اشک و آ
 نحو اهد برید خدا فرزندان مرا از جهان چگونه بوی دسترس
 شوند او پدر هشت تن پیشوای مردم است بیانات
 آنچه تحقیق پیوسته از او در حضرت مجتبی سر فردر کربلا
 شهید اول ابو بکر بن حسد و که نام او عمر بوده و بعد از او قاسم

و بعد از او عبد الله و این سه از بطن بوده اند و وفات حضرت
حسن در سن چهل نه هجری بوده و او را داود در واقع ^{که بلا}
لا محاله از پازده سال کمتر نداشتند زیرا که واقعه در ^{سنه}
شصت و یک بوده و از کتب مقاتل معبره نماید که عبد الله و
قاسم و عیسی بن بلوغ نرسیده بودند و اجازه جهات با آنها
از باب حفظ نفس مقتدران عام و دفاع بوده و اما حسن بن
حسن که مشهور و محسن مشی است و رکن بلا بحر و رح شد
و شهید نشد و او شوهر فاطمه بنت الحسین بود و حکایت
نرویح فاطمه بقاسم و رکن بلا از حکایات مجعوله مخترعه است
که فاضل کاشفی در روضه الشهداء نقل کرده و شیخ طوسی
از باب سهل انکاری و منتهی و سید محدث بحرانی در
مدینه المبحرات از منتهی و موجب سرانته شیهه و اشتباه
در السنه و اقواء شده و کسی از علمای سنن و تاریخ این
احتمال را نرفته زیرا که علمای سنن و شیهه نیست که
از برای حضرت حسین و دختر پیش نبوده یکی فاطمه
که خود حضرت ثاو را تزویج نمود برای حسن بن حسن و
دیگری سکینه که امینه نام داشت پس هویدا است که
داستان عروسی و نکاح قاسم از امور واهی مکرر و به
و احتمال صحیح ندارد و شرح شهادت عبد الله شیرخوار

در خبر تالی خواهد آمد و آنچه در این خبر اشاره شده از
افروختن آتش در خندق مطابق است با نقل از باب ^{نقل} مقابله
و مغازی و علوه و تبعیه جنگ از حفر خندق
اشکار شود که در یک شب جماعت معدوده خندق
طولهانی در اطراف خیم حفر کردند بحدی که مانع از عبور
بود با آنکه همه تشنه بودند و اکثر شب بیدار بودند و
مشغول فراغ نمودن حفر و نه برای آتش خندق باندازند
که آتش تا نزد یک ظهر غاشق را افروخته بود

کذب پیشانی امیر عیسی

ما واه محمد بن جریر الطبری الامامی با سند او الی ابی
محمّد عبد الله بن محمد قال شهدت الحسين بن علی و فند
اشبهی علیه ابنه علی اکبر عیسی بن غیر او انه فصر بی یله
الی سارینة المسجد و اخرج له عنهما و موزان فقال ما عند الله
لا و لیانه اکثر ترجمه عبد الله پسر محمد گفت نزد یک بود
حسین پسر علی و اوز و غود از او پسرش علی اکبر انکور
در حجر هنگام انکور و زد بدست خود سوی ستون
نماز گاه پیروان آورد برای او انکور و مویزی و گفت
آنچه نزد خدا است برای دستاوش بسیار است
بیانات صاحب تالیف مناسبت با بدو غایت اقتضای ^{فت}

و رعایت و غبات اهل عصر بنمایند علمای تاریخ و سبب
 در سن اولاد ایجاد سبب الشهداء و تغذای ایشان
 اختلاف بسیار نموده اند هرگاه بخوانیم بنقل اقوال و تعدد
 کتب اسماء پدران و رشتہ سخن طولانی شود بهتر آنکه
 اقتصار کنیم بر آنچه نزد اهل اتفاق و تحقیق مسلم شده و
 آن این است شیهه شایسته نیست که علی اکبر شهید اکبر
 اولاد حضرت سید الشهدا بوده و در خلافت عثمان
 متولد شده و مادر او لبلا دختر ميمونه که دختر ابوسفیان
 است بوده و از طایفه بنی ثقیف و پسر سبب معویه
 با اهل بیت انجناب برای خلافت نمود و لشکریان شامی
 چون بکر بلا وارد شد ند عرض افان بروی امثال بزرگان
 کردند چون و گفتند تو از ارحام و قرایات پسر بدین معنی
 هستی و یا تو جنک نیکم جواب گفت قرابت و رحم پدرم
 با رسول خدا احق بر رعایت است و قبول نمود و این واقعه
 نزد سائبین مضبوط است و لا در سید الشاجد پنجاه
 در سنه شصتی هشت هجری است که سه سال و کسری
 بعد از هلاکت عثمان بوده و در واقعه کربلاء سنه شصتی
 آنحضرت بیست و سه سال بوده و حضرت باقر العلو
 در آنوقت سه سال چند ماه از عمر شریفش گذشتند و

کتاب کافی از ذراره روایت کند که گفت از حضرت باقر ع
 پر سیدم که ادراک نمودی جد خود حسین را فرمودی
 یا او بودم در مسجد الحرام در خالی که سید و مسجد افتاد
 بود و مکالمه حضرت با فردی مجلس بنزد خواهد آمد
 ان شاء الله برای من سن علی اکبر نیست پنج سال بوده و بعضی
 زیاده نوشته اند و نسلی از او نماند و اما بودن علی اکبر
 صاحب لد و اهل در کر بلا معین نیست اگر چه از فقره
 زیارتی در مزار ^{مجاور} نماید که مشروح بوده و بودن والده ^{مجاور} فاطمه
 او در کر بلا مذکور در کتب معتبره نیست بلکه مضمون
 خلاف اوست مؤید کبر سن و شجاعت و استقامت
 در کتب معتبره و شرح معتبره قدیمه مضبوط است که در
 ارشاد و غیر آن روایت شده و کان اهل الکوفه بنفوس
 قتال یعنی اهل کوفه حد را داشتند از جنگ نمودن با
 آن جوان ها شکی نیست که آثار شجاعت و او هویدا بود و
 گویا اهل کوفه میانه بکشتن پیغمبر نداشتند و ترحم
 بر طفل شیرخواره نکردند و از نجات زنده غلطی است
 که در بعضی مؤلفات جدید و افع شده که گویان
 چون مشاهده جمالش نمودند گفتند ما پیغمبر جنگ
 نکنیم و از بن قیسل خرافات را بسند و اقواء شیعه ^{سپا}

شده و علمای مذهب هم میرای از بگونه کلمات واهی
 هستند و ازین قبیل است عبارت رفع سبائنه الی
 السماء و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم که در زبان
 اهل مرتبه شهبانه خوانده شده و در نسخ مصحفه هم شهبانه
 نوشته شده و بر اهل بصیرت مخفی نیست که عبارت سبائنه
 بوده و در نسخ معتدله قدیمه نیز وجود است این هبانه
 حالت شخصی است که خدا بخواهی طلبد و معهود نیست
 که در مقام نظام کسی محاسن خود را با آسمان بلند کند
 در هر حال جلالت این جوان از کلمات بلیغه پدر بزرگوار
 معلوم و هویدا است و در مقابل وارد شده که نیری
 بر حلقوم او رسید و از اسب سرنگون شد و در زبان
 ماثوره از حضرت شافع در سلام بر علی اکبر وارد شده
 چنانکه در کامل الزیاده مریدین است سلام علیک و علی
 روحک بدینک بایی انت و امی من مذبوح و مقول من
 غیر جرم بایی انت و امی دمک المرفقی به الی حبیب الله و بای
 انت و امی من مقدم بین بدنی ابیک بحسبک و بیک
 علیک خیر تا علیک قلب برقع دمک بکفیه الی اعنان
 السماء لا ترجع منه ذرة و لا تسکن علیک من ایتک و
 این شفق نیست که در صیحه مسأ خون من رفلح کردن است

و نظیر این معنی را در شهادت طفل و ضعیف جماعتی و معتمد
 ضبط نموده اند از جمله ابوالفرج اصبهانی که کتاب و بیانیست
 مشهور و معتبر است تمامی علما و مورخین اسلام از
 شیعه و غیر شیعه نوشته اند که سرخ آسمان از آثار شهادت
 سید مظلومان است گفته اند که قبل از این واقعه این سرخ
 نمودار نبود بلکه آنانکه ضبط کرده اند احتمال تشبیه اعتقاد
 بمجرات و کائنات در حق ایشان داده شده بلکه از متعصبین
 اهل سنت محسوب میشد مانند مسلم در صحیح خود گوید
 در اول جزء خامس فی تفسیر قوله تعالی فما بک السماء
 والارض انه لما قتل الحسين بکنا السماء وبکناها حمرها
 و قریب بهمین معنی است آنچه نسوی در تاریخ و ترمذی
 در صحیح و سدی و تفسیر و تعلیق نیز در تفسیر خود
 گفته که حمره که باشد حق نمودار است پیش از کشته
 شدن حسین نبود و در کامل التواریخ نیز اشارتی باین
 امر و خون بازیدن از آسمان مضبوط است ابوالفرج بن جوزی
 که از اعظم علمای اهل سنت است در کتاب تبصره گفته چون
 شخص خشمناک شود رویش سرخ شود و این نشانه
 غضب است ذات اقدس خداوند منزّه از جسم است
 پس اظهار غضب خود را بر کشتندگان حسین بصریحی افق

نموده و اینچ لیل بزرگ جنایه شب مؤلف کو بد شاید این
 گونه احادیث و نظر اهل عصر ماسیه عدل نماید شیطانی
 خیال و سوسه کند که سرخ آسمان و افق از امور طبیعی
 معیونه است و رکن هیئت بطور سی عنوان شده و جماعت
 طبیعی برای او ذکر شده کرده اند و لکن این معنی منافات
 با نقل عقید بن اهل تاریخ ندارد زیرا که ممکن است که مراد
 ایشان حدوث حرره خاصه باشد که از تحت خارج بود یاد
 وسط السماء و غیر وقت طلوع و غروب نمودار میشده و حرکت
 افق در طلوع و غروب که از انعکاس شعاع حادث شود احتمال
 نرود که مراد علمای اعلام و مورخین و الامقا باشد زیرا
 که هیچ عاقلی امر معنادی نسبت بوقوع حادثه ندهد
 خصوصاً علمای سنت و جماعت که بقدر امکان تسلیم
 منافی و قضایی برای ائمه اثنا عشریه نکنند و در سنه
 شصت و یک هجری از وفای عجیب مجددی افع شده که
 قابل انکار نبوده این اثر در کامل ذکر کرده که بعد از شهادت
 حسین ناچهار ^{شبان} روز هر جامه که بر دیوار افکنده شد بخون
 آلوده می شد و شرح کسوف افتاب در روز عاشورا ^{هد} خوا
 آمد و اگر شخص عاقل انصاف هد تصدیق کند که این جماعت
 از اهل دانش و عقل بی جهل اتفاق بر امر غیر واقعی نکنند

در ذکر اولاد حضرت مهدی

حدیث ۱۵

علمای سنت مانند ابوالفرج جوزی که حدیث دشمین را
 بانواعی انکار نماید چگونه احتمال دهد که حمرث افق و آسمان
 را بدون سبب اعتراف کند که از جهت شهادت حسین
 حادث شد بر هیچ عاقل پوشیده نماند که مطلب بخدی
 از وضوح بوده که بحال انکار نبوده ملخص مقال بعد از آنچه
 نکاشتم اینک در باب شهادت اولاد سید الشهداء در
 کربلا تعیین سن ایشان و اسماء آنها اختلاف بسیاری
 در کتب مقاتل موجود است بعضی مانند ابن شهر آشوب
 شش پسر نوشته اند بعضی اقتصار بر دو نفر نموده و حد
 اوسط شهادت سه پسر است علی اکبر و علی اصغر و عبد
 رضیع که از باب خنجر امر الفیس بوده و در حال سوار
 پی خورد و طفل صغیر دیگر را حضرت طلبد و در کنار
 خود نشانده عقبه بن بشر او را پیر زد و دیگری از شهر بانو
 بود که از خیمه پیروان آمد و کوشواره در دست او بود
 هانی بن بعث بر آن طفل حمله کرد و او را کشت و مادر
 او مانند شخص مدعو شد و او مینکر نیست سخن نمیکند
 و ابن شهر آشوب سن حضرت بشاد را سی سال گفته
 و حضرت باقر را پانزده ساله دانسته در واقعه طف
 و این اقراط سن در کامل التواریخ و بعض کتب حضرت

بسن کودکی و عدم بلوغ نوشته اند و این نیز بطریق
 حقیقه امر از سابق معلوم و هویدا شد خاتم تر شیخ
 صدق در عبودیت اخبار و این کرده که رسول خدا فرمود
 انابن الذبیحین و باین معنی مفاخره نموده و مراد از ذبیح
 یکی اسمعیل ذبیح الله که شرح حال او را آوردن جبرئیل
 بفریانی از بهشت در تفاسیر مشهور است و دیگری عبد الله
 پدر انجناب که عبدالمطلب بحلفه کعبه او پخت و نذر کرد
 که اگر خداوند ده پسر یا و عنایت فرمود یکی را در راه خدا
 فریانی کند و معلوم شود که فریانی فرزند در شرع قبل از
 نبوت جائز و راجح بوده چون عدد عشره کامل شد پسر
 خود را در خانه کعبه داخل کرد و فرعه کشید و بنام عبد الله
 درآمد تا سه مرتبه خواستند او را فریانی کنند و عبد الله بمو
 ثرین پسر ها او بود و ناز عبدالمطلب مجتمع شدند و گریختند
 و فریش نیز او را منع کردند تا آنکه عاتکه دختر ابوی گفت
 فرعه پسران تبدیل بفرعه شتران کن پس چنین کرد و ده
 افزود و در هر نوبت فرعه بنام شتران بیرون آمد و صد
 شتر برای فریانی مهیا نمود و برادران مادری عبد الله
 که زیه و ابوطالب بودند برادر خود را از زیر دست پای
 پدر کشیدند او را بوسیدند و خاک از جبین وی پاک کردند

و شتران بجای او فریاد شد موقوف مضمون خبر دامناست
 علی اکبر و علی اصغر نظم نموده
 شبیده ام که پیمبر با فتح تمام
 بگفت انان بن مدیحین فخرها او
 یکی سلیل خلیل خدای بیچ
 که جبرئیل جنت برش فدا
 دگر ستاره برج شرف عباس
 که عبد مطلب بر عهد با خدا
 که ده پسر اگرش بخشد این د
 یکی بر راه خداسر زن جدا او
 میسرش شد این وعده را
 برای پنج پسر که عده ها او
 و لیک سبط رسول خدا شریف
 دو زاده شرف از مهر کربلا
 بگویی دوست و رفیق با اکبر
 بنسنت عهد بفرمانک و فدا او
 هر یک پیر منکاز من مرغ ایشیخ
 چرا که وعده نو کردی و بجا
 فضا بر این چشمش کلوی هر
 نشانیر ستمکار از جفا او
 فائده آوردن انکور و موی
 از سنون مسجد و امثال این امور از خواری عادات و از قبل
 کرامات و معجزات است و منافاتی عفتی ندارد که گفته اند
 حادث ماده سابقه میخواند زیرا که مورد برها حکما و
 عالم کون و فضا است و اظهار اینگونه امور آوردن موجود
 عالم مثال بر زنجی است و نشانه دینا و تبه و تجسم آن برای
 حاسته بصری مانند تجسم فلک برای مردم و ظاهر شدن
 موجودات عالم علوی ملکوتی در عالم سفلی عنصری از لوازم
 قوت نفس و نورانیته او است چون نفوس مقدسه اولیا

قدرت تامه بر عالم ملکوت دارند توانند موجودات تشا
 غیبی باشد شهادت موجودات شهادت را بعالم غیب برند
 بمحض توجه و اراده و عرفا که گفته اند که عاف هر چه خواهد
 بجز اراده ایجاد کند همین معنی را گفته اند و حاضر صادق
 در حق مؤمن کامل فرمود که مؤمن کسی است که هر چه اراده
 کند موجود شود و هر کس را اندک بهره از تبحر و تقوی و معرفت
 عالم مجرّات و ملکوت و ترتیب عوالم جسمانی و روحانی
 و اینکه هر موجودی در عالم صورت غالبه دارد و تقوی و معرفت
 اولیا مظاهر اراده حق الهیه هستند بوده باشد قصد
 قطع با آنچه نخواستند شد نماید و این معنی اختصاص نبوت
 ختمیه ندارد بلکه ظهور معجزات انبیای سلف نیز از این باب
 بوده و اما ملا احمد در ناد قرطانی فائده از حدیث مختصر بابیه احدا
 کردند انکار تمامی معجزات نموده اند و بواسطه غرور و خود پسند
 تکذیب تمام معجزات تا و بیل تمام کرامات نمایند چنانچه ترهات
 و باطیل این گروه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست خداوند اینها
 از نعمت علم و دانش و معرفت و وحایات و لذات عبادات و
 مجاهدات علی الاطلاق محروم فرموده که **كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ لِكُلِّ**
عَلَى الدِّينِ لَا يُؤْمِنُونَ و بواسطه حرص نمودن فاشانه زندگانی
 در عالم سفلی و لذات خبیثه حیوانیه برخی از محرومین و مرد

حسن ابی حمزه ثمالی

حدیث

طبیعی مذهب منکر سید و معاورد و خانیات غبنانی باین گونه
 اظهار نمایند و از خفاقت کمان کشند که این گروه کثرت پیدا کرده
 اند غافل از اینکه جامع بن گروه لامذهی و انکار همه ملل و ادیان
 و تعالی الله الاسلام عن شر الاعداء و الله یهدکم من یشاء الی
 صراط مستقیم **الحديث الثانی عشر**
 و بسند متصل الی رئیس المحدثین شیخنا الصدوق
 فی الخصال و الامالی باسناد معتبر عن ابی حمزه الثمالی قال
 نظر علی بن الحسین سید العابدین الی عبید الله بن العباس
 بن علی بن ابیطالب فاستعبر ثم قال ما من يوم اشد علی رسول
 الله من يوم احد قتل فی عمر حمزة بن عبد المطلب اسد الله
 و اسد رسوله و بعد یوم موهنه قتل فی بن عمه جعفر بن ابی طالب
 ثم قال و لا یوم یوم الحسین از دلف ایسه ثلثون الف رجل یومون
 انهم من هذه الامه کل ینقر علی الله بدمه و هو یذکرهم و لا
 یعضون حتی قتلوه بغیا و ظلما ثم قال رحم الله العباس فلقد
 اقر و ابلی و اقدی اخاه بنفسه حتی قطعت یماه فابده الله لهما
 جناحین یطیر بهما مع الملائکه فی الجنة كما جعل جعفر بن ابی طالب
 و ان للعباس عند الله تعالی منزله یغبط بهما جمیع الشهداء یوم
 القيمة ترجمه ابو حمزه ثمالی گفت نگاه کرد علی پسر حسین که
 مهر بندگی کمان بود سوء عبید الله پسر عباس پسر علی

انما اسلام نفاق بود و حسین بن نمیر یا انکه از رؤسا اهل
 نفاق بود هنگامیکه اهل کوفه شادی کردند بکشته شدن
 مسلم بن عویص ایشان را ملائمت و تویج نمود و گفت این مرد
 از رؤسا مسلمین و مجاهدین در غزه از ریایان بود و
 آنچه درین حدیث شریف است که مواعظ آن سید مظلوم
 موثره در قلوب قاسیه آن قوم نشده مطابق است با آنچه
 در مقاتل از احتجاجات خطب آنحضرت مضبوط است
 و نعم نا قال السید بحر العلوم طاب ثراه که قام بهم خطیبها
 منذ را و لی ای فما اغنت الايات والندى و قبل
 از شروع بقال بر بر بن خضیر را فرمود که نزد این قوم بر
 و ایشان را مواعظ کن و بر بر را اهل کوفه سید القراء
 مینامیدند و حافظ قرآن بود چون شروع بمواعظ نمود
 شروع بخنده نمودند و او را پیر یاران نمودند چون جناب
 حسین چنین دید نزد یک آن جماعت آمد و خواست تکلم
 نماید شروع ببلبله و اصوات منکره نمودند فرمود چرا
 گوش فرایند هید من شمار اهدایت و رشاد میخوانم و در
 این حال مصحفی طلبید و بر سر مبارک نهاد و گفت مبنائ
 من و شما این قرآن حاکم باشد و جدم پیغمبر و این نزدیک
 هشام بن محمد که از اعاظم اهل مغازی و مقاتل است نقل

این حدیث در کتب معتبره
 از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره
 از کتب معتبره
 و در کتب معتبره

این حدیث در کتب معتبره
 از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره
 از کتب معتبره
 و در کتب معتبره

کرده و عیانینکه در حدیث فرموده رحم الله عنی العباس
بحسب معنی لغوی مراد است شاید برای غیر امام
شایسته نباشد و در بعضی بازارات وارد شده
رَفَعَهُ اللهُ مِنْ اَنْ يُقَالَ رَحِمَهُ اللهُ وَافْتَقَرُ إِلَى ذَلِكَ
غیر که و از مقاتل ابوالفرج و تذکره سبط نماید که حضرت
ابی الفضل را محاسن نبوده و حرملین گاهل سرمقد
او را بکردن اسب او میخند بود و میانه پیشانی او اثر
سجود داشت امر د بود که بدوان سر سر عباس بن علی
بود و این نقل پیدا است زیرا که ستن جناب ابی الفضل
در حدود سی و چهار سال بوده و فاد را جناب فاطمه
کلابه بوده که عقیل خواستگاری کرد برای امیرالمومنین
فاخر ندی لیر آورد و از میان ن چنانچه پدر شد عثمان
و جعفر و عبدالله و ابوالفضل که بزرگترین برادران
بود و از غیر او نسلی نبود و مواریثان را جناب
حجازت نمود و اولاد عباس میباشد و جد خود را سقا
مینا میدند و کینه او با فریه شد بعد از وقوعه کربلا و
قربنی هاشم نیز از القاب معروفه انجناب است شرح
جلالت و فتوت ابوالفضل و موااسات با سید الشهداء
در مصائب و مکالمات شب عاشورا ای انجناب ارحمه

آپ

ابن مختصر بیرون است خوب گفته شاعر بدلتا یا بدلتا
نفسا نفیسه لنصر حسین عز بالجدة عن مثل ابنت اندا
الماء قبل التذاده فحسن فعال المرء فرع على الاصل
فانت اخو الشیطان فی يوم مفخر وفي يوم بدلت الماء انت
ابو الفضل وشرح قطع دستها ان مظلوم در کتب
معبره مضبوط نشده واپن خبر معبر کا نیست اما آنچه
در منتخب طرحی ذکر شده و مجلسی ده از ان کتاب نقل
کرده که مشک بدندان گرفت و بار کتاب جنک کرد و مختصر
حسین بدن را بچشمه دارا حرب نقل نمود محل اعتما نیست و
از مختصات ان کتاب است و حال ان کتاب نزد اهل علم و حدیث
مختفی نیست سر لطیف فا ذکر فی هذا الخبر من ابدال الله تع
بدی العباس با جناحین متادل علی تجسم الاعمال و ان لكل
عمل صورة برزخية تناسبه فلما كان البدن الانسان
الذی للقدرة والاختد کان قطعها موجبا للعجز والعجز فی هذه
النشأة طلبا لمرضاة الله وجهاد فی سبيله صار سببا
للقدرة النامة فی عالم الاخرة فكان قطعها اعطاء الجناحین
والطیران مع الملكة والقدرة علی طی عرض الجنة عوضا
عن قطع البدن وهذا تجسم فی الجنة الجسمانية واما فی الجنة
العالية فالجناحان هما قوة العلمیة والعملیة اللتین هما

بنی فی القوس و تطیر الی اغصان المعرفة و الا لتذابح
 المعارف الزانیة و تنغی بالحنان النعم الشوفانیة و هذا المعنی
 هو المناسبات لرفع مقام العباس و علو شأنه فانه كان من الاولیاء
 العارف بالله و بکلماته و الی هذه المرتبة الرفیعة اشار بقوله
 و ان للعباس منزله یغبط بها الخ نبصرة از فیر بن بکار که از
 مشاهیر علمای نسب است نقل شده که عید الله بن عباس
 بن علی از علما و دانشمندان عصر خود بود و اولاد و احفاد
 او نیز از علم و ادب حدیث بوده اند و عید الله بن علی بن
 ابرهیم بن الحسن بن عید الله بن العباس از علما و فضلا
 بود و کتبی جمع کرده بود که جعفریه نام داشت در فقه اهل
 بیت بود و در سینه سپرد و وازده هجری وفات نمود
 و نسلی دیگری از عید الله عباس نام بود که در زمان رشید
 در عداد فضلا و فضیلتان زمان محسوب بوده و گویند اشعر
 اولاد ابوطالب حسن بن عید الله است و مواخا عید الله
 و ابوطالب جد خود و انا و ان رسول الله یجمعنا
 اب ام و جد غیر موصو جائت بنا و به من بین اسرته
 غراء من نسل عمران بن مخزوم فرزندان و من بسعی پدرها
 فرایه من خواها غیر مشهور و زفا من الله اعطانا فضیله
 و الناس یابین مرزوق و محروم و مراد بغراء جد خود را گویند

که فاطمه بنت عمر و والده عبدالله و ابوطالب باشد و عبا
ابن الحسن را برادران چند بی بود که هر از عل و فضلا گرام
بوده اند که اسما ایشان محمد و عید الله و فضل و حمزه و
جناب ابی الفضل را پسر بی دیگر بوده فضل نام داشته که کنیه
حضرت با اسم او است مادرش لبابه دختر عید الله بن عبا
بن عبدالمطلب است و نسل حضرت ابی الفضل در کتب انساب
طالبین مذکور و مشهور است در زمان وفات امیرالمؤمنین
ابو الفضل چهارده ساله بوده پس آنچه در بعض کتب
نقل شده که در صفین مردم شجاعت او را دیده بودند
از بیجملات اکاذیب است زیرا که جناب ابو الفضل در
غزوات حضرت امیر در سن صباوت بوده و بعد از
سبطین و اولاد امیر المؤمنین اکل و افضل از وی نباشد
و اما محمد بن خوله حقیقه نیز از اجله و بزرگان است از آنها
محبت حضرت امیر در صفین با او مشهور و معروف است
و علامه حلبی چون سؤال از حال او و عبدالله بن جعفر
کرده اند که چگونه در واقعه طف حاضر نشدند تجلیل
و تعظیم نموده و در اخیری منازعه محمد با حضرت زین
العابدین و استشهاده از حجر الاسود مرویست و در
الحال الذین از جناب صادق و ابی و این شده که محمد بن الحنفیه

از دنیا بیرون نرفت تا آنکه اقرار نمود بامامنه علی بن الحسین
 و در سنه هشتاد و چهار وفات کرد و وفات مدفن او
 در ایله که آخر خاک حجاز است در مدینه و طائف هر سه
 نوشته اند و در خبر معتبر است و بصره و غیر آن و این
 شده که جمیع خدمت حضرت صادق علیه السلام متخلف محمد بن
 الحنفیه را مذاکره کردند از همراهی سفر عراق بابرادر
 خود سید الشهداء علیه السلام حضرت فرمود من حدیثی برای
 شما گویم و دیگر بعد از این مجلس سؤال ازین مطلب مکن
 حسین چون از مدینه کوچ کرد نامه نوشت بدین هاشم
 که هر کس من ملحق شود کشته خواهد شد و هر کس تخلف کند
 کتایشی در کار او نیست ازین خبر استفاده مذمت و
 توبیخ شود چنانچه علامه مجلسی نیز استفاده نموده لیکن
 قایل ناوید است لیکن امری که خواطر را مکتد دارد بعد
 کردن ابن الحنفیه است باینکه در وقت او بشارت قبول کرد
 جایزه و عطا پایی میداد و معاشرت با او در هر صبح و شام
 برخلاف عبدالله بن عباس که در جواب نامه بزرگوار
 از تفسیق و تکفیر او چیزی ننوشت اجابت انکار را
 نمود و شاید برای محمد خوف عذری بوده والله اعلم بحقیق
 الحدیث الثانی عشر

رواه السيد المحدث النوبختی فی مدینه المعاجز عن کتاب
 ثاقب المنافع عن کتاب البستان بسنده عن محمد بن سنان
 قال سئل الرضا علی بن موسی عن الحسن بن علی انه
 فناء عطشا فافان علیهم من ابنی لك وقد بعث الله الیه
 اربعة املاك من عطاء الملكة فبطوا الیه وقالوا الله
 ورسوله یفران علیك السلام ویقولان اختر از شرف
 از تخمنا و الدینا و ما فیها باسرها و مكنك من كل عدو
 و الرفع الینا فقال الحسن بن علی الله وعلی سؤلة السلا
 الی الرفع الیه و دفعوا الیه شربة ماء فشرها فقالوا لاما
 انك لا تطعمو بعد هذا ابدان محمد بن سنان گفته که
 پرستش شد پس موسی از حسن پرسید که گویند که او کشته
 شده باشی گفت از کجا گویند این را بدو سپید که خدا بر
 اینک گفت سوی او چهار تن فرشته که از بر کافران فرشته بودند
 و فرود آمدند نزد او و گفتند خدا و پیغمبرش بر تو درود
 میخوانند و میگویند بر کن بر کن یا اگر خواهی بر کن بدین جهان
 را و آنچه در او باشد همگی اظهار او توانائی دهیم تو را از هر
 دشمنی و بلا شدن بسوی ما را پس حسن گفت بخدا
 و پیغمبرش درود باد بلکه بر کن بنم بالا رفتن بسوی خدا
 را و بسوی دادند يك اشامید را و اشامید او را و بار

گفتند بدان که دیگر پس ازین تشنه نخواهی شد هرگز نیایا
 چون نوبت خلافت و ریاست عثمان بن عفان رسید
 جوانان بنی امیه که عشیره او بودند بر مسلمانان مسلط
 کرد و هر يك را و لایق ناحیه داد و شرح سوء سلوک
 و بد کرداری ایشان و جور و ستم و اشتغال بمالهای و
 شرب خمر و جمایت و اغراض عثمان از افعال شنیعه
 آنها در تواریخ اسلامیه مسطور است هر چه از اعمال و
 ولایت او شکایت و نظم نمودند مفید نشد تا آنکه اهل
 مصر و سایر مسلمین چاره از خلع عثمان ندیدند اجتماع
 در مدینه شد و از او خواستند که خود را از خلافت خلع
 کند و از کار مسلمین خارج شود تا خلیفه برای خود معیز
 نمایند اقوام و عشیره او از حب جاه و ریاست و مانع شدند
 و خود نیز اقدام نکرد تا آنکه او را در خانه خود محاصره
 کردند و منع آب طعام او نمودند چون این خبر بمحضرت امیر
 المؤمنین رسید در غضب شد و بنو سبط حسنین و مشك
 های اب و طعام آنخانه او فرستاد و جمعی در خانه او داخل
 شدند و او را کشتند بنی امیه این افه را دست او بر کینه
 دیرینه خود قرار داده و همانه برای خلافت و ریاست
 مغویه شد و یگان مردم دادند که کشته شدن عثمان و

شورش مردم بروی بصرای پید علی بن ابیطالب بود
 صد تلافی برآورد و باین جهنم اهل فتنه و بغی و خوارج
 و نواصب و منافقین خون بزی بسپاری از مسلمانان گرد
 و خلاق کثیری کشته شد و چون واقعه کربلا در رسید
 عید الله بن مرجان کشته شد عثمان و نشسته کی او را بخت
 نمود و امر کرد که حضرت پیغمبر از اب فرات منع نمایند و از
 روز ششم محرم که عمر بن سعد وارد کربلا شد فاع از اب
 شد و لشکر یان خود سپرد که نکذارند اصحاب حضرت
 حسین اب بردارند اگر چه شط فرات طولانی بود لیکن
 اصحاب حضرت در محاصره بودند و از دحام اهل کوفه بیسار
 شده هر شریعه هزارا گرفتند و کار بر هراهان انجناب سخت
 شده هر روزه این یاد نا یکد ز اب نمود و عمر بن سعد
 عمر و بن حجاج را امر کرد که بایان صد سوار مواظب شریعه
 باشد تا کار سخت شد و سه شبانه روز ممنوع از آب شد
 گاهی چشمه حفر کردند چون هراهان عمر مطلع شدند آن
 چشمه را پر کردند در شب غامش و حضرت علی بن ابی طالب
 باینجا نفر شریعه فرات در آمد و قدری اب آوردند
 حضرت سید الشهداء با اصحاب خود فرمود هر که خوا^{هد}
 از این اب بیاشامد و اینا خربوشه شما است از دینا و

و ضوی بگریید و غسل کنید و جامه خود را شستشو دهید
 که کفن شما شود و از صبح عاشورا که کار بجدال کشید
 بود در خیام آنحضرت نبود و تشنیهی براه طفل و جوانان
 غلبه کرد بعضی امر بصبر می نمود بعضی آنکشدند و
 میگذاشتند چون اثر میکیدن بعضی سنگها اطفال را
 تشنیهی است چنانکه در محل بدخشا گفته اند و از عبا
 کتاب مناقب قدیمه موافق نقل مجلسی را نماید که آنحضرت
 در روز عاشورا روزه دار بود و وقت در سحر آنروز که جد
 داد و خوابت بدم بمن گفت باید افطار تو نزد من باشد و گفت
 ملائکه از آسمان با شیشه سبز فرو داده ناخون نوراضبط
 کند و در کتاب شیخ فقیه این را وارد است که در انشاء قائل
 شد پشایی برای آنحضرت آوردند نزد پادشاهان بود که پشایی
 شما از لشکر مخالف نبری بود هاز مبارک الانجناب دند که
 دو طرف لبهای مبارکش را شکافت و شیخ کفعمی رجسته الاما
 گوید که سبینه بنت الحسین این شعر را از پدر بزرگوار بعد
 از شهادت در حالت بهوشی شنید شیعه میخواستند که
 روی ماء فاذا کروی او سمعتم شهیدا و غریب فاندی
 شیخ صدوق و اما فی از داود بن کثیر رفته و اینکرده که
 گفت در خدمت جناب صفای بود که اب طلبید چون

آشامیدیدیم اشک از چشمها انحضرت روان شد و گفت
 یا داود لعن الله قاتل الحسین یا انقصر ذکر الحسین للعیش
 الی ما شریفت ماء الا و ذکرنا الحسین پس گفت هر کس آب
 بپاشد و یاد کند حسین را و لعن بر قاتل او کند خدا صد
 هزار حسنه برای او نویسد و صد هزار سیئه از او محو
 کند و صد هزار درجه برای او رفع کند و گو یا صد هزار
 بنده از او کرده و خدا او را محشور کند باروی سفید فائده
 آنچه درین حدیث امثال آن وارد شده از آب آشامیدن
 سبب الشهدا و اصحابش بر وجه کرامت معجزه منافقانه
 با احتیاط وارد در عطش انمظلوم ندارد زیرا که آب
 بهشتی و عالم مثال شاید اطفاء حرارت بدن عنصری
 نکند یا آنکه کفایت از تشنگی مستمر ننماید زیرا که این قاعده
 بر سبیل اتفاق بوده مانند احادیث که در نزول طعامها
 بهشتی برای اهل بیت وارد شده که منافقانه با طول
 گر سنگی بحسب ظاهر ندارد یا آنکه اینگونه خوردن و
 آشامیدن از عالم دیگر و بوضع دیگر است مثل آنکه
 رسول اکرم در حال صوم میفرمود است که احدی که آب
 عند ریه بطعمی و سفین و این خوردن و آشامیدن
 منافقانه با صوم ظاهر ندارد و نظیر این خبر است نیز

آنچه در ثواب المصاب از کتاب بیستان نیز نقل کرده از امام
 ثامن که ملکی بر حضرت حسین نازل شد و خالیک را بجا
 از او آب خواسته بود و شکایت از تشنگی داشتند آن
 ملک گفت خسته اسلامت گوید و فرماید یا ثور را حاجت
 هست گفت هو السلام و من بی السلام اصحاب من از
 تشنگی شکایت دارند گفت خدا فرماید که در مکان پشت
 سر ت خطی بکش یا انگشت پس با انگشت سبابه خطی کشید
 نهری جاری شد از شیر سفید تر و از عسل شیرین تر
 آنحضرت و اصحابش اشامیدند و از ملک پیرا شامید
 و گفت این آب از ریحی مختوم است و در خرد بگر نیز از
 طبری نقل شده پسند خود از امام صفای که سید الشهدا
 اصحاب خود را خواند و گفت هر کس از شما تشنه باشد
 بیاید و ابهام خود را در کف هر یک میگذارند و آب جاری
 میشود تا سیراب شدند و نیز روایت شده که سه روز
 بعد از شهادت اصحاب خود را نزد خود طلبید و مانند
 بهشتی برای ایشان حاضر شد و خوردند و اشامیدند
 و ازین قبیل احادیث از کتب معجزات بسیار است و ثانی از
 یک ماخذ صحیح صناد است و الله العالم **الحکیم**
الثامن عشر و بالسند المتصل الی رئیس

المحدثین فی الامالی باسناده الی محمد بن مسلم قال سئلت
 الصادق جعفر بن محمد عن خاتم الحسین بن علی الی مرثا
 و ذکر ثلث له انی سمعنا انه اخذ من اصبعه فیما اخذ قال لیس
 كما قالوا ان الحسین ؑ اوصی الی ابنه علی بن الحسین و جعل
 خاتمہ فی اصبعه و فوض الیه امره كما فعله رسول الله
 بامیر المؤمنین ؑ و فعله امیر المؤمنین بالحسن و فعله الحسن
 بالحسین ثم صار ذلک الخاتم الی ابی عبد الله و منه صا
 الی هو عندی و انی لا یسه کل جمعة و اصل فیہ قال محمد
 مسلم قد خلت الیه یوم الجمعة و هو یصل فلما فرغ من الصلوة
 مد الی یدہ فرائی فی اصبعه خاتما نقشه لا اله الا الله عده
 لایقاه الله فقال هذا خاتم جدی ابی عبد الله الحسین بن
 علی بن محمد بن محمد بن مسلم کنت یوسیدم از صا و جعفر بن
 محمد از انكشتری حسین بن علی کہ بچه کس و سید و کتم کہ
 من نشینده ام کہ برده شده در آنچه بود. و ذکر گفت چندی نیست
 کہ گفت اندر سبک حسین سپرد کار خود را بپسرش
 علی و انكشتری خود را در انکشت وی کرد و اگر داشت
 بوی کارها نمود و اچنانکہ مرقار نمود پیغمبر یا امیر المؤمنین
 و امیر المؤمنین یا حسن و حسن یا حسین بن حسین سیدان
 انكشتری بسوی پدر و پسر از پدر و پسر از پدر و پسر از پدر

و از نزد من است و من دست کم از انکشتاری اهر روز دین
و نماز کنم و او پس محمد پسر مسلم گفت و امدم بسوی وی و
آدینه و نماز میکرد چون پرداخت نماز خود را از نمود
سوی من دست خود را و دیدم در انکشت و انکشتاری را
که نگاشته بود لا اله الا الله اما ده بر خور داری با خدا
و گفت این است انکشتاری پدر بزرگم ابی عبد الله الحسین
بیانات انبیاء و اموار پست مخصوصه است که بایست نزد
اوصیاء ایشان باشد که از جمله ان مواریث سلاح و کتب
و انکشتاریست که از زمان آدم ابوالبشر پدید و خلفا عن
سلف مضبوط و موروث بوده و شرح ان را از کتاب
اثبات الوصیه مسعودی که از اعظم علمای امامیه است
هر که خواهد رجوع نماید و درین باب احادیث بسیار
وارد شده که گفت انکشتاری پیغمبر را غیر من کسی ندارد
و در جمله از اخبار وارد است که انکشتاری سلیمان نزد امام
زمانیست و از علامات امامت است و در دست غیر امام
نیفتد و در خبری وارد است که در دست حضرت
امام محمد تقی انکشتاری بود که از کثرت استعمال تفره ان
ساییده شده بود و با آنکه نیکین و لا غر بود و فرمود این
انکشتاری سلیمان است و معلومست که ان انکشتاری که از

[illegible]

عن شیء مضمی ولا عن شیء بکون الا بشکره فقام اليه سعد
ابن ابی وقاص فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی کما فی راسی و
حجنتی من شعرة فقال له اما والله لقد سئلنی عن مثل
حدیثی خلیلی رسول الله ص انک ستسئلنی عنها و ما فی
راسک و لحینک من شعرة الا و فی اصلها شیطان رجلا
وان فی بدنک لسنحلا یقتل الحسن بن ابی و عمر بن سعد
یومئذ بد رج بین بدیه ترجمه اصبع پیر نیانه گفت من
انکه سخن میسر و دامیر المؤمنین در روی مرد و میگذ
پیر سید از من پیش از انکه نیاید مرا پس بخدا سو کند
پیر سید مرا از چیز گذشتند و نه از چیز بکه خواهد شد مگر
انکه آگاه کنم شما را با و پس برخواست سعد پس ابی وقاص
و گفت ای امیر المؤمنین بمن گوی چه اندازم و روی سر
و پیش من است پس گفت او را آگاه باش بخدا سو کند
پیر سید مرا از پیر سید بیکه سروده بود برای من دوست
من پیغمبر خدا که خواهی پیر سید از من او را و نیست و سر
و پیش تو موئی مگر انکه در بین و بین او اهر بمن نشسته و
بدوست بیکه در خانه تو بزغال است که خواهد گشت حسیز
پیر مرا و عمر پیر سعد را و زبانه افتاده بود جلور و
او بیانات روایات وارده در کتب شیعه موافق با مضمون

این حدیث و سلوئی گفتن جناب امیر از حد استفااضه
زیاده است و در کتب عامه نیز بطرف عدم بله روانه شده
و در آیات بجای لفظ بدو رج مجبور دارد و مراد راه رفتن
کو در کتب بنیای کشیدن بر زمین که عاده میانه و سه
سال است این معنی موافق است با آنچه بعضی نوشته
اند در تاریخ و کلام ابن سعد که روز قتل عثمان مژد
شده و بعضی دیگر روز قتل عمر گفته اند و ظاهر اشتبا
بات شریف نباشد بنا بر این دو سال واقعه بیست و سه
سال از عمرش گذشته و بر احتمال اول سی و چهار یا سی
و پنج سال بوده و با لفظ مجبور و بدو رج احتمال اول صحیح
خواهد بود و بعضی از عامه احتمال ادراک زمان پیغمبر
و برای ابن سعد داده اند و در بعض کتب غیر معتبره
امامیه هم در حدیث کالت بر این دارد و خالی از وجه
و ماخذ است بلکه ابن حجر در کتاب تفسیر او را از لطیفه
ثانیه از تابعین شمرده و فاضل معاصر در شفاء الصدور
احادیث سوال و جواب سعد را با امیر المؤمنین پیوسته
و تکذیب نموده و زیاده از تعجب ماخذی ذکر کرده و تعظم
و مضایف سعد را مانع از این مکالمه قرار داده و آمدن
سعد را بکوفه رنشتن و بر منبر جناب امیر را متناها احترا

و شپنج خه او شمرده از نجیب این فاضل فایستی تعجب کرد
آمدن سعد را بکوفه و حاضر شدن در مسجد چه منافاتی
با احترام دارد و انحراف سعد از حضرت امیر و عداوتش
با اینجناب بر اهل بصیرت پوشیده نیستند در چند خبر
معتبر که مشایخ اجلاء که در کمال بصیرت بر حال هستند
نصیر میج باسم سعد بن ابی وقاص شده مانند امامی و کامل
الزبارة و خصایص سید رضی و در خبر مستفیض
تعرض حال سند و زوات مرسوم علمای مذهب نبوده
و در بعض کتب که نقل این سوال و جواب شده بدون نصیر
باسم منافاتی با نصیر میج دیگران ندارد در هر حال عمر بن سعد
بنسب ظاهری از اشراف و اکابر فرشتن معدود بوده و
قبل از اقدام باین عمل از طایفه اهل حدیث و معروف و بعد
بوده و بعد از ظمهور سر بریده شریزه او اهل کوفه از وی
اعراض کردند و از هر راهی میگذشت بوی اشاره کردند
که این قاتل فرزند رسول خدا است و بعد از هلاکت پند
و خلع مغویته بن پیداهل کوفه را عریض شد که با عمر بیعت
نمایند چون زنان طایفه ربیع و همدان و کهلان و انصا
جمع شدند و فریاد برکشیدند و گریه آغاز کردند و گفتند
ما چگونه توانیم مشاهده کرد که قاتل حسین بن علی بر ما خلیفه

شود و امارت باورد و مدیتر تمامی اهل کوفه بگریه درآمدند
 و از امارت عمر اعراض کردند چون در کوفه دستا امیر ^{منز}
 بسپا بودند خصوصاً طایفه همدان که امیر المؤمنین در
 حق ایشان فرمود و کُتِبَ بَوَّاباً عَلٰی بَابِ جَنَّةٍ لَّقُلْتُ
 هَٰذَا نَادِ خُلُوْا اِسْلَامٌ و در کوفه طایفه اعداء اهل
 بیت سالت و هواخواه بنی امیه بودند و زنان ایشان ند
 کرده بودند که هرگاه حسین بن علی کشته شود هر یک ده
 نفر شتر فریاد نمایند و شرح شقاوت و فساد و عمر بن
 سعد و کتب مفصله مضبوط است در نزد یکی و افسوس
 طیف نواب روی خورستان بوی سپرده بود و چون خبر
 رسید و لشکر آمد بعراق رسید عمر بن عمر بن حنظل بود این
 زیاد با و گفت امری بهم پیش آمد و بایستی تو بسردار می گردی
 روی عمر استقامت نمود این زیاد فرمان و لایق می خورد
 از وی استرداد کرد یک شب مهلت خواست تا تفکری
 در کار خود کند و نفس شفیه و حب پاست بر او غالب
 شد و مهتاشد برای قتل پیغمبر و اغالی از این ندی
 هویدا شد که موجب جرت سایر اهل کوفه علاوه بر اقد
 بر چنین خون عنرت پیغمبر جلافت های بشمار نمود و در روز
 ورود بکوفه گاهی سر مقدس حسین را بگردن آویخت

گاهی بر نیزه بلند می نصب کرده بالای سر خود قرار داد
 و از این زیاده سپهر بن نقل شده که روزی امیر المؤمنین بعمر بن
 سعد فرمود که روزی بروی بسد که تو محتر شوی میان نه بشتند
 و دوزخ و دوزخ را اختیار کنی و شیخ کمال الدین شافعی
 در مطالب السؤل آورده که در کربلاء بر بر بن حنظل
 عمر داخل شد و بروی سلام نکرد و عمر از او مؤاخذه کرد
 و گفت سلام شما سلام است بر بر جواب گفت که اگر
 شما مسلمان بودید اقدام بر چنین خون بگریزید و پشیم
 در غم بگردید و در زبانه پشیم و این بیابان نود یک شده از
 تشنگی هلاک شوند و همه حیوانات سیرابند جز اطفال
 حسین عمر سر بر انداخت و اشعاری انشاد کرد
 دعای عبید الله من دوزخ الخیطة فیها خرجت لیکنی
 فوالله ما ادری انی لواقف علی خطر لا ارضیه و مینه
 انزل ملک الرمی ام ارجع مطلوبا بقتل حسین
 و فی قتل النار الی لیسرها حجاب ملک الرمی قره عینه
 تمام شد ترجمه کلام کمال الدین و اظهار خوف از جهنم اظهار
 عقیده زبانی است مصداق کرمه یقولون یا قواهمم فلو لم
 فائده استطرار نه از لوازم منصب امامت و لا مطایفه
 اطلاع بر الواح سماوی و حوادث واقع در عوالم سفلیه

فَلَوْ لَمْ

که هرگاه ازاده نماید که خبر دهد از آنچه تا قیامت واقع شود
 بتواند و موافق این معنی احادیث بسیار در کتاب حجة گاه
 و غیره وارد شده که ائمه اثنا عشر علم بیاکان و مایکون دارند
 و از حوادث واقع قبل از وفوع خبر دهند بلکه مطلع
 بر ضمائر و نفوس مردم و غارف باسما و ستار و سموات
 و خیر بر اهل جنة و نار و تمامی عوالم هستند لیکن در حمله
 از احادیث اخبار مجزاد است از تعلیل و کربند بعدم وفوع بداد
 شیخ صدوق در کتاب توحید همین روایت سلوئی گفته
 امیر المؤمنین از روایت کرده و بعد از آن فرموده و لولا
 این که کتاب الله لا خبر نکم بیاکان و مایکون و نما هو کائن
 الی یوم القیمه و هی هذه الاية یحی الله ما یشاء و ثبت
 و عنده اما الکتاب نیز در کتاب قرب الاستبصار صحیح
 اعلامی از جامع بن نطی که در فیه ابیث و ثاقفة و اعتبار است نقل
 کرده از حضرت رضاء که حضرت صادق فرمود که اگر
 سؤال می شد از پیغمبر خدا از مروان بن محمد که آخر خلفای
 بنی امیه است سؤل را از خلافت او آگاهی نبود زیرا که بنو
 مروان از یار شاهانیکه نام برده شده بود برای پیغمبر بلکه
 امر بدائی جدید بود خلافت او پس از این فرمود حضرت
 رضا که صادق و یافرو سید سجاد و سید الشهدا و حسن

ش
عد

وامیر المؤمنین همه گفته اند و الله لولا انه في كتاب الله خلق
بما يكون الى ان تقوم الساعة يحجز الله ما يشاء ويثبت عند
ام الكتاب پس معلوم شد که در حوادث واقع که انبیاء و
اولیاء اخبار نمایند احتمال وقوع بدامیر و دوسبب این
احتمال جرمی نباشی نکنند و با تعلیق بمشیت الله نمایند مگر
اینکه نصری می نمود به باشند که حادثه فلائیه از امور حتمیه
الوقوع است و با آنکه از امور می باشد که مورد وقوع باشد
نباشد مؤلف از بعضی الحسینیه بنده محتاج و اقل الحاج
میرزا محمد فتی عفی الله عن جرائمه گوید که معرفت بدایه و
ان در علوم و ادبیات و حج و نسبه دادن بذات اقدس حق
تعالی از خصایص مذهب شیعه و از مهمات مسائل و
عقاید دینیه است و فی تحقیق المقام ان بیدار الکلام فیه قول
البداء فی عرف اصحابنا الامامیه رضوان الله علیهم
عبارة عن الظهور بعد الحقاء و تجدد العلم بشی بعد ان لم
یکن وهذا المعنی مما لا سبیل الى تشبیه الى الله تعالی و تقدیر
لشهره عن التبعیر و تجدد علم له بل هو بكل شیء محیط و لا
يعزب عن علمه مثقال ذرة من نسب الى الشيعة الامامية
انهم يجوزون البداء في علم الذات الاقدس في حق مقتدرها
او جاهل غافل عن كتبهم و اخبارهم و عقاید و فائدهم و اول الامر

الاسلام مبنية في التنزيه والتفديد من فسق كفر وساء الشبهة
جماعة من الفلاسفة حيث قالوا بعدم علمه تعالى بالجبريات
فما نسب اليهم فخر النواصب الخطيب الرازي من ان الروا
قالوا يجوز البدء على الله وهو ان يعتقد شيئا ثم يظهر
له ان الامر بخلافه ونسكو فيه بقوله تعالى بحول الله ما يشاء
فهو من مفسريه ومخترعانه ولم يجد في زبر الامامية وعلم
نظر الى ظواهر عباراتهم من تجويزهم البدء على الله وظواهر
احاديثهم بداء الله في كذا وما اليتى به وكما من غائب فولا صحبا
واقته من الفهم السقيم ولم يدروا هذا الجاهل ان مراد
الامامية بجواز البدء على الله وقوع البدء في الالواح
السموية والارضية في صحف علومه تعالى بمعنى ظهور شيء بعد
ان كان خلافه على ما ياتي شرحه وهي نفوس الملائكة المقربين
فان تلك الالواح الاربع و صحف الملائكة كتب فيها علومه
القائضة على عباده وكذا نفوس الانبياء والاولياء المنقذين
للكمال العلوم فانها كتب مظهره لعلم الله فاذا قالوا ببدء الله في
كذا وفي علمه ثم قرأوا فيهم وقوع البدء في هذه العلوم ونسبته
اليه تعالى مجاز عقل لا يتم جملة تلك العلوم وسائطها واما
الصحف المرفوعة العقلية فلا يدا فيها ابداء ولا تغير فيها اصلا
ولا تجدد لها قطعا فضلا عن علم الذات تعالى وتقدس

هو لا العقول لقادسات يعلمون ما يبدون فيه ولا يبدون
 فان مراتب علوم الله مختلفة ومخاطباتها متعددة فاقضوا
 اعلاها علم الذات المقتدر عن الشكر والتعجب وهو محيط
 بكل شيء وكل شيء حاضر عنده بذاته وبعدة العرش المقتر
 بالعلم وهو اما الكتاب وردان في العرش ثمثال جميع ما خلق
 الله ومنه يتنفس في نفوس الملائكة الكليّة ثم ينزل في
 ينزل الى نفوس الملائكة الجزئية والاول لوح القضاء و
 الثاني لوح القدر والاول لوح محفوظ والثاني لوح المحو
 والاثبات ومنه يصح البداء ولما كانت تلك النفوس الجزئية
 غير قابلة لا لتفاسر الحوادث فيها ففعلت بحزبها وعدم تفاسر
 الحوادث بل يطالع عليها تدبيرها وشيئا فشيئا فربما يطالع
 على نسب اخر يقتضي عدمه وهكذا في علوم الانبياء والاول
 فيبدون لهم خلاف ما علموا اولا وحينئذ يقولون ببداء الله و
 بداء في علم الله فان كلما يجري في العالم المملوك في فائما يجري
 بارادة الله تعالى وكلما يبداهم فائما ببداء الله فان فعلهم فعل
 الله وعلمهم علم الله وهم خزان علم الله ومثلهم كمثل الخواص
 للانسان فربما يحدث ويحصل في المخلقة شيء ثم يزول
 وكلاهما يقال له علم النفس فيصح ان يوصف النفس بالبداء
 والنسخ فكذا تلك نصبة البداء اليه فربما يعتبر بالجد

على شيء وسببه
 ثم يطالع

في نفوس جملة العلم ومخالته ولهذا جاد السيد المحقق الداماد
 في نبراس الضياء حيث قال لا بداء في القضاء ولا بالنسبة
 الى جناب القدس الحق تعالى والمفارقات المحضه من الملك
 القدسيه وفي من الدهر الذي هو ظرف مطلق المحصول
 الفار والاثبات البات ووعاء عالم الوجود كله وانما البدء
 في القدر وفي امتداد الزمان انتهى والغرض من معرفة ^{البدء}
 تنبيه الناس وحثهم على العمل والدعاء والتوجه الى الله في
 شرفياتهم وحوادثهم فان اسباب جود الحوادث قد يبتدئ
 من العالم السفلي بالبدء بثبت قدره الله على كل شيء
 ولا ينقطع وسيله الخلق عن الخلق ويظهر ان التوسلاتهم
 ونصرت غايتهم فوائد جمعه وليس كما زعم اليهود من ان الله
 معلوله ولا مانوقه بعض المعترلة من جفاف العلم بما هو
 كائن فلهذا ورد من طرفنا ما عباد الله بشيء مثل البدء
 وما عظم الله بمثل البدء وما بعث الله نبيا حتى ياخذ عليه
 القول بالبدء ولو يعلم الناس ما في القول في البدء من الاجر
 ما فتر واعن الكلام فيه الاخبار الواردة في البدء ووقوعها
 في الحوادث اكثر من ان يجمعها هذه الرسالة وقد ورد في كتاب
 عده روايات ومعناها في غيره ان الله علمين فعلم عند الله
 مخزون لم يطلع عليه احد من خلقه وعلمه عليه ما لا يمكنه ورسوله

فما علمه ملكه ورسله فانه سيكون ولا يكذب نفسه
ولا ملكه ولا رسله وعلم عند مخزون بقدر منه ما يشاء
ويؤخر منه ما يشاء ويثبت منه ما يشاء وبمعناه ما في العيون
في مناظره مولينا الرضا مع سليمان المروزي في مسئلة البداء
وقد تحير في تحصيل مفادها صدر المناهين في شرح الكافي
وتليده في الوافي فذكر الاول ان هذا تقسيم للعلم الشرعي
من جهة كيفية اخراجه تعالى وابرازه من العلم المخزون
الفضائي المثبت في اللوح المحفوظ المسمى في عرف الحكماء
بالعقل البسيط فقال هذا العلم علمان الاول منها هو
كلية وصور مرشمة دائمة في ابراز العلم والعلوية وهي واجبة
التكرار في الخارج اى مقتضياتها تقع متكررة وهي من قبيل
كبريات القياس الشرطي متى كان كذا وقع كذا وهذا ما علمه الله
ملكه ورسله ويوقع الانذار من الانبياء والثاني منها
امور نادرة الوقوع وهي مما لا يمكن لاحد الاطلاع عليها الا
الله لا خلاف بيند اسباب وقوعها من هذا العالم كالدعوات
المستجابة وخوارق العادات وهذا القسم من العلم علم خاص
غريب ليس من قبيل الضوابط الكلية فقوله وعلم عند الله
مخزون لم يطلع عليه احد اشارة الى هذا القسم يعني لم
يطلع احدا الا عند وقوعه لان من الغيب المستأثر وقوله

فما يتعلق بالبذاء

حديث

٢٢

وعلم علمه ملكته ورسله اى علمهم دائماً لا يختص الاطلاع
به بجهن وفوعه وقوله فما علمه ملكته ورسله فانه سيكون
لا يكذب نفسه الخ يعنى ان العلم الاول الذى هو ضوابط
كلية لا يقع فيه النسخ والبذاء وقوله وعلم عند مخزون
يعنى القسم الثانى يقع فيه النسخ والبذاء والتقديم والثبات
عما وقع الحكم به على شئ انتهى مخلصا وانت خبير بما فيه بعد
عن لفظ الحديث معناه اذا لبذاء لا يكون الا فى الحوادث
التي تقع على خلاف ما علمه الملكة واخبر بوقوعها الانبياء
والاولياء فلم تقع ولا طريقا الى العلم بالغائبات لا من جهنهم
فاذا وقع امر بخلاف ما اخبروا به تقيا واثباتا يعلم انه بد الله
ربما يعلمون ان الحوادث لقلا في مما يبد والله فيه ومع ذلك
يخبرون به لمصلحة في الاخبار كما بانى الاشارة اليه ويلزم
على ما ذكره هذا المحقق ان لا يطلع النبي والولى على امر بد الله
اصلا ان على ما ذكره لا يعلم بالعلم المخزون لا بعد وقوعه و
الحاصل ان ما ذكره لا يسم من ولا يفتن من شئ اذا الاشكال
فيما اشتمل عليه هذه الاخبار من ان ما خرج الى الملكة و
الرسلا يبد وفيه ويقع في الخارج قطعا لئلا يلزم كذبهم مع
ان محل البذاء هو فيما خرج اليهم وعلموا به واخبروا على طبق علمهم
وذكر الحديث الكاشاني في الواجب بعد نقل الخبر المقدم بهذه

العبارة وذلك لأن صور الكائنات كلها منتقشة في أم
الكتاب المسمى باللوح المحفوظ فإذ هو العالم العنقلى و
المخلق الأول وفي كتاب المحو والاثبات آخرى هو العالم النفسى
والمخلق الثانى وأكثر اطلاع الانبياء والرسل على الأول وهو
محفوظ من المحو والاثبات وحكمه مخوّم بخلاف الثانى فإنه
موقوف وفي الأول اثبات المحو فى الثانى وإثبات الاثبات فيه
ومحو الاثبات عند وقوع الحكم بإنشاء أمر آخر فهو مقيد من
عن المحو بحكم باختلاف الأمور وعواقبها مفصلة مسطرة
بنقد بر العزيز العليم انتهى وإنت خبير بما فيه من التفات
وبعد عن مفاد هذه الأختبار اعل إذا حصل أن المحفوظ
الذى هو موقوف يقدم منه ما يشاء ويؤخر ما يشاء هو العلم
بلوح المحو والاثبات وهو مما لم يطلع عليه أحد وإن ما علمه
الله ملكه ورسله من اللوح المحفوظ وليس فيه التقديم
والتاخير وأكثر علوم الملائكة والرسل من الثانى الذى
الابداء فيه وأما العلم بلوح المحو والاثبات فما لم يطلع عليه
أحد وكيف يعقل اطلاعهم على اللوح المحفوظ وعدم اطلاعهم
على لوح المحو والاثبات الذى دونه بمراتب أى معنى يعنى لقوا
ثم لو لا أنه فى كتاب الله لا خبرناكم بما يكون الى يوم القيمة إذ
المطلع على اللوح المحفوظ يعلم ما يجوز وما لا يجوز وتحقيق المقام

على وجه يسلم عن النقص والايهام يقتضي بسطاً من الكلام
والقول الفصل والبيان العبدان يقال ان هناك مقامات
احدها علم الذات الاقدس المحيط بكل شيء حتى جزئيات الحوادث
والوقائع على ما هي عليه في من الواقع على وجه لا يتغير ولا
يتبدل ولا يتجدد ولا يبدو فيه ولا يتفاوت فيه الماضي و
الحال والاستقبال بل هو مترفع عن الزمان وبعبارة اخرى
حضور كل موجود عنده بذاته في وعاء السرمد فاذن لا يعزب
عن علمه مثقال ذرة في الكسرات وثانيها علم المخلوق في الفاض
من جناب الحق عليهم سواء كان عقلاً او نفساً وقد عبر عنه
في الكتاب العزيز بالامر والامر حيشان العلم الزاخر في
نفس الكاتب وورود اللوح والقلم ملكان وان اول ما خلق
الله القلم وقال له اكتب ما هو كائن الى يوم القيمة فكتب
القلم ما كان وما هو كائن في رفاشد بينا من الفضل
فسطر القلم في اللوح المحفوظ ما كان وما هو كائن فالمداد
مداد من نور والقلم قلم من نور واللوح لوح من نور و
العباشي عن الصادق ع عن ابيه ان الله امر القلم فحري بما هو
كائن وما يكون فهو بين يديه موضوع ما شاء منه زاد فيه
وما شاء نقص منه وما شاء كان وما شاء لا يكون الخ وهذا
العلم الفاضل قد يكون على وجه لشرح والتفصيل وقد يكون

على وجه الاجمال والكلية وقد يفسر لعلم الفاضل على
الانبياء والرسول والجميع بالعرش كما ورد في الكتاب ورد
العرش مثال جميع ما خلق الله ثم ان هذه الالواح هي الصفح
المكرمة المرفوعة المطهرة وثالثها ندرج الامر ونزله من
لوح الى لوح ومن سماء الى سماء حتى ينتهي الى السماء الدنيا
ويقدر سنة سنة في ليلة القدر وفضي قدر وحنم وضع
وفي الندرج قد ينقلب في الالواح ويتغير من جهة امور
لا يعلمها الا الله وهذا الانقلاب والتغير هو العلم المخزون
الذي لم يطلع عليه احد وهو رابطته تضرع المخلوق الى الخالق
حتى لا يزعموا ان بيا الله مغلوله وفرغ من الامر بل كل يوم هو
في شان واليه الاشارة في القران قل ان ادري ما بفعلك
ولا بكم ان اتبع الا ما يوحى الي وهو سر الفضل في التكملة البداء
وفيه تعظيم لقدرة الله وانة يفعل ما يشاء وحاصل الكلام
ونتيجة المقام ان مجرد اطلاع الانبياء والرسول والملئكة
على الالواح السماوية لا يوجب وقوع الشئ في الخارج بل قد
يتغير ما في الالواح حتى طاف في ليلة القدر التي هي اخر مراتب
التقدير لا مورخا تدبر في من العالم الاسفل نعم واخبر
الله ملائكته ورسوله بحقيقة بعض الوقائع وانما لا يتغير
فالامر يقع حتما ولا يكذب نفسه ولا رسوله ولكن لا يلزم من

مجرد علم الرسل عما في الألواح وقوع الأمور لا محالة فحمل البديا
 الأمور القائضة على الرسل والمملكة من غير علم لهم بموق
 وحميتها فاذا تغير ما اطلعوا عليه في غيره فهو البداء فالعلم
 المخزون هو ما خزن وسر حيث حميته وقوعه وما علمه
 ملكه ورسله الذي لا يكذب نفسه ولا رسله هو ما علم
 النبي والمملك حميته وقوعه واخبر به النبي انه من المحتوم و
 اليه اشار الصادق عليه السلام في ما في الكافي في باب البداء ان الله
 اخبر محمد بما كان منذ كانت الدنيا وما يكون الى انقضاء الدنيا
 واخبره بالمحتوم من ذلك واستثنى عليه فيما سواه ولعلك
 بما حررنا ظهرك المراد من قوله تعالى الله علما علم مخزون وقوع
 يقدم منه ما يشاء ويؤخر وعلم علم ملكه ورسله فلا دل
 اشارة الى مجرد الاطلاع على ما في الألواح من غير علم بوقوعه
 ولا وقوعه في الخارج بل هذا مما لم يطلع عليه احدا من قبل
 الله والثاني اشارة الى ما علم جهنم وقوعه بالحتم باخبار من
 الله فانه اذا اخبر به حتما فانه يقع لا محالة بخلاف ما اذا اخبر
 به مطلقا فانه قد يكون وقد لا يكون وربما لا يعلم المخبر وقوعه
 ولا وقوعه فافهم ذلك واغتنم فانه سر لطيف فائدة عامة
 ونكتة فائدة معنوية فوع بداراد وحوادث علم الهي ذاتية
 ومعلوم مشد كبر ذات اقدس بذاتي ليست احد از شيعه

نکته بلکه محال بداء در اخبار و اطلاع انبیاء و اولیاء است
 بر وقایع و حوادث که بسیار باشد که اموری برخلاف اخبار
 ایشان واقع شود و البته در این مقام سؤال آنی با ذهنان
 علیمان کند و محتاج بجواب شافی است اول آنکه با احتمال
 تغییر در وقایع و بدای و حوادث چگونه اولیا اخبار با مو
 اینده می نمایند و چه فائده در اخبار است با احتمال تغییر
 و شاید شبهه کذب هم باشد و هم چگونه برای مردم
 الهی بنا بقوال و اخبار انبیاء و اولیاء حاصل می شود ستم
 آنکه میز از تغییر محنوم و غیر محنوم کدام است و آباد در
 امور متعلقه بشر یعنی احتمال بداء و تغییر می رود یا نه اما
 جواب سؤال اول آنست که خبر دادن خبری بوقوع حوادث
 بحسب مرتبه علم و اطلاع خود منافاتی با احتمال تجدید
 و تغییر ندارد اگر چه بطور جزو صورتی خبر دهد چه رسد
 بآنکه تعلیق بر مشیت الله نماید خصوصاً هرگاه در اخبار
 بآن حادثه صلاح نوعی یا شخصی باشد مانند شیخ در تفسیر
 که حکم شرعی مؤید نباشد و بصورت ثابت باید گفته
 شود بجهت مصلحتی از مصالح و یا بر جهت گفته شده که شیخ
 در تشریحات است بداد رنگ و بنیاد و نظیر این معنی
 آنچه را منجم بحسب اوضاع کواکب اخبار نماید و گاه باشد

بسبب مانعی نشود و وقوع پیدا کند و بعین آن یکراختا اولیا
 وحی و الهام از قبیل بیان مقتضیات است و وقوع بداء از قبیل
 حدوث موافق مثلا هرگاه طبیب حادثی بر زهر خورده
 شخصی آگاه شود و خبر دهد که این شخص امروز خواهد
 وفات نمود چون مقتضای خبر هلاکت است منافاتی با
 رسیدن ثریا فی و علاج کردن اثر آن زهر ندارد و میتوان گفت
 طبیب دروغ گفت و بسا باشد که طبیب نیز پیدا شدن ثریا
 و علاج را بداند لیکن برای تنبیه بر اثر زهر آفتاب هلاکت
 نماید و در امور بدایه از این قبیل است شیخ صدوق
 در امالی از امام صادق ع روایت کرده که حضرت عیسی بر
 خانه عبور نمود که اجتماع و ازدحامی در آن خانه بود پرسید
 چه خبر است عرض دادند عروسی از این خانه بخانه داماد
 می برند گفت فردا در این خانه مصیبتی بر پا خواهد بود و
 عز خانم خواهد شد چون فردای آن روز شد آن جماعت
 که آن خبر را از عیسی شنیده بودند بدو آن خانه آمدند و آثار
 موت و فوته یافتند بحضرت عرض دادند که از آفتاب
 دیروز اثری ظاهر نشد عیسی بخانه عروس درآمد و از عروس
 سؤال نمود که پیش چه عمل صالحی از تو صادر شده
 داشت شخص مسکین معنای بود که شبهای جمعه بخانه

مانی آمد و احکام در باره او می نمودند شب گذشته بهشت
 خود آمد هر چه سؤال کرد از جانبی از وی نشد تا آنکه مرا برآورد
 بر حال او آمد بر خواسته صدقه بپاودادم حضرت روح
 الله او را گفت از جای خود برخیز چون برخوایسته زدی
 و سادۀ او افعی خوابیده بود مانند نهد و خنفر موصوفه
 در شب نور رفع نمود این بلیته را از تو و ناخبر انداخت اجل
 تو را و نزد یک پاپی معنی است و اینی که در کافیه مرویست
 که یکی از انبیای سلف را خدا تعالی امر فرمود که پیشا
 زمان خود خبر دهد که هنگام وفات تو نزدیک شده
 و در وقت گذشتی وفات خواهی نمود این خبر موجب نزع
 آن پادشاه شد و عرضه داشت که خدا یا مرا مهلتی ده تا
 کودکانم بزرگ شوند پس همان پیغمبر مامور شد که او را
 دهد بناخبر یا نرده سال در اجل او را پیغمبر عرضه داشت
 که خداوند انوارانی که من هرگز دروغ نگفته ام حق تعالی با او
 عتاب کرد که نویسنده ماموری باید برساند امر را از انبیاء
 و اولیاء از اینگونه نسیبها لطیفه بسیار است پس اخبار
 اول از باب اطلاع نفوس مقتدره است بر تقدیرات و
 الواح قدر و نفی این تقدیر از علم محزون است و در
 این نوع اگر نبی و ولی خبر دهد هرگز اخبار محتمل نخواهد

نمود و چون احوال نفیر در حوادث و امیثا قائم است در
 اخبار عیدیه فرمودند که گویا محو و اثبات در کتاب مجید نبوی
 قائم می‌انجامد و وقوع باید خبر میدادیم و اما جواب سوال دوم
 هرگاه اخبار نبوی مجرد خبر دادن بواقع باشد و ذکر یا از
 محنوم بودن نماید البته جز بوقوع پیدا نشود چه رسد بآنکه
 تعلیق بمشبهه الله فرماید یا اشاره باین محو و اثبات نموده باشد
 و اگر خبر داد که آن واقع از حتمیات است خداوند نکذیب
 پیغمبر و ولی خود نخواهد نمود و باین معنی اشاره شد در
 احادیث گذشته که آنچه را خداوند تعلیم ملتکه و رسل نماید که
 محال واقع خواهد شد یعنی بیان حتمیه و موقوفیه برای
 ایشان شده باشد و مؤید این معنی را جمله و افره از اخبار
 وارده از علامات ظهور قائم و روح فدا که بعضی علامات را
 از محنوم شمرده اند و بعضی را موقوف بمشبهه نموده اند و گاهی
 سوال شده که علامت فلائیه از محنومات است یا موقوف و
 هر کس مراجعه بکتاب غیبت و علامات ظهور و فرج نموده
 آگاه است که این تقسیم مرکوز در اذهان بوده لیکن اشکا
 در این مقام این است که از بعضی از اخبار معبره نماید که در
 محنومات نیز بدو واقع شود مثل آنچه شیخ صدوق در فیه
 و ثواب الاعمال و شیخ کلینی در کافی و ابی کرده از امام محمد

بافرکه فرموده بقدور في ليلة القدر كل شيء يكون في تلك الليلة
 الى مثلها في قابل من خير او شر او طاعة او معصية او مولود او
 اجل او ذوق فما قدر في تلك الليلة وقضى فهو المحتوم وروى
 تعالى فيه المشية الحديث وقال المحدث الامين القبط الكاشاني
 بعد نقله هذا الحديث يشبه ان يكون هذا الحديث قد سقط
 منه شيء لان المحتوم فاليس لله فيه المشية ولا يلحقه لبداء الله
 وابتداءه بما في حديث اسحق بن عمار من ان المحتوم ما لا يبدو فيه
 واقول لعل المراد بقوله والله فيه المشية ان المحتوم ايضا
 بمشيئة الله وازادته وانته لم يخرج عن قدرته وان كان يقع
 لا محالة وقد ورد في الكافي عن الصادق ع والرضا ان الله لم
 يبعث نبيا فطحت بقرته بالبداء والمشيئة وان الله يفعل ما
 يشاء وقال المحدث المذكور في بيانه يعني بالمشية ان كل شيء
 يقع في هذا العالم فانما يقع في هذا العالم فانما يقع بمشيئة
 الله سبحانه والعجب منه انه مع ذكره هذا المعنى في كتاب
 التوحيد غفل عنه في شرح احاديث ليلة القدر واحتمل
 السقوط في الخبر وروى الشيخ الثقة الجليل النعماني في كتاب
 الغيبة عن ابي هاشم داود بن القاسم الجعفري قال كما عند
 جعفر محمد بن علي الرضا فخرج في ذكر السفينة في ما جاء في الروايات
 من ان امره من المحتوم فقلت لابي جعفر هل يبدو لله في

المحنوم قال نعم قلنا له فمتخاف ان يسلب الله في لقائه فقال ان
 اللقاء من المبعث والله لا يخلف الميعاد اقول ان كان المراد
 بالمحنوم ما ختم وقوعه فكيف يعقل السؤال عن وقوعه لبدأ
 في وقوعه مع ان عدم البدء جزء من مفهومه فلا بد ان يراد
 به معنى اخر غير معناه الحقيقي قطعاً مثل ان يراد به كثرة
 الاخبار بوقوعه من شئ في الاخبار انه من المحنوم او ان كان
 زعموا انه محنوم او ان الاولياء اخبروا به بصورة الختم وان
 لم يكن ختم في نفس الامر واحتمل الحدوث الا بين المجلسين ان
 يكون المراد بالمحنوم والبدء فيه بدءاً في خصوصياته
 لا في اصل وقوعه كخروج السفينتين قبل غاب بنى العباس
 واما معرفت ميزان امور حتمية وموقوفه برأى مردم بكفتر
 اولياء است مثل اخبار يسار بكة وطرش بعة وايت
 شده كه هرگاه از دينا باقى نماند بگو و ز خداوند قائم آل
 محمد را ظاهر خواهد نمود و ان روز طه لای خواهد شد
 و ملك و سلطنت قاهره باو عنايت خواهد فرمود و مراد
 بيان محنوم بودن واقعه است و اما نميزدادن اولياء هر يك
 از ختم و موقوف را باخبار و اعلام الهى خواهد بود كه از
 علم مخزون نطفی نماید و گذشت و ايت كافي كه خداى تعالى
 را به پيغمبر خود اموخت و موفوفات را استثنا كرد و با

بواسطه نافی و استفاده که هرگاه از لوح محفوظ و نفوس
ملئکه مغربین استفاده شده مخنوم است اگر از لوح محفوظ
و اثبات و بواسطه ملئکه مدبران امور کونیه بوده چنانچه
نیست و اما احتمال جریان بدو و نسخ در شرعیات پس باید
دانست که نسخ احکام شرعیه را شرابطی است که یکی از
ان شرابط آن است که نصریج بدو حکم بدلیل قاطع
باشد و در زمان صاحب وحی ناسخ و سیده باشد پس بعد
از انقطاع زمان وحی و نصریج خلفای سول باینکه حلال
محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه دیگر
احتمال نسخ نرود بلکه ختم نبوت را مفادی نباشد چیزی
منسوخ شدن احکام شرع اقدس و این مراتب بخیر بدهند
و ضرورت نزد همه طوائف اسلام ثابت و محقق است و در
احادیث کثیره امامیه ذکر نسخی از قبل ائمه شده بلکه بیان
ناسخ و منسوخ زمان رسول را نموده اند و شرط دوم نسخ
شرایع این است که باید حکم از احکامی باشد که بحسب اوقات
و از زمان صلاح تغییر کند یعنی از مستقلات عتیقه نباشد
و باینکه امثال نسخ ظلم و زنا و شرب مسکرات منزه عن عقل
و هوشر هرگز قابل نسخ و تغییر نباشد و اینگونه قیام منکره
در هیچ شرعیه حلال و مباح نبوده و در اخبار معتبره وارد

شده که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه خدا از روی
 عهد کرده شحرت خیر را و هرگاه بعضی از اهل کتاب ادعا
 کنند حلیت خمر را در شرع مومنین پسندیده و کذب و افتراف
 بود و از باب محرم بقتل و کتب سماویة است و اما احتمال
 نسخ و مداد را اصول شرایع اسلام مانند احتمال تجدید نبوت
 یا تغییر در امامت یا عدد دایم و خالی ماندن زمین از حجة بالغه
 الهی چنانکه مشتهای ملاحده این زبان و منتهی خیال فاسد
 هائیان که خود را از اهل بیان خوانند هست بر هیچ
 عاقل بصیر پوشیده نیست که بعد از ثبوت ختم نبوت
 بر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و جسد و ادعای
 او خائمه را با الفاظ صریحه و ضرورت قاطعه مفروض بخواند
 با هزاران و آیات بینهات و ثبوت صد و مقال و اظهار
 نبی بعدی و انا ختم الانبیاء و کتابی آخر الکتب را اخبار منقول
 احتمال نسخ و تغییر یا تجدید نبوت نرود و اظهار شک و
 این معنی لازم مساوی تکذیب پیغمبر خاتم و موجب خروج
 از رتبه اسلام است و در زمانه سابقه و طبقات متکثر
 اسلام غیر از معنای حقیقی خائمه چیزی مرکوز اذهان نبوده
 و در مدت هزار و سیصد سال علمای اسلامیان و
 علمای اهل کتاب از خاتم النبیین ختم نبوت و انقطاع

معنائی ذکر نکردند و لیک این طایفه میسند که در حقیقت
 زناد فر اسلام هستند بشیها ث و تا و پلا ت بار ده و مخرقا
 و کلمات و ایهه فی و از همان ضعیفای مسلمین استاد دارند
 و بر میسند بر د و خرافات این گروه واضح است که این جماعت
 منکر اصل نبوت اسلام هستند و اسکر در خلال کلمات
 خود تمسک بقرآن و احادیث جویند از باب آنست که مسلمین
 را فریب دهند و ضعیفاء العقول مردم مذهبی را به متشابهات
 همان مذهب بر یابند باین سبب فحش و احادیث کتب
 امامیه نموده و بعضی از احادیث متشابهه و اخبار مجله بد
 آورده و تلفیق با اکاذیب مختزعه نموده و اسباب انحراف و ضلالت
 عوام و مردم قلیل البصائر شده اند گاهی مدعی ظهور قائم
 بتناسخ یا مهدویت نوعیه گاهی مدعی تجدید نبوت و ظهور
 جدید گاهی مدعی رجعت و قیام قیامت و ارتضاع تکالیف
 شرعیه و گاهی منکر ولادت امام دوازدهم و خالی بود از علما
 از حجه در هزار سال و از این ترهات و اباطیل که اگر متعرض
 نقل حدیثان این گروه گمراه شویم از مقصد کتاب خارج
 شویم و حجه و دلیل برای مقاصد خود غیر از تمسک باعداد
 و حروف اجمد و استناد بکلمات صوفیه عامه و اختراع
 احادیثی مکن و به اقامه نکردند و از برهان قناعت بدعو نمودند

و بسا باشد که بواسطه یکتا خبر واحد ضعیف یا متشابه رفع
 بد از اخبار منوثره معنویه نمایند از باب تنبیه مثالی ذکر کنیم
 در زمان فاکه کتب امامیه از دست قتل و عشر مؤلفان شیخ
 حاضر نیستند عدد ائمه اثنا عشر با سماء معینه و نسبت معلوم
 و تفرض غیبت صغری و کبری و ولادت قائم و بودن او از
 فضل امام حسن عسکری و طول غیبت کبری بحدی که اکثر قائلین
 بامامت او منتهی شوند و ذکر علامات ظهور و بیعت کردن
 اصحاب او با او در مکه و گردیدن اهل کوفه با او و غلبه کردن
 آنحضرت بر تمام روی زمین و از باب ملل و اشاعه عدل و
 داد و بر طرف شدن ظلم و جور از روی زمین و اتحاد مردم
 بر دین اسلام هر یک از این ابواب بحد استنفاضه یا فو اثر
 اخبار موجود است بلکه بسیاری از این مقاصد و کتب علماء
 اهل سنت کمتر از کتب شیعه نیست و از ملاحظه کتاب شیخ
 الموده فاضل قندوزی صدق این ادعا ظاهر شود و این فرقه
 مبتدعه در مقابل تمام این احادیث قطعه گاهی تمسک بحدیث
 ابی لبید و حروف مقطعه قرآن که در ظاهر این اجمال و تشابه است
 و گاهی تمسک بحدیث یانی علی الناس بدین جدید بدو کتاب حدیث
 قرآن و افعی و حقایق اسلام است که بسبب طول زمان غیبت
 کبری باندازه رسوم اسلام تغییر کند که احکام و افعیه اسلام

نمایند و بس
 هویدا است
 که مراد بدین حدیث
 و کتاب جدید

نازه و جدید نماید گاهی انکار ولادت امام دوازدهم نمایند
 و گاهی ناپدید بحدیث محرف یا مبهم لا بد لنا من ادنی یا یحیی بن جوی
 صدق الله تعالی و اما الذین فی قلوبهم رذیلة فیه یعون فانتها
 منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء ناوله مقابله احادیث سابقه که
 هر یک باب از ابواب آنها از حد استفاضه زیاده است باین
 چند حدیث از قبیل معاذ نه کوه با گاه است جمله از غمتان
 بها زاد و کتاب یقان مطبوع بمبئی در حدیث بیستم نقل
 کنیم تا حال اتباع و بندگان خدای توری هویدا شود انشاء
 و بترد و باب خالی نبودن زمین از حجة بالغه الهی اینکه اگر
 نفر در زمین باقی باشد یکی از آن دو امام خواهد بود و طریقه
 العینی و بنا خالی از حجة نبوده با ظاهر و مشهور و با خائف
 و مستور و اگر نباشد شخص امام زمین اهل خود را فرو
 برد و امثال این بیانات زیاده از حد تواند در کتب شیعه
 مانند کافی و بصائر و ارشاد و غیبه نعمانی و غیبه طوسی
 و کمال الدین و غیرها موجود و صریح است شیطان غاو
 مغوی بهائی در مقابل اخبار معلومه الصدور شاید تمسک
 نماید بحدیث متشابه کتاب زید بن سی که روایت کرده از علی
 عن الصادق قال قلت له کانت الدنیا فط من ذکات و لیس
 فی الارض حجة فان قد کانت الارض لیس فیها رسول ولا نبی

ولا تحجزوا ذلك بين آدم ونوح في الفتره ولو سالت هؤلاء
عن هذا لقالوا انتم تملوا الارض من الحجرة وكذبوا انما ذلك شيء
بدا الله عز وجل فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين قد
كان بين عيسى ومحمد فتره من الزمان لم يكن في الارض نبي ولا
رسول ولا عالم فبعث الله محمدا بشيرا ونذيرا وذاعبا اليه
وهي عاقل خالي از اغراض شبهه نباشد که بعد از ضرورت
مذهب شيعه واجماع علمای اين مذهب توان اخبارين
عدم خلوي بين از حجته ابتدا اعتنائت باين خبر احد نحو اهدى
وبانکه صادر در مقام خوف ثبته شده و بانکه تا و بانکه
دارد که مراد بنی و صحت حاضر مشهور باشد در ظاهر چنانچه
علامه مجلسي احتمال داده و پس از کتاب اثبات الوصيه مسعود
واخبار معتبره در اتصال بقرين و خلافت از زمان آدم تا
از زمان خاتم تا عیادت قائم که ضبط علمای تاريخ اسامي آنها
واسامي پيغمبران و اوصيائشان از قبيل خاندان و پيغمبران
که تا بين عيسى و رسول خاتم بوده چگونگی عاقل احتمال صدق
ظاهر اين حديث را دهد علاوه بر اينکه اصل کتاب زید بن
از کتب ضعیفه خالی از اغراض و ثافت است اما بدای در امان
و عدد دایم و اشخاص ایشان پس باید دانست که مقصد افات
و خلافت رسول از اسرار مخفیته بوده و هر امامی در زمان

خود با صحاب سر و حافظین حدود شخص امام را می نمودند
 لیکن بحسب ظاهر در نظر عامه شیعه امامت مثل وصایت
 می نمود و کماکان اهل ظاهر این بوده که همه اولاد ائمه قابل این
 منصب عظیم هستند باین سبب و زمان فوت هر امامی
 شیعه محتاج بود که سوال کند که قائم و وصی امام ماضی
 کیست و کدام یک از اولاد خود را وصی نموده و ثابین اهین
 واضحه ثابته معتبر نمیشد تصدیق با امامت کسی نمی کردند
 اگر چه بحسب افق خواص شیعه و حاملین اسرار ائمه ^{نشسته} می دانستند
 که امامت در اشخاص معتبره ایست از زمان رسول خدا
 معلوم بوده برای خواص چنانچه حدیث جابر و لوح کواه
 صدق این معنی است و شاید با نظر عامه شیعه نموده
 که هر یک از اولاد ائمه که بزرگتر باشند اولی با امامت و
 خلافت هستند و در این باب چند روایت بطریق احاد
 وارد شده که دلالت دارد بر وقوع بداد امامت بعضی از
 ائمه اثنا عشر که تطبیق این احادیث بر قواعد قطعه امامیه
 خالی از اشکال نیست و لا محاله باید تا ویلی در ظاهر از احاد
 نمود تا منافی با اخبار معلومه نباشد و با طرح نمود یکی خبر معروف
 در حق اسمعیل بن جعفر الصم فابدا الله بداد کما بدال الله اسمعیل
 ابی و شیخ صدوق بطریق ابی الحسن اسد روایت کرده فابدا

الله كما بدأ كما بدأ الله في اسمعيل ابي كما اشار به بواقعة اسمعيل في بيح الله
 باشد و در هر دو طریق نظر نموده و از عان بصحت حدیث نگرد
 و همچنین محقق خواجہ نصیر الدین طوسی در نقد المحصل در
 جواب منعصب عنید فخر رازی که از سلمان بن جریر نقل کرده
 که ائمه روافض جعل قول بیداء را برای شیعه نموده اند که
 هرگاه خبری دهند بامری و واقع نشود گویند بیداء شد گفته
 و روایت بیداء روح اسمعیل مراد است شیعه باز معتقدند
 و در کمال الزام و سایر کتب مزار در زیارت موسی جعفر
 و حضرت جواد وارد است اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي
 شَأْنِهِ وَظَاهَرَ اِسْمَ اِسْمَاعِيلَ بِدَاءُ رَاقَامُ اِسْمِ اِسْمَاعِيلَ اِسْتَوَى
 د روح حضرت جواد خالی از وجه و توجیه است در بعضی نسخ
 مزار بجای یا من بداء الله بامر بداء الله فی شأنه ضبط شده که از اراده
 باشد و در بعضی نسخ دیگر بیداء هموز ضبط شده و ممکن است
 که مراد حصول بیداء بحسب گمان و اعتقاد مردم باشد و نیز
 در کتب مزار در زیارت حضرت هادی و حضرت عسکری
 وارد است اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِكَ وَهَمَّ بِزِيَارَتِكَ
 یعنی هادی و عسکری و مزار مفید روایت شده بدون این فقره
 و بیداء روح حضرت امام هادی خالی از وجه است در روح حضرت
 ابي محمد عسکری اخبار عدیده وارد شده که امامت مجتبی

باولدا كبر حضرت هادي كه مكنتي بابي جعفر و مستي محمد بود
 مقرر بوده و اين سيد بزرگوار بفايت جليل القدر بوده
 و غير شريفش در دجيل كه شش فرسخي سامره است مزار
 معروف است و كرامات باهره مكررا از ان شهيد شريف ظاهر
 شده بعد از وصول خبر فوت و حضرت هادي ع با ما احز
 عسكري فرمود يا بني احدث لله شكر ا فقد احدث فيك
 امر او روى المفيد في ارشاده عن ابي هاشم الجعفري قال كنت
 عند ابي الحسن بعد ما مضى ابنه ابو جعفر و اتى لا فكر في نفسه
 اريد ان قول كانهما اعني ابا جعفر و ابا محمد في هذا الوقت كان
 الحسن و اسمعيل ابني جعفر و ان فضلهما كفضلهما فاقبل علي
 ابو الحسن فقبل ان انطق فقال نعم يا ابا هاشم بدا لله في ابي محمد
 بعد ابي جعفر ما لم يكن يعرف له كما بدا له في موسى بعد موسى
 اسمعيل الحديث رواه الكليني في الكافي و بمعناه اخبار اخر
 و اسنادها معتبره و هي بظاهرها تنافي الاخبار المستفيضه
 في بغداد الا انه و اسماهم و اشخاصهم و الجمع من المحدث المحل
 و المحدث المحقق الكاشاني حيث لم يعرض في البخار و الوافي
 لوجه الجمع بين هذه الاخبار مع كثرتها و اعتبار اسنادها من
 الطرفين و غايه ما يمكن ان يقال ان الحكم المتيقن في لوح الهوى و الاثبات
 كان امامه اكبر الاولاد للامام الحفي ثم ظهر وفات اكبر الاولاد في

جنات والده فانتقل امر الامامة الى الاكبر من بعده كما يشهد
 به حكاية اسمعيل وموسى بن جعفر و حكاية ابي جعفر و ابي محمد
 حشاشان ابا جعفر كان الاكبر فلما توفى كان الاكبر ابا محمد و ان هذا
 كان مر كوزا في اذهان اهل ذلك الزمان كما يظهر من الاخبار
 و بذلك خلافة فقيل تجوز ابدان الله في هذا الامر والله تعالى
 و اوليائه اعلم باساره و في هذا المقام حدیث غریب و بیانا
 عجیب و ی العباسی عن الصادق قال ما من مولود يولد
 الا و ابليس من الا بالسنه يحضره فان علم الله انه من شيعتنا
 حجب من ذلك الشيطان و الا اثبت الشيطان سبائنه
 في دبره فكان ما بونا و ان كانت امراه اثبتتها في فرجها فكانت
 فاجرة فعند ذلك يبكي الصبي بكاء شديدا اذا خرج من بطن
 امه و الله بعد ذلك يحوم ايشاء و يثبت و عنده ام الكتاب
 اختتام كلام و دفع اوهام اخبار بغايات از انبياء و اوليائهم
 حد عدد و احصاء پیر و ناسن بلکه معجزه عمده اطلاق ايشان
 بر مغیبات بوده و حال انكار ايات مبارك که فرایسته دلالت واضح
 دارد بر این که علم الغیب مختص بذات اقدس الهی است و خبر
 دادن حضرت امیر بواقعه صاحب الزنج و ولایه مروان بن
 حکم و شهادت سید الشهدا و امثال ان از مقطوعات
 و در کتاب فتح البلاغه مر و پیش که چون حضرت امیر خرد داد

باخبار شرک و بعضی از فضایل پای اینده کسی عرضه داشته که
 مگر شما علم غیب دارید فرمود این علم غیب نیست بلکه اختر
 علم از صاحب علم است و در کافی احادیثی وارد شده
 که ائمه طاهرین غیب نمیدانند و هر زمان میخواهند بدانند
 میدانند پس مراد بآیات مبارکه لا یعلم الغیب الا هو
 این باشد که بدون تعلیم الهی کسی علم غیب ندارد یا علم
 غیب مطلق مختص بذات اقدس است و منافاتی نیست که
 بتعلیم الهی عالم شوند بلکه گاهی اتفاق افتد که رؤسای
 ضلالت با استدلال بعضی مشایخین آگاه بر بعضی معنیها
 شوند و از آثار و باضات باطله باشد و عجیب است از علما
 ز مخشری که در تفسیر الله غیب السموات و الارض گویند
 آیه دلالت دارد بر بطلان قول و افضر که گویند ائمه اثنا
 عشر علم غیب دارند و فحیض این کلام بجداست که جنت
 بجواب ندارد **الحکم بکتاب الغیب و من**
وبالسنن المتصل الی الشیخ الاجل شیخ الطائفة محمد بن
الحسن الطوسی عطا الله مرقد و الشیخ الجلیل الثقی
العباشی بطریق صحیح اعلانی و الشیخ النعمانی عن ابی حمزة الثمالی
 قال قلت لابی جعفر از علیاء کان یقول الی السبعین بلاء
 و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون ولم یض

رخاء فقال ابو جعفر باثبات الله تعالى كان وفقهنا
 الامر في السبعين فلما قتل الحسين ع اشد غضب الله على
 اهل الارض فاخذه الى اربعين ومائة سنة فحدثنا كرم فادعهم
 الحديث وكشفتم فناء السرفاخرة الله ولم يجعل له بعد ذلك
 وفناء عندنا ونحو الله ما يشاء وثبت عندنا ام الكتاب
 قال ابو حمزه وقلت ذلك لابي عبد الله ع فقال قد كان ذلك
 ترجمه ابو حمزه ثمالی گوید گفتیم مرا ابو جعفر را که علی می گفته که
 تا هفتاد سال گرفتاری است و می گفته پس از گرفتاری
 اساتیر است گذشت هفتاد سال و ندیدیم اساتیر پس
 گفت ابو جعفر ای ثابت بدو سینه که خداوند نگام کرده بود
 این کار را در هفتاد سال و چون گشته شد حسین سخت
 شد خشم خدا بر کسان زمین و پس انداخت کار را تا صد
 چهل سال و چون فاسخ سرور دیدم برای شما و فاسخ گردید
 سخن را و پرده برداشته از کارهای خدایه پس انداخت
 او را و نکرد ایند برای او هنگامی نزد ما بر میدارد خدا آنچه
 که خواهد و میگذارد و نزد او است ام الكتاب بیاز عالم را
 محدث خیر کاشانی در کتاب فی بعد از نقل خیر از کافی گفته
 مراد هفتاد از هجرت نبویه یا هفتاد از غیبت مهدویه است
 و تاخیر از باب بیدار و محو و اثبات است مؤید است احتمال

و ظاهر کلام حضرت امیر اقتضا دارد که دولت بنی امیه در
 هفتاد سال بعد از وفات آنحضرت منقرض شود که مطابق
 شود با صد و ده هجری و حال آنکه منتهی شد بصد و سی
 و دو و سوال دیگر آنکه چگونه این کلام فرمود با آنکه هزار ماه
 سلطنت بنی امیه را میدانست و از محن و غم بود و آنچه در
 رفع اشکال از این خبر که از عوام مضایح و خفایا اسرار است
 استفاده شود این است که مراد حضرت امیر در این کلام
 همان اخبار دولت و سلطنت بنی امیه است فرموده بعد
 از وفات ملک ایشان فرج و رخاء شود و ستر این که فرموده
 هفتاد سال دیگر بلا است نظر بر این معنی است که بنی امیه
 را هشتاد و سه سال تقدیر سلطنت بوده و عثمان و
 سال و هشت ماه خلافت کرده بود و این مقدار که از هزار
 ماه سلطنت بنی امیه خارج شود هفتاد سال دیگر باقی
 ماند که حضرت اشاره بآن فرموده که هفتاد سال از بلا بجا
 است یعنی از مدت خلافت آنها اینقدر باقیست و وفات
 حضرت امیر در سنه چهل هجری واقع شد و ماه رمضان
 و در همان سال مغوی بر مسلمانان شد و مقتضای
 تقدیر اولیه این بود که خلافت و استیلا بنی امیه در صد
 و ده هجری تجاوز نکند و همین سبب ابو حمزه ثمالی از امام

بافرو و صفاق سوال کرده که هفتاد سال گذشت این سال
تمام شد جواب بوقوع بدافرو دادند که شهادت حضرت
سید الشهداء بناخیر انداخت و سبب بداء در نقد پر شد
و نقد پر ثانی در لوح محو و اثبات صد و چهل سال بود و
بواسطه فاش نمودن اسرار اهل بیت دیگر وقتی برای فرج و
رخاء معین نشد و این معنی بغایت لطیف ظاهر از حدیث
است و حاجت بشکلفات و تحولات که در کلام محدث کاشف
و دیگران ذکر شده ندارد و نیز منافات ندارد با کلام اهل
تاریخ که خلافت عثمان و مدت او را در هزار ماه بنی امیه
محسوب نکرده اند و مبدا هزار ماه که هشتاد و سه سال
و کسری است از اول خلافت مغویه گرفته اند که سنه چهل
هجری باشد و منتهی شد سلطنت ایشان بمروان چهار که آخر
خلفای امویه است و زوال ملک از او در سنه صد و سی
دو شد بدست ابی مسلم خراسانی و این مقدار نبود و دو
سال شود و چون هشت سال و هشت ماه خلافت ^{الله} عبد
بن زبیر از نو و دو کسر شود هشتاد و دو سال چهار ماه
باقی ماند که هزار ماه باشد بلکه سلطان المورخین مسعودی
در کتاب مروج الذهب حسنا تحقیقی نموده و هزار ماه را انطباق
بر زمان خلافت بنی امیه کرده بطوریکه یک روز کم و زیاد

مبدء شریعت اینک که صلوات کرد از حضرت حسین حق خود را
 در حوالی سبعین بود و او آنکه ظهور امر حضرت رضاد
 بعد از صد و چهل هجری شد بقیل زمان و زیاده بر این
 متعریف شرح حدیث نشده و احتمال مذکور بغایت عجیب
 است بر آنکه خروج سپیدالشهداء در سنه شصت هجری
 بود که تا هفتاد و سه سال پیش است خروج حضرت رضا
 در سنه دویست هجری بود چنانچه علامه مجلسی تنبیہ
 نموده و اعجاب از احتمال قبض احتمال مجلسی است که مراد
 از مبدء بعثت باشد یعنی تا هفتاد و سه سال از بعثت بلا
 و گرفتاری است بعد از آن رخا و وسعت خواهد شد
 و بنا بر این مطابق شود باینجا که هفت هجری و نیز گویند
 که ابتداء عمر بمبت خروج حضرت سپیدالشهداء دو سال
 قبل از وفات معویه بود و اینک زمان بلا و بانقض است
 حضرت شروع باظهار حق خود کرد و زیاده بر این متعریف
 شرح حدیث نشده که امیر المؤمنین که این خبر را در زمان
 وفات خود میداد خبر از اسبیلای بنی امیه و هشتم
 سه سال که هزار ماه باشد سلطنت ایشان از آمدن
 و محدث جلیل ملا خلیل فرزند بنی در شرح کافی گویند که
 مراد باین حدیث قضیه شرعی است بطور استغاره

تمثیل ہے اگر شہادت حسین بنود زمان بلاء زیادہ ہو
 هفتاد نمیشد و اگر فاش کردن اسرار نبود از صد و چهل
 زیادہ نمیشد و اینگونه احتمالات بغایہ موهون و بی وجه
 است و عجیب تر از همه آنکہ علامہ مجلسی در جزء دوم بحار
 الانوار گوید کہ اخبار سبعین از جهة تشلیہ دادن ^{میشد}
 شبعتا است کہ مبادا از طول زمان ابتلاء مرند شوند
 و ترك ذکر اینگونه احتمالات در کلام ائمة ہدایت بہتر است
 در ہر حال این خبر شریف و نہایت اعتبار و علو اسناد است
 و مکرر در کتب معتمدہ و اصول فامتہ و بیان مرادی از
 او نشدہ بلکہ از کلمات علما زیادہ بر تخریجی حاصل شود
 چنانچہ از نقل کلمات ایشان دانستنی و در این مقام اشکا
 است پس اگر مطابق آیات مبارکہ و احادیث معتبرہ در تفسیر
 سورہ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْاَفْکَرِ معین بودہ کہ بنی امیہ
 ہزار ماہ کہ هشتاد و سہ سال و کسر میشد خلافت و
 سلطنت مفتر راست و خلافت ائمہ منشی شد بسنہ
 صد و سی و ہجری کہ ابو مسلم خواستاد ولت ایشان از اہل
 نمود و خلافت بالعباس منتقل شد پس چگونہ امیر المؤمنین
 در حال وفات خود فرماید کہ تا هفتاد سال دیگر بلاء است
 بعد از آن رخا شود و وفات حضرت در سنہ چهل ہجری بود

نیست لی از اتمام خلافت عثمان ذکر نمی کرده بلکه مبدا را
از خلافت مغویه قرار داده چنانچه از مقدمه صریحه سجاده
نیز این معنی ظاهر است وجه عدم منافات از آنکه اختیارات
جناب امیر بحسب تقدیر اول بوده و در آن تقدیر بنا
واقع شده و در تقدیر لוח محو و اثبات هزار ماه از خلافت
مغویه مقرر و واقع شده و اگر وایه برین معنی حمل نمایم از
معنیات و اغراض خواهد شد و منطبق بر هیچ حسنا و قارح
نشود و بنافتم کسی از علای مذہب را که مفاد صحیح ازین حدیث
بدست آورده باشد زیادہ بر آنچه نقل شد ازین حدیث
معبر امور استغاده شود اول آنکه افعال بعضی عباد
موجب تغییر در حوادث و تقدیر شود و تصویر این معنی
در حدیث سابق گذشت و تتمه صد و بعضی افعال از
بعضی خلایق موجب حرمان و گرفتاری عموم ناس شود و ^{عصیان و عصیان}
برخی از مردم سبب از همه از خیرات و برکات شود و
مؤید این معنی اسنا حدیث وارد در باب آثار معاصی
و ذنوب و اینکه فعل ناکار از قیام و طاعون شود و منع کوفه
موجب قطع باران و احکام جور سبب استیلا می سنم کاران
و تطبیق این معنی بر قواعد عدلیه وایه مبارکه و لا تزر
و از رة و ز و آخری بغایه اشکال است در احادیث وارد

شده که خداوند اهل فریبهارا بگناه بعضی از گناه کاران
 عقاب فرماید و کشتن اهل کوفه حضرت سید الشهدا را
 سبب تحریک غضب الهی شد بر عموم شیعیان این از باب
 آثار اعمال بارضای همه بعمل می آید و در اوائل کتاب
 شرح دومین باب نگاشته شد سیم ازین حدیث مذکور
 حضرت حسین هویدا شود که قتل او موجب سختی غضب
 الهی شد چنانچه اخبار حرمت آسمان و ظهور آثار سماوی و خسوف
 و کسوف در غیر موقع و باریدن خون از آسمان دلالت واضحه
 برین معنی دارد چنانکه در این حدیث شریف دلالت دارد
 بر اینکه هرگاه کسی مطلع بر اسرار اولیاء شد بنا برین فاش
 نماید و سبب گمراهی عامه شود و موجب ضعف عقیده
 ضغفاء العقول مانند اکثر جملة صوفیه که اشاعه بعض
 کلمات متشابه برالسنه و اقوال عامه نمایند و مردم را در
 شبهه جبر و تفویض اخبار طینت و فطرت منحیر سازند
 پنجم این حدیث شریف که قطع الصدور و مضبوط در
 اکثر اصول است دلالت صریحه دارد بر اینکه وقت ظهور
 دولت حقه قائم و مهد موعود برای کسی معلوم نیست
 بلکه از علوم مختصه بذات اقدس الهی است احادیث قائم
 بر این معنی متواتر است و در کتاب گاهی این حدیث را در

باب نهی از توقیف ذکر کرده و کذب الوقانون از احادیث مشهور
 امامیه است در حدیث مفضل بن عمرو و در شده که پسر
 از جناب صادق علیه السلام ابوالمنصور المثنی بن ابراهیم من وقت
 بعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقتی علمه
 شعبنا یعنی ایا از برای مهدی وقت معلوم معین است
 که بتوانند مردم بدانند فرمود هرگز خداوند وقتی معین
 نکند که مردم بدانند گفت با سیدی و لم ذاک قال لانه
 هو الساعه التي قال الله یسئلونک عن الساعه قل انما
 علمها عند ربی لا یجایها الا عور و قال و عند علم
 الساعه و لم یقل انما عند احد و نه مفضل گفت گفتیم چگونه
 ظهور مهدی وقت معلوم ندارد جواب داد که وقت ظهور
 زمان پیامت که خدا فرموده غیر ذات اقدس احد نداند
 و علم بان وقت خاص بخود او است در قرآن گفته نزد او
 علم بقیامت نکست نزد غیر او هم هست و میدانند بار
 دیگر مفضل اصرار در سؤال نمود و عرض داشت افلا
 بوقت له وقت فقال یا مفضل لا وقت له وقتا و لا یوقت
 له وقتان من وقت لمهدی و قنا فقد شارك الله فی
 علمه یعنی نتوان وقتی برای ظهور مهدی معین کرد
 فرمود نه من توانم وقتی معین کنم و نه دیگری بداند

وهر کس معتین نماید برای مهدی و وقتی اشهرت برای
 خدا قرار داده در علم او و بعد از آنکه مفضل را بوس شد
 که امام صفای و فنی معتین کند از ابتدای آثار و احوال ظهور
 سوال کرد و گفت یا مولای فکیف بد اظهر و المهدی و الیه
 التسلیم قال یا مفضل بظهر فی شبهة لبس تبین فیعلم
 ذکره و بظهر امره و بناد می بسمه و کینه و نسب و بکثره
 علی اقواء المحققین و المیطلین و المواقفین و المخالفین لئل
 الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا و دللنا علیه نسبناه
 و سمیناه و کینناه و قلنا سمي حجة رسول الله و کینه فلا
 يقول الناس فاعرفنا له اسما و لا کینه و لا نسبا الی ان قال
 یا مفضل فوالله برفع عن الملک و الادیان الاختلاف
 بکون الدین کل واحد ابر سید مفضل چگونه خواهد
 بود آغاز ظاهر شدن مهدی چگونه تسلیم او نمایند
 گفت هویدا شود در حال اشیاء تا طلب نماید حال مردم
 را و بلند شود ذکر و نام او و منادی نداده مردم را با اسم
 و کینه و نسب او و بسیار شود مذاکره او نزد محقق و مبطل
 و موافق و مخالف تا لازم شود مردم را بجز شناختن او
 با آنکه ما گفتیم نسب اسم و کینه او را و گفتیم هم نام جد
 پیغمبر است یعنی محمد نام دارد و هم کینه او است یعنی ابوالقاسم

خوانده شود تا نتوانند مردم که بگویند ما نشناختیم مهدی
را پس از آن فرمود امام صادق بخدا قسم بر طرف کند اختلاف
اهل مذهب و ادیان را و مردم بر این دین که دین اسلام است
منتفی شوند و گفت این حدیثی است که در حدیث مفصل
از کتاب هدایه از حسین بن حمدان است و مفصل بن عمر
نزد علمای رجال امامت ضعیف و مجروح و بی اعتبار است
و هم چنین حسین بن حمدان و کتاب هدایه و بغایت بی
اعتبار است لیکن خصوص این حدیث چو ز مضامین
آن موافق سایر احادیث معتبره امامت است علما و شیخا
حدیث اعتنا نمودند و در مجامیع حدیث مانند مستخرج
البصائر و مجار و رساله رجعت و غیرها نقل و ضبط
و از غیر اینها مورایینکه رئیس ملاحده عصر ما که خود را
بهائیه و اهل بیان نامیده اند در کتاب ایشان مطبوعه در
مجموعه بمبئی باب حدیث تمسک نموده برای حقیقت سید
علی محمد شیرازی و اینکه او مهدی موعود و قائم آل محمد
و در سنه هزار و دویست و شصت و شش ظهور نموده
بهر آنکه عبارت او را بعینه نقل کنیم و بعد از آن در پند
و تلخیص آن سخن گوئیم البته بر هر عاقل بصیری که این کتاب
دید و پوشیده نیست که منخرافات و خرافاتی از کتب فارسیه

صوفیه التبیق کرده و عمده حجة او ایاتی است که در باره مکینه
از احم سابقه و منکرین رسالت انبیای گذشته در قرآن
مجید نازل شده با آنکه از اول کتاب نظم و ترتیب مدعا و حجة
و برهان و غرض ممتاز و معارض نیست و بیان نکرده که مدعی
و نویسنده کفار از کذشکان چه دلالت بر صدق سید محمد علی
دارد حقیقت جای شعر معروف است چه خوش گفته است
سعد و زینب که از بیوی و از او نیز نومسنم و ظاهر ادراک زنا
نالیغ ایتقان احتمال نداده که دره ریاست بابت شخص
او میرسد و با آنکه این کتاب بنظر افاضل اهل علم و اطلاع
خواهد رسید و بر کذب و افتراء و جهالت مؤلفا و غیر
می کنند و حجة قاطعه خواهد شد بر بطلان دعاوی عجم
بنام فیما بعد در صفحه ۱۵۵ از ایشان مطبوعه باین عبارت
که بد احادیث واضحی که اصرح از بیان و ثبوت است از همه
غافل و معرض شده اند و چند حدیث که یاد را که خود مطابق
نیافته اند و معنی آن را که ننموده اند متمسک باطل شده
و از سلسله انحراف و الجلال و زلال به زوال جمال لا یرل
محروم و مایوس مانده اند و ملاحظه فرمایید که در اخبار
سنه ظهور آن هوید نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلك
شاعر شده اند و در نفس از هوای نفس منقطع نگشته اند

فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف باموالی فی
 ظهوره فقال فی سنة التین بظهر امره وبعده ذکره باری خبر است
 از این عباد که چگونه با این اشارات و اشیاء لایحه از حق احراز
 نموده اند تمام شد عبارت او شایسته باشد چندی
 روزگار دیده بصیرت و اعینا باز نمایند و اندازه بعضا
 و علم و اطلاع حضرت ابی از ما پیش کنند که شخصی که در
 مقابل علم مذابت خاتم الانبیاء لوای ضلالت افراشته
 و تمامی علمای این مذهب اذرای هوای نفس انگاشته و
 در مقام اسند لال بحدیث برآمده بحدی بی بهره از علم
 و دانائی باشد که نتواند یک حدیث را صحیح نقل کند و خبر
 در لفظ خبر نماید و این اندازه جلافت و رعد و برق کند
 و این یک خبر را صریح و واضح شمارد و احادیث متواتره
 که هزار و سیصد سال در مرئی و منظر علمای اسلام
 در کتب معتبره موجود است تعبیر بچند حدیث نماید
 و درین چند کلمه حدیث مفضل که در چندین کتاب قدس
 موجود است چندین تحریف و تصرف نماید و ملتفت نشود
 که این خبر در کتاب منتخب البصائر و هدایه و بخار و عوالم
 و کتب شیخ احمد احسائی که معتقد این طایفه هست مذکور
 است فکیف باموالی فی ظهوره ندارد و لفظ شبهه را بسند

شد بیل کند و سنین را بجای لیسین بگذارد و نفهمد
 که بعد از تا کیدات حضرت صفای که دانستن وقت ظهور
 مه است مختص بذات اقدس الهی است اگر کسی مدعی شود که
 میدانم شریک و عالم خدا قرار داده چگونه بعد از این بیان
 تعیین وقت ظهور کند و صریحا گوید رسنه شصت ظاهر
 شود فرض کردیم که حضرت صادق ثنائی با این صراحت
 فرموده باشد پس از آن بیانات که اسم او محمد است کنیه
 او ابو القاسم است نسب او معلوم است و همه ملتها در
 زمان ظهور او ملت واحده شود و اختلافات از میان
 برداشته شود چگونه احتمال رود که مراد سید علی محمد
 شیرازی باشد و کجا اختلافات بر طرف شود و در زمان
 زیاده بر هزار حدیث صریح صحیح دلالت دارد که قائم پس
 بلا واسطه امام حسن عسکری است و از برای او دو غیبت
 یکی صغری و دیگری کبری است و شیرازی کجا غیبت
 واقع شد و از همه تناقضات غماض کنیم و گوئیم لفظ سنین
 کدام سنین مراد است شاید مراد دو هزار و شصت باشد
 یا هزار و پانصد و شصت باشد این لفظ محل مبهم چگونه
 دلالت بر هزار دو و پانصد و شصت دارد علاوه بر اینها هوا
 خواهان و فانیان میرزا ابو الفضل و سایر مروّجین او مدعی

ظهور او در شصت و شش بعد از هزار و دویست شده اند
 و در صفحۀ صد و پنجاه باز باین عبارت گوید: رایتان که در
 ملاحظه فرمایید چگونه جمیع این امور وارده و افعال فاعله
 در احاطت قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان
 زوراء میفرماید و فی روضه کافی عن معویه بن وهب عن ابی
 عبد الله ان عرف الزوراء قلت جعلت فداک تقولون انها لله
 قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال قلت سوفی الدوا
 قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن عین الطریق تلك الزوراء
 یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلم بصلح الخلفاء
 قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم این است حکم و امر
 اصحابا آنحضرت که قبل از بیان فرموده اند و حال ملاحظه
 فرمایید که زوراء موافق این روایت رضی است این
 اصحاب را در آن مکان بیدترین عذاب بقتل رسانند و
 جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نمودند چنانچه در حدیث
 مذکور است شنیده اند و بر همه عالم واضح و میرهن است
 حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آنها
 شمس در وسط سماء ظاهر شده تفکر نمایند و اقبال
 بحق نمجویند و بعض احادیث که معنی آن را ادراک نمود
 اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسفر مفرکین

اند بیست این امور مکرر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد
تمام شد عبارت ابقان و بهتر آنکه ما اول حدیث نقل کنیم
تا اندک پس حضرت را بهی واضح شود در صغیر و بیست از
روضه مطبوعه طهرانی است عن معویه بن وهب قال مثل
ابو عبد الله بیست شعر که بنی حقب و بنجر بالزوراء منهم
لیدی الضحی ثمانون الفا مثل ما بنجر البدن تا آخر آنچه در
ایقان نقل کرده جز اینکه لفظ حدیث این است بقتل فیها
ثمانون الفا و حاصل معنی حدیث این است که حضرت صادق
شعری و مقام مثل خواند که شاعر گفته در زوراء آشتیا
هزار نفر در هنگام بلند شدن آفتاب کشته شود مانند
شتر فروانی پس از خواندن شعر از راوی حدیث که معویه
این وهب بود سوال کرد که زوراء کجا است عرض نمود که
بغداد است گفت نه چنین است بشهری رفته گفت بل
فرمود بازار چارپایان دیده گفت بل فرمود آن کوه سبزه از
استاد زوراء نام دارد کشته میشود و آن کوه هشتاد
هزار نفر از اولاد فلان پسر هشتاد هزار کس از یک عشیره
که نسل یک شخص معینه هستند و هر یک از آنها صاحب
برای خلافت دارند گفتیم کیست کشنده ایشان فرمود اولاد
عجم این معنای حدیث الحال شایسته باشد عقلای عصر

در محفل مجمع شوند و کتاب ابقان ابا ز کنند و هر خواہا
 جمال ابی نیز حاضر باشند و از ایشان سوال شود کہ این
 حدیث بچہ دلالی دلالت بر حقیت مذہب بابتہ دارد یا نہ
 ظہور قائم در کجای این حدیث مذکور است و ہشتاد ہزار
 نفر از بابتہ چہ وفاز روی کشتہ شد و در چہ زبان جہائتہ
 و بابتہ ہشتاد ہزار نفر از یک عشیرہ بیوہ اند و ہر یک
 قابلیت خلافت داشتہ باشند چہ قدر شخص بی ادراک
 و بی ہرہ از علم باشد کہ ادراک نکند این حدیث و بطی
 بمسئلہ قیام قائم ندارد و صریح است کہ عدد مقبول ہشتاد
 ہزار است نہ ہشتاد و تمثیل بشعر مذکور کہ صادق ال محمد
 نمودہ کو اہ صدق این معنی است لفظ حدیث ابا غلام
 نقل کردہ چنانچہ ہویدا است شرح کتاب کافی احتمال دادہ
 کہ این حدیث شریف اشارہ بقتل چنگیز باشد یا فتنہ واقعہ
 در شہر ری در زمان مامون عباسی مراد باشد و چہ قدر
 قبیح است کہ شخص کہ این اندازہ نادانانہ اینکونہ دعاوی
 جراف نماید و زبان طعن بعلما و اعلام و فقہای اسلام
 بکشد و چہ قدر مناسب است قول شاعر قدیم اشک
 نو بخار نیست مادام بچی نو باین حال اگر عشق نیاز چاہی
 زیادہ بر این نغرض ابا جیل جہائتہ ننماییم کہ موجب تضییع وقت

الحديث الحاربي والعشرون

وبسندی متصل الی الکلبی و الصدوق فی الکافی و
 الفقیه و الامالی و العلل و اللفظه عن الصادق ع قال لما
 ضرب الحسين بن علی علیها بالسيف ثم ابند و لقطع
 راسه نادى مناد من قبل رب العزة نبارک و تعالی من
 بطنان العرش فقال الا ابنها الامة المنجزة الظالمة بعد
 نبیها لا وفقکم الله الا ضحی و لا فطر ثم قال ابو عبد الله لاج
 والله ما وفقوا و لا یوفقون ابدا حتی یقوم ثامر الحسين
 ثم جعفر فرمود امام صادق که چون زدند حسین پسر علی را
 بشمشیر پس شتافتند شد تا بریده شود سرا و فریاد کرد و فریاد
 کننده از سوی پروردگار از درون بارگاه و گفت بگو
 سرگردان ستمکار پس از پیغمبر خود دست بکار نکند خدا
 شمار برای روز جشن اضحی نه روز جشن فطر پس گفت
 امام صادق ناچار مجذبا سو کند دست بکار نشدند و میخواستند
 شد هرگز ناپیاخیزد خون خواه حسین بیاز علمای اعلی
 در فهم مراد از این حدیث شریف نیز اختلاف کرده اند و
 ظاهرا مراد این باشد که از آثار شهادت حضرت حسین این
 شد که خلفای جور بر مردم مسلط شدند و دولتها ز اهل
 حق و ائمه هدی گردید و دیگران از میان قیام قائم مردم اسلا

موفق نشوند که در عید اضحی و عید فطر یا امام بحق نماز
 عیدین گذارند و موفق هم نشوند زیرا که بعد از وقوع کربلا
 هیچ اتفاق بنفشاد که یکی از ائمه اثنا عشر امامت نماز عید
 برای مسلمین نموده باشند و در حقیقت این حدیث مجر
 ثابت است که جناب صادق اخبار نموده که مردم بعد از شهادت
 موفق نشوند که با امام معصومی نماز عید بجا آورند و
 همین طور تا آخر زمان ائمه اثنا عشر واقع شد قال المجلس
 فی بیان الحدیث عدم توفیقهم للفطر والاضحی اما لا شنباه
 لا شنباه الهلال فی کثیر من اوقات من مذهب الثمیرین
 کما فهمه اکثر اولادهم لعدم ظهور ائمة الحق وعدم استیلا
 لا یوفقون للتصاوتین اما کاملة او مطلقا بناء علی شرائط
 الامام او یخص حکم بالعامه کما هو الظاهر والاخیر عندی
 اظهر والله یعلم انتهی ولا یخفی ما فیہ وقال المحدث الجبیر
 الکاشانی فی الوافی لعل المراد بعدم التوفیق طمأعده القو
 مجواتها وفوائدها وما فیها من الخیرات والبرکات فی الدنیا
 والاخرة وربما یحظر بعض الادنها ان المراد به شنباه
 علیهم والمراد عدم توفیقهم للاتبان بالصلاة علی وجهها
 باذنها وسمتها وشرائطها کما کان علی عهد رسول الله
 وقد ثبتها ابو الحسن الرضا فی زمن المامون فخالوا

بينها وبين انما مها وفي كل من المعين قصورا اما الاول فلعد
مساعدة المشاهدة فان الاشتبا ليس بدائم مع انه لا يضر
لاستنباط حكمه وعدم منافاة لاكثر الصوم وعدم اختصاص
بالمدعو عليهم واما الثاني فلعد مساعدا الخبر الاخير فان
الصلاة غير الصوم والفطر وكيف كان فالدعوة مختصة
بالمختبرين الصائمين من المخالفين انتهى وشار يفوله الخبر
الاخير الى ما ورد في خبر اخر لا وفقكم الله لصوم ولا فطر
وروي في الكافي عن ابي جعفر الجواد ع حيث سئل الراوي
عن الصوم قال جعلت فداك ما تقول في الصوفاء روي عنهم
لا يوفقون لصوم فقال اما الله فدا جيت دعوة الملك فيهم
قلت فكيف لك جعلت فداك قال ان الناس لما قتلوا الحسين
امر الله ملكا ينادي ايها الامة الظالمة الفائلة لغزوة نبيها
لا وفقكم الله لصوم ولا فطر وهو ربه لم يذكر شيئا غير
الخبر في معنى الخبرين وقال الفاضل القزويني في نظم الزهراء
الا قربان عدم التوفيق للصوم انهم يفطرون قبل الغروب
وذهاب الحجة عن قمة الرأس على ما شاهدنا من انهم قائلون
باستحباب تقديم الافطار على الصلاة والشايع بينهم بتجيل
الصلاة قبل الغروب فكيف بالافطار وهذا هو عين عدم
التوفيق للاضحية عدم توفيقهم للتحج لتركهم حج التمتع وطواف النساء

افطر على ما ياتي
بعض الروايات
وعلى التوفيق

وذلك واضح انتهى وهو ساقط عن الاعتناء فاشبه لهم
 لا ماخذله ولم ينكر واجج التمتع ولا طواف النساء بل ما انكره
 هو جواز الاحلال بعد التلبس بعد التمتع او العدول الى
 التمتع من حج القران وعلى كل حال فلا ربط له بالاضحية والدي
 يظهر ان المراد بدعاء الملائكة من الناس عن بركات الصلوة
 مع الامام الحجة في العيدين وان هذا الحجة ان شمل جميع
 بسبب قتل الحسين ع كما ان قتله صار سببا لطول ابتلاء
 الشيعة الى ان تقوم القاصمة واليه اشار الله ع بقوله لا يجر
 ما وقفوا ولا يوفقون ولذا لم يوفق الثلاثة بعد قتل الحسين
 صلوة عبد للناس مع الائمة الظاهرة من ولد علي مرور
 الا زمان حتى ان الامامون في ابامه استندى من مولينا الرضا
 ان يخرج الى صلوة عبد الفطر فلما اتمها وخرج اعاده من انشاء
 الطريق ولم يوفق الناس لصلوة معه نعم قد ورد في التمهيد
 رواية عن محمد بن قيس عن الباقر ع انه كان اذا صلى بالناس صلوة
 فطر او اضحى خفض من صوته الخبر وظاهره بنا في ما ذكرنا وهو
 مخالف للمبصرة المعهودة المعلومة الاموية الا ان يكون
 المراد صلوة من خواص اصحابه سرا ويؤكد ما ذكرنا ما رواه
 المشايخ الثلاثة عن عبد الله بن دينار عن ابي جعفر ع قال قال
 اعبد الله ما من عبد للمسلمين عبدا ضحى ولا فطرا الا وهو

بمحمد لا محمد فيه حزن فقلت ولم ذاك قال لانهم يرون
 حقهم في بدغيرهم واما روايتكم بوقوع الصوم فظني انه خبر
 اضحى وان كان ما روينا عن الكافي بعينه ولكن بغير ما رواه
 في العمل عنه وفي اخره وفي رواية اخرى لفطرو ولا اضحى
 تعالى وحجه اعلم وروى السبكي رضي الله عن ابن طاووس عن
 الله عنه في الاقبال باسناده عن جابر بن عبد الله الانصاري
 قال كنت بالمدينة وقد ولاها مروان الحكم من قبل يزيد بن
 معاوية وكان شهر رمضان فلما كان في اخر ليلة منه امرت
 ان ينادي بالناس في الخروج الى البقيع لصلوة العید فقد
 من منزلي اريدني سبكي علي بن الحسين فغلبنا فامررت
 بسكة من سكان المدينة الا رايت اهلها خارجين الى البقيع
 ويقولون الى ابن يزيد يا جابر فاقول الى مسجد رسول الله
 حتى ائت المسجد فدخلته فما وجدت فيه الا سبكي علي بن
 الحسين قائم يصلي صلاته الفجر فلما فرغ سجد سجدة الشكر
 الخبر ودخل سويدي بن عقلة علي امير المؤمنين يوم عيد قانا
 عنده فاثور عليه خبر السمراء وصحفة فيها خطبة ومليئة
 فقلت يا امير المؤمنين يوم عيد وخطبة فقال انما هذا عيد
 من غفر له والفاثور الخوان والخطبة لبن بطخ بدقي وفي ر
 الواعظين عن امير المؤمنين كل يوم لا يعصى الله فيه فهو

الحديث الثاني والعشرون

وبالتسند متصل إلى مشايخ الأجازة عن الشيخ الجليل أبي
عبد الله المفيد النسابوري في أماليه أنه قال قال الرضا ع
الحسن والحسين وقد أدركهما العبد فقال لا مماناة فاطمة يا أبا
قد تزين صبيان المدينة ونحن فناء باللك لا تزيننا بشيء من
الثياب فما نحن عرايا كما تزين فقالن هما يا فر في العنين إن
يثابكما عند الخياط فاذا خاطها وإثاني بها زينكما بها يوم العبد
تريد بذلك تطيب خاطرهما قال فلما كانت ليلة العبد أعاد
القول على أمهما وقال يا أمهات الليلة ليلة العبد فيكن فاطمة
رحمة طهما وقالت طهما يا فر في العنين طيبا نفسا إذا أنا في الخياط
بها زينكما انشاء الله قال فلما مضى من الليل كان في
العبد أذ فرغ الباب قارع فقالت فاطمة من هذا فنادى يا بنت
رسول الله افتحي الباب فانا الخياط قد جئت بتيابا لحسن و
الحسين قالت فاطمة ففتحت الباب فاذا هو رجل لماراهيب
منه شمتة وأطيب منه رائحة فتناولني منديلًا مشدودًا ثم
انصرف لشأنه فدخلت فاطمة وفتحت المنديل فاذا فيه قميصان
ودراعان وسروالان وردان وعمامتان وخفان فسررت
فاطمة بذلك سرورًا عظيمًا فلما استيقظت حسنا البسناهما
وزينتهما بأحسنين بنين فدخل النبي صلى الله عليه وآله إليهما

بود لعید و هما از میان قتلها و هنها با لعید و حملها
 علی کعبه و مشی بها الی ایهما ثم قال یا فاطمه و ابی الخیاط الذی
 اعطاک الثیاب هل تعرفیه قالت لا والله لست اعرفه و لست
 اعلم از لے ثیابا عند الخیاط فاعلم الله و رسول الله بذلك فقال
 یا فاطمه لیس هو بخیاط انما هو رضوان خازن الجنان و الثیاب
 من حلال الجنة اخبر فی بذلك جبریل عن رب العالمین بن حجر
 امام هشتم فرموده که برهنه بود نزد حسن و حسین و در
 رسیده بود ایشان را روز جشن پس گفتند بمادر خود
 فاطمه ای ماء را را پیش کرده کودکان مدینه گرفتار پس خوانند
 را پیش نکرده را را پیغمبری از جامه تنگ ما برهنه ایم چنانچه می
 بینی و یا سزاوارا را و گفت ای دور و شنی دیدگان من
 جامه های ما نترسد و زنده است هرگاه دوخت و آورد
 را را پیش کنم شمارا در روز جشن میخواست بپوش خوشدل
 کنان دوپیرا پس چون شب جشن شد و باره گفتند
 گفتار را بر مادر خود و گفتند امشب شب جشن است
 پس کرپست فاطمه از روی مهر بانی برد و کودکی خود و گفت ای
 روشنی چشمها خوشدل باشید هرگاه آورد و زنده
 را را پیش کنم شمارا بخواند پس چون گذشت پاسی از شب
 بود شب جشن ناگاه گویدد و خانه را کوینده فاطمه گفت

یکسب پس از کرد مردی ای دختر پیغمبر خدا بکشاد و زامن
دو زنده هستم آورده ام جامه ها را فاطمه گفت کشتودم در
ناگاه مردی بود که ندیده بودم بمنانک ترا از افرینش او و
خوشبو ترا زوی بمن داد دستار خوان و آبنه را و
بر کشتی کار خود و در خانه را آمد فاطمه و کشتود دستار
خوان اناگاه در او بود و وزیر پیراهن و دور و پوش
پیراهن و وزیر جامه و دور و پوش و دستار سرود
موزه و شاد شد فاطمه شادی بزرگ پس چون بیدار شدند
حسن و حسین پوشانید جامه ها را بایشان و از استاهان
نیکو ترا را پیشی پس در آمد در خانه آنها پیغمبر و ز جشن
و آن دو پسر را راسته بودند و بوسید ایشان را و در جشن
گفت مرا فاطمه را و برداشتنشان بستانه خود و بردشان سو
مادرشان و گفت ای فاطمه دیدی و زننده را که بنوداد
جامه ها را ایامی شناسی او را گفت بخدا سو کند نشاند
او را و نمیدانستم نزد و زننده جامه داشته باشم خدا و
پیغمبرش را نثارند باین کار پیغمبر گفت و زننده نبود بلکه
روان کایند از بهشت بود و جامه از جامه های بهشت بود
آیامی داد مرا جبرئیل از نزد پروردگار جنان بیان
سابقه در باب صد و یک امانت و معجزات انبیا و اولیا است

شد که نفوس فوت می شد و تارند موجودات عالم مثال
 غیبی بمعرض عالم شهادت آورند و آنچه رفو و خیال ایشان
 صورت پذیرد در خارج موجود شود و چون صد بقیه کبر
 تصور لباس و خیاط و ذکر او را برای شایسته خواطر ایشان
 نمود خارج پدید آورد و در خبر دیگر نیز وارد شده که در
 روز عید پی سبطین بحضور رسول اکرم آمدند و جامه
 نو خواستند جبرئیل از جامه های بهشتی و جامه سفید آورد
 اند و نو در پیکان رسول در خواست جامه و نگی نمودند
 پیغمبر طشت طلبید و جبرئیل آب یخت حسن خوااهش
 لباس سبز کرد و حسین لباس سرخ خواست جبرئیل خبر
 داد پیغمبر را بشهادت آن و بزرگوار و اهل کوفه و قبایل
 این اعزاز الهی تمام ملائیس سپید الشهدا را از تن او بیرون
 کردند و سبط در تذکره نقل کرده اخذ و اجمیع ماکان
 علیه حتی سروال و این شهر آشوب گفته سراویل فوقانی را
 بیرون کردند و حدیث جمال و بند سراویل از وقایع مستفیضه
 دو کتباست نعم ما قبل لئن کان ثوبی فوفیتمه الفلاس

قلی فیه نفس و ن فیمنه الانس

الحديث الثالث والعشرون

وبالتسليم متصل الى الشيخ الاجل عماد الدين الطبري في

كتاب بشاره المصطفى عن الأعمش عن عطية العوفي قال حدث
مع جابر بن عبد الله الأنصاري أن ابن فبر الحسين فلتا وردنا
سكريلاء دني جابر من شاطئ الفرات فاغسل ثمانين رداء
وارتدي باخر ثم فتح صرة فيها سعد ونثرها على بدنه ثم لم يخط
خطوة الا ذكر الله حتى اذني من القبر قال المسنيه فالمسنيه
فجر على القبر مغشبا عليه فرشنت عليه شيا من الماء فاقاق
وقال يا حسين ثلاثا ثم قال حبيب لا يحيب حبيبته ثم قال وانك
لك بالجواب قد شحطت وذا جلك على انثاجلك فرفق بين
بدنك وراسك فاشهد انك ابن خير النبيين وابن سيد
المؤمنين وابن حليف الثقوي وسليل الهدى وخامس
اصحاب الكساء وابن سيد الثقباء وابن قاطع سيد النساء
ما لك لا تكون هكذا وقد غدت لك كف سيد المرسلين و
ربيت في حجر المنقبين ورضعت من ثدي الايمان وفطمت
بالاسلام طبت حيا وطبت ميتا غير ان قلوب المؤمنين
غير طيبة لفراقك ولا شاك في الحجرة لك فعليك سلام
الله ورضوانه واشهد انك مضيت على ما مضى عليه
اخوك يحيى بن زكريا ثم جال ببصره حول القبر وقال السلام
عليكم ايها الارواح التي حلت بفناء قبر الحسين وانا
برحلة اشهد انكم اقمتم الصلوة واتيتم الركوة وامرتم بالمعروف

وخبستم عن المنكر وجاهدتم الملحدين وعبدتم الله حتى انكم
البقيين والذي بعث محمدا بالحق لقد شارككم فيما دخلتم
فيه قال عطية فقلت كيف لم تضبط وادبوا ولم نعمل جبلا و
لم نضرب بسيف القوم قد فرق بين رؤسهم وابدانهم و
اولادهم وارملت الازواج فقال لي يا عطية سمعت جدي
رسول الله ص يقول من احبب قوم احشر معهم ومن احب
عمل قوم شرك في علمهم والذي بعث محمدا بالحق ينبغي ونبه
اصحابي على ما مضى عليه الحسين واصحابه خذوني نحو بيت
كوفان فلما صرنا في بعض الطريق فقال لي يا عطية هل اريد
وما اظن انني بعد هذه السفرة ملائكت احب محمدا محمد
ما احبهم وابقض مبغض ال محمد ما ابغضهم وان كان صوابا
فواما وارفق محمدا محمد فانه ان نزل قدم بكثرة ذنوبهم
ثبت لهم اخرى يحبهم فان محبهم يعود الى الجنة ومبغضهم
يعود الى النار ثم عطية عوفي كفت بيرون رفتهم يا جابر
يسر عبد الله انصاري كد يدن غام كور حسين يسر على
يسر ابوطالب رايس د رآمدیم در کربلا نزد يك شد جابر
از لب قرأت و شست و شو نمود پسر لنگ نمود جامه را
و برد و شش انداخت بكن بر ايس بر كشود هم بخارا كه در
مشك مين بود و پياشيد بر تن خود و كام نزد كامي را

مکرانکه یاد نمود خدایا انا منکامی که نزد یک از کور شد گفت
 بمن دست مرا روی کور کن و پس گذاشتم دست و مرا
 پس افتاد بر سر کور و پش پش اب بر روی پاشید تا به
 آمد و سر بار گفت ای حسین پس گفت اباد و دست پاشید
 دوست خود را پس گفت کجا توانی پاشید گفت دست و
 خوز لیسید رکهای کردن تو بر مبانۀ شانه نوی و جدائی افکند
 مبانۀ تو و سر نوی کواهی دهیم که نوی بر بن پیمیرانی
 پسر بزرگ گردان و هم سو کند پسر کار می زاده راه
 نمائی و نیم یاران کلیم و پسر بزرگ مهران و پسر فاطمه بزرگ
 زنان و چگونه چنین نباشی و پرورش زاده نورانی
 بزرگ پیغمبران فرستاده و پروریده شدی و کار
 پسر بزرگان و شیر خوردی از پستان کور و بدن بخدا و شیر
 بریده شک باسلام پاکیزه بودی در زندگی و پاکیزه بودی
 در مرد کی جز آنکه دهای گردان خوش نیست برامی جدا
 تو و نادان نیست و پیکوئی برای نوی بر نو باد و رود خدا
 و خوش روی او و کواهی دهیم که نو کند شنی بر آنچه گذاشت
 بران بچی پسر ز کربا پس گردانید جابر چشم خود را کرد کور
 و گفت درود بر شما ای جانها ای که فرو دامد بد بگردا کرد
 کور حسین و جاکر فبید بجا باش او کواهی دهیم که شما بیاد

نماز را و داد بدیدم راه خدا را و فرمان داد بدیدم و باز
 داشتید از بدیدم و شش کردید از این بر کشته گان را و
 بنام که نمودید خدا را تا رسید شمار از امر که سو کند بآنکه بر
 آنکه بخفت محمد را بر اسنی که هر اینه اینها بودیم ما شمار از در
 آنچه را آمدید را و عطیه گفت گفتیم مر جابر را چگونه اینها
 ایشان و فرود نیامدیم مارودی او را بالا نرفتم کوهی را
 و نزدیم بتمشیر و این گروه جدا بی افتاد میان سرها و تنها
 ایشان و بچه ها اظهار می شوهر شدند زهای ایشان پس
 گفت ای عطیه شنیدم از دوست خود پیغمبر خدا که می
 گفت هر که دوست دارد کرد و هر ابر اینک خسته شود با ایشان
 و هر که دوست داشته باشد کار کرد و هر اینها از شود
 در کار ایشان سو کند بآنکه محمد را بر اسنی فرستاد که آهند
 من و یارانم بر چیز نیست که گذشتند بر او حسین و یاورانش
 پس آنکه گفت بیدم مرا سوی خانه های کوفه پس چون در افتاد
 در پاره از راه گفت مرا ای عطیه یا سفارش کنم ثورا و
 کمان ندارم که بخورم ثورا پس از این بیابان بریدن و
 بدار دوستدار کسان می رانند گامی که دوست دارد
 ایشان را و دشمن دارد دشمن ایشان را هنگامی که دشمن
 دارد اهل را و اگر چه روزه دار و نماز گذار باشند و مدارا

کن دوست گشتا محمد زاپس بدو رسید که اگر بلغزد از آنها یا
 در بستای گیاهان شان استوان بماند بگری از راه دوستان
 ایشان بدو رسید که دوست ایشان بر کشت بهشت نماید
 دشمن ایشان باز کرد بدو و زخ بیانات درین خبر معبر
 مذکور نیست که زیارت جابر در روزار بعین بوده یا
 روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول
 شهادت بود یا بعد ولیکن مذکور در سایر کتب شیعه
 تحقیق هر دو امر است ظاهر این است که از مدینه برای
 ادراک قبض زیارت حرکت بجانب کوفه نموده و شبی در
 که جابر در زمان حرکت حضرت سید الشهدا جابور
 مدینه بوده چنانچه مکالمه او با آنحضرت در ثاقب المنقب
 مرویست و هر حال و در اهل بیت اکبر بلا در روز
 اربعین بستای فرموده اند از عامه و خاصه مانند اینها
 و ابن طاووس ابو مخنف صاحب کتاب نور العین از عبد
 امالی صدوق بن ظاهر شود که گوید خوج علی بن الحسین
 بالنسوة و رد الی کربلا و در سیره و تاریخ محفوظ
 که بعد از سال شهادت اهل بیت مسافریم بفرات و ننموده اند
 و شیخ جلیل معاصر نوری اعلی الله قدره و نور فیه در
 لؤلؤ و مرجان انکار بلیغ فرموده بلکه گوید رفتن اهل بیت

از کربلا بکوفه و از کوفه بشام و مراجعت بکربلا در مدت
چهل روز از قبیل تمنعات است بمیان کوفه و شام فربس
دو پست فرسخ است عبور اهل بیت از شرف قرأت بود
و از تکریت و بعلبک و قنسرین و حلب گذشتند اندوخته
روز هم در کوفه برای وصول اذن بکربلا قیامت داشتند
چگونه تصور شود که در ظرف یکماه با کمترین اربابا
اهل بیت و پست فرسخ راه طی نمایند و هفت روز باز داد
هم در شام اقامت نمودند و راه شام بحجاز و عراق قدر مشکی
ندارد که در اثناء راه از نماندن پیشروا هشی این معنی نماید
و چگونه نماندن به اجازه بزرگواران نماید و هرگز احتمال نرود
که ملاقات سید العابدین با جابر شده باشد و هیچ کس
در خبر بشارت المصطفی نباشد و زائر اول جابر است حضرت
باشد مع ذلک مشهور این باشد اول زائر جابر است این
است تمام ما حاصل از کلام شیخ جلیل طایب مسدود حاصل
او زیاده بر استنباع چیزی نیست امور منقوله و ایشان
باستغراب تکذیب کرد اگر چه سید طایب با آنکه خود
او در کتاب معروف ورود اهل بیت زاد را راجع ذکر
کرده در کتاب ایشان استنباع نموده و هرگاه کسی ناقل و تتبع
در وضع مسافرت اعراب خصوصاً عوازمه سابقه نموده

باشد میداند که اینگونه طی مسافت ایشان خلاف عادت
 نیست خصوصاً هرگاه قافله شتاب داشته باشند و آن
 قبیل سرعت سیر مسافرت بی معهود است مثلاً طبریه اعظم
 میانه حرمین شریفین زیاده بر صد فرسخ است حضرت حسین
 در پنج یا چهار روز طی نمود زیرا که مضبوط است شب بیست
 هشتم رجب از مدینه خارج شد و سیم شعبان در مکه بود
 الیوم حاج با سیر سریع این مسافت داده روزی باطریقه روز
 عبور کنند و بعضی از ثقات مدعی مسافرت از شام بغداد
 در یک اسبوع شدند و در مصباح کفعمی و رساله تواتر
 شیخهای و محدث کاشانی در تواتر شیخ و رود اهل
 بیت زاد روزه صفر و شام از مسلمات گرفته اند و رود اهل
 بیت زاد روز در بین عیدینه شیخ مفید و شیخ طوسی
 صحت ذکر کرده اند پس باید با استنباط و تدبیر و اینکه شیخ
 گفته مراد بعثات رجوع عیدینه خروج از شام است چنانچه
 آنروز راجع به منته مدینه شد و بغایت عید است و در
 اقبال سید نصر می بود و مدینه دارد پس میسر است که
 در هجدهم محرم از کوفه خارج شده باشند و غره صفر در
 شام وارد شده باشند و این زیاده منظر و روزان نشد
 باشد یا بطریق سریع غیر معناد خبر رسیده باشد و هفت

روزی چند آنچه مریض است و شام اقامت نموده باشند و
 در ظرف و از ده یا سیزده روز بکریلا وارد شده باشند
 و آنچه بعضی مورخین غیر معتمد گفته اند که تا اربعین در کوفه
 اقامت کردند از درجه اعتبار ساقط است و ممکن است که
 از شام تا حجاز طرف عید باشد که بعضی آنها حد مشرق
 میان حجاز و عراق داشته باشند و نعمان بن بشیر هم مامور
 باطاعت و رعایت اهل بیت بود و اما عدم تعرض در خیر
 بشاره المصطفی از ملاقات اهل بیت چون از عرض از کافران
 خارج بود و وضع کتاب برای منافی فضایل شیعه است
 از این جهت گرفته شده در هر حال وجهی برای تکذیب و رد
 اهل بیت بکریلا نیست و نیز بحسب عادت بعد تمامد که آن
 قافله دل شکسته که با کراه و اضطراب از کربلا کوچ کردند
 و از کربلا و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه شهدای
 خود را مقابل آفتاب افتاده دیدند بدون گاهی بر حال اطفال
 مفدسه و اطلاع بر معالیه حال بدینه رجوع کنند و بربار
 آن تربیت مفدسه فائز نشده برگردند امیر معزی بنیو گفته
 ای سائبان منزل مکن جز در دامن تابک زمان آری کم بر ربع طلال
 ربع زد لم پر خون کم طلال را چو خاک دم کلکون کم از آب چشم
 از روی ماه خرکی ایوان همی بینم و زلفان سرو سبزی خالی همی بینم

و موافق روایت این طاووس چون اهل بیت بان سر و پیر
 اقامه نماز نمودند و زنان آن ناحیه نیز مجتمع شدند و سو
 کردند و در ورود اربعین اهل ذکره مرثیه خوانان کاذب
 بارده مخترع است که از مؤلفات اسائید خود ضبط کرده
 انداعراض از ذکر اظهتر است اشعاحکیم نظامی برای کتاب
 و تصویر و رود اهل بیت و کرید با الحیف و مناسب

چون شوشه پدید	الماس شکسته و جگر دید
در تربت افشاد بهوش	بگرفتش چون جگر داندوش
انکس که اسپریم کرد	چون باشد چون پتیم کرد
نومید شده زد سنگری	بازل عنری بی اسپری
چندان زمره سر شک چوین	کاندام زمین بخون در امین
گفتای بد رای بد و گناه	کافرنه بفرغینما
من به پدیری ندیده بود	نخست کونکه از موند

و از توصیف جابر درین حدیث حضرت حسین را بخواص
 اهل کسان نماید که این لقب از القاب معروفه حضرت بوده
 و حدیث اجتماع اهل بیت عصمت تحت کسا از احادیث
 متواتره اسلام است و در تفسیر ایه مباهله و ایه تطهیر
 مفسرین عامه و خاصه ضبط کرده اند و اما حدیث کسا
 معروف در زمان در کتب معتبره نقل شده و از حضرت

منتخب شیخ طریقی است خالی از اختلاف و متن نباشد
و خان خصائص منتخب بر اهل علم مکشوف است در آخر
حدیث و ما اکملوا قال الله الخ مجهول الثانی و مفصل
از متن حدیث است اگر چه مضامین مرقیه در بین خبره طابق
با احادیث معتبره امامیه است آنچه را که جابر در آخر حدیث
بان اشاره نموده و وصیت کرده عطیه عوفی سر آن اهل
علم و حدیث از طبقه تابعین اهل کوفه است از محدثان و ستا
اهل بیت و دشمنان ایشان موافق است با اخبار معتبره
که یاد و سنی اهل بیت پیچ علی خیر و نوسازد و یاد شعیب است
همه طاعنی سود ندهد و حدیث خط الکعبی ده قبل الصادق
ان استیاء الحمیری لبنا من الشراب فقال ان زلت له قدم
ثبت له اخوی و ما اشد عند فیصد نه که عمر و باللوی
الخ جعل بقول شکر الله لا سمعیل قوله فقیل له انه لیسیر
التمیذ فقال یحق مثله التوبه ولا یکبر علی الله ان یغفر الذنوب
تحببنا و ما دحینا و فرب منه فارواه الکشی انضار و ارجی
ماروی فی اهل المحبته و الولا به فارواه الشیخ فی القذیب
فی الزیارات بسنده عن زید الشحام قال سئل ابو عبد الله
عن رجل و نحن عنده فقیل له مات فخرج علیه فقال رجل من
القوم له علیه بئیر فغلبنی علیها و ستاها بیره قال فاستبنا

ذلك في وجه أبي عبد الله فقال انري الله ياخذ ولي علي عليه
 فيلقيه في النار فيعذبه لاجل ذنبك قال فقال الرجل هو في
 حل جعلني الله ذاك فقال ابو عبد الله افلا كان ذلك قبل
 الان وعن عوان الراوندی روى ان الله تعالى قال لموسى
 هل علمت في عملا قط قال صليت لك صمت و تصدقت و
 ذكرت لك قال الله تعالى اما الصلوة فلك برهان والصلوة
 جنة والصدقة ظل والذكر نور فاقى عمل علمت قال موسى
 دلتني على العمل الذي هو لك قال يا موسى هل فالتبت في ولبتا
 وهل غاديت في عد و افط فعلم موسى ان اغسل الاعمال المحب
 في الله والبغض في الله واليه اشار الرضا بمكثوبه كن محبا
 لال محمد وازكك فاسفا وكن محبا لمحبيهم وان كانوا فاسقين
 ومن شيون الحديث ان هذا المكثوب هو الا عند بعض اهل
 كرسند فرية من نواحينا الى اصفهان ما هو وفعنه ان رجلا
 من اهلها كان جمالا لمولينا ابى الحسن ع عند توجهه الى شرا
 فلما اراد انصراف قال له يابن رسول الله شرفني بشي
 من خطك ابرك به وكان الرجل من العامة فاعطاه ذلك المكثوب
 انتهى ولكن ينبغي لاهل محبتهم ان يوزعوا ويحبوا عواما
 فضالحن المحبة وحياء منهم لئلا ينفر الناس عن محبتهم
 روى البرقي في مشارفه ان رجلا من المنافقين قال لولانا

الرضاء ان من شيعتك من يشرب الخمر على الطريق لا يبرعون
 عنه واعتزله خرفا ل مثل ذلك فمروا وجهه لشريف
 اجباء ثم قال الله اكرم من ان يجمع بين ريس الخمر وحبنا
 اهل البيت في قلب المؤمن وروى قريب منه في رياض الجنان
 عن الصادق عليه السلام **الحديث الرابع والعشرون**
 روى الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب في المناقب عن ابي
 الجحاح عن ابي رافع قال كنت لاعبا الحسين وهو صبي بالمدائن
 فاذا اصحاب مدحانه مدحاني قلت لا احملك كما لم يخلني
 فيقول اما نرضى ان تحمل بدنا حملا رسول الله ثم جهر بورافع
 كفت هم بازي بودم باحسين در هنگام کودکی بگوهای
 غلطان پس هرگاه میر سپید کوی من کوی او را می گفتند و
 کی مرا می گفت میخواستی سوار شوی برد و شبیه پیغمبر و
 میکشید او را پس وای کناشتم او را چون میر سپید کوی
 او کوی مرا می گفت من هم دوش نکم تو را چنانچه دوش نکند
 مرا پس می گفت باخشنود پیسنی دوش کنی ننی که دوش کرد
 او را پیغمبر خدا بیانات مقام عصمت و شرافت نفوس مقدسه
 معصومین منافاتی با لعب و زمان کودکی که از لوازم بشریت
 است ندارد زیرا که اینگونه امور نقصان نیست بلکه از قبیل
 لوازم طبیعت است مانند اكل و شرب و نوم و لعب با امور متباین

از منقذات کودکی است ازین قبیل است و این اهوچه
 که برای پیغمبر هدیه آوردند و حضرت حسن مجتبی علیه السلام
 حضرت حسین را آمد بد برادرش اهوچه دارد و باری
 کند پرسید از کجا آورده جواب گفت جدم بمن عطا کرد
 او نیز خدمت رسول آمد و بچه اهود را خواست نمود رسول
 منبخر شد چه جواب گوید که ناگاه اهوچه هویدا شد و بچه
 همراه داشت و بزبان فصیح عرض داشت یا رسول الله ما
 دو بچه بود یکی را حساد صید کرد برای شما هدیه آورد
 من بدان بیکر دل خوش بودم ناگاه او از من شنیدم که
 بفرستد نزد رسول خدا بپر که حسین از او بچه اهوچه خوا
 و نزد یکسنت گریان شود و بگریه او ملالت که گریان میشوند
 امشاع حضرت حسین را این نکر داشتند با او که غیر
 معصوم شایسته نباشد میل بر معصوم شود مثل
 آنکه برد و بش کشیدن رسول حسین را نیز اشاره بیهوش
 و جلالت قدر ایشان بوده و مکرر در احادیث شیعه و سنی
 وارد است که اند و طفل را بر شانه خود سوار میکرد و میفرمود
 نعم الجمل جملکما و نعم الراکبان انما بلکه در مناقب مذکور است
 دو یکسوار و دو طرف گذاشته بود که بدست حسین بدهد
 و بسیار مانع میزد و نماز را طویل میگردانید تا حسین از دست

از حال ابو ذافع
 ع

او بطیب خواہم فروزا بدو بجا یہ کہ سبب طول سجدہ پیش
جواب گفتار مخلصی اینجی محمل است کہ عمل خودن رسول
حسنین را برد و شرح خود اشارہ بامر معنوی باشد کہ نسل
رسول از صلب آن دو نور پاک خواهد بود و ہم فرمودہ کہ
نسل ہر پیغمبری از ولد آن کو را و بودہ مکر رسول خاتم کہ نسل
او از دختر او است و متباد است این مطلب حدیث شریفی
کہ شیخ شہید دراربعین خود روایت کردہ و از معانی
و علل ہنرمندیست از عبدالحجبت کہ گفت سمعت محمد بن حرب
الہمدانی امیر المذنبین بقول سئل جعفر بن محمد عن فضلك
باب سوال الله في نفسه مسئلة او يدا ان سئلك عنها قال
ان شئت اخبرتك بمسئلك قبل ان تسئلي و ان شئت
فسئل فقلت باب سوال الله و باي شيء تعرف ما في نفسه
فيل سؤالي عن قال بالتوهم اما سمعت قول الله عز وجل
ان في ذلك لآيات للمؤمنين و قول رسول الله انقوا
المنق من فانه ينظرون و الله عز وجل قال فقلت له باب سوال
الله فاجبرني مسئلتني قال اردت ان تسئلي عن رسول
والله لم يطوق حمله على عند خط الاصنام عن سطح الكعبة
مع قوته و شدته و ما ظهر منه في قلع باب بجزير و الرمي بها
و زانه اربعين ذراعا و كان لا يطوق حمله اربعون رجلا و قد

كان رسول الله بركب الناقة والفريز والبغلة والحمار ويرك
 اليه في ليلة المعراج وكل من ذلك دون علي في القوة والشدة
 قال فقلت له عن هذا والله اردت ان اسئلك يا ابن رسول الله
 فاخبرني فقال ان عليّ اسم له برسول الله شرف وبه ارتفع محمد
 وبه وصل الى اطفاء نار الشرك في ابطال كل معبود دون
 الله عز وجل ولو علاه النبي لم يخط الاضنام لكان بعلي نفعاً
 ومشفقاً واصلاً الى حط الاضنام ولو كان ذلك كذلك
 لكان افضل منه لا ترى ان عليّ اقال لما علوت ظهر رسول الله
 شرفه ارتفعت حتى لو شئنا ان انا السماء لنلنها اما علمت
 ان المصباح هو الذي يهدي في الظلمة وانبساط نوره
 من اصله وقد قال علي عليه السلام انما من احمد كما انضوء من الضوء
 اما علمت ان محمداً وعليّ كانا نوراً بين يدي الله جل جلاله قبل
 خلق الخلق بالفي عام وان تلك النارات ذلك النور رات
 اصلاً فداشعب منه شعاب لا مع فقالت الهنا وسيدنا
 ما هذا النور فاوحى الله عز وجل اليهم هذا نور من نوري
 اصله نبوة وفرعه امامة اما النبوة فامجد من عبدي ورسولي
 والامامة فلعل حجتي ووليي ولو لاها ما خلفت خلفي اما علمت
 ان رسول الله رفع يدي على يغير خم حتى نظر الناس الى
 بياض ابهامي فجعله مولى المسلمين وامامهم وقد احمل

الحسن والحسين يوم خطبته بنى التجار فلما قال له بعض اصحابنا
 فاولني احدهما يا رسول الله فقال نعم الحامل انا ونعم المراكبا
 وابوهما خير منهما وانه كان يصلي باصحابه فاطال سجدة من
 سجدة فلما سلم قبل له يا رسول الله لئلا طلت هذه السجدة
 فقال علي عليه السلام ان ابني ارثلني فكريه فان اعجله حتى تنزل وانما
 اراد بذلك ضمهم وتشريفهم والنبي ورسول بنى امام وعلم
 ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطبق لجل انشغال النبوة قال محمد
 حريصا لئلا يزدني بامر رسول الله فقال انك لاهل للزيادة
 ان رسول الله حمل عليا على ظهره يريد بذلك انه ابو ولده وامام
 الامة من صلبه فاحول دأته في صلوة الاستسقاء واراد
 ان يعلم اصحابه بذلك انه قد تحول الجذب خصباً قال فقلت له
 زدني يا ابن رسول الله فقال احمل رسول الله عليا يريد
 بذلك ان يعلم انه الذي يخفف عن ظهر رسول الله فاحمله
 من اليمين والى الشمال والى اليمين والى الشمال فقلت يا ابن رسول
 الله زدني فقال انه فاحمله وما حمل لانه معصوم لا يحمل وزرا
 فيكون اقوالهم وافعالهم عند الناس حكمه وصوابا وقد قال النبي
 صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى يحب من غفرها
 لي يود ذلك مني وجعل يغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
 وما تأخر وما انزل الله تبارك وتعالى بها آياتها الذين آمنوا

انفسكم

عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ
 ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ وَعَلَى نَفْسِي وَآخِي أَطِيعُوا عَلَيْنَا فَإِنَّ مَطَهْرَ
 مَعْصُومٍ لَا يَضِلُّ وَلَا يَشْفِي ثُمَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَلِأَطِيعُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ
 الْآيَةُ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرُ الْوَاخِرِينَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
 عَلَيْهِمَا عِنْدَ حَطِّ الْأَصْنَامِ مِنْ سَطْحِ الْكَعْبَةِ مِنَ الْمَعَانِي إِلَى
 أَرَادَهَا قُلْتُ أَنْ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَخْبِرُنِي فَحَسِبْتُ مِنْ ذَلِكَ مَا
 قَدْ سَمِعْتُ قَبْلُ الْإِسْمِ وَقِيلَتْ رَأْسُهُ وَقِيلَتْ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ
 يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ **بِحَدِيثِ الْخَامِسِ وَالْحَشِينَ**
 وَبِالسَّنَدِ الْمُنْتَصِلِ إِلَى شَيْخِ الطَّائِفَةِ قُدْسُ سِرِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَجَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَقُولَانِ أَنَّ اللَّهَ
 عَوَّضَ الْحُسَيْنَ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَالشَّفَاعَةَ
 فِي ذُرِّيَّتِهِ وَالشَّفَاعَةَ فِي ثَرْوَتِهِ وَاجَابَةُ الدُّعَاءِ عِنْدَ فِرِّهِ وَلَا
 نَعْدَا بِأَمْرٍ زَائِرٍ جَائِئٍ وَأَجْعَلْ مِنْ عَمْرِهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَتْلُهُ
 لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ هَذَا الْخِلَالُ نَسَالَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَفْسِهِ
 قَالَ إِنَّ اللَّهَ الْخَفِيَّ بِالنَّبِيِّ كَانَ مَعَهُ فِي دَرَجَتِهِ وَمَنْزِلَتِهِ
 ثُمَّ نَزَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ
 الْحَقُّنَا فِيهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ثُمَّ جَعَلَ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ كَقَوْلِهِمْ شَيْئًا مِنْ
 أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي جَعْفَرٍ سِرٍّ أَوْ كَمَا يَكْفِيهِمْ بِلَدِّهِمْ سِرٌّ خَدَّاهُ

بر آوردن حسین از کشتن او اینکه گردانید پیشوا را
 در زادگان او و یهودی زاد و خاک کور او و بر آمدن
 خواهش از د کور او و شمرده نشود روزهای دیدار گمان
 او از زندگانی ایشان گفت محمد پسر مسلم پس گفت مرا با عبد الله
 را که این بهره ها برده شد بحسین پس چه چیز برای خود او است
 گفت بدو سینه که خدا را ساینده و زایه پیغمبر و هم پایه او است
 در جایگاه او این خوانند ابو عبد الله ای پادشاهان امامت است
 الهی است که در دشت پر او پیر و خاقت نفوس نورانیست در
 اشخاص معینه مقرر شده که ابد تغییر دین پر نیست این چنین
 بحسب قابلیت استعداد ذاتی و احاطه علم اقدس ذاتی بصدد
 افعال و حصول الطواریکه موجب استحقاق این مرتبه و
 بوده از جمله شهادت و مقام الوهیت حضرت حسین در عالم
 تقدیر موجب شایستگی او که از ایجادش بود برای امت
 و ریاست اهل بوجید و چون منصب امامت و حقیقت
 خلافت کبری الهی است که قابلیت و ساطعه فیض و مظهر
 اسماء و صفات باشد پس چنین نباشد که چنین شخص
 امام با اختیار مردم باشد چنانچه معتزله گمان کرده اند و
 هم چنین عبارت از وصایت مطلق نیست که هر یک از اولاد
 توانند بر او طمع نمایند و عبارت از سلطنت استیلای

بفهم و غلبه و واداشتن مردم بر احكام اسلاميه و اجراء
 حدود و اقامه معروف و نهی از منكرات نيست چنانكه بايد
 گمان برده اند و چون اين معني از اسرار خفيه بوده بعضي از
 اولاد ائمه اثني عشر گمان مي کرده اند كه براي ايشان خطي و نصيه
 است يا آنكه هيجوم و بيعت عامه موجب نجر يك خيال ايشان
 ميگردد بده و عقل و نقل بر طبق آنچه نگاشته شده مطابق و
 متعاقد است و دعوائی بعضي از علويين و خروج ايشان
 بسبب از جهه عدم اطلاع بر حقيقت امر بوده يا مقصد صحيح
 ديگر مي باشد اشته اند و مردم گمان داشته كه مدعي امامت است
 چنانچه در حق زيد شهيد و بعضي ديگر وارد شده و در كتاب
 منتخب النصار حديثي وارد است از حضرت باقر العلو م قال
 لما قتل الحسين ارسل محمد بن الحنفية الى علي بن الحسين فقلت
 به ثم قال يا بن اخي قد علمنا ان رسول الله م كان الوصي
 منه و الامامه من بعده الى علي بن ابي طالب ثم الى الحسن
 ثم الى الحسين و قد قتل ابوك و لم يوص و انا عمك و اخو
 ابيك و ولدني من علي في سنة قديمي و انا اخو لها منك
 في حداثتك فقال لا تنازعني في الوصيه و الامامه و لا
 تخاجني فقال له علي بن الحسين يا عم ان الله و لا ندع ما ليس
 لك بحق اني اعطيتك ان تكون من الجاهلين ان ابي باعما و هو

الی فی ذلك قبل ان یوحی الی العراف و عهد الی فی ذلك قبل
 ان یتشهد بساعة و هذا سائر رسول الله فلا یتعرض
 لهذا انی اخاف علیک ان یتکون من نقص الامر و تشن الخصال
 ان الله ینارک و تعالی لما صنع الحسن مع معونه لعنه الله ما
 صنع الی ان یجعل الله لوصیته و الامامه الایة عقب الحسن
 و اما بودن شفا در ثریب مقدسه محل یواثر اخبار امامیه
 و از جمله خبریات قطعیه طائفه حقه است و تخلف شفاء
 در بعض اوقات بسبب جود موانع است چون تاثیر تربیت
 و عاوسان و نوسانات شرعیه با طبیعه نحر اهد بود تا
 تخلف نکند بلکه مؤثر طبیعه هم با تخلف شرط با وجود موانع
 تاثیر نکند و از شرایط تاثیر تربیت حسن عقیده و تاثیر تربیت
 چنانچه در کامل الزیاده می بیند که ابن ابی یعفور عرضه داد
 خدمت امام صادق که بسیار باشد که بعضی استشفای تربیت نماید
 و نفع بخشد فقال لا والله الذی لا اله الا هو ما یأخذ احد
 و هو یری ان الله ینفعه به الا نفعه الله به و از جمله شرایط استشفای
 تربیت محفوظ بودن تربیت است و محل پاکیزه و نگاه داری
 با احترام از امام باقر و و انبیا که محمد بن مسلم شکایت نمود که
 ما گاهی استشفای تربیت کنیم و سودی ندید فرمود هرگاه
 تربیت مکشوف باشد مرضای جنیان استشمام رائح و تمایزند

و بر کشتن از این نیت که نه غایب نشود و اما شاید نشود تربیت
برای امری که در دین مکرر آنکه همان ساعت اقامه با بدین فرموده که
تربیت از در خود و چون به چنانا پاک نگذارید که اثر آن خواهد
رفت و از جمله شرایط ذکر اسم الهی است نزد باز کردن بسته نش
که شیطا طین و جیبان نتوانند دست بمالند بر او چنانچه
در کامل است که شیطا طین و گناه جن حسد می برند بدین
بر تربیت چون نتوانند با ملایکه داخل حائر شوند چون کسی
بیرون بود شیطا طین هجوم بروی کند و دست مالی کند
و حضرت رضا (ع) بای حقه ثمالی فرموده باین سبب تاثیر نکند
تربیت پس هرگاه تربیت گرفتنی مسنور بدار او را و ذکر خدا
بر او بسیار کن و استخفاف با او مکن و بحسن یقین اخذ کن
تا سود بخشد و در واپاست قرائت انا انزلناه و فاعلمه و قلا
اربعه بر تربیت وارد است از شرایط خواندن دعا است چنانچه
در خبر است که مردی خدمت جناب صادق (ع) عرضه داشت
که شما فرموده اید تربیت حسین (ع) از دواهای مقرر است
بوده و می نگذرد مگر آنکه بشکند و او فرمود چنین است
داشت و خوردن و قائم نبرد فرمود برای تربیت دعا بخوان
که بدوزان دعا فائده ندهد پس چون خواهی بگری بوس
از او و بر چشمان بگذار و بگو اللهم انی استلک بحق الملک الک

فبعضها واستئذ بك بحق النبي الذي خضعت لها واستئذ بك بحق
الوصي الذي حل فيها ان تصلي على محمد وآل محمد وان
تجعل شفاء من كل داء وان اذامن كل خوف وحفظا من كل
سوء پس بربند او نواز و جوان سورة قدر راود و احادیث
همی مؤکدا از خرید و فروش ثوب مقدسه وارد شده و زو
شده که هر که بفروشد ثوب را یا بخرد مانند کسی است که
یکم از حضرت ائمه و فروش کرده باشد و از سنن مؤکده
سیر کونین از ثوب مقدسه است که احادیث در فضیلت
آن بسیار است بدین شرح ثواب آن حاصل شود برای کسی
که سیر ثوب در دست داشته باشد و هرگاه سهوا
بگرداند بر دانه بیست حسنه برای او نوشته شود مؤلف
گوید عجیب است از هر یک سیرها از اسرار حیوانات
با حسنه میوه و چوب سنگ کبرند با آنکه شیعه مذهب
هستند و این انداز برکات و حسنات بر خود تقوی نمایند
مجال آنکه اینها بر نیک و صفا اینگونه خیالات فاشی از
عقل و جهالت با ضعف عقیده است اعاذنا الله و استعا
المؤمنین منه و باید دانست که مراتب فضیلت ثوب با عیسا
فرب و بعد از قبر شریف مختلف شود تا چهار میل و فرسخ
و هفتاد ذراع از جوانب آن جمع محدود شده و شرح این جمله

در کتب مفصله مزبور است و این زبان هر چند زیر زمین
گرفته شود بهتر است و محقق نباشد که اهل شن و سب را
بهره از استشفای تربیت نیست بلکه گاهی تاثیر مضد نماید چنانچه
در امالی شیخ الطائفه وارد است که مردی مبتلا بدرد شکم
بود عجزه از اهل کوفه او را علاج نمود بقدرح ابی جهمودی
حاصل شد پس از آنکه تمامی الطباعا من از معالجه شده بودند
بعد از یکماه آن عجزه پرسید و آن قاضی چه دوائی بود گفت
یکدانه از سبزه تربت چونان مرد غامی مذهب بود گفت ای
رافضیه مرا تربت خور ایندی پس دوباره مبتلا شد بدرد
شکم سخت تر از اول و نیز در آن کتاب است که یوحنا بن نصر
طیب بغداد بود روزی از کیمی پرسید که تو را بگویم چیزی
این خبر بیکه نزد یک فبر بنی هبیره است فبر کبشت گفت فبر حبر
این علی گفت مرا حکایتی است شبی شاپور کبیر مرا برای معالجه
موسی بن عیسی احضار نمود و بدم طشتی نزد او ست و نما
اعضا و احتای او در طشت پخته پرسیدم چه شده او را
گفتند در محضر او مذاکره حسین بن علی شد و اینکه شقیان
بشریت مداوی نمایند مردی از بنی هاشم حاضر بود گفت
من بخیرم کرده ام موسی بن عیسی پرسید از آن تربت چیزی
داری گفت بلی پس موسی قدری از آن تربت گرفت و از در

سحر به در اسفل خود نهاد که فوراً بادش بلند شد و طشت
 خوار است تمام اندرون آن پلید در طشت پخت پوختا گفت
 قابل علاج نیست این معجزه سبب سلام پوختا شد و انانجا
 دعا نزد فیر انحضرت نیز مثل استیجاب است و مشروط بشروط
 است چنانچه مطلق استیجاب است عاواشروطی است که در کتب
 دعا مزبور و مشروح است بکتاب عده الداعی شیخ جلیل
 احمد بن محمد حلّی درین باب بشر کتابی است مجمل قول در
 باب استیجاب دعا این استیجاب عاواشروطی است
 است که افعال او در واقع فاعل و مفعول و مؤثر است
 جمل از حوادث و عاواشروطی است بعضی از افعال
 بشریه است باین معنی تصریح شده در کلمات علمای الهیه
 که گفته اند استیجاب دعا در حوادث کما فی ایندا از عالم سفلی
 شود و در احادیث آمده شده الدعاء یرد القضاء و باین سبب
 بدان در تقادیر اولیه واقع شود و همچنین سایر افعال از معا
 و طاعات و صدقات و زیارات و حوادث تاثیر تمام دارد
 و لا محاله میان این افعال و حوادث روابط خاصه است که
 اولیای معنی مطلع هستند و عفو از اذن این امور عاوا
 و از این جهت عفو از راهی در ربط عالم ملک بملکوت
 نیست و در تاثیر افعال مردم محتاج بنیت و روح هستند

و ممکن است که زمان مکان زاد و استجابت دعا تاثیر و مدد
 قائمه باشد مانند جمعه و انحرار و ماه رمضان و عرفه و نیمه شعبان
 و امثال آن و مانند کربلا و عرفات و مستحب اکبر و در هر یک
 از این ابواب احادیث بسیار وارد شده و در خبری وارد
 شده که جمله از دعاهای مؤمنین اگر در ماه رمضان مستجاب
 نشود بیکر مستجاب شود مگر در عرفات و در کتاب عتقه کلام
 مرویست که امام صادق علیه السلام فرمود اجری برای دعا
 بکرنده کرد و کربلا برود و دعا کند برای آنحضرت و آن اجری
 بر خوردد و خانه حضرت بیک از دوستان چون بر قفسه
 مطلع شد بوی گفت حضرت شای خود امام است مقروض
 الطاعه مانند حسین چگونه نورانند قبر او فرستند پس اجری
 برگشت و این کلام آنحضرت را در مرضه داشت جواب فرمود
 چنان است که این مرد گفته و لیکن ندانسته که خداوند را
 بقعه هائی است که دعا در آن بقاء مستجاب شود و بقعه
 کربلا از آن جمله است و فریب باین معنی احادیثی است که روا
 شد از حضرت هادی ابی الحسن عسکری که امر فرمود که
 کسی برود کربلا برای آنحضرت دعا کند و بعضی اصحاب
 آنحضرت گفتند دعای شما بهتر است از دعای بکری فرمود
 رسول خدا افضل بود از کعبه و حجر الاسود و عرفات و طواف

می کرد خانه را و استلام می نمود حجر را و وقوف می نمود در عرفات
 از برای خداوند بقیعه نیست که دو سنت دارد که خوانده شود
 در آن بقیعه ها اگر بلا از آن اماکن است بدانکه دعای نزد قبر
 شریف صادق است بر دعای در اطراف قبر بلکه مطلق بقیعه
 و رواق و تابستان پنج ذراع از جوانب اربع قبر شریف قدر
 بقیعی است مدلول اخبار معتبر است که این مقدار از
 باغیهای هشت است مسافرین میخیزند در قصر و انعام نما
 تا این حد و در مطلق حرم و صحن بلکه حجر اٹ صحن نیز فتوی
 داده اند و مراد بفقره حدیث که ایام زیارت محسوب از عمر
 نشود این است که در مدت زیارت گناه زائر بر او نوشته
 نشود و محاسبه با او نمیکند و بعضی تا ویلات بعدیه در
 این فقره ذکر کرده اند فائده در نقلش نیست

الحديث الثاني عشر من

وبسندی المتصل إلى المشايخ الجله ورؤساء المذهب
 والملة عن الشيخ الجليل محمد بن علي بن شهر آشوب عن الشيخ
 علي بن الحسين قال خرجنا مع الحسين فماتزل من لا ولا نخل
 عند الاود كر يحيى بن زكريا وقال يومنا ان من هو ان الدنيا
 ان راس يحكم اهدى الى بغى من بغا بابني اسرائيل وفي
 حديث عن زين العابدين ^{مقائد} ان امرئ ملك بني اسرائيل

کبرت و ارادت آن منی تزوج بدنها من الملك فاستشار
 الملك محبی بن زکریا فافهنا عن ذلك فرفت المنة ذلك و
 بدنها و بعثتها الى الملك فذهبت و لعبت بين يديه فقال لها
 الملك ما حاجتك قالت راس محبی بن زکریا فقال الملك يا
 بنیة حاجته غير هذي قالت ما اريد غيرها و كان الملك اذا
 كذب فيهم عزل عن ملكه فخير بين ملكه و بين قتل محبی فقتله ثم
 بعث براسه اليها في طشت من ذهب فامرنا الارض فاخذتها
 و سلط الله عليهم بموت نصر فجعل يرمي اليهم بالمناجيق
 و لا تعمل شيئا فخرجت عليه عجموز من المدينة فقالت ايها
 الملك ان هذه مدينة الانبياء لا تنفع الا بما ادلك عليه
 قال لك ما سئلت قالت ارمها بالحيت و العذرة ففعل
 فدخلها فقال علي بالجوز فقال لها ما حاجتك قالت في المدينة دم
 يغلي فاقتل عليه حتى يسكن فقتل عليه سبعين الفا حتى سكن
 يا ولدي يا علي والله لا يسكن دمي حتى يبعث الله المهدي فيقتل
 علي دمي من المنافقين الكفرة الضالة سبعين الفا ترجمه علي بن
 حسين كفت بيرون شديم بايدرم حسين و فرود بنامد
 جابكاهي را و کوچ نكر داز انجامكر انكه ياد نمود محبی سپر كر تارا
 و روزي گفت از خواري اين جهان اين بود كه سر محبی پيشكش
 فرستاده شد براي زن زشت كاري از زشت كاريهاي ابله

و لا تعمل شيئا فخرجت عليه عجموز من المدينة فقالت ايها الملك ان هذه مدينة الانبياء لا تنفع الا بما ادلك عليه

پیر شد و خواست دختر خود را شوهر بپادشاه پس کنکاش خوا
از بچی پیر کرد تا و باز داشتند او را از آن کار و داشتند آنرا
پس از آنکه کرد دختر خود را و فرستاد نزد پادشاه بوی گفت
و فرستاد بانی کرد جلوروی او پادشاه بوی گفت چه نیاز
خواهی دم گفت سر مجنی را پادشاه گفت نه از بی جز این نخواه گفت
جوان نخواهم و روش ایشان بود که پادشاه هرگاه دروغ گوید
از شاه کیارش کنند پس سرگردان شد میان پادشاه و میان
کشتن مجنی که کدام را بگزیند و کشتن مجنی و فرستاد سرا و آنرا
آن زن در طشت زین و فرمان داده شد بر زمین و کوه فشان
ز نر او بر کاشت خداوند بر آن کوه بخت نصر را که بپنداخت
بر آن قلعه هزار و کار کرد همیشه پس بیرون شد و بی او
پیر زن از شهر و گفتای پادشاه این شهر پیران است
کشوه شود مگر با نچه مردانه نام نور ابا و گفت تراست آنچه
مخواهی گفت بریز بر ایشان پلید و ناپاک را پس چنان کرد و
کسی نماند از شهر و درآمد از شهر و گفت پیر زن را
نزد من آورید چون آوردند گفت نیاز تو چیست گفت و
این شهر بخونیه است که میجو شد کشتار کن تا این خون را رام
کرد و چون هفتاد هزار تن کشتار رام گرفت پس گفت حسین
پیر خود را ای علی بخدا سو کند که او ام نکیرد خون من تا برانگیزد

خدا مهدی را و بکشد بر خون من عفتاد هزار تن از مردگان
 دوری ناکر و پدید ناقران را بیانات حالات حضرت حسین
 شباهت تمامی دارد با حضرت یحیی و امام صفای فرموده
 زیارت کنید حسین را و جفا نکنید او را که او سید الشهداء
 و سید جوانان بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است در
 احادیث و روایات آمده که آنچه در آئینه های گذشته واقع شده
 در این آئینه نیز واقع خواهد شد و فقره اول حدیث ابن
 شهر آشوب این است که سلامی بر سید رجبل و سید
 بن عیسی از علی بن زیدان سید الشاجدین روایت کرده
 و تکرار حضرت سید الشهداء ذکر می بیند که تکرار ادوات
 راه کر بلا اشاره باین معنی بوده که شهادت من در این
 مانند شهادت یحیی است و سید اسرئیل و مطابق است
 حالات حضرت سید الشهداء با یحیی در اموری اول
 آنکه هم نامی از پیش از خود داشتند که بنام ایشان نامیده
 شده باشد و در قرآن مجید است لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ
 سَمِيًّا و در خبری وارد است که فاطمه زهرا پس از ولادت
 حضرت حسن و زانند پیغمبر آورد و او را حسن نام
 نهاد و پس از ولادت حسین را زانند پیغمبر آورد و گفت
 این پسر نیکوتر است از حسن نامید و از این حدیث

نماید که نصیحت برای تعظیم است و هم کرپشت است برای این
 دو مظلوم چنانچه در تفسیر آیه مبارکه فَبَايَضَتْ عُلُوقُ السَّمَاءِ
 و الارض حادث بشبای و ارد شده که آسمان کریم نکرد
 مگر بر پیغمبر بن زکریا و حسین بن علی سیم اینکه مدت حمل
 هر دو شش ماه بود و در بعضی اخبار زنان حمل عیسی بن
 مریم را نیز شش ماه ذکر کرده اند چهارم قبل از ولادت
 پیغمبر بشارت آسمانی بولادت او رسید و ولادت حضرت
 حسین و شرح حال او را جبرئیل خدمت رسول اکرم عرض
 داشت چنانچه در احادیث مشهور راود و تفسیر آیه جلله
 اَمَّا كُرُوهَا وَضَعْنَهَا كُرُوهَا جَاءَ مِنْ مَقَرِّ بْنِ نَقْلِ كُرُوهَا
 پنجم آنکه فاضل هر دو از او ولادت یافته و از حضرت فاطمه
 شده که کشنده انبیا و اولاد و نازادگان خواهند بود چنانچه
 مسعودی در اثبات الوصیه و راوندی در قصص
 الانبیاء روایت کرده ششم سر هر دو را در طشت طلا
 گذاردند و برای نازادگان و زناکاران هدیه فرستادند
 و خون پیغمبر را در طشت میچند که مباد از زمین برسد
 و باعث غضب الهی شود و این عایت و خون سید^{الان}
 نشد و شاعر خوب گفته ^{سب} حیف خون حلق نور بزد
 بروی خاک بجای من اجازه که طشت بیآورم

انبیاء

هفتم کفر کشیدن خداوند بکشتن شدن هفتاد هزار
نفر هشتم سخن گفتن سر یحیی چنانچه در تفسیر فتح مزبور
است هفتم در بالا بردن هر يك ازین دو مولود مسعود
باسم ابعاد از ولادت چنانچه در کتاب قصص الانبیاء
راوندی مسطور است که یحیی را پس از ولادت با سما
بردند و غذا داده شدند و هر گاه میخواستند تا زمانیکه بزرگ
شد از شیر و بالا بردن با سما بدن مقدس حسین را
بعد از شهادت در اخبار معتبره وارد است بی واقف
نشدم بر حدیثی که حضرت حسین ابعاد از ولادت با سما
بالا برده باشند و هم نیز در قصص الانبیاء مرویست که
یحیی در خانه ناریک که می نشست خانه بنو رجاء خود را
می نمود و نیز در مناقب از جامع ترمذی روایت کرده که
حضرت حسین هر گاه در مکان ناریک می نشست و
او را و راه نمایی میکرد بسوی او بازدهم محقق مقام
خوف از عظمت الهی بر تئیه مؤکده در تفسیر امام عسکر
مرویست که نبوده بنده از برای خداوند مکر آنکه خطبه
نموده با عزیمت بر خطبه مکر یحیی بن زکریا و در مناقب
مزبور است که گفته شد مر حسین را که چه چیز بزرگ
نموده خوف ثواب از خدا فرمود این میشود در روز قیامت

مثنوی محی و شیدا
عبدالله شریانی
کتابخانه

مگر کسی که برسد از خداداد دینداد و از دهم سخن گفتن خدایا
 نا بچی و حسین در کتاب تفسیر محمد البیان مسطور است
 در تفسیر و حنا نا من در نا که حضرت با فرموده فرمود که سخن
 و شفقت خداوند بر بچی بر نبی بود که هرگاه می گفتی
 جواب می شنید ابیات نا بچی و نیز از عبود الجالیس
 در نیست که حضرت حسین راه میرفت با انس بن خالد
 نا آنکه بفرمودند بگریه سپید و از انس بگاده جسته و
 انس گفت من خود را از وی پندارم کردم او طولانی نمود
 نماز نمود و او شهادت داد که مناجاته می کرد و میگفت
 یا رب یا رب یا رب انت مرگه فارحم عبيدا اليك ملجاء
 يا ذا المعالي عبيك مملوء طوبى لمن كنت مولاه
 طوبى لمن كان نائفا رقا يشكو الى ذبي الجلال بلواه
 وقاية عيلة ولا سقم اكثر من حبه ملو لاه
 اذا انشكى شه وغصنه اجابة الله ثم لباه
 فتودى عليه لسانه فودى عليك انت في كفة
 لبك لبك انت في كفة فحسبك الصوت قد سمعنا
 صوتك تشنافة فليسكني فحسبك اليتيم قد سقرناه
 دعائك عند الجول في حجب لو هبت الريح في جوانبه
 خصر يعالما نغشا

سَلِّني بِلا رُعبَةٍ وَلا رَهَبٍ وَلا حِسابٍ اِنِّى اَنَا الله
 قَبِيه كَلِمَات مَغْتَبِر مِنْ مِثْل اَخْبَار و سِر مَوْجِبِ مَخْتَلَف
 در اینكه خراب بیت المقدس و خوشخواهی یحیی بن کریم باشد
 بخت نصر واقع شد با غیران و احادیث معتبره دلالت دارد
 بر آنكه مباشر این کار بخت نصر بوده اگر چه خالی از معنی
 نیست و شرح این جمله در تفاسیر و بیان ایه مبارکه سوره
 اسرى وَ قَضَيْنَا اِلَى بَنِي إِسْرَءِیْلَ لِنَقُصِدَنَّ فِى الْاَرْضِ
 مسطور است و آنچه مشهود در احادیث شیعه است این
 كه بخت نصر خوشخواهی كرد و ابن اشرد در كامل التواریخ تكلیف
 این مطلب نموده و گفته یغیبر را كه بنی اسرائیل كشتند و
 بخت نصر خوشخواهی نمود شعسانام داشت در زمان ارمیا
 و از زمان او تا زمان قتل یحیی چهار صد و شصت و یک سال
 بوده و این مطلب ثابت با اتفاق اهل تاریخ از یهود و نصاری
 داده مؤلف گوید محتمل است كه بخت نصر از اسماء نوحیه
 باشد مثل فرعون و غیران و هم وارد است كه بخت نصر
 از معمرین بوده و در خبر نیست كه بخت نصر شیر فاده سیر
 را خورده بود و بخت نام سلت است نصر اسم صاحب
 آن بوده و بحسب آیات شبهه نیست كه بخت نصر هشتاد
 هزار تن از بنی اسرائیل ای خون یحیی كشت و چون در

فیه الضميمة

بدینا المقدس در آمد کوه از خاک دید که خون از او میچو شد
و هر چه خاک بر او میپزدند از زیر خاک خون باقی می ماند و گفتند
باو که این خون بچمن بن زکریا است گشتار نمود تا خون را رام
گرفت و نصیر این واقع در این امت خونخواهی مختار بن
ابی عبیده ثقفی بود از سید الشهداء عم که خداوند هرگاه
خواهد امتضایان را از اولیای خود باری طلبند از شرار
مخلوق و هرگاه انتصار برای خود فرماید باری خواهد
از اولیای خود و انتصار جست برای بچمن بن زکریا بابت
نصر و ازین حدیث و سایر احادیث نشر شیهه در حق
مختار بن ابی عبیده شد جماعتی از علماء عاقله ضمن بسیار
و مدافعت بپوشانید و حق او روشنند و جمله از علماء ائمه
هم متابعت کرده اند شیخ فقیه ابن نماد را خدا تبارک و تعالی
که قبر او مدینه در باب مسکین بن عقیل مجهور بوده و از
رغبته در زیارت او نمیشد و در کتاب کشتی و سائر کتب
رجال اخبار مدح و ذم در حق او وارد شده و بی شبهه
است که اخبار مذمت او از باب ثقیه بوده و هرگاه نیری
از او در زمان حضرت پیاد و حضرت باقر علیه السلام شده
از باب استیلائی بی امته بوده و از مطالع سیره مرصیه
مختار در انتقام و خونخواهی هویدا شود که غرض او صحیح

و در کتب
از حضرت
صادق
عم

واز اهل محبت اهل بیت بوده و غرض ملک و سلطنت نداشتند
 و از زمان پیشدادت حضرت سید الشهداء (ع) و فلول
 شیعه شعله ور بوده و منحصراً در هنگام و وقت فرصت
 بودند از تاراج طبری قتل شده که در سنه ثمان و یک
 شیعه در رهت و جمع آوردی لایق حرب بودند و در پیشگاه
 معاهدات از یکدیگر میگریختند و در میان در مروج
 الذهب فرموده در سنه شصت و پنج شیعه که غر فتنه
 شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند که پسر پیغمبر و در میان
 ما کشته شد و ما او را اعانت نکردیم و این خطای بزرگی
 بود و تنگ آن تافهات باقی خواهد ماند و ششصد و شصت
 مکر بکشتن کشندگان او و باجمعه همراهی بزرگان شیعه
 با او مثل سلیمان بن صرد صحابه و ابراهیم بن الاشر
 و دیگران در لیل بزرگی بر صحت نیت او بوده و چه ستایشها
 بسیار از او فرموده حضرت باقر که خاهاهای خراب و پراشده
 ما را مختار ساخت و خونخواهی کرد و محبتها نمود و بر محدث
 خیر مخفی نیست که تبری و تکذیب از مختار کرد و خبر آورد
 از بابت نقتله از مخالفین است که او را از اشرار پیشمارند
 و عدیل محبت نصر شمرده و ابو الفرج جوزی در کتاب مناقب
 روایت کرده از ابن عباس که خدا وحی نمود بر پیغمبر که من کشته

این حدیث از کتب معتبره
 از معتمد بن عجم
 از ابی بن خنیسه
 روایت شده

بواسطه خون بچی هفتاد هزار تن و میگویم بجهت پسر فاطمه هفتاد
 هزار و شصت و چهار هزار و صد و بیست و هفت هزار و شصت و هفت
 که چون مصعب کشت مختار را و پسر دکان او را احضار نمود
 امر کرد آنها را بر نیری از مختار شده ببری کردند جز و نفر
 از زلفای او یکی دختر سمره بن جندب و دیگری دختر
 نعمان بن بشیر انصاری که امتناع کردند و گفتند چگونه
 نیری از مردی که خدا پرست بود و صائم النهار و قائم الليل
 بود و خون خود را بذل نمود در راه رسول خدا و دختران او
 او را شهادت داد سپیده صبح و سنان ایشان را مصعب شرح
 حال آن روز بن عبدالله بن زبیر برادر خود نوشت او فرما
 داد که اگر نیری نکرده اند برین خون ایشان را یکی نفیته کرد دختر
 نعمان نکرده و کشته شد مؤلف گوید شرح حال مختار و
 نسبت مذهب کسانیت با و و سپهر او در کشتن فتنه استبد
 الشهداء مناسب با این مختصر نیست علی کل حال شبهه
 در نجاف و خبر عافیت او نیست در حدیث معتبر و ثابت
 شده در ثواب الاعمال و ظاهر کتاب حسین بن سعید که شخص
 کافری هست مسلمانی داشت که با او بنکوبی و مذاکره نمود
 چون آن کافر از دینار رفت و بر حسب میعاد الهی بجهنم در
 آمد خداوند خانه از کل برای او در وسط آتش بنا فرمود که

حرارت آتش بوی ضرر نرساند و روزی او از غیر جهنم
 برسد و باو گویند این سزای بنکوی است که بمسلمان و شیعی
 هرگاه حال کافر بواسطه احسان بمسلمان به این گونه باشد
 پس چگونه خواهد بود حال مختار که دلجو و مشاد نمود
 قلوب شکسته دلان و مظلومان مصیبت دکان اراذل
 و این نام ال پیغمبر را که پنهان در سوکوار و حش کداز بودند
 و ابد از پیغمبر بر خود پنهان استند و شان بر سر نردند و چنان
 نبستند و سر نه کشیدند بلکه آتش در خانه بنفشه و خند
 تا آنکه مختار سر بخیر عید الله ریاد را برای ایشان فرستاد
 و خانه های خراب آنها را آباد نمود و اجانه ها فرمود و بی
 قلب مبارک سپیدالغابله بن شاد شد از سرهای دشمنان
 که برای او آوردند و مشغول غذا خوردن بود و بعد شکر
 بجا آورد و فرمود روز یکبار این کافر را رد کرد و غذا
 میخورد و من از غذای خود در خواست نمودم که از دنیا
 نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهده کنم
 زیرا که دیدم که سرمه پاک پدید می آید روی این کافر بود و
 غذا میخورد خدا جزای خیر دهد مختار را که خوشنویس از فائز
 و با صحاب خود فرمود همه شکر کنید بیک عرض داشت که
 چرا امر و زحوا در عذاب نیست فرمود امر و زحوا را مشغول

عیش و نوحه حلوانی شیرین تر از نظر کردن بسرد شمشینا
 ما است نکل در این خبر شریف که آثار صدق و راه و بود
 حضرت سید الشهدا فرموده بخدا قسم خون من از امر
 نیک و ثواب است نظر قاصد مؤمنان و یمن الحسینیه چنان
 نماید که مراد حضرت سید الشهدا اشاره ببقای آثار
 نغمه داری و است ناز و زیارت که در مذهب شیعه
 محو شود و از خواطر هان شود و این شهر آشوب در منافع
 این مطلب از اجزای باهرات حضرت شمرده و از زمان
 ساطعت بامه در همه سال نوای نغمه داری این مظلوم
 در شرف و غرب عالم برپا است مشاهده میشود که مردم
 شیعه مذهب را بام عاشورا به تاب قرار هستند و در جمع
 بلاد مشغول نوحه سرایی و افغانه بجای و بستن تکابا و پوشیدن
 لباسهای سیاه و سایر لوازم مصیبت زدگان هستند
 و از غراب است که در نفوس غامه ناس ناثر کند حتی آنجا که
 بم اسم شرع عنایه نذرند و هر دو سنه هزار و سیصد
 بیست و دو را بام عاشورا در طریقی کر بلا بود مردم در اول
 عاشورا در عقوبت که اکثر اهل انجاسنی مذهب بلکه منعصبه
 هستند در شب نوای نوحه سرایی و اصوات اطفال شنید
 از کودکی از اهل انجاسن سیدم چه خبر است بزبان عربی بمن

جواب گفت بنوحون علی السبیل المظلوم گفتیم سبید مظلوم
 کیست گفت سبیدنا الحسین و در بقیة ایام عاشورا که
 در اطراف کردستان بودم دیدم بیابان تشنه‌ای که از
 مراسم شریعت کاهی ندارند همه در سینه شده اند فریاد
 یا حسین یا بعلک رود نعم یا قبل سر تا سر داشت
 خاوران سینه نیست که خون دل دیده بر او ریخته
 در هیچ زمین و هیچ فرسنگ نیست که دست غمناک
 دل تنگی نیست و این که در دین خبر فرموده هفتاد
 هزار تن از کفار مهدی خواهد گشت یا مراد از اهل حق
 یا از کفار همان زمان و ذاری کشندگان که بحسب فطرت
 خبیثه راضی بفعال آباء خود بودند و بطریق اینگونه حاکم
 بر قواعد مذہب عدل شد در ابواب احادیث سابقه
 نمودیم دیگر تکرار لازم نیست است نظر اد کلام تنبیه بر
 لاریب فی وفوع الشروع والعاقبة والخاصة فی العالم الکون
 مثل طوفان نوح و غرق بنی اسرائیل و فتنه یحییٰ بن زکریا
 المختار و قتل العاصم من ترکیته فی زمن حنکیر و امثالها من
 الفحط والغلاء العامین و الطاعون العام و لاریب فی
 مقضیة داخله تحت الارادة الالیه صلاح الحال الکائن
 ولا شبهة لاولی البصائر والعقول السلیمة فی ان نظام

العالم على اشرف النظمات الممكنة وانما بحيث لا ينصو
فوقه نظام اخر اذ لو تصور نظام اكل منه واهماله لبارى
تعالى لزم نوال فاسده اما الجهل او العجز عن الايمان به
او البخل تعالى عن ذلك كله علواً كبيراً وهذا كله مما ذكر فيه
انما الاشكال الصعب الذي هو منزلة الاقدام نجيب المبد
هذه الحوادث الشريفة فان انتهت الشر والنجس هرجي
سمى في عرف الشرع بالشيطان فيقال من اين جاء شرارة
فانما ان يقال لكل شيطان شيطان ويتسلسل الى غير النهاية
وهو باطل او يقال ينتهي الى شيطان غير مخلوق وبلزوم
مبتدئين احدهما للخيرات والثاني للشر وهو مذهب
المجوس والثانية لقاء بين بيزدان واهرمين او يقال بانتهاء
الشر والى جهة شريفة في الباري تعالى عن ذلك فانه بسيط
الحقيقة احدي الذات نور لا ظلمة فيه والقداسة تخلصه
عن هذه الشبهة بتقسيم الموجودات الى اقسام خمسة خير
مخض شر مخض وما خيره غالب ما شره غالب فابنساوي
طرفاه وقالوا ان الموجود من الخمسة اثنان وهما الخير والخير
والخير الغالب اما الثلاثة الباقية فغير موجود وعامل
ما ذكره في بيانه على اصولهم ان الشر امر عديم الذات لانه
اما عدم الذات وعدم كمال الذات والوجود خير مخض فكلاً

وجد فهو خير وان كان يستلزم اعداء ما يستحق في نظر العرف
 الجهمي وكرهنا لشرنا بوجدنا ما خير محض لا مشرئ فيه اصلا كما
 الامر وما خيره غالب ان كان يلحقه شر ووافات كماله
 الخلق السفلي تركه لاجل الواحدة فيجب لان ترك الخيرات
 الكثيرة لاجل الشر القليل شر كثير فاذا تعارضت حسنات
 الخيرية والشرية فلا بد لما لاحظته ما هو صالح النظام في
 اهما ان الجهة الشريفة القليلة الجزئية كمن لم يجمع عظم
 سائر الجسد بما يقع في هذا العالم فهو لا فائدة له في
 وان كان يترتب عليه بعض الشرور وحاصل هذا الجواب
 ان العناية الربانية والحكمة الانسية لما تعلقت بخلق العالم
 السفلي المادي اوجبت ايجاد الاشياء من حيثها من العلل المعلقة
 والاسباب والمسببات وهي بحسب المرتبة لا تنفك عن كون
 بعض النقصانات والافات بحسب ما احاط به العلم الان
 وان كان يضر به بعض الموجودات الجزئية ولا يمكن اهما
 تلك البركات من جهة رعاية الجزئيات مثال ذلك خلقه
 النار والماء وفوائدهما النوع الحيوان والاشنان وان كان
 يترتب عليه اضرار ثوب مسكين او احتراف بدنه او غرق
 بعض الاطفال فيه واليه اشار من قال
 هراز ملك كرموكل تو بجان باد چه غم خورد كه بميرد چراغ پير

فإذا أوجب شقاؤه النفوس في عصر من الأعصار تول
عذاب الله واقضاه الاسم العبري والمنقذ فهو لا ينقل عن
ابنائه صبيانهم ومن لا ذنب له فلو روع عنه هذه الطبقة
لا وجب لها نادر بين الطغاة والمردة وهو مما لا يجوز في
حكمته تعالى فإن أفعال الباري ناظرة إلى النفع العام للكل
ومع ذلك فلا يخال له لتلك النفوس استعدادات يلين لهم
ذلك العذاب فإن بحث طينتهم أو وجود مقاسد في بناتهم
كما أشير إليه في قوله تعالى ان تذرهم يضلوا عبادك ولا تذر
الأفواج كثرًا وقد أشير في أحاديث أهل بيت النبوة
لاسرار الله إلى بعض ما فرأه منها ما رواه الصدوق في علل
والعبون عن الرضا حين سئل أبو الصلت عن غرض قوم
نوح وفيهم الأطفال ومن لا ذنب له فقال ما كان فيهم إلا طمأنينة
لا والله أعظم الأصلاب أربعين عامًا فقرئوا ولأطفال
فيهم وما كان الله ليهلك بعدا به من لا ذنب له ففرق قوم
يشك فيهم له والباقيون بروضاهم يشك فيهم المكذبين ومن
غاب عن أمر فرض به كان كمن شهد وفيه روايات العامة
والخاصة أن نبي الله عز وجل مر على قرية عذب أهلها فقال
يا رب اني نظرت في جميع امورك واحكامها فتركت عدلك
بعقلي وبقي باب لم اعرفه انك تسخط على اهل البلدة

فتعذبهم بعد ذلك وفيهم الاطفال فخرج الى البرية وكان يحرق
 شديدا فاستنظل بشجرة ونام فجاثت نملة وفرصته فلك
 الارض برجله وقتل نملة كثيرة افاوحى الله اليه هلا نملة
 واحدة فعرف ان ذلك مثل ضرب له وقيل له يا عير
 ان القوم اذا استحقوا عذابى قدرت نزولهم عند انقضائها
 اجال الاطفال فماتوا اولئك باجاطهم وهلك هؤلاء بعد ذلك
 وفي رواية اخرى سئل الصادق عن الطاعون فقال
 عذاب لقوم ورحمة لاخرين واسعه رحمة ثابتا اما نوره
 انه جعل الشمس ضياء لعباده ومنجم الثمارهم وقد بعدد
 بها قوم بيندهم بحر ها انت هي **الحلقة السابعة**
والعشرون في نسائه وبالسناد الى شيخ الطائفة في علمه
 بسنده عن حماد بن سنيبر قال قدمنا الكوفة في المحرم
 سنة احدى وستين عند منصور بن علي بن الحسين بالنسبة
 من كربلاء ومعهم الاجناد يحيطون بهم وقد خرج الناس
 للنظر اليهم فلما اقبل بهم على الجمال بغير وطاء فجعل نساء
 الكوفة يبكين ويبعدن فسمعت علي بن الحسين وهو يقول
 بصوت ضئيل وقد هكته العلة وفي عنقه الجامعة وبه
 مغلولته الى عنقه هؤلاء النسوة يبكين فقلنا قال و
 رايته بنت علي ولما رخصه فط انطق منها كانهما تفرغ

خطبه زینب

عن لسان امیر المؤمنین قال وفدا و مات الى الناس ان
 اسكووا فارندت الانفس و سكنت الاجراس فقالت
 الحمد لله والصلوة على ابي سؤل الله انما بعد يا اهل الكوفة
 يا اهل النخل والنخل فلارقات العبرة ولا هداث الرنة
 فامتنا مثلکم کالتي نفضت غزلها من بعد فو انکاثاخذ
 انما نکر دخلا بینکم الخ الخطبة ترجمه حد لم یسر
 سیر گفت آمد مردم ز کوفه در ماه محرم سال شصت و یک
 هنگام باز آوردن علی پسر حسین زنان را از کربلا و با
 ایشان بودند لشکر یان کرد اگر دایشان و بیرون شده
 بودند مردم برای نکر بین پس چون رو ب مردم نمودند بر
 شران بی پوشش آغاز نمودند زنان کوفه کربه و زاری
 کردن را و شنیدم علی پسر حسین را که میگفت با و از
 یار یکی و هراینه ناثوان بود و کاسنه بود او را یاری و در
 کردن او بود کردن بندها منی و دستش بسته برنجبر بود بوی
 کردنش که این نان میگویند پس که کشت ما را حد لم کو بدیدم
 زینب دختر علی و زینب بودم زنان با شرمی را هرگز که سخن کو
 از او باشد و کو یا سخن ریزد از زبان امیر المؤمنین و گفت
 حد لم که دست باز نمود سوی مردم که خاموش باشید پس
 بر کشت مها و ارام گرفتار و از هائیا ناث این خطبه از

معروفه و مضبوط در کتب عامه و خاصه است و در کتاب
 بلاغات النساء نیز مزیور است و در احتجاج بزایدی مروی
 و مراد بر کشتن نفسها و از ارام گرفتن او از هابا جرسها چنان
 در احتجاج است توجه مردم و سکونت ایشان است نه
 اینکه مقصود اظهار کرامتی از حضرت زینب باشد چنانکه
 شایع در السند و اقواء فرقه خوانان است که گویند ^{نکته}
 از صوت افتاد و نفسها در سینه ها بر کشت و در احتجاج
 در آخر این خطبه و ثابت کرده که علی بن الحسین فرو دآمد
 و نیمه بر پا کرد و زنان در آن چهره منزل داد و از این خبر مضرب
 و سنا بر کتب مقاتل نماید که اهل اهل بیت بر او از شتران
 بوده و ذکر حامل از خصایص خبر مسلم و خاص است
 که در کتاب نور الهی که کتابی است اعتبار و مجهول ^{اف}
 و شیخ طریقی از اینجا حکایت کرده و شکستن پیش از حضرت
 زینب نیز از مشتملان این خبر مجهول است و اشعار مذکور
 معروفه و در این خبر نیز از مقام فصاحت ^{و بلا} عفت عقیله
 الهاشمین بسیار در است چنانچه بر اهل بصیرت
 و خبره فن مخفی نیست آنچه در این خبر است از بیماری
 سید الشاهدین موافق است با اخبار معتبره از کتاب
 نوادر علی بن اسباط مرویست از حضرت باقر العلوم که

وفایع کوفه

حدیث

۲۹۴

حضرت سجاد در کربلا مبتلا بمرضی بن بود و در وقت
این شهر آشوب است که مرضی آن حضرت این بود که در کربلا
ز ره میزن خود نمود که بلند بود مقدار فاضل را بدست
خود پاره نمود باین سبب مرضی شد و وجه شمشیر غل
بنجامعه این است که جمع می نماید دشتهای اسمت کردن و
غل طوفه ایست اهلی که برگردن گذارند از دو طرف زنجیر
دارد که با اختلاف جهت از دو طرف بیرون رود و هر یک
بسمت دینی آید دشتهای آن زنجیر بسته شود و دو طرف آن
زنجیر گذاشته شود و با کوبیده شود و بهم وصل شود که
دیگر جدا نشود و بزرگ است که خواست این غل را بیرون آورد
بغیر سوهان میسر نشود و در آنوار غماشته در باب و نای
سکینه دردمشوار داشت که چون نگاه ستد سجاد بغل
افتاد کربت فرمود بخاطر گذشت غلهای اهل جهنم
و چون اهل کوفه از دوستان اهل بیت بودند در روز و
ایشان مراسم سوگواری قامه نمودند و زنان کوفه با کربانیان
چال استقبالی اهل بیت نمودند و از وفایع غریبه کوفه
حکایتی است که در تذکره سبط از مقتل هشام بن محمد نقل
نموده که از کتب معتبره شیعه است که چون سر مقدس حضرت
را نزد ابن زیاد گذاردند مشرعه داشت با و گفت برخیز و پا

خود را برده هان شهن خود گذار و آن کافر چنین کرد و در
 بن بدین ارم نمود که چگونه دیدی گفت دیدم رسول خدا
 دهان خود را در محل قدم تو میگذاشت و از من این نقل کرد
 که در آن هنگام در مجلس این زناد مرئی بود که جابر نام داشت
 چون این عمل شنیع از این زناد دید با خدا معااهده کرد که
 اگر ده نفر بر خوردن بر این زناد خروج کند چون مختار
 خارج شد بعهد خود وفا کرد و شاید که عمل مختار که چون
 نگاهش بر این زناد افتاد از جابر خواست تا بکشتن خود و هان
 و روی انکار را گوید از جبهه نذر این عمل شنیع این عمل
 شنیع او بوده و لله در مهبان یُعْطُونَ لَهُ اَعْوَادَ مِیْثَرٍ وَ
 تَحْتَ اَرْجُلِهِمْ اَوْلَادُهُ وَضِعُوا وَتَبْرَدَ رِئْزُکَرِه سَبْطُ مَرْوِیْسَ
 که مردی از اهل کوفه میهن اگر روزی سبب سجاد را و کریم
 میهنم برای مصائب آن حضرت نگاه منادی این زناد را داد
 که هر کس علی بن الحسین را بیاورد سبب دهد هم عطا دارد من
 بخانه در آمد و دستهای آن حضرت را بست و گفت من از
 این گروه میسرسم و تبرد رند کره سبب است که در باب در خن
 اخری القیس که از زوجات سید الشهدا بود در مجلس
 این زناد سر مقدس را گرفت و بوسید و گفت
 وَاحْسِنَاهُ فَلَا تَنْبِیْ حُسْبًا فَضْلُهُ اسِنَّ الْاَعْدَاءَ

غادر و بکر بلا صریحا لا سفي الله جائن کر بلا
 و نیز در تذکره است که مرچانسه زانیه مادر ابن زیاد و
 برادرش عثمان بن زیاد و زاملانف نمودند بر زشتی
 کو دارا و عثمان با و گفت لوددت انه لبس من بنی زیاد الا
 و فی انفسه خزانه الی یوم القیمة و لم یقتل الحسین نقله
 الشیخ ابن نمائی شهر الاحزان انتقام الهی فضل المعی بل الحسین
 کاشف در کتاب و فضله الشیخ اورد که چون سر مقدس
 حسین را نزد ابن زیاد نهادند دست برد و آن سر را برداشت
 و در روی می نهاد که زهر بر انداختن افتاد بحد یک نواشته
 خود داری کند ناچار سر را بر روی خود نهاد فطره خود
 از حلقه شریف چکید بر حبه و قبا و پیراهن و از او را
 سوراخ نمود و از آن انکار نپذیرید و رفت تا بر زمین رسید
 و پنهان شد و محل سوراخ زخمی ناسور شد هر چه علاج
 کردند بهبودی حاصل نشد و زائحه همیشه از آن محل مرفوع بود
 برای دفع فتنه آن زخم همیشه نافه گامشک همراه می داشت و
 مفید نبود تا شبی که ابن زبیم بن الاشتر او را کشت بعلامت
 بوی مشک او را شناخت و سر از بدش جدا کرد و این چکا
 نسبت بکتاب ابوالفنا خرداده در کتب معتبره وارد است
 که ابن زیاد قضیبی در دست داشت که در زمانیکه سر مقدس

حدیث

در طشت ریزد او گذاشتند با از قصبه رسو راخ بینی
 در دهان شریفش داخل کرد و میخندید و این عمار بعد
 از کشن این کافر محتم شد جماعتی از علمای تاریخ حکایت کردند
 اند که چون سراوان نزد مختار آوردند و در حبه میانه
 سرهای منافقین انداختند مردم مشاهده کردند که ماری
 در سو راخ دهان و بینی او داخل شود و بیرون میشود
 مردم تماشا می کردند و می گفتند قد جانت قد جانت
 و از عمارات میشود قصر دارا لاماره کوفه بوده و در آن
 داستان نوشته اند که بعضی شعرای سلف نظم کرده
 یک سره مردمی از عرب ^{شند} گفت بعد الملک از رویند
 روی همین مسند این نیکه گاه
 بودم و دیدم بر این زیاده
 نازه سری چون سیر است
 بعد از چندی سر از خبر سر
 بعد که مصعب سر و سر ^{شد}
 این سر مصعب بقاصصا کاره
 و این معنی را مردمی از عرب برای عبدالملک بن مروان گفت
 و خطیر بود عبدالملک از جابر خواسته امر بخوابان قصر
 نمود و محدث جلیل در مناقب آورده که از ابن عباس مر

که روز و روز و کوفه ام کلثوم هزار درهم بجا حب این
 زیاد چون حامل سرمه شد بود که آن سر را از
 میان اسرا بیرون برد و مردم به تماشای سرمه
 شوند و اجابت کرد و روز دیگر دید که آن دراهم سنگ
 سناهی شد و بر طرفی از آن دراهم نوشته و لا تحببن
 الله غافلاً عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر نوشته
 بود و سبعم الدین ظلموا ای متقلب بنقلبون
فِي كِتَابِ يَتْلُو فِي الثَّامِنِ وَالْعِشْرِينَ
 و با سند می‌انقلی الی الشیخ جلیل علی بن
 طاووس فی کتاب الاقبال قال راوی فی کتاب مصابیح
 النور با سند الی جعفر بن محمد قال قال لے
 ابی محمد بن علی سئل ابی علی بن الحسین عن
 حمل نرید له فقال حملنی علی یغیر بطلع بغیر و طاء و
 رأس الحسین علیه السلام علی علم و کنوینا خلف
 علی بغال و اکفه و الفارطه خلفنا و حولنا بالراح
 ان دمع من احدنا عن فزع رأسه بالرحم حتی
 اذا دخلنا دمشق صاخ صاخ یا اهل الشام
 هؤلاء سبنا یا اهل البیت الملعون ترجمه جعفر
 پسر محمد گفت که مرا پدرم محمد پسر علی که پسر پسر

پدرم علی پسر حسین را از بردن بزیدار و را گفت بخرند
 مرا بر شتری که لنت بود بدون رو پوش بر جهاز
 آن و سر حسین بر نیزه بلند می بود و زنان مثلث
 سر ما بود ندیر استران پالان دار و اسب سواران
 پشت سر ما بودند و در کرد ما با نیزه ها هرگاه می کردند
 از ما چشمی میگویدند سرا و ابی نیزه ها انگاه که در
 آمدیم و مشورا فریاد کرد فریاد کنند ای کسان شام
 ای پان کسان و خانواده و درشت اند بیانات عجب
 است که از باب معانی و معنی و معنی و معنی
 منازل و منازل و منازل و از کوفه شام مرتب
 نقل نکردند الا و فایع بعضی منازل و لیکن مفرد
 و فایع در کتب معتبره مضبوطه است و بغداد منازل
 در کتب معتبره شده و در کتاب منسوب بابی مخفف
 اول منزل را فادسته نوشته و این غلط است زیرا که فاد
 اخر حد و د عرافت از سمت حجاز و عبور اهل بیت
 از طرف شرقی جصاصه و شرقی فرات بوده و بعضی
 اسم منزل اول را قصر بنی معاتل ضبط کرده اند که محل محروبه
 بود چون منزل کردند سنی تا بلم هویدا شد از دون دیواری
 و نوشت آن رجوا می قتل حسینا شفاعت جد بوم

چون لشکر باز چنین دیدند هراسنا شدند و از آنجا کوچ
کردند و در کسبی و زبیری است که خابلین سر مقدس را آگاه
بر این بود که در هر منزلی سر را بر نیزه میکردند و مشغول
شرب خمر میشدند و در زمان حرکت در صندل و میگردانیدند
و در ایشان بود مخزن بنی ثعلبه و جزین قدیس شهر و خوی
و منزل دویم جزایان نام داشت از جزایان بگریختند و در
هر منزلی میگفتند که این سر شخصی است حاجی و در تکریت
شور میشدند زیرا که مرد نصرانی با اهل تکریت خبر داد که
من در کوفه بودم و این سر حسین بن علی است از تکریت
طریق بادیه میموردند و عبور بر در عروه کردند و از صلیبا
گذشته بموصل را آمدند و از شهر آمد که کنار دجله بغداد
است نیز عبور کردند و از موصل بنصبین و جبلک و مینا
فارغین و بشیر و حران و قنسرین و حماه و حلب در مسکن
عبور اهل بیت بر بلاد مزبوره گرانای ظاهر شد و حکایت
در کابل طائی و در روضه الاحباب و روضه الشهداء مسطور
و در مناقب شیخ جلیل ابن شهر آشوب گوید و از مناقب
سید الشهداء گرانای است از مشاهد راس شریف ظاهر
شده از کربلا تا عسقلان و مینا و این دو در موصل و
نصبین و حماه و حمص و دمشق و از این عیانت نماید که در

هر يك از این اماکن مشهور را اسامی معروفی بود و در روز
 المشهوره مسطور است که در موصول سر مقدس را بر
 سنگی گذارند و از خون حلقوم بر سندان بکشد
 تا از میان عبدالمالک مروان همه ساله روز عاشورا از آن سندان
 خون بیرون میآمد و مردم بجهت عزاداری دور آن سندان
 جمع می شدند باین سبب عبدالمالک امر کرد که آن سنگ را
 از محل حرکت قلع نمودند و پنهان کردند پس از آن چنان سندان
 کنبندی بنا شد و نام او را مشهوره نقطه گذاشتند و در
 منتهی مزبور است که این بلاد را آباد و آخواب کرد
 و تا امروز محروم به اسباب آنکه روز و روز دایمی
 اهل بیت لشکران را راه ندادند و سندان را آن نمودند
 و در کتب معتبره باین اسم و بلاد جزیره که شهرهای متنا
 در جله و فراوان است بلندی بنا نمودند و در هم نیستند
 بعض بلاد و روستای شیرازی از سندان تراشیده اند که هر
 ساله روز عاشورا از چشمه گمان شیرد و چشمه آب جفا
 شود و مردم برای شفا و تبرک بخانه های خود برند و در
 روضه الانجباء و روضه الشهدا مسطور است که چون
 اهل بیت بحر آن که یکی بلاد جزیره است وارد شدند
 انجباء برای تماشا خارج شدند و مردم چون نام مشاهده

مُفْلِحِينَ

کرد که سر نورانی در بالای بنره سخنی می گوید نزدیک بنره
آمد شنید که آیه کریمه و سَبِّعَلَمُ الدِّينِ ظَلَمُوا اَتَى تِلَاوَتِ
کنند از سر گذشت پرسش کرد و ترجمه بر اهل بیت نمود عمو
خود را بخوانین علوت ثبات شمت کرد و جامه خرپکه یا خود داشت
بحضرت سجاده بدل کرد لشکر یان ممانعت نموده و کار
بقتال کشید پنج تن از لشکر یان بکشت تا آنکه نصیب
حقیقت بن اسلام را نموده شهید شده و فرار و در ^{وازه}
سران مشهور و بزرگ بجای شهید است محل استجابت
دعا است و نظیر این حکایت از تاجری نیز نام در عسقلان
واقع شد چنانچه در روزنه شهیدان و غیر آن مذکور است
و چون لشکر یان بنفس بن نزدیک شدند اهل انجاد ^{وازه}
بر روی ایشان نکشودند و همچون اهل بلد شیر که نزدیک
بجاده است اهل حماه نیز ترجمه بر اهل بیت نمودند و امر
کثوم دعاد روح ایشان نمود و گفت حماها الله عن کل ظالم
و از شهر حماه به سمت حمص رفتند و از حمص شهری ^{سید}
که خندق الطمام نام داشت از انجا بجهت عبور کردند
و از جوسبه بعلبک آمدند و در معجم البلدان و عجائب
المخلوقات مسطور است که جیل جوش و بمین شهر
حلب واقع است در آنکوه معدن نحاس است که چندان

فائده ندارد و چون هنگام عبور اهل بیت نزد پلکان کوه
 رسیدند یکی از پرده بکان حضرت حسین را اندر و زانند
 گرفت و اسب را از اهالی آن سر زین نمودند و مددی
 در حق ایشان نکردند تا آن طفل صافه شد و در بعض
 کتب مزبور است که حضرت حسین آن طفل را قبل از و لا
 بنام برادر سقط خود محسن نام نهاد و اهل بیت در
 حق آن گروه تقریر نمودند و ازین بهمنه آن معدن را بر کفی
 خوانند و حکایت زاهد فقیرین در کتب معتبره تاریخ
 مذکور است و علمای طایفه نیز ضبط کرده اند که در وقایع
 زاهدی در صومعه خود مشاهده نمود که نوری از دهان
 مبارک سید الشهدا علیه السلام صادر و در دهان
 در هم بشکریان داد و پس مقتدران ابرو و دست بود و
 خدا را بحق عیسی خواند که از سر سخن گوید و سر بسجود آمد
 و گفت چه میخواهی گفت خواه بدشناسم تو را گفت آتایان علی
 المصطفی و آتایان علی المرتضی و آتایان فاطمه الزهراء و آتایان
 المقتول بکر و آتایان المظلوم انا انکشان چون این سخن را
 شنید روی خود را بر روی سر گذارد و گفت سر بر ندا
 تا آنکه شفاعت کنی از من در قیامت جواب بوی گفت
 یا مایه سلام او روی شهادتین گفت آنحضرت نیز وعده

شفاعت باو داد و چون صبح شد سر را بان جماعت رد
نمود از آنجا که کوچ نمودند دیدند راهم همه سنان شده
و حکایات اهل قفسرین از مشاهیر حکایات است
و علمای عاصه نیز روایت کرده اند مانند خوارزمی در مقتل
و نظری در خصائص سبط در تذکره و دیگران و جوهری
در بیان نظم کرده حتی جمیع بفتسیرین راهبها با فرقة الخن
با حزب الشیاطین الکفائی المناقب مؤلف گوید در زمان
ما که مردم مانوس و محشور با کفار طبعی مذہب از روحانیت
محرومند بسیار باشند اینگونه وقایع سنه شصت و یک از مجاری
عادات متعجب بوده و سخن گفتن سر مقدس محمد منقول در
کتاب است که فی الواقع است حدیثی از شرح الشفاء علامه
فلسفه خواص نامد که از اعمش روایت کرده و ابو محنف از شعبه
نقل نموده و روی الشیخ الجلیل ابو محمد جعفر بن احمد الفی
القیه نیز بل الروی فی کتاب المسلسلات حدثنا ابو المفضل
اجازة عن علی بن احمد بن سعید الصقار عن ابی القاسم المفضل
ابن جعفر بن محمد التمیمی بدمشق عن ابی الحسن محمد بن احمد
العسقلانی بطبرستان عن علی بن هرون الانصاری عن محمد بن
احمد المصری عن صالح عن معاذ بن اسد الخزاز عن المفضل
بن موسی الشیبانی عن الاعمش عن سلمة بن کبیل قال را

حکایات
در تذکره شان
غریب نماید
و تکذیب نفل
کنند غافل از
آنکه

رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَى الْقَنَاءِ وَهُوَ يَفْرَسُ بَيْنَكُمْ اللَّهُ وَهُوَ تَسْمِعُ
 الْعَلِيمُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ السَّعِيدُ قُلْتُ لِلْمُفَضَّلِ بْنِ جَعْفَرٍ إِنَّهُ
 سَمِعْتُ هَذَا مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَسْفَلَانِيِّ فَقَالَ لَيْسَ اللَّهُ لَقَدْ
 سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ اللَّهُ سَمِعْتُهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَرُونَ فَقَالَ
 اللَّهُ سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ اللَّهُ أَنْتَ سَمِعْتُهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ
 الْمَصْرِيِّ فَقَالَ لَيْسَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ اللَّهُ سَمِعْتُهُ
 مِنْ صَالِحٍ فَقَالَ لَيْسَ اللَّهُ سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ
 مِنْ مُعَاذِ بْنِ أَسَدٍ فَقَالَ لَيْسَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ
 اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنَ الْمُفَضَّلِ بْنِ مُوسَى فَقَالَ لَيْسَ اللَّهُ لَقَدْ
 سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ سَالِمَةَ بْنِ كَيْلٍ
 فَقَالَ لَيْسَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ
 مِنْ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ لَيْسَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنَ الرَّأْسِ
 بِنَابِ الْفَرَادِيسِ بَدْمَشَقٍ وَهُوَ يَفْرَسُ بَيْنَكُمْ اللَّهُ
الْحَدِيثُ الثَّاسِعُ وَالْعِشْرُونَ
 وَبِالسَّنَدِ الْمُنْتَصِلِ إِلَى الْمَشَاهِجِ الْكَرَامِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
 الْهَنْمِيِّ بِسَنَدٍ عَنِ الصَّافِيِّ قَالَ لَمَّا دَخَلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ
 بَنِي عَلِيٍّ عَلِيٌّ بَنِي زَيْدٍ وَادْخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَبَنَاتُ امْرِئِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَغْلُوبًا فَقَالَ بَنِي زَيْدٍ لِعَبْنِ
 اللَّهِ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ فَقَالَ عَلِيُّ

الحسین لعنه الله علی من قتل ابی قال فغضب بن بدیع و امر
بضرب عنقه قال علی بن الحسین فاذا قتلنی فینا ان رسول
الله من یردهم الی منازلهم و لیس لهم محرمة غیری فقال انت
نردهم الی منازلهم ثم دعی بمبرد فاقبل یرد الی جامعته من عنقه
بیده ثم قال له یا علی بن الحسین فاندری ما الذی ارید
بذلک قال بلی یرید ان لا یكون لاحد علی منته غیرک فقال
بن بدیع هذا والله ما اوتیت ثم قال یرید یا علی بن الحسین ما
اصابکم من مصیبة فیما کسبت ابکم و اعمقو عن کثیر فقلت
علی بن الحسین کلاما هذه فینا نزلت انما نزلت فینا ما اصنا
من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل
ان تبسرها فمن الذین لا ناسی علی ما فاشا و لا یفرح بما اصاب
بنو جمه امام صادق علیه السلام چون در آوردند سر حسین بن بدیع
و در آوردند بر او علی پسر حسین و در خزان و علی را بودند
کردن بندها هن و گفت بن بدیع علی را که سنا پیش خدا پیش
سزا است که کشتید پدر تو را علی گفت نفر من خدا بر کسی باد
که کشت پدر من او خشمناک شد بن بدیع و فرقان داد تا کردند
زنند او را و بوی گفت علی هرگاه بکشی مرا پدر و خزان بن بدیع
خدا که بر گرداند و پدر و گاهها ایشان و نیست ایشان را خوش
نزد یکی از من بن بدیع گفت تو خود بر گردانی ایشان را بجاگاه

ایشان پس سوهانی خواست و نمود که سوهان نماید کردن
 بند را از کردن او بدست خود و گفت مرا و راندانست آنچه
 را خواستم باین کار علی گفت خواستی دیگر بر این من نیکی نشد
 جز تو و گفت یزید بخدا سو کند این بود آنچه خواستم پس یزید
 خواند سخن را از نامه خدا که گرفتارهای مردم از کارهای
 خودشان است خدا در گذرد از بسپا از کردار مردم و
 پاسخ داد علی او را که چنین نیست که تو گمان کردی این سخن
 در باره مافروود بنامده بلکه آنچه در باره مافروود نامده این
 سخن است که خدا فرمود پس در سید بکسی در زمین
 و نه در جاهای شما مگر آنکه در نوشته اسم آن است پیش
 از افرینش آن تا افسوس خورد و بدید بر آنچه از دست شما بر
 و بشاد نشوید بر آنچه شما را آمد ما هم گمانیم که چنین است
 بیانات طوارسلوک پسر مغویه با اهل بیت عصمت از
 قواعد فراعنه و جبار و سلاطین جور خارج بوده و
 جلالت و پست فطرتی از و در آن محفل سرزد و شبنم حلیل
 مسعودی کوید فرعون در رعیت خود عادل تر از یزید
 بوده و شرح از شناع اعمال او در مروج الذهب که او
 قوادح اسلام است سروده و خلافت یزید از عارها
 بزرگ اسلام بود ابوالاعلیٰ مہرری نظم نموده

اری الا تمام تفعل کل نکر و ما انا فی الجہان ب مسنرید
 الکتب فریشکم قتلک حسنا و کان علی خرافتکم بنید
 و ابو الفرج جوزی با کمال تقصیر و مخالفت اهل بیت
 و مسالہ در کفر بنید تا لطف کرده نام ان و مسالہ را کتاب
 الرد علی المتعصب الیہیند المانع من سب بنی ہاشم و
 مرادش غیر رضی بامثال غزالی است مصداق مثل
 معروف و بل من کفره غرور و در روز و روز و اهل
 بیت مجلس ان بلید بی اظہار و زندہ و الحاد نمود و
 اظہار سر و یکفر خواستن از رسول خدا و بنی ہاشم
 و تمثال با بیانات بن زبیری نمود و ابیانی افزود و از جمالی
 بیت قد قتلنا الفرز من ساداتہم وعد لنا قتل بدو فاعند
 و نیز چون زحر بن قیس خبر واقعہ در قصر جبرون براو
 اظہار داشت و منوچہ سر ہاشم و بیت اش نامود
 بتایدت تلك الحمول واشرفت تلك الشمو من علی و بی جبر
 نعب الغراب فقلت صر او لا نصح فلقد قضیت من الغم و
 و بمر دم شام چنان انمود کہ شاید استنکرا اهل بیت را
 مانند اسرای کفار بمر دم بچشد و بہین سیب ابن جوزی
 در منبر بغداد بنید را لعن صریح نمود و جمعی از یائین
 منبر بروا اعتراض کردند و برخاستند و ابو الفرج

اصبهایی در مقابل او رده که مردی در آن جمع برخاست
 و اشاره بحضرت بنیب نمود و از بزید درخواست نمود
 گفت دینی اتحدن ها امه و مشاوره کرد با اهل شام در
 تقسیم اهل بیت میان ایشان و ایشان دای ندادند و ایشان
 بکشتن اهل بیت نمودند و گفتند شایسته نگاه داشتن
 نیستند تا آنکه حضرت باقر فرمود هم نشینهای بزید از
 جاساک فرعون پدید ترند زیرا که جاساوند قای فرعون
 تر بقتل موسی و هرون دندادند چون اولاد حلال بودند
 و ایشان که امر بقتل ما کردند اولاد زنا هستند و راضی نشو
 بقتل اولاد انبیاء مگر اولاد زنا و شرح بن مکالمه در
 اثبات الوصیه مسعودی مسطور است و ابن خلکان از
 یکی از ثقات علمای عامه حکایت کرده که در روزی با امیر
 المؤمنین عرض داشت که شما در فتح مکه امان دادید که
 که در خانه ابوسفیان را بدو در کربلا بنی امیه کردند آنچه
 کردند جواب فرمود مگر نشیندی اشعار حبس و بیچر عشا
 را بعد از بیدار شدن بخانه او رفتم و خواب خود حکایت
 نمودم قسم یاد کرد که هنوز کسی بر این اشعار مطلع نشده
 ملکافکان العفو مشایخه فلما ملکتم سال بالدم ابطح
 و حبلکم قتل الاسای و طالنا غدونا علی الاسر فنعفو و نصفح

و حسبكم هذا التقاوت بيننا وكل اناء بالذي فيه ينضح
 فائدة در مقاتل ابوالفرج مزبور است كه بن ياد و خلال
 مخاطبات با حضرت بشارت داده و از او پرسيد گفت علي گفت مگر
 علي را خدا نكشت گفت برادر ي بود مرا كه شماها كشتيد
 گفت بلكه خدا كشت حضرت بشارت داد و ثمود الله بشارت
 الانفس حين موتها وشبيهه اين مكالمه بين ميان بشارت و انباء
 زياد واقع شد و از بين مكالمات نمايد كه اين دو مانند سياه
 خفای جور و رد و شافلا الت جبري مذهب بوده اند
 و اصل مذهب جبر و اضطرار و اينكه خالق افعال عباد
 خداوند است براي دليل خوار اهل فسق و فجور و سياه
 جور اختراع شد و رؤسا صوفيه ثباسبى نيكو باين مذهب
 پوشانیده اند و فاعش انو حيله و افعال گذاشتند كه
 هيچ فاعل قبيح خود را مورد ملامت مستحق نوبين ندانند
 و با طينتان تمام مباشر ملاقه و مناهي شود و اهل ابد
 وادراين مسئله سه مذهب است يكى جبر محض و اضطرار
 ديگرى تفويض اختيار صرف و اينكه عبد فاعل بالاستقلال
 افعال خود است اول مذهب اشاعره و دويم مذهب معتزله
 و اين دو در طرفين افراط و تفریط واقع شده و جبر پورا
 فضايح بسيار است ناچارند كه ثواب عقاب مردم و جبر

نقد بر اراده جزافته دانند و ذواجر و مواعظ اینها و
و هدایت را لغو شمارند و هیچ فاعلی را مستحق مدح یا مذمت
ندانند و ثواب و عقوبات و افعاله و قرآن مجید را آثار
نمایند و این معنی از کمال توحید شمارند که مرتبه سیم از
توحید توحید افعال است گویند قائل بجهربنیاشد مؤید
نیست حدیث نبوی معروف الفدویه مجوس فند الاله
و انطباق بر قائلین بنفوس و اجناس نمایند چرا که در متفلسفین
واجب تعالی مؤثر دیگر است اند شد ستر می گویند
هر انکس اگر مذهب غیر شیعه بنی فرموده گویند کبر است
و مناسبیت مفوضه با مجوس ظاهر است چرا که مجوس
شعوبی مذهب معتقد بر ذات اهرمن هستند که اول
خالق خیرات و ثانی خالق شر و است عمده تمسک این جماعه
بچند امر است اول اینکه افعال عباد معلوم حق است قبل
از وجود و در عالم فضا و قدر مقرر است و جفا القلم بما
هو کائن و مخلوق اصنعی در تغییر نقد بر نیست و مختلف
معلوم از علم حق محال است دویم اینکه افعال اراده
ناشی از اراده است اراده از داعی و داعی از اقتضا
فطرت و طبیعت فطرت خلقت حق تعالی است بنده
زاد را و صنعی و اختیاری نیست سیم ظواهر ابیات کتاب

الهی و ستنه نبویه از قبیل مانتشأون إلا ان يشاء الله
 وما رمت اذ رمتك لا تهدي من احببت ولا قوة
 الا بالله واليه يرجع الامر كله پس بنا بر این ظهور هر مرد
 الا ان افعال حق باشند چنانچه مشنوی گوید
 الحق فاعل دست حق بدست حق را کی کنم من
 طعن در و بر اهل نظر محقق نیست که احاطه علم الهی و
 تقدیر امور و علت تمامه صدور فعل نیست اگر چه خالی
 از مدخلیت نیست پس با باشد که علم و تقدیر تعلق یابد
 و مدخلیت عباد که فتنه پس میسر نباشد بدون اراده مجا
 آورد و اما برهان دوم بجهت نفی استقلال عید در
 فعل نیکوینا است لیکن اقتضای فطرت سلب قدرت
 نکند بطوری که فصل اضطراری شود یا بدون اراده مانع
 شود و اما تمسک بظواهر معارضه جوابی داده شود و
 شناعت این مذهب نه مجدی است که حاجت بپیان
 داشته باشد و علمای اهل بیت را درین باب بیانات
 شافیه است بلکه توان گفت که فطرت انسانی از تمام ملین
 گواهی دهد بر بطلان جبر که هر فاعل فیجی خود را بدکار
 و زشت گردار و مستحق ملامت مؤاخذه میداند بلکه
 این مذهب موجب بطلان بنوات و اطاعات و مجازات

و عفو یات است موجب تساوی محسن و مسیئ و جور
و ظلم در تقدیر و جزاف محض و اراده واجب لغا که بد
استحقاق و مدخلیتی از عباد بعضی را مدح نماید و بعضی را
مذمت ملایمت فرماید جمله را ثواب دهد و برخی را عقاب
کند و آنکه عاصی را تنصیری و عصیان بود یا مطیع را در
در طاعت بلکه تمام تقیر و توبیح کنار و عصاة در قرآن
مجید و نسبت ظلم و طغیان و فحشاء بعباد غلام محض
و خالی از جهه خواهد بود تعالی الله عما یقول الظالمون
علو اکبر و اهل تصوف برای حفظ حدود و توحید در
افعال همه این مراتب از دست داده اند نعم ما قیل
قل الذی بدعی فی العلم فلسفه حفظت شیئا و غایت عند
و اما مذهب و تیم که مذهب معتزله و اهل اختیار و تقوی
است پس عباد را مستقل و افعال را ذاتی خود دانند
و جبریه این طایفه را قدری خوانند تا حدیث بنوی تطبیق
بر ایشان شود که مجوس است هستند و مرادشان در
قول با اختیار نصیح ثواب عقاب مدح و ذم و فائده
در بحث انبیاء و دعوت و زواج و مواعظ است شاید
بنظر قاصر اهل ظاهر این مذهب اجتر از مذهب جبریه
شمارند و غافل از اینکه مقاسد این مذهب اگر زیاده از حد

جبر نباشد کثر نخواهد بود و عده رجحان در نظر اهل ظاهر
 نصیح عقاب مؤاخذه است بیکان خود عقاب الهی از مؤاخذه
 و انتقام محض مخالفت و امر است با تمکن از امثال نه آنکه
 افعال اثری خاص و لوازم وجود به باشد و شاید بعضی
 بالوجدان خود را مستقل در فعل بدانند چنانچه مشهور است
 مذهب جبر از قدر و سوانرا ^{مست} و آنکه جبری حق خود را منکر
 اینست که گوئی این که با ان کنم این دلیل اختیار است بنیم
 و بر این بر بطلان مذهب تفویض است چنانچه چون
 ذات اقدس الهی علت السلسل است بدیهی است که علت مؤثر
 فاعل یا استقلال و مؤثر نام نیستند در احاد ^{اهل} و بیست
 طعن بسبب این مذهب است و است شیعیه از دعای این
 عقیده باطله فرموده اند که این موجب نقصان قدرت
 بلکه عجز در ذات اقدس خواهد بود و در احادیثی وارد است
 که خدا و جیم تر از انست که بندگان را مجبور بر امری کند و
 از ان مؤاخذه و عقاب نماید و عزیز تر و قادر تر از انست که
 در ملک او چیزی برخلاف اراده او واقع شود و نیز
 فرموده اند مساکن قدرت به که اهل تفویض باشند و ^{مستند}
 خدا را بعدل ستوده باشند و از قدرت و سلطنت
 در ملک خود خارج نمودند و از این قبیل بیانات لطیفه

بسیار وارد شده و مذهب سیم مذهب طائفة محقة انجیست
 است که ما خود از ائمه اطهار است موافق اوله و اعتبار است
 که امر بین امرین است نه جبر محض و نه اختیار محض و فهم این
 محتاج بلطف فرجه بیان لطیف است که مراد شرکت خالق
 و مخلوق در افعال نیست و همچنین مراد ^{اجتماع} در بین نیست
 بلکه مراد این هم نباشد که جبر صرف نیست جبر ناقص است
 و نیز مراد این نیست که بعضی افعال مثل امور تکلیفیه
 اختیار محض است بعضی امور مثل فقر و غنی و صحت و
 مرض و امثال آن جبر محض است زیرا که محل کار غیر از
 افعال اراده اختیاریه نیست افعال اختیاریه لامحاله
 صادر از اراده عبد است نسبت صدور اینگونه افعال از
 عبد ^{بناب اقل در حقیقت} مباشتر خلاف بداهة عقل و عرف عقل است و مد
 و ذم از ر و صدور فعل است از اراده لیکن اراده که
 اخیر علت تامه صدور فعل است امری است حادث و باید
 و سببی موجود شود مانند داعی و خواطر که بعد از ظهور
 فعل داعی شوئی پیدا شود و اراده حادث شود که باید فلا
 فعل بجای آورده شود و حصول داعی ممکن نیست که مسبب
 از امری خارج از فاعل باشد و گرنه با جبر محض شود و با تسلسل
 لازم آید پس لامحاله حصول داعی از مقتضیات ذات و از

استعداد و قابلیت ذات و خصوصیات آنها خواهد بود
 و استعداد و خصوصیت عین مرتبه و ذاتی فاعل است لطف
 و فیض الهی موجب است که ابطال و افعال اقتضا ذات نشود
 و هر قابل مرتبه و ابکمال خود برساند تا در حق او نیز کرم شده
 باشد غل کل بعمل علی نشاء کلبه اشاره باین لطیفه و تبا
 است پس باین سبب ازاده حقّه الهیه تعلق گرفت که هر فاعلی
 ازاده فعل لا یفوت بحال خود نماید و معنی تقدیر امور و افعال
 عباد جز این که گفتیم چیزی نیست پس اگر چه فعل فعل عباد
 و صانع از او است و بارزاده لیکن نیست بی بفعل و صنع حق
 می شود و چنین نباشد که فاعل استقلال نام در صدور
 افعال داشته باشد زیرا که اگر ازاده الهیه تعلق گیر دارا
 عبد نیز بر میگردد و در مرتبه متعالیه بفتح العزائم و نقض
 اهم اشاره بهین معنی است نه اینکه بگوئیم که مضطر
 در ازاده باشد و مختار در مراد چنانکه بعضی از علما
 گفته اند بلکه گوئیم ازاده از خود او است چون ازادی بود
 ازاده با صدق اختیار بر ازاده معنای محصلی ندارد و هم
 صدق اضطرار معنی ندارد بلکه ازاده هر مریدی بر خیزد
 از ذات مرید و ذات او ذات او است نه آنکه ذات او را جاعل
 ذات او کرده باشد تا سوال بیاید که چرا ان خود دیگری جعل

ذات و نشد و نخواهیم گفت ذات و مجعول بجهل جاعل
 نیست پس چرا که قبل از جعل عدم محض و فناء صرف است و
 قابلیت و استعداد از مراتب هستی مجعول است بعین
 دیگر هویات و اختلاف ذوات از لوازم مجعول و جعل
 و تکرر و تعدد مجموع است و تحریر این بحث بنفرین
 مزبور و خلوازا اصطلاحات از خصائص او بعین الحقیقه
 است پس آنکه حرف عنان علم غایب بود و کافی از امام صادق
 روایت شده که شخصی سؤال نمود که خدا مجبور گردیده
 بندگانش را گفت نه چنین است عرض داشت غفور بشارت
 نمود و فرمود نه عرض داشت پس چگونه است فرمود لطف
 است میان این دو و خامنه اهل تفسیر را به عبار که ما اصناف
 مِنْ مُصِیْبَةٍ فَمَا کَسَبَتْ اِیْدِیْکُمْ اِخْتِلَافٌ کرده اند بعضی گفته
 اند عام است بعضی گفته اند خاص بغير معصومین است
 و بعضی گفته اند که مراد بمصیبت در این آیه عفو یات حدیث
 و از جواب حضرت میثاق ظاهر میشود که مصائب ائمه معصومین
 از جهات افعال و اعمال نیست بلکه ابتلائی ایشان از جهات
 کالالت و مراتب صبر و رضا بقدر آوردن قرب الاله است
 حمید در تفسیر این سؤال شده از جناب صادق علیه السلام که ما اصناف
 مِنْ مُصِیْبَةٍ فَمَا کَسَبَتْ اِیْدِیْکُمْ آنچه از مصیبت با میراث مؤمنین

واهل بیت سید از بن قبیله بودند فرمود که رسول خدا
روگرفتند مرثیه استغفامی کردند و زنگاهی و در تفسیر
فنی پسند صحیح معنیری روایت شد که منوئال بن عمرو
ملاقات کرد حضرت سجاد را و پرسش حال کرد جواب
فرمود که حال ما مانند حال بنی اسرائیل است و گرفتار
بفرعون و کشتن پسرهای ایشان و زنده داشتن زنان و
تمام افتخار عرب محمد بود و از برای اهل بیت او حتی خشنایان
و مکالمات حضرت را با منوئال پسندیدند و شجر آئری
بوجه میسوطی در کتاب انوار نعمانیه ایراد نموده هر که خوا

مراجعة نماید الحکمة بثالثون

و بالتسند المتصل الى الشيخ الفقيه جعفر بن محمد بن نما
عن المرنبانی باسناده عن جعفر بن محمد انه قال ما اكلت
هاشمية ولا اختضبت ولا رأيت في دار هاشمي خان
خمس حج حتى قتل عبيد الله بن زياد و بسنده عن يحيى بن
ابي اسحق قال قالت فاطمة بنت علي ما تمنيات امرئ
منا ولا اجلت في عنهما مردا ولا امتشطت حتى بعثت
المختابر اس عبيد الله ترجمنا فام صادق گفت سر نکشید
زنی از هاشم و نه رفک نمود دست یکسور او دیده شد
دودی در خانه مردی از هاشم میسالتا کشته شد پس

زیاده بیانات شرح حال اقامه فاشم و سوگواری فاطمیه
 اجمالا در حدیث اول گذشت که پلاس پوشیدند و کربا
 یاره کردند و سیلی بر صورت زدند و قاضی نعمان مصر
 در کتاب عاتم السلام از حضرت صفاق روایت کرده
 که تا یکسال شب و روز نوحه سر آیه نمودند و سه سال
 در سوگواری بودند و مسورین محترمه و جماعه از اصحاب
 و سوانح ائمه آمدند و مجلس بنیاده و خود را اینها میکردند
 و سرور و ریخته بودند که شناخته نشوند و نوحه کری
 زنان می شنیدند و می گریستند و الحق طائفه بنی هاشم
 زاد مرزانه کی و غیرت تمام کردند و رعایت جلالت سید
 الشهداء و در تذکره سبط مظهر است که ال ابوت
 باب بنای ایشان بعد از وضع طفت نام یزد با و لا خود
 نکذاشتند مگر معویه بن عبد الله بن جعفر که پسر خود را
 یزد نامید و طالبین یابن جهه او را میجو و نمودند
 مؤلفان و بعین الحسب بن عبد الحفیر فی عبون العلما
 و الفقیر فی فنون الفضل الحاج میرزا محمد الفهمی ختم الله
 له بالحسنی باطیعه جامده و قرچه خامده قصبه و سر
 بلستان حال فاطمیهات نظم نمود با مقیدانکه در عداد نوحه
 سرایان و مرثیه گوینان سید مظلومین محشور شود

انشاء الله واز نفوس شریفه ادبای عصر معدودت
خواهد زیاده که نظم شعر فصیح خصوصاً عربی از امثال
خبر منوع و معهود نیست و هیچ زمان در نظم شعر
قدمی نداشته و علم بی فراشته و در خلل نالیفای عزیز
شایقی شدم که حدیث امین و مرثیه فاطمات را
نظم نمایم و این توفیق را از تاسدات سجاداتم و بالله الاستعا

عَلَىٰ أَغْصَانٍ وَرَدْنَا حَمَامَاتٍ
وَذَكَرْنَا الْعُهُودَ الْمَاضِيَاتِ
فَبَجَّيْنَا الْقُلُوبَ الْهَامِيَاتِ
إِلَى الْأَوْطَانِ مِنْ أَرْضِ الْفُلَا
الْمَدِينَةِ مِنْ دِمَشْقٍ رَاجِعَاتِ
وَقَدْ مَاتُوا عَطَا شَابًا لَمَّا
بِالْحِجَانِ هَذَا الرَّاسِيَاتِ
رَجَعْنَا حَاسِرَاتٍ خَائِبَاتِ
وَدَخَلْنَا الْأَبْنِينَ وَالْبَنَاتِ
وَمَا أَتَى صَبَاحَ النَّاعِيَاتِ
لَقَدْ أَمْسَتْ بَنَاتُكَ ضَائِعَاتِ
ثَوَاكِلٍ فِي الْبُيُوتِ الْخَالِيَاتِ
لَقَدْ ذَانِ الْأَحِبَّةِ وَالْحَمَامَاتِ

تَجَاوَبَتِ الْعُنَادِلُ صَائِحَاتِ
وَأَجْرَتِ الدُّمُوعُ عَلَى الْخُدُ
الْأَقِيلِ الْحَامَةِ أَذْنُوتِ
كَفَيْتِ الْمَسَافِرِ فِي الْأَبَابِ
وَلَكِنْ لَقُوا الْهَرَادَ وَرَدَن
نَدَّ كَرْنَ الْأَحِبَّةِ بِالْطُفُوتِ
وَنَادَى بَنِي تَرْجَمٍ فِي الْمَقَالِ
مَدِينَتَهُ جَدًّا لَا تَقْبَلِينَا
خَرَجْنَا مِنْكَ يَا أَهْلَ بَنِي
وَنَادَتْ جَدُّهَا وَتَعَايَا
الْأَيَّامُ جَدًّا يَا خَيْرَهَا
نَوَازِلٍ فِي الدِّيَارِ بَغِيرِهَا
وَكُلُّ قَشْنِكَ مَا قَدْ صَابَتْ

وفاقی و جزی و کلمات
عبد

وقائلة تذكر ما نلافت
أخبة نذكرى يومنا
وبضرب العواصم بالدقوف
كان أماننا شرف شمس
وفي قدامهم رأس الحسين
ولم يفلر ربحك قط ربحا
وقد بنوا الكتاب فويل
وذاياك الجيلة لأشياء
ولو أنساك يوما لشيء
ولن أنساك يوما كفا
تذكرهم بأيام الوعيد
وتستسقي بماء للرضيع
فلو أناعينا أذرا بئنا
حليل في السلاسل
فلنذكرن يوما قد لفينا
وهن اللاذبات حرير محض
افمن قماما ولبس سودا
فلا عيرت دمشق ونحن
فواجبنا من الدهر الحنون

من الأخران والرزاء البشا
دمشقنا نأثبات باصبات
ولعبنا البغايا رافضات
رؤس بالدماء مضطرات
على أعلى الرماح العاليات
تكن من عناف المكرات
خطيبا مصفا فوق القفا
وللا كباد قد ما حراف
نبيبا في مشاه ذابلان
وقوف في مثابة العناه
وتندد هم بآي حركات
ولم يوضع بشي المصفا
ولم يظرف عبون الرامفا
حراس في الجبال مرتفات
نساء من أمية مرفات
ونحن مسلمات عاريات
جز من الحبر عثا في الغداف
أفنا والسبا باجائعات
ومن أوضاع دوير الدار

عَوَاهِرُ عِبَادَةٍ فِي السَّنَةِ
فَقُلْتُ عَوَاهِرُ كُنْتُ فِي مَنَافِعِ
الْأَبَاجِيرِ فِي فَتْرَةِ كُنْتُ فِي
هَبَّاتِ الْحُسَيْنِ أَرَادَ مَلِكًا
أَخِي أَحْمَدُ نَابِتُ مَرَايِطِ الْفِرَاقِ
سَالَتُكَ الرَّجُوعَ لَدَى الْوَدَّ
فَلَوْ تَرَكَ الْقَطَائِلَ لَنَامَا
الْأَبَاجِيرُ صَدَّاجِدَتِ السَّيْنِ
تَزُودُ مِنْهُ كَحَالِ الْعُيُونِ
عِظَامِ السَّيْبِ فِي ذَلِكَ الْبَرِّ
وَفِي فَيْعَانِ طَبَّ عِطْرِ مِينِ
وَأَشَانَا الرِّبَابِ مَاءَ حُزْنٍ
حُسَيْنًا وَاحْسِينًا وَاحْسِينًا
تَمَكَّنْتُ الْبَيْعِ بَعْدَ فَيْلٍ
وَأَبَدْتُ نَدْبَةَ أَمِّ الْبَيْتِ
بَارِعَةً فَمَجَّتْ بِكَيْفِ بَرْجِي
بَيْنَ نَوَادِي بَاقِي كُلِّ يَوْمٍ
وَلَمْ يَحْسَبَنَّ كَهَا بَابُ الْحَنَاءِ
وَلَا الْكَلْبُ عِيُونُ بِالْمُرُودِ

تَلَوَاهِرُهَا شِيمًا بِالسَّاهِرِ
وَمَسَّ عَلَى الْمَدَامَةِ خَدَّيَا
فَمَا أَشْكَلِي تَقَاسُ بِعَافِيَاتِ
فَمَا ذَنْبُ النِّسَاءِ الطَّاهِرَاتِ
وَسَقَرْتُ الصَّدُورَ وَالْأَفْرَادِ
فَقُلْتُ نَسَبًا لِلنَّسَائِلِ
فَهِيَ وَالْبَلَاءُ بِالنَّازِلَاتِ
أَطْلُ وَقْفَ الْمُطَبَّةِ بِالْبَيْتِ
وَأَجَلُ بِعِشَاءِ الْبَاصِرِ
لَقَدْ سَحَفْتُ بِجَنَلِ غَادِيَاتِ
تَفُوحُ مِنَ الدِّمَاءِ الْبَابِ
وَتُرَى بَعْدَهَا فِي الرَّأْيِ
فَإِنَّ أَمِّي الْحُسَيْنِ إِلَى الْوَفَاءِ
لِهَيْدِ عَاهِدَتِ فِي السَّالِ
تَوَثَّرَ فِي الْقُلُوبِ الْفَاسِيَا
سَلَوَا الثَّائِلَاتِ الْفَافِدَاتِ
وَكَبَّلَ فِي السِّنِينَ الثَّالِيَاتِ
بَغِيْرَ دِمَاءٍ وَجْهَ الْبَاطِنِ
سَوَى سَكَبِ الدَّمُوعِ الْجَلِيلِ

وَلَا أَمْتَشَلْتِ نِسَاءً مِنْ قَبْلِي سَوَى شَيْخٍ شَعَرُ لَنَا تَحْتِ
 وَلَمْ يُوَفِّدْ نَارًا تَحْتِ قَدِيرِ سَوَى بِنْتِ إِنْ حُزِنَ مُوَفِّدِ
 وَتُشْرَحُ كَلِمَاتُ وَتُشِيرُ إِلَى بَعْضِ مَشْمُولَاتِهَا الَّتِي أَوْبَتْهَا
 مِنْ الْجَوَابِ وَالْعِنَادِ لِمَجْمَعِ عِنْدِ بَيْتِهَا بِمَخْفِ حَسَنِ الْمَطْلَعِ
 حَسَنِ الْبَرَاغِزِ وَالْأَسْمَاءِ هَلَالِ وَحَسَنِ الْفَخْلِصِ إِلَى الْمَقْصُودِ
 وَحَسَنِ التَّضَمِينِ لِلتَّبْيِينِ وَهِيَ أَلَمَ كَثُورِ وَقَوْلُهُ نَادَتْ
 جَدَّهَا أَشَانَهُ إِلَى أَمْرٍ أَوْرَدَ مِنْهَا أَخَذَتْ بِعَضَادِ بِنْتِ بَابِ
 الرُّوضَةِ الْبَنُوذِ وَقَالَتْ يَا جَدَّاهُ اتَّقِ نَاعِيَةَ الْبَلَاءِ يَا عَبْدَ اللَّهِ
 فِي قَوْلِهِ رُوِيَ مِنَ الدَّمَاءِ مَقْطَرَاتُ اقْتِرَاءٍ وَهُوَ كَوْنُ حُرْكَةِ
 الرَّوْيِ مُخَالَفًا لِأَعْرَابِ الْكَلِمَةِ وَهُوَ أَنْ كَانَ يَمْدُ مِنْ عَمَوٍ
 الشَّعْرُ إِلَّا أَنَّهُ غَيْرُ عَرِيزٍ فِي أَشْعَارِ الْفَصِيحَاءِ مِثْلُ دَعْبِلِ
 وَالْحَمِيرِ وَالرُّضَى بِأَنِّي قَبْلَ بَعْدِهِ مِنَ الْإِبْيَاتِ وَقَوْلُهُ لَمْ
 أَرِ قَبْلَ رَجُلٍ هَذَا تَضَمِينِ لَشَعْرِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بِمَقْصُودِ الْإِنْبَاءِ
 بِفَصِيدَةٍ أَوْ لَهَا أَعْلَى فِي الْحَبَاتِ وَفِي الْمَمَاتِ لِحَقِّ أَنْتَ أَحَدِي
 الْمَجْزَاتِ وَفِي وَفَيَاتِ الْأَعْيَانِ أَنَّهَا أَحْسَنُ مَا قِيلَ فِي رِثَا
 الْمَصَاوِبِ وَلَمَّا أَشْدَّ ابْنُ الْإِنْبَارِيِّ هَذَا الْبَيْتَ بِحَضَرِ
 الصَّاحِبِ بْنِ عَبْدِ قَامٍ وَقَبْلَ فَاهِ وَلَطَافَةِ هَذِهِ الْفَصِيدَةِ
 دَعْنِي إِلَى نَظْمِ مَرْتَبَةِ لَوْلَا نَا الْحَسَنِ عَلَى زَنَدِ وَقَافِيَةِ
 وَبَيْتِ ابْنِ الْإِنْبَارِيِّ هَكَذَا وَلَمَّا أَرِ قَبْلَ جَزَعِكَ قَطْعًا

تمكن من عناق المكرمات وقوله خطيبا مصفعا يثاب الخطيب
مصفع اي يلبغ قوله فلو انا عينا لوللتمني نحو قوله نعم وبما
يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين وقوله لم تطفط
على عينا وقوله وعمل نذكرن يوما الخ اشارة الى ما ورد
في كامل النواريج وجملة من الكتب من دخول الفاظها
على النساء الاموريات وكانت عليهم من ملابس النساء
والحلي والحلل فلما راين الفاظها ثبات نزع ثياب الزينة
ولبس الثياب السود واقمن ثمانمائة بعد ذلك لبسن
الفاظيات ملابس فاخرة كما في الكامل ويعتبر نقله
مناسبة هذا المقام واهل الخراج من ان اليهود سئد
النبي ثم ازيجث فاطمة الى عرسهم والحو اعلبه وقالوا ان
لنا حق الجوار واعند النبي باهاز وجن على وبكم فسالوا
ان يشفع الى علي ثم وفد جمع يهود الحلي والحلل فظنوا ان فاطمة
تدخل في بناتها وارادوا اسنمها فها فجاء جبرئيل بثيابا
من الجنة وحلي وحلل لم يروا مثلها فلبسها فاطمة ونجى
اليهود منها واسلم بسببها خلق كثير من اليهود ودخلت
عقبلة الهاشميين زينب على اعدائها وعلبها اذ دل ثيابها
قوله وانثا الرباب الخ مضمي شرح حال الرباب في الحديث
الحاد بعشر ونقلنا مرثيتها ايضا وقوله تمكنت اي اخذت

مكانا فراجع ههناك واما البنين اسمها فاطمة بنت خزام بن
 خالد بن ربيعة لوتى بن كعب بن عامر بن كلاب خضهم ^{اعني} عسيل
 لا مبرؤ منهن وكان فيل فسانة وقد قال له على انظر في
 امر اذ قد ولد لها العير ^{الاسم} لمريم فتلد له خالفا فادرسا
 فقال له مزوج اما البنين الكلابية فانه ليس في العير ^{الاسم} شبع
 من اباها وولد له لا مبرؤ بعد بنين العباس و اخوته ولد
 ابو الفرج وكانت اما البنين امرؤا و الا ربعة الاخوة
 تخرج الى البقيع فتندب بينها اشجي ندبة واحرقها فيجمع
 الناس اليها وكان مروان يحمي ^{في} فليزال يسمع
 ندبها ويبكي وابنه اشير في قوله توثر الخ والفاضة من
 النساء من لم يبق لها ولد ولا يخفى لطافة الايات ^{التي}
 والمرحوم من ادباء العصر موافقة هذه القصيدة مع مرثية
 ابن الانباري والحكيم بن الشعر بن لا بين العصر بن
الحديث الحامري والتشون
 وباسنادي الى السيد الاجل علي بن طاووس في الاقبال
 من كتاب ابن ابي فرة عن ابي جعفر الباقر قال كان ابي علي بن
 الحسين قد اتخذ منزله من بعد مقتل ابيه الحسين بن علي
 من شعر واقام بالبادية فلبث فيها عدة سنين كراهة
 لمخالطة الناس وملا بسنهم وكان يسير من البادية بمقا

بها الى العراق زائر الا بيه وجده ولا يشعر بذلك من فعله
 قال محمد بن علي فخرج منو حجا الى العراق وانا معه ليس معنا
 ذور وروح الا الله فبين تمام الخبر ترجمه ابو جعفر بافر گفت
 بود پدرم علی پسر حسین که گرفته جایگاه خود را پس از
 کشته شدن پدرش خانه از مو و مانده بود در بیابان پس
 در آنک نمود در بیابان چند سال چون ناخوش داشت
 امیرش نامرد مرا و بر خود و دشان او مبرقت از آن بیابان
 در هنگام بودنش در آنجا بسوی عراق که دید کند پدر
 و پدر بزرگ خود را و کسی آگاه از کار او نبود بیانات
 مکار و اخلاق و مراتب عبادت و خوف و زهد علی بن
 الحسین از او و معلوم را اینست که تمامی اهل تاریخ از مؤمنان
 و مخالف ضبط نموده اند و معاصیرین او شهادت بر جلال
 قدر او مکرر داده اند و گفته اند از بنی هاشم کسی افضل
 از وی نبوده چنانچه از زهری ابو حازم و دیگران منقول
 است حضرت صفوان پس از بیان مراتب علم و زهد و
 عبادت نامیر المؤمنین فرمود که کسی در او کلام امیر ^{میر}
 شبیه نر با و از علی بن الحسین نبوده و در خبری است که
 در سفر حج تازیانه و قضیب بر نافه خود نزد می و بگفت
 از قصاص در قیامت ترسم و از عبادات مؤلفه انحصار

بود هزار رکعت نماز و در علمای اسلام گنجینه در زمین
 و عبادت نوشته نشد که در او ذکر علی بن الحسین زین العابدین
 نباشد و در کشف الغمّه مسطور است که طاووس یافعی باو
 باو غرضه داشت که سه مرتبه استیذان و الطینان شما
 از عقاب یکی آنکه نویسد پیغمبری و دیگری شفاعت پیغمبر
 و سیم رحمة واسعة اللهم می جواب فرمود تسبیح پیغمبر
 مرا ایمن چگونه کند یا آنکه خدا فرموده فلا انساب بينهم
 يومئذ و اما شفاعت مرا ایمن نکند یا گفته خداوند لا
 يستفعون الا لى اذن منى و اما رحمة خدا ^{کوین} ان رحمته الله
 فیرتب من المحسنین و من یحییانم که حسن باشم و در زمان
 مسافرت با اهل قافله شب خود را بر سر خدا اظهد
 نمیداشت که مباد از غایتی از او ناپسند و در وقت نماز با
 بغلام خود و در از جهنة نادید غلام عرضه داشت مرا به
 کار خود فرستد آنگاه تازیانه زنی مرا پس گریست من را لعابد
 و به پسر خود حضرت باقر فرمود در مسجد پیغمبر برو و بعد
 از نماز برای من استغفار کن و آن غلام مرا آزاد نمود و محو
 دیگری دیش از خانه بیرون شد و تازیانه آورد و بغلام
 خود گفت مرا قصاص کن و صد خانواد را از فقر ای مدینه
 را اعانت می نمود و شبها حجل زاده و معاش برای آنها

میگرد و با ندازه ابنان برد و شر کشیده بود که شافه او پینه
 بسته و سپناه شده بود و فقر و غنا مدینه هر شب بر در
 خافهای خود انتظار او را داشتند و او را نمیشناختند
 همینکه می آمد می گفتند صاحب ابنان آمد و آنکه از مشقت
 و محنت سفر که بلا بسپا ضعیف و نحیف شده بود و در
 اندک سرمایه مناسرت میشد شبها بضعه گاهها بکانه
 می نمود و برای ایشان آب می کشید و نیز آب غسل و وضو
 خود را ب دست خود می کشید شبی از شبها زهری او را
 ملاقات کرد در حالیکه باز آن می آمد بیدار و و هیز میر
 دو شد ارد پر سش نمود فرمود سفری در پیش دارد و
 در تهیه آن سفر هستم گفت خاتم من حاضر است برای
 خدمت فرمود ^{خود} حامل باشم بنتر است پس از چند روزی
 دیگر که شرفیاب شد پرسید که مضافات شما چه شد فرمود
 مقصود سفر آخرت تهیه مرک بود و از حدیث اقبال
 معلوم شود که بزینارث کر بلا و نجف مکر آمده و وضع مضافات
 بر وضع اخفا بوده چنانچه از حدیث ظاهر شود و باینجه
 مسافرت آن حضرت بعراق مذکور در ثواب منج شده و از عبا
 موظفه آن جناب استمرار کرد و مصائب پدر بزرگوارش
 بود در مدت سی و پنج سال زیرا که وفات آنحضرت در سن

پنجم محرم سنه نود و چهارم هجری بود که در آن روز سه شنبه
 شصت و یک بود و بجهت آنکه در چشمان او خائف
 شدند و هر وقت در آن آب میزدند که باندازد و گریستند
 که ای امر و ج باشد خود نمود و مگر و میفرمود و فرانی لایحه
 غریبه و قیل که شبکی در هر یک فلان وقت نفسک لما زد د
 علی هذا فقال نفسی قتلها و علیها ایکی شعر در وقت جان
 از بدن گویند هر نوعی سخن من خود بچشم خویش
 دیدم که جانم میبرد و با او لاد عقل میراند و بسبب
 می نمود و میفرمود چون نظر بایشان کنم یاد کردیم که کنیم
 و مرار قتی دست شد و در منافق این شهر آشوب است
 که همه روز دعا میگرد که خدا را سر تا پا در مرابین نماز
 گوید که در زمان ما بمساجد و اشراص و علمای عصر از
 احادیث و تفاریخ خرافات و السنه مرشیه خوانان سینه
 بسپد الساجدین شایع است مثل آنکه در شام هفت عمل
 باما کردند و خاکستر بر سر او ریختند و مجدی گریه می کرد که
 چشم او از ناو دان جاری شده بود و بیازار فضا بان عبور
 کرد با آنکه اثر زنجیر بعد از هفت سال در پای او بود باینجا
 زهری مجلس تعزیه سید الشهدا رفت و در استان کفش
 داری کرد و از این قبیل از محترمان کاذب یارده و مختلفا

کتاب جدید و مؤلفه است که بهیچ المظار ما افسدانه
 خامنه نافع مرانیت همد و خوف و عبادات شانه و اجتهاد
 اکیه سید بختاد و سایر ائمّه اثنی عشره عمل مثل رب
 نبی است این وظایف منافقانه با مرتبه عصمت ایشان قرار
 بلکه از لوازم عصمت است پس اگر کسی عصمت از او
 حاصل شود و در معاینه نتایج اعمال و آثار بر زنجی افعال
 و مکارشده حقایق نشانده شود و در زنج و موافقت امور
 فساد است کلا لکن تلموز علی البقیین لکن ان الجحیم شد
 لکن و معاظین البقیین و بدیهی است که هر کس احاطه تامه به
 نتایج اعمال پیدا کند و اثر هر کار و پیا مشاهد و بعین البقیه
 کند هرگز اقدام بر کارهای نیکو نمائند مانند کسی که عیاناً
 بدانند که در مقام حق و باطل و هرگز اغیباً افتادند
 آن عذرا نمائند اگر چه در احوال در جات لذت باشد و این است
 که احیای اجتماع دانند بر عصمت انبیاء و ائمه بلکه صدیقه
 کبری نیز بر آنکه دارای مقام علم البقیین و مکارشده بوده اند
 باین سبب اخلاص و ایه نظیر است با اتفاق مفسرین و علم
 بحقایق نشات و نتایج افعال و اعمال از لوازم مساویه آنها
 و ولایت است اگر چه عصمت در کتب کلامیه بطریق
 دیگری اثبات کرده اند و بعضی تمسک بادل لفظیه نموده

که صدیقه
 کبری

لیکن بر اهل بصیرت تحقیق نیست که هیچ یک از آن طرق
مثبت تمام مدعی یا خالی از مناقشه نیست و آنچه نگاشتم
از تمسک بعلم و عیان و مکاشفه و شهود و عرفان
خصوصیات و ثبوت طرف و اوفق بقواعد علم و عقل
است از برای مطلعین بر ابواب احادیث اصول کافی و غیر
آن از کتاب حجة و دانش جنات علوم ائمه شیعی واضح است
که دارای این مراتب منفک از عصمت نخواهد بود و بیانی
دیگری نیز اثبات مدعایمانیم و آن اثبات از طریق محبت است
که نفوس کامله انبیاء و اولیاء خالیه دارای مرتبه علیای حجة
مستند و همدوستی و تحصیل محبوبان و دوست خود و گذار
زدن از مبعوضات او و غیبتی فرار دارد و اگر محبت بر کسی
لمبیه نماید و بر مرتبه موکده و سه درجه الهیة غفلت از تحصیل
بنیاد و سنت خود ننماید و این معنی موافق بخرید و عیان
و هر حال نسبت عصیان با بنیاد و قرآن و اعتراف بمغایبه
و ادعیه ماثوره ائمه و استغفار و تضرع و بکاء و خوف
آتش جهنم و استغاثه از شیطان چنانچه مکرر در ادعیه
خادیشاست از لوازم عبودیت و خضوع بندگی و محاذ
نیت با از بابت استیلائی سلطان عظمت و خوف از منها
زلوازم معرفت ثاقه است یا آنکه مطلق بعد و دوری گز

و خطیسته نفوس شریفه معصومه است اگر چه باشند غافل
 بمباحات و لوازم بشریت و طبیعت باشد چنانچه حکیم سنا
 گفته بهر چه از خویش و امانی چه کفر از خوف و چه ایمان بهر چه
 از دوست و رافنی چه دشمنان نقش و چه زیبا و حتم
 نیز معنای کلی دارد مانند گاه که عبارت از در بعد و فراق و
 انقطاع اتصال دائم چنانچه عارفی سروده و بنویسمان نمود
 دوزخ عاشقان فراق بود هر گاه جهتمی دارد
 و در دغای کبیل وارد است هبنی صبرت علی عذابك
 فكيف أصبر علی فراقك و آنچه شیخ جلیل صاحب کشف
 الغم که قاعده حسنات را برارستینا المفرقین را قاسم
 کرده و سایر علما پسندیده اند اشاره ببعض مذکور
 است و با آنکه ذات اقدس واجب اعلی است مستثنا
 که هیچ ملک مقرر بپایندی هر سلی بران مرتبه آگاه نیست
 و در آن علم ذات اقدس را شریکی منصوب نیست و در
 احادیث ادعیه مکرر اشاره باین مرتبه از علم ذات
 شده و نیز در باب بذا کنش حادثی که خدا را در
 علم است یکی علم مخزون که مطلع نیست بر او احدی
 و دیگری علمی که تعلیم ملائکه و انبیاء شده و بحسب مرتبه
 اول همگی پس از عوایب نیست و آیات مبارکه اشارت

باین معنی دارد فلما ادری ما یقعای و لا یکم قل لو کنت
 اعلم الغیب لا استکثرت من الخیر عا لم الغیب فلا یظهر
 علی غیب احد و پوشیده نیست که نتوان گفت باین آیه
 از متشابهات است و این معنی الطیف ادق از همه اجوبه
 مذکوره است و هیچ منافاتی با مرتبه عصمت و جلالت نفوس
 شریفه اولیا ندارد زیرا که جمیع این مراتب بحسب علوم و فائض
 و اطلاع بر الواح سناویه است و آنچه در علم مکنون مجز
 است فائض بر احدی نشده و اجوبه دیگری علمای شیعه
 در این مقام گفته اند که تصریح نفوس مقدسه از معانی
 شیعیه از ایشان است و باید تعلیم ایشان است و رکاکه
 این اجوبه بحدی است که محتاج بیان نیست و جواب اخیر
 وفق بطواهر و جامع شذات بات مبارکه و احادیث
 وارده است مرضی بعض مشایخ از معاصرین قدس
 و وجه و شرح منقول باین مقام در حدیث سیم گذشت
 و در امثال اینگونه مطالب عالیه با اشاره فناعت کردیم
 تا از وضع اختصار تجاوز نشده باشد و بر نتایج فائض
 شد زیرا که معنی ما بر اهل خبرت و بصیرت آشکار است
لکدیش الثانی والثالثون
 وبالسند المنصل الی الشيخ الجلیل جعفر بن محمد بن قولویه

باستناد به الی الکاهل عن ابی عبد الله ع قال من اراد ان یکن
 فی کرامه الله و فی شفاعت محمد ص فلیکن للحسین زائر ایما لله
 افضل الکرامه و حسن الثواب و لا یسئل عن ذنب عمله فی
 الحیوة الدنیا و او کانت ذنوبه عدد رمل عالم و حیال دنیا
 و زبد البحر ان الحسین بن علی قتل مظلوما مضطربا نفسه
 و عطشا ناهو و اهل بیت و اصحابه نوحیما فام صاد و کف
 هر کس خواهد که بوده باشد و کرامی بودن نزد خدا
 و در خواستش کرمی شود پس باید بوده باشد مر حسین ع و
 کن میرسد و را افزون تر کرامی و نیکوتری نزد و نرسد
 او را خدا از گناهیکه کرده در هنگام زندگانی جهان پست
 و اگر چه بوده باشد گناهان و بیثماری و ان عالم
 و کوههای تمام و کف و باید رسید که حسین پسر علی
 کشته شد ستم رسیده و بیچاره بود خود او و تشنه بود
 او و خانواده او و باور آن و بیانات ایمان و اعتقابه شفا
 رسول خدا و ائمه هدی از ضرر و ریاست مذهب شیعه است
 و اغلب فرق مسلمین نیز موافق هستند در ثبوت شفاعت
 برای گناه کاران و اهل معاصی کیره شارح صحیح مسلم نقل
 کرده که اهل سنت قائل بجا از شفاعت هستند از طریق سمع
 بصیرت آیات و اخبار مؤثره و مسلمین اجماع بر این معتقدند

عقلا و معتقد
 و جوب معتقد
 هستند
 ۴

جز معدودي از خوارج و معتزله كه تاويل کرده اند طوي
ايات شفاعت را باينكه مراد زيادتي در درجات است و رفع عدا
و بصيرت ايات و اخبار تاويل ايشان باطل است شيخ
صدوق در رساله اعتقادات كويد كه اعتقاد شيعه
در شفاعت ائمه است كه شفاعت ثابت است براي صاحبان
معاصي كبره و صغيره و اهل توبه محتاج بشفاعت نباشند
و هر كه منكر شفاعت پيغمبر باشد از شفاعت بهره باشد
و شفاعت اختصاص دارد بر رسول خدا و اوصيا او و سادات
انبيا و رسل و اوصيا و مؤمنين و مسلماني و غير اختصاص
دارد شفاعت با اهل ايمان كه اهل توحيد باشند و اهل
شك و شرك و انكار كفر و اجماع از شفاعت بدينست نما
شد كلام صدوق و لنحقق معنى الشفاعة والمغفرة على
وجه يكون من خواص هذا الكتاب هو مبنى على رسم
الاول من خواص الانسان تاثير اعماله و افعاله الا انه
في جوهر ذاته و صحيفه اعماله ان خبر اخبر او ان شر افشا
يفعل بجواز حبه بناثر منه روحه و يجمع في صحيفه ذاته
و خزانه مدركاته لا سيما ما تروى تحت من الهيات و ناكث
من الملكات و النفوس هي الصحف المنشورة في القيمة و
هو الكتاب الذي لا يغادر صغيرة ولا كبيرة حتى النفع في لقا

والمملكة الموكلة بجزء الارض فانهم كنية الاعمال
 ثم انما يوق في البرهان والبيان ونطق به القرآن ولا
 الحسنة تزيد النفس صفاء وهباء وكذا الصفات الحميدة
 والاخلاق الحسنة والاعمال السنية والملكات الرزقية
 تكدرها ويحدث فيها احوال مبينة لجوهرها فانها فانقوت
 العاصية المشبعة للشهوات بمنزلة مرات يعملوها الخبيثة
 والصدى وتواكبت عليها الكدورات والكافات بحج
 طول زمان العصيان والشهوات وعظم المخالفات وصغر
 واليه شير في الحديث وبشهوة ساعة ورثت من قاطن
 الثانية النفوس العاصية الشقية بحسب الوجود والي
 وفعلية الحكايات مخالفة للنفس المحميدة السعيدة
 بحسب المحميدة والذات بل بسبب الواحش والاراضة
 الطام مرتبة فان المعاصي ومنابعه الشهوات بمنزلة اعدا
 غريبة للنفس تؤثر فيها اثر او اثر او توجب لها كالأف
 ولا ريب ان النفس استعدا ذات فعلت فعل حاصل
 اثر خارجي فبدلت القوة بالفعلية فتساوت في
 والفعل الصادق من النفس بما يؤثر اثره في ذاتها
 وربما ينكر ويرسخ اثره ويهيئ قد عتير الشرع الا قد
 عن القسم الاول باللم الذين يجنبون كجاسر الاثم والقول

ألا ألكم ولما يخلو منه انسان وهو من الذنوب المغفورة بغير
 بجي اثره يسرع والقسمة الثاني بقي اثره دهر الطوبى ولا وربما لا
 يزول الا بقاسر ومن بل من التوبة ونكفير الحسنات والشفاعة
 والى هذا المعنى اشير في الاخبار الواردة في ان في القلب نكبة
 بيضاء ونسود بكثرة المعاصي وما ورد في باب تنقل احوال
 القلب حتى يصير اسفله اعلاه وقد اشير الى هذا التحقيق في
 في قوله تعالى **اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ**
كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحَنًا هُمْ وَمَنْ آمَنُوا سَاءَ
مَا يَحْكُمُونَ كانه احوال الفرق بينهما الى فطرة العفول الثالثة
 قد ثبت في شرع العقل استنباط الترجيح بلا مرجح وكذا انما
 كون الارادة الجزائية والغريزية الاخر احيى مرجحاً الشيء فاذا
 فرض ثبت ان للافعال تاثير في الراح النفوس فلا يمكن ان
 يقال عفى الله عنه بلا مرجح موجب لذلك وانه فعل ذلك
 افتراضاً بالارادة الجزائية لا بد في منع مقتضى عن اقتضاء
 من مرجح موجب الا كان سفهاً وعيباً يمنع الصدور عن
 الحكيم ولو فتح هذا الباب لانسداد ابواب جهنم على الكفار و
 العصاة وهو مما لا يلزم به ذو مرتبة ولا يعنف به ذو منزلة
 التراب غير المتأثر اما جفاني واما روحاني وكل منهما اما دفعي الا
 واما تدريجي التاثير والثاني ظاهر والاول كاشر الا كسيرة

الاجساد الفريضة والشمسية بمجرّد الملازمة بينهما وكما يشرّح
 في نفس الكافر والتوبة في نفس العاصي فاتها بعد استحكام
 آثار الكفر والعصيان وذائلها في نفوسهما في طول عمرهما
 اذا تابا ورجعا نقضا لتلك الآثار والردائل عنهما دفعه
 وانا حتى كان الفراغ وقع لا في زمان وقد اجمع المسلمون كما
 على ان من تاب في اخر ساعة من عمره او اسلم كافر كذلك
 كان من اهل النجاة والنجاة لا يرى من اثر تلك الاعمال
 شيئا ووردت بذلك اخبار عديدة ولعلك بعد ان
 هذه المقدمات تدبر وايقن ان عذاب الآخرة وعقوباتها
 ليس من باب التشفي والانتقام بل من باب الجزاء والافلاج
 بل النفوس الكافرة على ما فيها وكذلك العاصية المتمردة
 على اخلاقها الكسبية اعمال مستعدة للصورة الثانية
 في عوالم الآخرة التي هي محل بقاء النفس بعد انفارقه عن الدنيا
 فلو خلى بينها وبين صفاتها وملاكتها الحاصلة من اعمالها
 لتعذبت بها بحسب استعداد تلك الصفات للبقاء الا
 ان يمنعها مانع قوي وقد ورد في الخبر انما هي اعمالكم ترو
 اليكم بعين الآثار الآخروية والصورة البرزخية وقد اشر
 اليه في القرآن بقوله سنجبرهم وجميعهم والمانع الخارجي
 قد يكون من فعل النفس كالنوبة التي هي باب مفتوح من

الله الى العباد فاذا حصلت حقيقة فامثرت النفس منها في
وتفقت مكشباتها انا كالنار القوية اذا غلبت على قوتها
المكدره خلصتها من الكد وراث العارضة بسرعه وبما كان
احتراف النفس بنار الندم اشد من احترافها بالنار ونعم
العارف در اشم بيقين نام كنه مير كاتش بكمي عرف
انفعال نبيست وقد ظهر ضمنا معنى طلب العفو و
المغفرة من الله تعالى وهو ان لا يترك بحاله وجهه موكل
الى نفسه حتى يؤثر المقتضى اثره وقد يكون من فعل الغير
كديعاء مؤمن واستغفار له او شفاعة شفيع وهو لا يحاله
يكون بسبب موجب لذلك ولا بد ان ينتمى ذلك السبب
الى ذاته ومعنى الشفاعة توجب القوس القوية الكاملة
الى استخلاص القوس المكدره العاصية عن مقتضيات
اعمالها المكشبه ولا بد من سبب مبرح لذلك حتى تجعلها
شفعائها وترقيتها عن نقصان الكمال وبشراف عليها
نورها وينور ظلماتها وذلك بعد القابلية للذاتية وعدم
بطلان استعدادها للتجاة الى الظالمين من جميع ولا شفيع
بطاع ولذلك اخصت الشفاعة باهل الايمان وليست
بعامة وايضا يختلف الشفاعة باختلاف الشفيع المشهور
له وبحسب اختلاف مراتب ابتلاء القوس باعمالها او

فقد ورد عن أمير المؤمنين أن خوف ما أخاف عليكم
البرزخ فإن منكم من لا يبلغه شفاعتنا إلا بعد ثلثمائة ألف
سنة وقد بينت مما ذكرنا عدم إمكان الشفاعة للكل أو ما
لأنه شحيح للرجوع أو لبطا أن استعدادهم بل لا يبلغ ذلك
في حق بعض العتاة وإن كانوا ظاهرا في عذاب أهل الإيمان
لهضم الجنائز ونشأ في الطغيان وقال بعض العلماء قد تس
سره معنى الشفاعة أن يجعل بعض مقر في الحضرة الأئمة
وسبيل في مغفرة ذنوبه وهذا إنما ينصق وإذا كان العبد
استحق نسبة إلى ذلك الشفيع في الدنيا بشدة المحبة وكثرة
المواظبة على الأذكار به أو كثرة الذكر له بالصلاة و
التسليم عليه أو ثلثه بفقدانه وحزنه على ذلك فهو ذلك فإن
ذلك كله يصير سببا لنور القلب القرب من الله وهما
يعينه ما مغفرة للذنوب زيادة في الدرجات وإنما حصل
بواسطة ذلك الشفيع وهذا معنى الأذن من الله فما لم تكن هذه
المناسبة لم يتحقق الأذن على ذلك أن جميع ما ورد في الأئمة
من استحقاق شفاعته النبي صلى الله عليه وآله معلق بما
يتعلق بهم من صلوة عليهم أو بارة لقبورهم والبكاء عليهم
أو الاحسان إلى ذرارهم وغير ذلك مما يحكم علاقة المحبة و
المناسبة معهم انتهى وهو يؤكد ما ذكرناه ويؤكد أيضا

عده اجبا مثل ما رواه في الكامل عن الباقر اما انه ليس من
عبد يذكر عنده اهل البيت فرفي لذكرنا الا صحت الملائكة
ظهمه وعفرو نوبه كلوا الا ان يجي بدين يخرج به من الايمان
وان الشفاعة لقبولة وما تقبل في ناصب الخبر وفي كتاب
الحسين بن سعيد الا هو ازي بسند صحيح قال اعلا في عن
الباقر قال ان الكفار والمشركين يفترون اهل التوحيد في
النار فيقولون ما نرى نوحيدا كما اغنى عنكم شيئا وان نحن
وانتم الا سوا قال فيانف لهم الرب عز وجل فيقول للملائكة
اشفعوا فيشفعوا لمن شاء الله ويقول للمؤمنين مثل ذلك
حتى اذا لم يبق احد بخلقه الشفاعة قال الله تبارك وتعالى انا
ارحم الراحمين اخر جوابي فخرجون كما يخرج لفراس ثم
قال ابو جعفر ثم مدت العمد واخذت عليهم وكان والله
الخلود وفي الكتاب المذكور عنه ان فوما يخرجون بالنار
حتى اذا صاروا احما ادركم ان الشفاعة فينطلق بهم الى اخر يخرج
من رشح اهل الجنة فيغتسلون به فينبث لحومهم ودمهم
ويذهب عنهم فشف النار ويدخلون الجنة ويسمون الجنة
فينادون باجمعهم اللهم اذهب عنا هذا الاسم قال في
ثم قال يا ابا بصير اعداء على هم الخالدون في النار لا تدركم
الشفاعة وروى في الحاسن عن الصادق ان الجار يشفع

بخاره و الحیم شفع بحیمة و لو ان الملائكة المفترقین الانبیاء
 المرسلین شفّعوا بے ناصب ما شفّعوا و فی تفسیر الامام العسکری
 عن امیر المؤمنین علیه السلام الله رحیم عباده و من رحمته ان
 خلق ماة رحمة جبل منها رحمة واحدة فی الخلق کلهم فیها رحمة النبی
 و رحم الوالد و لها و تحن الامتهات من الحیوانات علی اولادها
 فاذا کان یوم القيمة اضاف هذه الرحمة الی الشیخ و تبیین رحمة فیرحم
 بها امته محمد ثم یشفّعهم فممن یحبون له الشفاعة من اهل الملة حتی ان الوا
 لی یجئ الی مؤمن الشیعة فیقول اشفع لی فیقول و ای حق لك علی فیقول
 سفینك یومًا ماءً فینذكر ذلك فیشفع بینه و یحبیه آخر و یقول
 ان لی عليك حقًا فاشفع لی فیقول و ما حقك علی فیقول انظرا لی
 بظل جداری ساعة فی یوم حار فیشفع له الی غیر ذلك من الاحادیث
 الی الشیخ بیان ما استثناء من المقدمات فی بیان معاصمه
 صنادیده از شخص انسانی بر افسامی است و از مبادی مختلفه صناد
 شود و شراول السنکه از سوء فطرت و خبیث طبیعت و
 اعوجاج طبیعت از اعتدال و استقامت است مانند
 در قول و غیبت مردمانی درست رفتار و کذب دائم و
 از مردم بزبان که غالباً ناسی از حسد و بغل و حرص
 و کاهی که خالی از موانع باشد منتهی بضرر جرح و قتل شود و

شخص بحسب صورت اگر چه انسان است لیک در معنی از
 سنخ سیب و درندگان و وحوش است و در واقع خالی از
 ضعف عقیده و تصدیق ایمانی نباشد و لا محاله سنخ ذات
 او الوده بپچین است بسیار بعید است نوبت او بنوبه و
 شفاعت شافعین نصیب او نشود مگر بعد از زمان ظهور
 وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ و در شرح حال این
 طبقه وارد شده که رسول اگر فرمود از آن الله حَرَّمَ الْجَنَّةَ
 عَلَى كُلِّ فَخَّاشٍ بَدَنِي قَلِيلَ الْحَيَاءِ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا يَأْمُرُ
 لَهُ فَاِنَّكَ اِنْ فَتَشْنَهُ لَمْ تَجِدْهُ اِلَّا لَغِيَةً اَوْ شَرَكًا شَيْطَانٌ قَلِيلٌ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي النَّاسِ شُرَكَاءُ شَيْطَانٌ فَقَالَ اَمَّا نَفَرُ اَقُولُ
 اللَّهُ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ رَوَاهُ فِي الْكَافِي
 وَفِيهِ عَنْهُ اَيْضًا ابِي اللَّهِ اَصْحَابُ الْخَلْقِ الْبَتَّى بِالتَّوْبَةِ
 قِيلَ فَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تَهْ اِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ
 وَفَعَلَ فِي ذَنْبٍ اعْظَمَ مِنْهُ وَصَاحِبُ اَيْنُكُونَهُ اَزْ مَعَاصِي اَزْ
 رَحْمَةٍ وَاَسْعَى بِسَبَادٍ وَاَسْتَسْنَجِرُ بِاللَّهِ الْكَرِيمِ ثُمَّ دَعَا
 مَعَاصِي اَسْتُكِبُ بِوَاسِطَةِ قُوَّةِ شَهْوَتِهِ صَادِرُ شُودِ مَثَلِ
 التَّذَادِ بَيْنَا كَحْمِطَاعِمٍ وَمَشَارِبٍ مُحَرَّمَةٍ وَسَبَبِ اَيْنُكُونَهُ
 مَعَاصِي مَفْهُورِ شُدْنِ قُوَّةِ عَاقِلَةِ اَسْتُكِبُ اَزْ قُوَّةِ شَهْوَتِهِ
 وَغَالِبِ اَدْرِ سَرَّ جَوَانِ خَوَاهِدُ بُوْدِ وَهَرِ نَمَانِ كِه اَنْكُشَا

وضعت رفة شهوة يداشور جوع بنوبه تمامد و نادم بر
 افعال بنجر خود شود و مكر كسى است كه از اين قسم معاصي
 باشد و غالباً موقن بنوبه و انا به شود حكيم ^{عليه السلام} كويد
 بحر من ادر شربت خورم مگر از من كه بد كردم بيايان بونا بيا
 ابر سر و استغفار و فارغ بگري كويد زهي بد طاعتى كه مراد
 و خود بينى اندازد و بنكو معصيتى كه مراد بخوف اندازد
 و رقة الاسلام فى الكاظم عن جرمان بن اعين عن البار
 حين سئل عن شياهم بالقيام قال له اخبرك اطال الله بقاء
 لنا و امتعنا بك انا انا بئيك فما نخرج من عندك حتى نرف
 قلوبنا و نسلوا نغنا عن الدنيا فقهون علينا ما فى ابد
 الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندك فاذا صرنا
 مع الناس و التجار احببنا الدنيا قال ابو جعفر ان احبنا
 محمد قالوا يا رسول الله نخاف علينا النفاق قال لهم ولم
 نخافون ذلك قالوا اذا كنا عندك فذكرتنا و رغبتنا
 و جلنا و بيننا و زهدنا كما نانا نعاين الآخرة و الجنة و النار
 و نحن عندك و اذا خرجنا من عندك و دخلنا هذه ^{الدنيا} السوء
 و ستمنا الاولاد و دابنا العيال و الاهل كما ان يحول

عن الحال التي كما عندك حتى كأنك نكر على شيء افتخاف علينا
 المنافق وإن ذلك نفاق فقال لهم رسول الله ﷺ كذا إن هذه
 خطوات الشيطان فذر عنكم في الدنيا والله لو ندمون على
 الحال التي وصفتم أنفسكم بها لأصافحكم الملائكة ومشيتم على الماء
 ولولا أنكم تذبون فستغفروا الله لا أن الله يخلق مذبونين
 ويستغفروا فيغفر لهم أن المؤمن من نواب ما سمعت قول
 الله عز الله بحب النوابين قال استغفروا ربكم ثم توبوا إليه ^{كثرة}
 فيه أن الموجودات بأسرها محال إلا ما في مظاهر صفاته ^{التي}
 ومظهر العفو والغفور واما طاعتها لا يتحقق إلا بأهل ^{العبادة}
 وإليه أشار من قال خطاي من أي شيء بر من جهة كبرى
 مرا عفووا با خطاي إسندند وقال كافر زجرم ما ^{شيء}
 كه كفتي من عفور ورجيم أكرمه زهر بود چیست حاصل ^{له}
ومروي في الخاتمة عن الصادق قال من جأئنا
 بلش الفقه والفران والتفسير فدعوه ومن جأئنا
 ببيك عورة فدسرها الله تعالى فحوة فقال له رجل
 من القوم جعلت فداك والله أني لم يقيم علي رب منك ^{دهر}
 أريد أن انحول عنه إلى غيره فما أفدر عليه فقال له إن كنت ^{دنيا}
 فان الله يحملك وما يمنعك أن يهلكك عنه إلى غير الآتي

تخافه و روی پنهان ایشاعنه او عن ابیه قال دخل جلا
 المسجد احدهما غابدا والاخر فاسق فخرجوا من المسجد ولفاسق
 صديق والعابد فاسق وذلك انه يدخل العابد المسجد مدلا
 بعباده ثم يدلل بها فتكون فكرته في ذلك ويكون فکرة الفاسق
 في التندم على نفسه ويستغفر الله لما صنع من الذنوب وحق
 نباشد که این دو قسم که ذکر شد از کما هان ناشی از ملکات
 شود و لا محاله بدی زایع در نفس وارد و توبه از آنها سخت
 است لیکن هرگاه توبه حقیقی واقع شود ملکات ثابت چند
 ساله و ابر طرف کنند مانند شخص مسموم که تریاق نوشد
 که دفعه اثر زهر برداشته شود و همچنین است جوع
 از کفر و اعتقادات فاسده و اختیار اسلام که تاثیر آنی
 دارد و ملکات راسته حال کفر را بجا اثر کند اگر چه اسلام
 او بلیظه قبل از موت باشد در گانه از مغوبه بن و هبت و آ
 شده که مرد پیری در حال مرض موت بود و بر طریقه اهل
 سنت و انحال طریقه ولایت و حقیقه امیر المؤمنین و ابرو
 عرضه داشتند اقرار کرد و فریادی بر کشید و جان در
 داد شرح حال او را بمحضرت صادق عرضه داشتند فرمود
 داخل بهشت شود علی بن سری حاضر بود عرض نمود که
 این مرد زیاده بر یک می این عقیده اظهار نکرد و زیاده بر

این چیزی شناخت گفت بگرچه میخواهد از او بخدا شود
 داخل بهشت شد و قسم دهم معاصی است که بحسب اتفاق
 صادر شود و مبدء را سنجی نداشته باشد که در آیه مبارک
 اشاره بان فرموده الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ وَالْفَوَاحِشِ
 إِلَّا اللَّمَمَ که در تفسیر آن وارد شد بلم بالذنب ثم تسنعه
 منه و در خبری دیگر کافی از حضرت صفای روایت کرده
 اللهم من العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقه
 ای من طبیعتش و در خبر دیگر فرمود المؤمن لا یكون یحسبه
 الکذب بالخل والفجور و ربما الذم من ذلک شیئا لا بد
 علیه و این قسم از معاصی و اعقوب الله نذارک غایب و مؤمن
 نشود و در احادیث وارد شده که آنچه از مؤمن در حال
 دلشکی و غضب صادر شود بر او نوشته نشود و الله اعلم
 باساره الحديث الثالث والثلاثون
 مارواه جماعة من ارباب المقاتلة و ذاعه كالشيخ الاجل
 ابن شهر آشوب ابی مخنف و الشيخ فخر الدین و اللفظه
 از الحسين لما نظر الى اثنين وسبعين رجلا من اهل بيته
 صرعى النفت الى الجنة فدمى ببرده رسول الله و الخف
 بها و افرغ عليه دوعا الفاضل و نقل سيفه و استوى
 على متن جواده و هو غائص في الحديد فاقبل على النساء

فنادی یا سکنه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکم من
 السلام وانی بارز الی هؤلاء القوم فامثلت سکنه و
 هی صارخه قضتها الی صده و مسح دموعها بکفه و قال سبط
 بعد الابیات فنادته سکنه یا ایه انسللت للموت فقا
 کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین فقالت یا ایه ردنا الی
 جلدنا فقال هی هات لونی الی القاتل انام فصار حنت النساء
 فنهکنهن الحسنین مؤلف کو به ناستف ارم که در زمانم جوانی
 که هنگام نظار بندگانی است کثرت اشتغال بعلوم نظریه
 خیال نداد که بحیال اشعار لطیفه در مرانی سبب الشهاد
 که موجب جزو و ثواب جزیل است باشم و عمر عزیز صرف
 بعلوم اصطلاحیه فلسفه و کلام و فنون ادبیه و شعریه
 بمقام طوبی باجزاز الفتور و تنبلیها رداء مشایبی
 و الجنون فنون فلما غاصبت الفنون و تنبلیها
 تنبلی لی ان الفنون جنون اکون که مخاطب بخدا
 یا ابناء الخمسین ذرع فلدنی حصاده شده ام طبع
 خامد و فریجه جامداست مشغولی ناندانم توانستم
 چه سو چون که دانستم توانستم بنوی بقاء عده ما لا بدک
 کله لا ینرک کله گاهی بعض و فایع را با کمال مشقت

بنظم در آوردن امید است که نظر از بای عصر خطا
 پوشش باشد داعی بنظم واقعه و داع حضرت سید الشهدا
 مبشره نومیده شد که شیخ معاصر نوری در کتاب اراک
 اسکنه الله فی عزفات دارالتلام حکایت کرده و در رساله
 فیض القادسی احوال العلامة المجلسی و ایت نبوه از یکی از
 فضلاء معاصرین خود از اهل ابر که میرزا محمدی نام داشتند و
 صلحا و انقبای معروفین بوده گفت که شیخ در خواب دیدم که
 علامه مجلسی در صحن شریف کربلا مشغول نماز است و در
 الصفای که سمت مشرق حر است از دخامی از اهل علم حاضری
 هستند بعد از درس شروع بموعظه نمود و چون خواست سر
 بد کر مصائب سید الشهداء نماید شخصی نزد مجلسی آمد
 گفت صدیقه کبری فاطمه زهرا امر فرماید که از داع
 فرزند شهیدم ذکر کنید پس از آن صدیقه کبری تا
 حضرت مجتبی بدیدن زوار شریف بردند در کاروان
 سراها و خانها و صحن و احزان بنار فراوان آشد تمام مصائب

است بلبلی بر شاخ کل در بوستان	شرح میدهد از فراوان مصائب
گفت چیزی تلختر و داین جهان	از جذباتی نیست نزد آگاهان
از جذباتی میشود دلهای سرب	آتش هجران کند مازا کجاست

در زمین کربلا شاه شهید
 چون که زید امد از بد اخوان
 کرد بر مرگ سلاطین سوان
 دختر پیران و پادشاهان
 ز استین مهر اشکین یاد کرد
 گفت ای جان جهان شب و روز
 بعد من چنگ تو خواهم دید
 بی پدر و مادر و زاری خویش
 چون تو از شهر پیمان خویش
 از پیران و پادشاهان آمدی
 من بگرد ز ادبی اندر راه
 پس تو قمار باز کردی در وطن
 گفت من در این مکان پیچاده
 گرفتار از بیم صیادان بنود
 پس بران عشق سوختن تا
 روح او بار روح احمد بود ^{جفت}
 فریخته بالا و پسته رفتن ^{سب}
 پس بیرون کرد از درون ^{اغیار}
 بار گفت و بار جست و بار خوا ^{شا}

چون و ذاع کو دکان سنجید
 روی بر گرداند سود خزان
 جمله کران با کریمای چای
 چون که بانو بود بر زانو نشا
 ز آتش دل و خنده و افلاک کرد
 آتش دل ز اشک غم و روشن
 باید نشان دهد که بشواید کریم
 سو کو از این اعزاز و رحمت ^{شست}
 باید زانندی سخن از مهر
 پرسش احوال مادر پرامدی
 دادن جان در ره جانان فکرو
 و از هان فایکسار از وشن
 از وطن و زیور از اواره
 تا طلوع صبح سرگردان بود
 احمد اساقرب حق اهنک ^{خشا}
 در معنی پیر دانشمند ^{سفت}
 فریب حق از قند هستی ^{سب}
 خود فدای داد زلف بار را
 خلوت دل خالی از اغیار خوا ^{شا}

در وصال یار عین یار شد
 فهمدان تو جامل اسرار شد
 و من ثار الله تو بر خوان ^{خبر}
 کر توالی فهم معنی ای لیسر
 گری بر قایاد ^{نشست}
 سبط او بر عرشه اعلی نشست
 و علامه مجلسی ره در جلاء العیون روایت کرده که چون
 و ذاع نمود اهل بیت خود را ایشان را امر بصبر و شکیبایی
 نمود و عده ثواب و اجر اخروی داد و فرمود چادر بر
 سر کنید و مستعد بلا باشید و بدانید که خدا نگاه دار
 شما خواهد بود پس شکایت نکنید و نگوئید که از
 قدر و مرتبه شما بگاه خدا نگاه روی میماند چنان
 کرد و نعم ما قبل لو کنت ساعة بیتا ما بیننا و این کیف
 نکر الثور بها ایفتنان من التمعو عدا و علمت
 ان من الحدیث دموعا گفتش سیر به بدین مکر از دل
 اینچنان بجای گرفته است که مشکل برود خامنه مشهور
 میانه فت من در ضبط دختران حضرت حسین ^{خبر}
 یکی سکنه که فصاحت و جلالت او در کتب تاریخ مرقوم
 و دیگر یکی فاطمه که حضرتش او را تزویج بحسن بن حسن
 مثنی فرمود و با شوهر خود در کربلا بود و چند زخم
 بر حسن وارد شد و معالجه نمود و بعد از وفات او فاطمه
 یکسال در سرفراز چنمه زد و اقامت نمود و ملقب بود

او بصغری و مقابل فاطمہ کبری صدیقہ زهراء بود
 و حضرت فرمود شبیه ترین زنان است بمادر و فاطمہ
 چنانچه بوالفرج اصبهانی و دیگران ضبط کرده اند و از
 روایت کافی نماید که فاطمہ بزرگتر از سکینه بود و زیرا که
 حضرت حسین وصیت خود را با و سپرد تا بن حسین العابدین
 برساند چنانچه گذشت و اول کتاب مادر فاطمہ ام اسحق
 دختر طلحه بن عبد الله است بعضی از اهل نسب خن
 صغیرہ زینب نام دارد و او را حضرت ضبط کرده اند و
 گفته که در کودکی وفات کرده و از آنچه نگاشته شد
 سال خبر بیکه علامه مجلسی از مناقب قدیمه نقل کرده معلوم
 شود که غراب خون آلوده بر دیوار خانه فاطمہ صغری نشست
 و انشاد نمود تعزیه غراب الخ زیرا که شبیهه نیست که
 فاطمہ صغری بنت الحسین در کربلا بوده و خطبه بلیغه
 که در روز وانه کوفه خوانده در کتب معتبره مانند احتجاج
 طبرسی و غیره مذکور است و روایت مذکوره که از متنا
 نقل شده سند دارد
 نجاشی او را تضعیف
 باضطراب داده و سمد
 الحسن بوده و تخریف
 بن عمر میشود که شیخ
 پانث او را نسبت
 بارت خبر فاطمہ بنت
 حضرت مجتبی را

دختری فاطمه نام بوده و هم چنین سابقا اشاره شد که
عناث اما بی صدوق کرد و این از فاطمه صغری بنده حسن
نموده دخل علیها الغائمه و انا جاریه صغیره و فی رجلی
خلخالان الخ و همچنین نقل سید بن طاووس که در مجلس
بزرگ فاطمه بنت الحسن گفت او تمت الخ و اگر آنکه مراد
به بقیه شدن مجاز باشد حدیث خیر باید با کاهی نقل
روایات کند که موجب طعن اصل اصیرت بامعانی
مذهب نشود والله الموفق للصواب

الحديث الرابع والثلاثون

وبسندی المتصل بآیه تا الجلیل السید عبد
الکریم بن طاووس فی کتاب فرجة الثری بسند عن ابی
الفرج السندی قال کنت مع ابی عبد الله جعفر بن
محمد علیه السلام جین قدم الی الحبره فقال لبلة اسرجو الی
البغلة فوکب انامعه حتی انتمنا الی الظهر فنزل فصله
رکعتین ثم ثنی فصله رکعتین ثم ثنی فصله رکعتین
فقلت جعلت فداک انی رايتک صلیت فی ثلاث

مواضع فقال اما الاولی فوضع قبر امیر المؤمنین ع و
الثانی موضع راس الحسن و الثالث موضع منبر القبا
و روی نحوه عن مبارک الحجاز و بطریق اخر عن محمد

فی حجاز اشکاء
نفس

خالد و آخر عن عبد الله بن طلحه في روايات آخر تقرب مما ذكر
 بيانات مطابق روايات مذكوره روايات در كتاب كامل
 الزياره نیز روايت شده كه مشهور اس شريف و غريبي
 و در آن محل دفن و قبر هو يداشته يكي بزرگ و ديگري كوچك
 و نيز در كامل است كه يكي از موالی آن سر مقدس زيارت
 امته سرفست نمود و در غريبي دفن كرد و نيز در كامل الزياره
 است كه سر مقدس از شام عود بكوفه دادند و اين
 زياد تر سيد كه مبادا اهل كوفه شورش قيامند امر باخراج
 آن سر نمود فصيره الله عند امير المؤمنين قالوا اس مع الجسد
 والجسد مع الراس علامه مجلسي و احتمال داده كه مراد
 بجسد جسد امير المؤمنين باشد بامراد دفن بحسب
 عالم باطن است اگر چه ظاهر ادفن نزد قبر امير شده باشد
 بامراد لحوق سر مقدس بدن و عرش است ملحق شدن
 سر را بدن شريف نسبت بمشهور علمای اماميه داده
 يعني در كر بلا و سید بن طاووس نسبت بعمل طايفه داده
 و در كتاب اقبال كويد واقف نشدم بر كيفيت حمل سر مقدس
 و شنبه حامل و كيفيت دفن در كر بلا و مياش در دفن و بعض
 علماء اعقیده اين است كه مدفن راس شريف مسجد حنا
 باشد و اين مكان قصر عالي بوده و چون جنازه امير المؤمنين

بر انجا عبور دادند مایل شد بصورت انحناء باین سبب
 حنانه نامیده شد و در امالی شیخ الطائفه وارد شده
 لما جازمولىنا جعفر بن محمد الصادق ع بالقائه المائل
 فی طریق الغری نزل فصلی عنده رکعتین وقال هذا
 موضع راس جدی الحسین و در مجموعه خط شهید اول
 نقل شده که مراد بقائم مائل مسجد معروف بمسجد حنانه
 است شیخ محمد بن المشهدی در مزار روایت کرده که
 حضرت صادق در این محل چهار رکعت نماز کرده و زیارت
 کرد سید الشهدا را در این مقام و این معنی که مدفن
 راس مسجد حنانه باشد مناسب است با بعضی روایات
 که تصریح دارد که امام صادق پیاده شده نزد قبر و نماز
 کرد و دوباره سوار شد پس پیاده شد و دو رکعت
 نماز کرد و گفت این مدفن راس الحسین است منافقین
 آنچه را که در بعضی روایات است که دفن بجنب القبر یا
 که مسجد حنانه جنب قبر است عرفا و احتمال دفن در نزد
 قبر طهر نجف بعید است زیرا که قبر شریف در آن زمان معروف
 نبوده و مشهد الراس در شام نیز معروف است اهل
 تاریخ نوشته اند که منصور بن جمهور چوز مسالط بر
 شام شد سر مقدس را در خزانه بنی امیه یافت و آنرا

در باب القوادیس نزد برج سیم دفن کرد و در توابع
مصر مستطیر است که سر مقدس ایامین بدیهه ولاده
طواف دادند و در عسقلان مدفون شد تا زمان امین
فرنگ بر عسقلان خلفای قاطبین و وزیر صالحی شدند
که طلائع بن زبک نام داشت اموال جزیره بعنوان هدیه
برای فرنگ داد و در سنه پانصد و چهل و هفت از
عسقلان حمل بمصر نمودند و هنوز خون مقدس خشک
نشده و بوی خوش از آن ساطع بود و طلائع مزبور کریم
از ابنوس مهبتا کرد و مشایب پاری بر روی او کسریه و
در پارچه زحر بر سینه کفن کرده دفن نمودند و روزی
سر مقدس که روز سه شنبه دهم جمادی الآخره از سنه
مزبوره بود طلائع مزبور با تمامی عساکر خود بایامین
از مصر خارج شده استقبال کردند و در منافق مشهد
الراس عسقلان را منعرض است سبط درنگ کره نقل
از عسقلان بمصر واضبط کرده و احتیالات دیگر از دفن
در مدینه و کوفه و رقه و شام را نیز منعرض است شری
از بعض مشایخ خود نقل کرده لا تطلبوا المولای حسین ثقی
ارض او یغرب و دعوا البیعت و عمر جوانخوی فشهد به بلی
و آوردن سر مقدس آنحضرت را بمدینه در جمله از کتب مشهور

ذکر کرده اند و چون زنان طائفه بنی هاشم خبر داشتند
 آغاز ناله و شیون و سوگواری کردند و دختران عقیل
 و اقمسلم مطلع شده شروع بگریه و زاری کردند و فریاد
 ایشان بلند شد عمر بن سعد بن العاص که والی مدینه
 بود چون فریادها شبیه آنکه اشپند گفت و اعینه بواعینه
 عثمان و بلاد ری و تاریخ خود و دیگران گفته اند که
 این حکم در مدینه بر آن سر مقدس چوبی و اظهار سرور
 نمود و اشعار معروفه افتاد کرد شفقت منک النفس یا حسین
 الی آخرها و این ابی الحدید گوید که مروان در آن روز کفر و زندقه
 خود را صریحا ظاهر کرد و بمنبر رسول خدا برآمد و خطبه
 خواند پس از آن آن سرمنور را انداخت بجانب قبر پیغمبر
 گفت یا محمد بومر بومر مؤلف گوید که مشهدا لرامس در
 شام شاید که مسجد الریح باشد چنانچه شیخ کراچی در کتاب
 تعجب اشاره بان نموده و در کتاب نورالعین نیز مسطور است
 که سبب بنای آن مسجد در شام این بود که چون آن سر مقدس
 را در کوچه های شام گردانیدند و بعضی عابران سر
 نیزه افتاد و برفرن خائلی واقع شد و بزین ترسیدند
 آن مکان مسجد بنا کردند و نامیده شد مسجد الریح و مخفی
 نیست که نقل کرامات باهر از سر مقدس از قبیل سخن گفتن

و قرآن خواندن اختصاص بکتاب شیعہ ندارد بلکه اعظم
 علمای اهل سنت نیز نوشته اند سپیدمؤمن شبلی
 در کتاب نور الابصار از کتاب شرح الشفاء علامہ نلیانی از
 قرآن بیست و چهار مرقع اطالع الله بیتی من القیوب فی ترجمہ
 الحسین حکایت کرده و مسند زبایعش رسانیده کہ گفت در
 مکہ شخصی را دیدم کہ اظهار نومیدگی از رحمت خدای کرد از
 او پرسیدم گناہ کرده گفت من از سجدہ هفتاد مرتبہ بودم کہ سر
 حسین ابراہیم بن یزید آمد و ہم وین بیان سر زار و محل خوابگاه
 خود میکرداشت تا آنکہ شبی همچو او بیدار شد دید نو
 از آن سر بالا رود کہ خانہ زار و شکن کرده نیز بدینتر مشاہد
 نمود هر دو ترسان و هراسان شدند بامداد امر کرد سر را
 از خانہ بیرون بردند و ما هفتاد مرتبہ زامو و تحفظ این سر کرد
 و خیمہ دیناچی را در بیرون شام برای ما بر پا کردند چون
 شبانگاہ شد ما همه خوابیدیم چون بیدار شدیم دیدیم
 قطعہ ابریزری کہ از اسماعیل فرزند داور مردی از او را آمد کہ
 در حال بخت پوشیده بود بساطی گسترانید و فریاد زد
 ای آدم ابوالبشر فرزندای پس مرد پیری نزدیک سر مقدس
 آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا
 بقیۃ الصالحین عشت سعیداً و قیل طریداً و کم نزل

عَطِشًا نَاحِي الْحَقِّكَ اللَّهُ بِنَا وَحَمَلَكَ اللَّهُ وَلَا غَفْرَ لِقَائِكَ
 پس بر کرسی نشست پس از آن نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
 و هر یک سلام کردند بر آن سر و گفتند آنچه را که آمده گفت
 و بر کرسی نشستند پس رسول خاتم باصفی از ملتکه و حسن
 مجتبی و فاطمه و هرا و گرفت پیغمبر از سر او سیبینه خود
 چسبانید و کریم سخنی نمود پس بفاطمه داد و نیز کریم
 و همه اندیبا، گریان شدند و همه تعزیت بر رسول خاتم دادند
 و بایشان گفت کواه باشید که امت من تا قرن نهم چه ساو
 نمودند پس ملائک آسمان ازل و ملائکه در باها نزد رسول
 آمدند و اجازت خواستند تا عذاب بر امت نازل کنند و
 میعاد روز جزا است آنگاه رسول اکرم امر یافت آن هفت
 نفر کرد تمام اسیر بریدند و من استغاثه کردند و تجاوت یافت
 مؤلف گوید حدیث طویل بود بنحیه فناعت کردیم و تعجب
 است از اهل سنت و جماعت که اینگونه احتیاط و کراهت
 باهرا از رکن علمای خود مشاهده نمی نمایند و اظهار
 دوستی اهل بیت میکنند و هنوز بغاات خبیثه بنی امیه
 عمل می نمایند و روز عاشورا را از اعیان عظیمه می شمارند
 و بخندید لباس و خضتا و استعمال عطر ثبات کنند و سرمه
 در چشم کشند و با یکدیگر مصافحه کنند و در سال هزار

نزدیکتر
آمدند

دوازده که ایام عاشورا در مدینه طیبه بود و اکثر این
اعمال مشاهده کردم و معلوم شود که از زمان بنی امیه
این رفتار مرسوم در بلاد اسلامیه بوده شب کربلا یکی
اعلی الله قدره در کتاب نجف کوید عجب است از مسلمانانیکه
در عاشورا بجز اسم عید ملزم هستند و اظهار سر و زینبند
و نمک سالنامه خود را روز عاشورا تهیه کنند و عجب تر
آنکه در شهر فرطیه در شب عاشورا سرگاو و بر اجدا کنند
و بر خشیه بلند می نصب نمایند و در کوچه بازار گردانند و
اطفال گردان جمع شوند و رفص کنند و گفتند و بود در ^{نهار}
بایستند و فریاد کنند یا مسیتی المرقه سنة العجینا المطففه
بعنون به الفطائف و کو یا مراد حلوا ای شیرینی اسند
صاحب خانه باید برای ایشان حلوائی تهیه کرده باشد
و نقل کرده که در مصر مردی را دیده که گفت من در کوچه
دزان شهر حامل این سرگاو بوده ام و نیز در کتاب نجف کوید
که تا کنون مردم شام افتخار با اعمال سلف خود نمایند چنانچه
طائفه معروف بنی التراوی هستند که از نسل انکس هستند
که تراویل حضرت سید الشهداء را پیروان گرد و بنوا
الترج لقب طایفه ایشان را و از آن ده نفرند که اسب ^{خند} تا
و نیز حکایت کرده که بر حسب اتفاق در مسنه شهادت یک

از آن ده اسب بشهر مصر بردند و مردم مصر که مطلع شدند
 فعلهای از اسب انبیران جستند و از پای اسب کنده برد و
 خاکنای خود کویدند و گوید هنوز سر سوم است که بر
 در خاکنای مصر شکل فعلی کویدند و بنو السنان او را داد
 آن کسی هستند که سر مقدس بنابر نیزه بلند می کرده بود
 و بنو الکبری نسل آن کنند که همراه سر مقدس بود و
 نگیر می گفت و بنو الفضیل از او را که فضیل بن خنیز
 برای بنی یثرب آورد و بنو الهشنی از نسل آن که هشت را آورد
 و نیز گوید که مردی از اهل شام دید که الساجدین گفت
 ما دوست داریم شما اهل بیت افرمود و دوستی شما ما
 دوست داشتن کریم است بچه خود را که از محبت میخورد
 او را تمام شد کلام شمع کراچی و در تفسیر علی بن ابراهیم
 فتمی است که امیر المؤمنین از مردی پرسید که از اهل کجای
 عرضه داشت اهل شام فرمود نکوشید و بگوئید اهل شوم
 هم ابناء مصر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منكم الفرده
 الخنازیر علامه مجلسی در شرح این خبر گوید که آیات و احباب
 در مدح و ذم شام مختلف است شاید بحسب حال اهل
 زمان و سکنه انجا باشد و نظیر این احتمال در باب مدح و ذم
 اهل اصفهان که از حضرت امیر نیز وارد است آمده که از اصفهانی

اهل شام

۴

پرسید اهل کجایه گفت اهل اصفهان فرمود چند صفت در
 اهل اصفهان نیست سخاوت و غیرت و شجاعت و محبت
 اهل بیت عرضه داشت باز هم بگوید فرمود اینها اینها
 یعنی امروز اینها اینها است بزرگان فرس شکسته سینه گفت
 بحلیه ره گفته که نداشتن صفات فاضله از جهت نداشتن و
 اهل بیت بوده و در این زمان که اهل و لاینا اهل بیت هستند
 دارای صفات فاضله نیز هستند و آنکه بگوید مدح و تخریر
 مذمت بعضی بر مدح و ذمما علیکم پس بعد از این
 که در احادیث شیعه بکثرت وارد شده احادیثی که نتوان
 حمل بر اهل خود مثل آنکه و این شده و می و ساوه و قزوین
 ملعونان مشرکان و در و اینها و اینها و اینها و اینها
 چون قلبه سوال خدا شکافند و نکته سودا به بود با ایشانند
 و آن ای ابو من فرزند من و اینها و اینها و اینها و اینها
 و مذمت بلدان و میاه و حیال و قوا که و طهور و حیوانات
 مجدی و احادیثی که شده که ممکن نیست بتوان تاویل
 باهالی یا غیر آن نمود و جناب صادق فرمود از الله فضل
 الارضین و المیاه بعضها علی بعض و آن که بلاد و فاء الفرات
 اول ارض و اول ماء قدس الله تبارک و تعالی و بارک علیه
 و در احادیثی وارد است که عرض کرد اهل بیت بر همه اینها

و اجناسد هر يك قبول كردند يا كيزه و كوا را اشد و هر کدام
قبول نكردند شوره زار و تلخ و شور شدند و در قرآن مجيد
ارض مقدسه و بقعه مباركه وارد شده نوحيه اين احاديث
و تطبيق بر قول اعدا خالي از صعوبت نيست بهتر آنكه رد
باهش شود و اختلاف در مدح و ذم در باب جواهر انان
و ظهور بهتر بسيار است از جمله از اخبار معلوم شود كه شرف
ذات از ميان سبب شده كه نفوس مقدسه انبيا و اولياء
در از امكنه مدفون شود نه آنكه بواسطه دفن شريف شده
باشد چنانچه از احاديث گريه و احوال است و كذا شنيد
هذيب كه در زمين كربلا و پست پيغمبر و وصي پيغمبر
مدفون است احاديث مدح و ثناء را اول كتاب گذشت كه
از تاريخ فتح نقل شد ان باموضع فله جبرئيل و هو الموضع
الذي ينع منه الماء الذي من شرب منه امن الداء ومنه
بفتسل الرضاء مؤلف كويد علامه مجلسي نقل اين عبارت
نموده و متعرض شرح و مراد نشده و اصل روايت
از حضرت امير المؤمنين است بظا اهر بعد است كه
ان حضرت اجاب بولايت و شرح حال حضرت رضا و
آمدن او را بفرمود اين كلمه جمله اشاره فرموده باشد و
بعضي احتمال تصحيح داده اند و گفته لفظ خبر محتمل است

بغتسل و این احتمال بسیار قریب است خصوصاً
 در خطوط عربیه قدیمه علاوه بر آنکه تشریف فرمائی حضرت
 رضا و عبور بشهر قم مذکور در تواریخ و احادیث نیست
 بلکه در مسافرت آنحضرت بخراسان در وایله وارد است
 که مامون امر کرد که از طریق اهواز باشد و بقم عبور نکنند
 لیکن سید عبدالکریم بن طاووس در فرخنده الخری بطور
 ارسال مسامر نگاشته که حضرت رضا بقم تشریف آوردند
 و اهل قم و مشایخ استقبال کردند و اسناد عای نور
 اجلال در خانه خود نمودند و حضرت جواب فرمود که فنا
 که بر او سوار مامور شد که در باب خانه که منزل من است
 بجا آید و محل آنخانه برای تشرافت مدرس بنا کردند و بنا
 مدرس را بامور و ترازمان سید بن طاووس که حدود
 هفتصد هجری ^{شماره} آمد مدرس بهین اسم موجود بوده و در
 زمان تالیف سده ۱۳۲۰ اربعین الحسینیه نیز مشهور است
 و آن تواجی رحله شاه خراسانی نامند و از کتب معتد
 چنان نماید که مسافرت آنحضرت از طریق اهواز بوده
 بصره آمده و از آنجا بغداد و از بغداد طریق قم پیوده
 چنانچه حضرت فاطمه بنت موسی جعفر نیز چنین سلوک
 نموده و ممکن است که مسافرت حضرت رضا بخراسان

منعته شده باشد چنانچه از امالي مفيد نمايد كه زمان
 مسافرت مامون بخراسان آنحضرت با او همراه بود و در
 حديث تالي خواهد ذكر شود و كتاب برسي فرود است
 كه چون حضرت رضا از سفر خراسان مراجعت نمود شعبه
 نزد او مجتمع شدند و الله اعلم والحدیث و شیخون از مطلب
 مقصود خارج شدیم **الحديث الثانی**
 ما ار و به وجاده عن الامام الحافظ الحجة ابو عبد الله محمد بن احمد
 ابن شبيب النخاسي المني في سنة يه في كتاب الخصائص
 بسنده عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله
 عليه واله وسلم الحسن والحسين سيدا شباب الجنة
 وروى بطريق اخر عنه صلى الله عليه واله از حسنا و حسينا
 سيدا شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك و بطريق
 اخر عن الخدري عنه من الحسن والحسين سيدا شباب
 اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى بن مريم و يحيى بن زكريا و
 روى ايضا بسنده عن انس بن مالك قال رما دخلت
 على رسول الله ص والحسن والحسين بنقلان علي بطنه و
 يقول ريجاني من هذه الامة وروى بطريق اخر عن عبد
 بن عمر و فدائاه رجل يساله عن ما يعوضه بكونه في ثوبه
 و يصلي فيه فقال ابن عمر من انت قال من اهل العراق فقال

ابن عمر انظر وهذا يسألني من دما البعوض وقد قتلوا ابن رسول
الله وسمعت رسول الله يقول فيه وفي اخيه هماريخا نثا من
الدنيا بيانات يمكن ان يقال ان هذه الرواية في اخيه القوي
منوانه ولعل طرفه في كتب الجهور واكثر من كتب الشيعة قال ابن حجر
في الصواعق بعد نقله اخرجه احمد والترمذي عن ابى سعيد
والطبراني عن عمرو بن علي وجابر وابي هريرة واسامه و
البراء بن عدي بن مسعود وفي لفظ اخر اخرجه ابن حنبل
عن علي بن عمر وابن ماجه والحاكم عن ابن عمر والطبراني عن
قريش بن مالك بن حورث والحاكم عن ابن مسعود ومروان بن
سنان بن الحسن بن الحسين سيد شباب اهل الجنة وابي هاشم
خير من عمار وفي لفظ اخر اخرجه احمد والترمذي والبيهقي
وابن حبان عن حماد بن عمار عن عمار بن ابي ابي العارض
عرض لي قبل ذلك هو ملك من الملك لم يهبط الى الارض
فقط قبل هذه الليلة استاذن وبارك في الله على وبيش في
ان الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة وان فاطمة
سيدة نساء اهل الجنة وروى هذا الخبر بطريق كثير
السيد لا بد السيد سليمان القندوزي في كتابه
وفي مناقب الشيخ الجليل ابن شهر آشوب باجمع اهل القبلة
على ان النبي صلى الله عليه وآله قال الحسن والحسين اما عان قاعا او

واجمعوا ايضا انه قال الحسن والحسين سيدنا
 اهل الجنة وروى بطريق عدي بن ابي اسحق عن النبي صلى الله عليه وآله
 بخطب على المنبر فجاء الحسن والحسين وعلمهم اجمعان
 احمران بمشيان وبشران فنزل رسول الله من المنبر فجلس
 ووضع يدهما بين يديه ثم قال انما امواكم واولاككم قنينة
 لقد فت اليهما وما معي عقل وفي خبر اولادنا ابكادنا ثم
 على الارض من المشاة فقولوا له نعم الجمل جملكاو
 نعم الزاكان انما وفي خبر ان النبي صلى الله عليه وآله في
 وسط راسه يعني بدان باخذاهما حتى يرى كان على كتفيه
 وروى ابو هريرة قال رابنا النبي صلى الله عليه وآله بمص الحباب الحسن
 والحسين فكان بمص الرجل الفزة وقال ما وديعتي
 في امني وكان يفتح الحسن ثم يقبله وقال الشيخ
 الجليل معتمد القريني في بن الحسن بن البطريق الحلبي
 في كتاب العدة الماخوذ احاديث كلها من الصحيح بعد
 نقل شرط مما نقلناه اعلم ان النبي صلى الله عليه وآله قد بان سيدا الحسن
 والحسين على كافة الخلق لان سادة خلق الله اهل الجنة
 بلا خلاف لان الله سبحانه ما يختص بحبته الا الانبياء
 والاوصياء واهل الايمان من ساير اهل الملل وكلهم
 بلا خلاف لا يدخلون الجنة الا بمرءة اشيا ولا يدخلها

شيخ ولا يجوز ولا كمال هذا الاختلاف فيه بين الامتداد اذا
 ثبت لهما السيادة على اختيار خلق الله وهم اهل الجنة ثبت
 انها خير الخليفة جميعا فان قال قائل ان على ما اصلتموه يجب
 لهما السيادة على رسول الله وعلى ابينا عليهما السلام
 قلنا التفضيل والسيادة لا يطلع على مقدارهما وحقيقة
 استحقاقهما الا الله سبحانه الذي يعلم الغيوب او من بطلمه
 على ذلك علام الغيوب لان قولنا فلان افضل من فلان معنا
 ان ثوابه اكثر من ثوابه وانه اعظم قدرا عند الله من غيره ومقدار
 الثواب لا يطلع عليه الا علام الغيوب ان اردنا معرفة ذلك فلا
 طريق لنا الا ما ورد في النص من امانى اذ وفي خبر صحيح من قبل النبي
 صلى الله عليه واله اطلع الله على غيبه بكلامه قوله عالم الغيب فلا يظن على
 غيبه احدا الا من ارتضى من رسول واذا كان المرجع في ذلك الى
 ما ورد من النصوص من قبل النبي صلى الله عليه واله فقد قال صلى الله عليه واله
 انا سيد ولد آدم وانا سيد الانبياء فقد خرج هذه الاخبار
 وكذلك على ما يقوله وابو الخير منكما وبقيت الاخبار الناطقة
 بسيادة علي وشباب اهل الجنة وهي من الصحاح التي لا يمكن
 الطعن فيها على عمومها ولا يمكن التخصيص فيها الا بنص مثل
 ما ورد عن نفسه وعن علي صلى الله عليه واله اقول معنى السيادة
 على الخلق حصول مزية من الكمالات النفسانية لشخص بحيث

لم يحصل لغيره فلا بد ان يكون حائز الجميع لفضائل التي لها اثر
 الانسان وكما له قلوب قدر واحد فضيلة لم تكن هو حائزها لم
 يكن سيدها على الاطلاق فمعنى السيادة على الخلق حصول جميع
 كمالهم له فالمراد بقوله اناسيد وئادام وقوله على سيد
 الاولياء وفاطمة سيده النساء والحسين سيد الشهداء ان
 كل منقبته وشرافه كانت للمضاف اليه فهي ثابتة بالمضاف له خصا
 ببيت لهم يدل على ذلك استثناء ابني الخا له الحسين ومجنى فاتها او
 الحكم صبيادون الحسين عليهما فاتها لم يربطنا الامامة في
 الصباوة فاستثناء هذه المنقبه دليل العموم وهو لا ينافي
 سيادتها على الاطلاق انما للمنا جميع لفضائل ولا ينافي خروج
 منقبته واحدة كما لا يخفى منه بغير معنى ما ورد في بعض الآ
 من قوله فاطمة سيده نساء اهل الجنة الاما كان لم يربط
 عمران اشارة الى انها نعت فيها من الروح الا لله وحده من
 بلا زوج وهذه لم يثبت في فاطمة وان كانت فضائلها جمة وهذا
 لا ينافي سيادتها على الاطلاق حتى على مريم قافهم واغنى
 واما معنى قوله صلى الله عليه وآله انباي هذا ان اما مان تاما
 او قد افهم ان الامامة رياسة عظيمة وشرافة نفيسة سواء
 باشر الامر وقام به ام لا قام بامر المسلمين او قد في بيته وقول
 الى غيره وهو نقد نفس شريفة كاملة على النفوس البشرية

في السبر إلى الله وسبر رخصه واسطة لتبعض وصولها إلى الشرف
 السافلة واستمدادها من الحق بنو سبطه وهذا المعنى قد
 يطلق عليه لنبوة أيضا ولا فرق بينهما من هذه الجهة وهو
 واسطة بقاء العالم بشير إلى ما ذكرنا الأخبار الكثيرة من لمفنا
 من أن الأرض لا تخلو من حجة ولن تخلو أبدا والساكن بها أهلها
 وهذه الطريقة الوسطى في إثبات الحاجة إلى الامام حتى في زمان
 الغيبة الكبرى أما سائر الطرق المذكورة في هذا الباب مثل
 التثبيت بقاعدة اللطف وحاجة الخلق إلى بين الحلال والحرام
 ومن يرفع اختلافات القرآن مما ورد في الكافي وغيره من كتبنا
 واجتماعات قد فائدتنا مثل مناظرة هشام بن الحكم مع عمرو بن
 عبيد فغيرنا بعض باثبات تمام المراد واستشفا وجع إلى ما ورد
 في باب ليلة القدر وتزول تفسير القرآن من كتاب الحجج فلا يكون
 ثم من مهمته قد طال الشاكر بين الأصحاب أن اختلفوا في من
 على ذلك التثبت حقيقة أو مجاز وذهب المشهور إلى الثاني ثمسكا
 بالتبادر وعليه علمهم في أبواب الخمس والوقف والوصية و
 اخبار جمع منهم علم الهدى ومشايع الحديث إلى الأول لاختارنا
 كثيره والآلة بظاهرها عليه أظهرها منار واه ثقة الاسلام في الو^ض
 بسنده عن أبي النجار ود قال قال أبو جعفر عليه ما يقولون لكم في
 الحسن والحسين قلت ينكرون علينا انما ابنا رسول الله

حد

قلت احجنا
عليهم

قال قاتى شئ احجهم عليهم بقول الله عز وجل في عيسى بن مريم
ومن ذريته داود وسليمان الاية الى قوله وعيسى نجعل عليه
من ذريته نوح قال قاتى شئ قالوا انكم فلك قالوا قد يكون لد
الاينة من الولد ولا يكون من الصلب قال قاتى شئ احجهم عليهم
قلت احجنا عليهم بقوله تعالى لرسول الله صلى الله عليه واله
فل تعالوا نذبح ابنا لنا وابنا لكم قال قاتى شئ قالوا انت قالوا
قد يكون في كلامنا ضربا ابنا رجل اخر يقول ابنا اقال فقال
ابو جعفر يا ابا الجارود لا تعطيتكم من كتاب الله عز وجل
الهما من صلب رسول الله لا يرد هذا الا كافر قلت لمن ذلك
جعلت فداك قال من حيث قال الله عز وجل من علكم
اقمها انكم وبنائكم واخلوا انكم الاية الى ان انتهى الى قوله تبارك
وتعالى وحلائل ابناكم الذين من اصلا بكم فسلمهم يا ابا الجارود
هل كان يجل لرسول الله نكاح حبيلة ما فان قالوا نعم كذبوا فحرقوا
وان قالوا لا فها ابنا لصلبه الحديث وبمعناه اخبار من كثر
بل متواتره معنى من مناظرة مولينا الكاظم مع الرشيد و
مناظرة الشيخ مع الحجاج لعنه الله ومناظرة مولينا الرضا
مع المأمون كما رواه الشيخ ابو الفتح الكراچكي في كثر الفوائد
عن ابي الى الشيخ المفيد قال روى ان المأمون لما سار الى خراسان
كان معه الامام الرضا علي بن موسى فسنناهما يسيران اذا قال

نسخ من نسخة
الشيخ المصنف

له المامون يا ابا الحسن اني فكرت في شيء فنبذ لي الفكر لصونا
فيه فكرت في امرنا وامركم ونسبنا ونسبكم فوجدت الفضيلة
فيه واحدة ورأيت اختلاف شيعتنا في ذلك محمولة على الحق
والعصبة فقال له ابو الحسن الرضا ان لهذا الكلام جوابا
ان شئت ذكرته لك وان شئت امسكت فقال المامون لم اقل
الا لعل ما عندك فيه قال الرضا انشدك الله يا امير المؤمنين
لو ان الله بعث نبية فخرج علينا من وراء الكعبة من هذه الاكام
فخطب اليك ابنتك لكت من رجة اباها فقال يا سبحان
وهل احد يرغب عن رسول الله فقال لا الرضا اقترأه كان يحل
له ان يخطب ابنتي قال فمكت المامون فقال امس برسول الله
رحما وهذه الاخبار ظاهرة في كون ولد البنت ابنا حقيقته
ومستعمل فيه في الكتاب المجيد وعرف اهل اللسان فلا بد
من التزام اختصاص في هذا الاستعمال في ابناء فاطمة وعلى
عليهما السلام كما احتمله بعض اصحاب هو في غاية البعد
وان كان يؤيده ما رواه في المناقب عن معجم الطبراني عن ابن
عباس اربعين المؤذن وثاريج الخطيب باسمايندهم الى
جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله جعل ذرية كل نبي من صلبه
خاصته وجعل ذرية من صلب علي بن ابي طالب
ان كل نبي ينسبون الي ابيهم الا اولاد فاطمة فاني انا ابوهم

انتم والله

انتهى وبعبارة هذا الاحتمال متمكم في بعض هذه الاجاب
بقوله تعالى وحلائل ابناءكم ويمكن ان يلتزم صدق الولد على ولد
البنت حقيقته وادعاء الانصار في بعض الموارد كالجنس
والوقف وغيرها كما التزمه شيخ مشايخنا في الجواهر
بعض اخر وقال بعض مشايخنا المعاصرين ان المناشئة في
هذه الاخبار مع مخالفتها للبنت في الحقيقة والحجاز للفقهاء
بل النزاع في امر معنوي هو ان النسب بالامر ليس امرا
واقعا وربطاً حقيقياً سواء كان الاستعمال حقيقياً او مجازياً
كما قاله الشاعر بنو ابناءنا وبناتنا بنو هن ابناء الرجال
الاباعد وهذه الاخبار صادقة في ادعاءهم وتبهمهم
على انه قرينة واقعية وليس الامر كما تخيل القوام من ان الامر
وعاء للولد فقط وان الولادة والنسبة الى الوالد واقعا وكيف
كان فيبعد غاية البعد عدم اطلاع الفقهاء على هذه الاجاب
ومع ذلك ذهبوا الى الخلاف والتزموا ان الاستعمال في
ولد البنت مجاز والله تعالى واوليائه اعلم خاتمة صيد
ابن حديث شريف از رسول اكرم محل شك نیست در روز
عاشوراء در مقام احتجاج بحدیث فرمود و گفت
اكرم الله صديق نذاري اذا صح ما يغير به سيدك ابن كلبه را
شنيده اند ما سند جابر بن عبد الله وابو سعيد خدری و شمس

سعد ساعدی زید بن ارقم و انس بن مالک پس از این
 بیان و نظایات سخنانی فرمود که جگر سنج خارا را میگردان
 و در دل آن گروه اثر ننمود و جوابی هم ندادند و بسکوت
 پرداختند بلکه هر چه نداد و داد که ای شبت بن ربیع
 و حجار بن البحر و قیس بن اشعث یا شما بمن نامه ننویسید که میوه
 رسیده و بیابانها و باغها سبز شده شتاب کن در آمدن هیچ
 یک از آن مردم به حقیقت جواب انستد محرم ندادند تا آنکه حرم
 یزید را خبرت آمد که مانند حسین بزرگوار می سوال از ایشان
 کند و جواب ندهند فریاد بر آورد که بلی والله اشد کائنات
 و نحن الذین اقدمناک بعد الله الباطل و اهل و سعادت او را
 در کفر نمود و اسبب خود را بسوی لشکر سید الشهدا فاخذ
 و مرتبه علیا بی یافت و از قتل شام بن محمد نماید که نمسک
 حضرت محمد پست سید اشباح اهل الجنة و کائنات با آن
 گروه در حالی بود که قرآن مجید کشوده و بر سر مبارک خود
 نهاد و فریاد بر آورد بیتی و بینکم کتاب الله و محمد جدی رسول
 الله تا آخر آنچه نقل شد و شاید همین حال نظایم حرمین یزید را
 که از سادات اهل کوفه بود همچنان آورد و درین مقام ابائی
 بحر اطراف امله هیچ کس از غایت آگاه نیست
 زهد زاهد کاه هست و کاه نیست

عاشقان را شور دایم در سر
 پارسا را راه با عشاق نیست
 هر گویی با محنت کی ابد سعید
 نوجوانی هیلوانی کامکار
 هانفی گفتش که ای بنکوش
 یعنی این که شاه راه جنت است
 کوششی کن روز و روز همت
 ناخفت تا با شاه بر خور داشت
 شاه مظلومان بوقت احتیاج
 مصیبت بکشود پس بر سر نهاد
 گفت من با این گروه بدستین
 داو و ما و شما این نامه باد
 نامه بنویسند بهر من هر جا
 چند بنویسند چه در چه کجا
 فاکون همسیرم همان شما
 هیچ مهمان نشنیده بدست
 هر چه بپیشید این کلام جا کند
 در جواب شاه گفتان نیک
 شایسته باشد که چنین بزد را که اینگونه فتوت نمود ستند

السعداء خوانند و هم در زمان خود ملقب بسید بودند و چون
 بر بزرگواران خیر و بر بزرگواران ملقب بسید بودند و اصحاب آنحضرت
 و حضرت من حسین و حمزه بن عبدالمطلب سید الشهداء علیهم
 بودند و سید شباب اهل الجنة نیز از القاب آنحضرت است
 و سید اسمعیل جبرئیل ملقب بسید الشعراء بودند از جهة
 جودت و خزانة اشعار او و شرح حال او در کتب معروف است
 و از مداحین اهل بیت است مؤلف شرح حال او را در شرح
 قصیده کلامی و بالقرآن و بکلامی است
التاسع من مناقب سید الشهداء
 الی سید الشهداء من اشعاره تفصیلاً قال الثقة الجلیل
 الوزیری السجید و المحدث المفسر السدید علی بن علی الارینی
 فی کتاب کشف الغم و فی من شعره علیه السلام بخط الشیخ عبد الله
 احمد بن احمد بن احمد بن الحشاش النحوی و فیة قال ابو مخنف لوط
 ابن مجبی اکثر ما یروى به الناس من شعر ابی عبد الله الحسین بن علی
 ع اتماه و ما مثل به و قد اخذت شعره من مواضعه و استخرجته
 من اماکنه و رویناه عن ثقات الرجال منهم عبد الرحمن بن یحیی
 الخزاز و کان عارفاً بامر اهل البیت و منهم المستب و غیره
 رجال کثیر و لقد انشدنی يوماً رجل من سناکفی سماع هذه
 الابیات فقلت له اکتبها فانه قال لی ما احسن ردائك هذا

وكنى فداشتر بنها بوى ذلك بعشرة دنانير فطرحه عليه
 فاكبستها وهي قال ابو عبد الله الحسين بن علي بن ابي طالب شتر
 ذهب الذين اجتمه ويقبض فمن لا احبته فيمن اراده بسببه
 ظهر المغيب لا اسببه يعني فسادى ما استطاع واحمره
 مما اربته حقا بذايب الضراء وذلك مما اذبه وبرى ببا
 الشتر من حوله بظن ولا يذبه واذا خبا وغر الصدور
 فلا يزال به شبة افلا يبيع بعقله افلا يثوب اليه لته
 افلا يبرى عن فعله مما يسور اليه عتبه حسبي برى كافيا
 لا اختشى والبغى حسبه ولقل من يبغي عليه فاكفاه الله دية
 تفسير غريبه ديت الامر اصليته يعني هو يطلب فساد شانه
 وانا اصلح امره وهو كناية عن مقابلة اسائه بالاحسان
 وهذا من كرائم الاخلاق والحق حركة القبط ويدايب يفتح
 الباء من باب منع خفف الهزة فقلت الفاء يعني مجد ونجب
 نفسه غيظا وطلب الضراء وذلك الخلق مما لا ادب ولا
 اتحرك اليه ديت يدت بالكسر مشى على هنيئة وطن الذباب
 صوت والطينين كاميروته وجناسكن ووغر الصدور
 حرها و يشبه يشعل ويوقد ويعبج يشيم ويرجع ويشوب جمع
 ولته عقله وسار يسور يقال سار الرجل الى امر وثب اليه
 وثار وغب الشئ غافسه وقال اذا ما عصك الدهر فلا تجنح الى

الشفيع ولا تشال سوتى الله تعالى قاسم الرزق فلو عشت
 وطوقت من الغرب الى الشرف لما صادفت من يقدر ان
 بعد او يشفى وقال عليه السلام الله يعلم ان ما بينك
 لغيبه وبانه لم يكتبه بغيره وبغيره لو انصف النفس
 الخائن لفقرت عن سيرة ولكان ذلك منه ادنى شئ من
 خبره كذا ينظر ابن الخشاب شتره بالاضافة والحقه وهما منه
 لانه لا معنى له على الاضافة والمعنى انه لو انصف نفسه ادنى
 الاضاف شتره من خبره على المفعولية اي صار ذا خبر كذا
 في كشف الغمة اقول والظمان ابن الخشاب اذا لم يكون ادنى
 اسم التفضيل من الذنور وبعد بل لا يصح كونه فعلا كما مضى
 من ادنا واذا فريد ولا معنى لما احتمل في كشف الغمة كما لا يخفى
 قال ابو مخنف يقال غار الرجل غارهم ومارهم ومارهم
 وهي الغيرة والمبرة اقول المعروف في اللغة ان الغيرة التي
 بمعنى المبرة بالكسر فيها ولم اقف على ضبط فتح الغين والميم
 فيها وقال عليه السلام بانكبات الدهر دجلة ودجلة وافصر
 ازشتنا واطيلي ومبني ومبنة لا مفيد
 بكل خطب فادح جليل وكل عيب ابد ثقيل
 اول مار زنت بالرقول وبعد بالظاهر الثبول
 والوالد البرتنا وصرل وبالشفيع الحسن الجليل

والبيت في الثاوي والثاني
 وقال في الرزء من عدل ما لك عني اليوم من عدو
 وحسبي الرحمن من منيل العيب بالكسر والهمزة الجمل والنقل
 من كل شيء والزور والزيارة ثم اشار به وهو غير الجور
 ذكره في كشف الغم عن علي بن محمد وذكر له ايضا اشعار اخر
 وقال الشيعي كمال الدين بن علي في المطالب المتوكل نقل ان عليا
 دخل المسجد الحرام فوقف على الحسن بن علي بن ابي طالب
 وحوله حلقه فقال لبعض جلسائه من هذا الرجل فقال
 الحسن بن علي فقال الاعرابي اياه اردت فقال له وما ذنبي
 به يا اعرابي فقال بلغني انهم يتكلمون ويهزبون في كلامهم
 وانني قطعت بواديه وقاتلوا وادبوا وحبوا لا تبارحه
 الكلام واسئله عن غيري فقلت فقال له جلس الحسن
 ان كنت جئت لهذا فابدأ بذلك الشاب او عني الى الحسن بن
 فوقف عليه وسلم عليه قال وما حاجتك يا اعرابي فقال اني
 جئت من اطراف الجبال والانيم والهمم ونبتهم الحسن بن
 وقال يا اعرابي لقد تكلمت بكلام ما يعقله الا العالمون فقال
 الاعرابي وافول اكثر من هذا فهل تحبني على ذلك كلامي فقال
 له الحسن بن علي فاشئت فاني محببك عنه فقال الاعرابي اني
 بدوي واكثر كلامي الشعر وهو دويوان العرب فقال له الحسن

فلمّا شئت فاشاء يقول هفا قلبى الى الله وقد وضع شئ
وقد كان ابتغاء عظمى رجب ثابته علا لا ينزل ذات قبائسنا
لعصريه فلما عظم الشيب من الرأس طاف به وامس في عتبات
منه تجد بدخضابه كسبت من الله والكف فناعبه
وفي الدهر عاجب لمن يلبس حائيه فلو يعلم راي اصيل
فله رايه لا في غيره منه ثم في كل عصريه تفسير غريبه
يقال هفا الفؤاد اذا ذهب في اثر الشئ وطرب وشرح السبا
اوله واصل المراد اوله ووسطه فاعلم اوله بالنسبة الى غيره
والضمير للقلب لا تنحرك الفرج والسرود والعفر بضم
الحين وقد سكن للضرورة والنجار ارتفاع من البحر وضمير
ويجب لله والعلال ان جمع علا لئلا الشرب بعد الشرب
والنعيم شدة العناء والنطاف بالكر ثوب فلبس المرء
الازار ونطافا المرء معروفان والعناء الثوب الخضاب
بالكر فانتخب به من الحناء والكنم والوسمة والعصران
الصبح والعصر ثنى للقلب قال ابن طلبة فاشده الحسين
ارتجأ لا لوفته فارسم شجانه اثم اية رشميه سفور دج
الذي يلين في بوعافا عيه وموخر حجب نرى على تليد
ثوبيه ودلاج من المزج حتى نوء سماكته اتي مشعر
الودق بجود من خلا ليه وقد اخذ برقاء فلا ذم لبرقه

وَقَدْ جَلَّلَ رَعْدَاهُ فَلَا ذَمَّ لِرَعْدِيهِ بِحُجِّ الرِّعْدِ تَجَاجًا إِذَا رَنَحَى
 نَطَاقِيهِ فَأَضْحَى دَارِسًا فَنَسْرَ الْبَيْنُونَةِ أَهْلِيهِ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ
 لِمَا سَمِعَهَا مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ مِثْلَ هَذَا الْغَلَامِ أَعْرَبَ مِنْهُ
 كَأَنَّمَا وَادٍ رَبِّ لِسَانًا وَأَفْصَحَ مِنْهُ مِنْطَقًا فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ
 يَا أَعْرَابِي هَذَا غَلَامٌ كَرَّمَ الرَّحْمَنُ بِالظُّهْرِ حَذِيهِ كَسَاهُ الْقَمَرُ
 الْفَقَارَ مِنْ نَوْرِ سِنَانِيهِ وَلَوْ رَعْدًا دَهْشَاحٌ فَخَنَّا عَنْ عَدَا
 وَقَدْ رَضِيَتْ مِنْ شِعْرِي وَفَوَيْتُ سَرِيَّةً نَفْسِي غَرَا
 كَلِمَةً مَا فِي قَوْلِهِ فَمَا رَسَمَ اسْتَفْهَامًا رَدَّ بِهِ الْبُحْبُوحَ تَجَاهَ احْرَنَ
 وَكَانَ الْمُرَادُ بِإِنْخَاءِ رَسْمِهِ مَحْوِ أَعْلَاهُ وَاسْفَلُهُ وَسَقْفُ رُجْعِ
 سَفَرِهِ مَعْنَى الْأَثَرِ وَهُوَ أَقَابِدُ مِنَ الرِّسْمِ أَوْ عَطْفُ بَيَانِ
 لَهُ وَتَرَادُّ أَرْجَ نَعْتِهِ الرِّيحَ وَالْبُوقَاءَ تَرَابَ نَاعِمٍ وَانْقَاعَ
 الْبَرِّ وَلَعَلَّ الْمُرَادَ بِالذِّهْنِ طَرَفَا الرِّسْمِ بِمَعْنَى أَثَرِ هَبِّ الرِّيحِ
 عَلَى تَرَابِ طَرَفِيهِ قَوْلُهُ وَهُوَ تَرَعَطْفٌ عَلَى الرِّسْمِ وَالْمُورُ الْقَصَمُ
 الْغُبَارُ الْمُرْتَدُّ وَالتَّرَابُ ثَبَرُ الرِّيحِ وَحَرْجَفُ كَجَعْفَرِ الرِّيحِ
 الْبَارِدَةُ الشَّدِيدَةُ الطُّبُوبُ وَثَرَى أَصْلُهُ وَثَرَى جَاوَا
 ثَرَى بَنُونَ أَي مَثَوَاتُ بَيْنَ بِمَعْنَى مَثَابِعِينَ وَتَلْبِيدُ الثُّبُ
 ثَرِيَّةٍ أَيْ جَعْلُهُ رَفْعَةً وَرَفْعُهُ قَوْلُهُ عَلَى مَنَعْلَقٍ بِقَوْلِهِ ثَرَى
 عَلَى تَضْمِينِ مَعْنَى الْأَقْدَارِ وَالتَّضْمِيرُ فِي ثَوْبِهِ لِلرِّسْمِ الْمَدْكُ
 فِي أَوَّلِ الْبَيْتِ وَتَحَابُهُ دَلُوحُ كَثِيرَةُ الْمَاءِ وَالْمَرْزُ السَّخَابَةُ ٢٢

البضاء وقوله دني نوء سماك يعني به زمان نزل المطر
والنوء سقوط نجم من المنازل في المغرب مع الفجر وطلوع فيه
من المشرق بقابل من ساعة في كل ليلة الى ثلثة عشر يوما وهكذا
كأن نجم الى انقضاء السنة ما خلا الجبهة فان لها اربعة عشر
يوما والعرب تضيف الامطار والرياح والحر والبرد الى الشفا
منها فيقول مطرنا ينوء كذا ويسمي نوء لانه اذا سقط الساقط منها
بالمغرب ناء الطالع بالمشرق وذلك القوس هو النوء فسمي النجم
به والنجوم التي يتحقق بها الانواء ثمانية وعشرون نجما معروفة
المطالع في ازمة السنة منها السماء كان السماء الاغزل وهو
الكوكب في برج الميزان وطلوعه يكون مع الصبح الخمس يملون من
تشرين الاول والسماء الرابع في ليلته ولاح من المزن عطف
على قوله حرجف الحرجف مبتدأ خبره نرى الجملة صفة لمورد
يعني چه نشان واثني كه اندوهناك كرد مرا سوده شدن نشان
دو جای پایه او و نشانها پیکه خاک شد و باد فرا گرفته دود آ
او زاد و خاک نرمد و بیابان او و خاک پراکنده که باد سخت پی
در پی بود بنی یازده کردن دو جامه او و ابر سپید پر اب پیر
پی در پی نزدیک شده بود باریدن آن ابر و المتعجب بالثناء
والعین وكسر الجيم الشائل من الماء والود في المطر والتعجب
والنجاح السبيل والضمير في قوله فاضح للرسم المذكور

في اول البيت وعدده جعله عدده كاستعداد الطماخ لشره
 الحبر يصب على الشيء وتنفخ خاصمه وكافحه والعداد العترة والعرض
 بين ان الشعر لانه يغارض بها واسم الجزء الذي في اخر النصف
 الاول من البيت يعني لو غارضنا حريص في الكلام وحصل
 لنفسه عدته خاصمناه وغارضناه بضعف عدته وهذا ما
 استطرفناه من كلامه المنظوم واما التاليف المستوره من مواعظه
 وادعيتيه وخطبه واجتهاجاته وفيه وقع الطيف فكذب الاصحا
 منها مشحونة وفاهية غائبة في يوم عرفه المروي في الامثال
 الذي اذعن العرفاء الشايعون لعلوم رتبته في التوحيد و
 المعرفة والخطبة الفصيحة المروية في المناسبات عن موسى بن
 عقبة وخطبته المروية في الاجتهاج وخطبته المروية في الاستسقا
 في قرب الاسناد للحميري ومواعظه المروية في تحف العقول
 وغيرها مما هوينا عنها كسبح الشمر فها وشيوعها في كتب الاصحا
 وعدم مناسبتها لوضع الكتاب والله الهادي الى الصواب
 ومما يناسب نقلها في هذا المقام اشعيا بن يرد بن مغوية زاد الله
 عذابه في الهاوية ذكرها السبط في تذكرته من ديوانه منها
 ما يدل صريحا على كفره وزندقته قوله معشر النفاق قوموا
 واسمعو اصوات الاغانى واشربوا كاس مدام وانركوا ذكر
 المعاني شغلني نغم العبدان عن صوت الاذان ونغوض

عن الحور عجل في الدنان ومنها فصيدته التي اقطعا علبته
 هاتفي واعلني ثروتي بذلك التي لا يحبها الناجيا حديث
 ابن مغيان قدما مهي بها الى احد حتى اقام البواكيا الا
 هات سفينتي بذلك فيوهه تحبها العنسي كرها شامها
 اذا ما نظرنا في امور غريبة وجدنا حلا لا شرها منوالها
 وازمتنا ام الا جبر فالك ولا فاملي بعد الفراق نلا قبا
 فان الذي حدثت عن يوم بئنا احاديث طسم تجعل القلب
 ولا بد من ان ازور محمدا بمشمله صفراء ثروي عظامها
 ومنها قوله ولو لم يمس الارض فاضل يرد لها
 لما كان عندكم في النبت ومنها لما اسند عي ابن زياد
 بعد وفاته الخلف واعطاه اموا الاجليله وفرب مجلسه اخله
 على نسائه وسكر ليله وقال الغني عن وقال بديته اسفني
 شره ثروي فوادى ثم مل فاسني مثلها ابن زياد
 صاحب السرو الامانة عندي ولشد بد مغني وجمادي
 فانل الخارجي اغني حسبا ومبيدا لاعداء والحسادى
 ومنها قوله حين راي الررس لما بدت تلك الررس اشرفت
 تلك الشمس على راجرو نعب الغراب فقلت صح ولا نصح
 فلشد فضيت من الغريم ربي اراد بالغريم النبي ومضى نفع
 المعري ابو العلى على المسلمين بولائه ولما هلك بعده الله

وروى في الجواهر قال بعض الشعراء يا ايها الفير مجوارينا
 ضمنت شر الناس اجمعينا ومضى كهيئة بدش فبره وحالك
 جسده الخبيث وهو المكنى عنه في القرآن المجيد بقوله فما
 يزيدكم الا طبعا اكبرا فاشد فداستفيد من الكتاب العزيز
 من منته الشعر والشعراء انشاء وانشاء قال عز من قائل وما علمناه
 الشعر وما ينبغي له وقال والشعر ان يلقى من الخافون ما هو بقول
 شاعر وقد ورد النهي عن انشاء القصائد للشعر مروي في الحرم
 وفي يوم الجمعة وان يروى بالليل وان كان شعر حق فضلا
 عن باطل فقد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم ان شعر من انشأ
 لم يقبل منه صلاة ذلك اليوم وكذا في الليل وروى الكشي
 عن محمد بن مروان قال كنت قاعدا عند ابي عبد الله انا ومعه
 بن خربوذ فكان يمشي في الشعر وانشد ابي الحسن ما سئله
 فقال ابو عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لمن يمشي جوف الرجل
 فما خبر له من ان يمشي شعر فقال معروف انما يصني بذلك الكذبة
 يقول الشعر فقال ويحك ان وذاك قد قال ذلك رسول الله
 وروى ان من انشاء الموجه التي حفظ من رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يسبق اليه الشعر من ابليس ان من الشعر الحكا وان من البيان لسيما
 وروى النهي عن انشاء مطلق الشعر وان كان فيهم عليه السلام
 رواه اسمعيل عن ابيه اصفى نعم فداستثنى المراتي منهم

روي خلف بن حماد قال قلت للرضا ان اصحابنا يرون عن
ابائنا ان الشعر ليلة الجمعة وفي شهر رمضان وفي الليل مكروه
وقد هممت ان اري ابا الحسن ثم وهذا شهر رمضان فقال
ارث ابا الحسن في ليلة الجمعة وفي شهر رمضان وفي الليل وفي
سائر الايام فان الله بكافيك على ذلك وكان النبي صلى الله عليه وآله
انشاد الشعر حتى حقه حتى انفرء قول لبيد كفى الشيب و
الاسلام للمرء ناهيا كفى الاسلام والشيب ورد انتهى عن ^{كاد} ^{الاسلام}
منه ما فيه من افس النفوس بالامور الخيالية والمعاني الموهومة
والمهم من المعاني المستقامة التي هي حقيقة الاسلام ولا يخلو عن
مفاسد اخر كالميل وتزيين الاعراض والفرق والثناء على النفس
وتزكيتها ومدح من لا يستحق المدح وفسر الشعراء بالعلماء السوء
الذين تفقهوا في الدين مستشهدين بقوله يتبعهم الغاوير قال
فهل راي احد او يمكن ان يجوز ما ورد من ذمه علي فا كان من قبل
المغازلة والشيب غيرهما من الامور الباعثة على تحريك القوة
الشهوانية وتقوية الخيالات السوداء التي تستحق عشا واما الكلام
المنظوم المشتمل على الحكم والمواعظ والزواجر باو في بيان وخطا
او نظم معاني الاحاديث فغير مراد قطعاً كما نبه عليه بعض الفقهاء
وبدل عليه ما ورد من انشاد الاثمة عليهم السلام اشعارا من هذا القبيل
وورد في الجواب ان المامون قال لابي الحسن الرضا هل وبت

في مدح من لا يستحق المدح

من الشعر شيئا فقال قد روي عنه الكثير ثم اشدا شعارا
 في الحلم والتكوت عن الجاهل وترك عتاب الصديق وكنان
 الترمي ما كان يقول ويثقل به وروي الكثير عن الصادق في علموا
 اولادكم شعر العبدى فانه على دين الله واشعار الصادق في وصف
 النساء معروفة رواها الصادق في معاني الاختيار ويمكن ان
 يقال ينقسم الشعر بانقسام الاحكام الخمسة قالوا يجب منه ما يوجب
 عليه ردع اهل البدع والاهواء الباطلة والمذاهب المخترعة الفاسدة
 وينبذ للناس على ضلالهم وردعهم عن معاشرتهم فان الشعر
 وما يؤثر في ذلك اثر ايتنا لا يوجد في غيره من الشعر ويحفظ
 في الصدور ويبقى على مر الدهور ولعل من هذا القبيل
 ما قاله النبي صلى الله عليه وسلم لكعب بن مالك عن الكفار اجهم فوالذي نفسي
 بيده هو اشد عليهم من النبل وقال الحسن بن ثابت اجهم او
 هاجمهم وروح القدس معك واه البخاري مسلم والحرام
 من التشديد بامرأة معينة او غلام معين والتفصيل بطلب من كتب
 الفقه وكناه ابناء المؤمن المحترمة والمندوب مذابح النبي وآله
 ومرايهم سيما مراي سبتنا الحسين فقد ورد لكل بيت
 والاختلاف فيه مستفيض بل منوانة والمكر وهمة لتفزل والنقش
 والمدح والملق ونظم الامور الخصال النبوية عليه من الزم المطلق
 والمباح ما عداه الى بيت السابغ والثلثون

ما رواه الصدوق في اماليه وغيره من ثمانية علي بن ابي طالب
 كبريا وحين عزم على المسير من المدينة حين اراد نوديع فبرجته
 عن الصادق عليه السلام انه لما عزم على المسير راح الى مسجد الرسول صلى
 الله عليه وسلم هو ساجد فجاثه النبي وهو في منامه فاخذ الحسين و
 ضمه الى صدره وجعل يقبل بين عينيه ويقول يا بني انت كافي اراك
 مر قلابد فانك رؤيا اخرى اها في عذيب الهجانات فقال قائله
 الطهيري ثم انبث من نومها بكاء وقال له ابنه ما يبكيك يا ابيه فقال
 يا بني انا ساعة لا تكذب فيها الرؤيا وانه عرض لي عارض فقال
 شرعون والمنيا بالتسليم الي الجنة ورؤيا اخرى اها وقت
 السحر من ليلة العاشوراء راي جده في جماعة من اصحابه وهو يقول
 يا بني انت شهيد آل محمد وانا سنشيرك اهل الصفيح
 الاعلى فليكن افطارك عندي اليك عمل ولا تؤخروا وهذا
 ملك قد نزل من السماء ليأخذ منك في قارورة خضراء بيانا
 ورؤياي امام بمنزلة وحي است في اضغاث احلام واهي بنفوس فقده
 اوليا وانبيا ندارد وذاستن حقانين ويا توفيق وتعلق دار
 بريان اموري كه عده ان تصور شكل ماغ است بايد دانست
 كه مغز سر وادهي را شكل است نزديك بمثلت يا محروط كه قاعه
 و طرف بزرگتر از سمت مقدمه راس است اندك اندك بزرگ
 شود بطرف پشت سر و اين محروط راسه جوف است كه بطن

از حیثانیه است و لیکن باید و چنانچه رابطه و اتحاد می خورد و توان
گفت و بدن است و توان گفت و بدن نیست مانند ذات اقدس
بی مثال با القیبه موجودات که در داخل است و اشپاء بمجازیه
و نه خارج است بمباینه این طرفه حدیثی است که ان ظاهرینها
در هیچ فشد داخل و هیچ بدر نیست و حقیقه نفس
از عالم دیگر است از سنخ روحانیات و له فاذا میکه متعلق است
ببدن عنصری و مشغول است بتغذیه و تنفیه و ادراک امور
حسیه از عالم خود غافل است از حقه ضعف نفوس بشریه
که نتوانند متوجه مرد و عالم باشند و لیکن نفوس خویه انبیا
و اولیاء عالم متوجه و حافظ مرد و عالم هستند و نعم
ما قبل بله و ویشرب لا تلهیه سکرته عن الندیم ولا
بله و عن الکاس و این جوهره لطیفه روحانیه را با اتحاد
اتحاد و ربطی است با روح بخاری که ساری در عروق
و اعصاب است که زنده کی عبارت از بقاء این رابطه است
و تصرف و تدبیر نفس در بدن بواسطه روح بخاری است
و مردن عبارت از قطع علاقه و انقطاع اتصال است و
چون افعیل نفس بنوسط روح بخاری است چه در اگا
باشد چه تغذیه و تنفیه و امثال ان ناچار برای وی خستگی
روی دهد و نتواند همیشه در کار باشد با این سبب گاهی

از ادراکات حسیه اعراض نماید و بس مشوجه تغذیه و تنبیه
و غیرها شود و برگردد بسوی باطن خصوصاً هنگام سبک
حرکات یا امثالی معده و از جهت فراغت در حال خواب
برای تغذیه تحلیل غذای در حالت خواب پادیده شود از سبک
و چون روح بخاری از ادراکات حسیه فارغ شود و تحلیل
از آن کند برای نفس نا طغیه فرصتی پیدا شود و شواغل
او کمتر شود مشوجه عالم روحانی خود شود و اتصال بجهت
روحانیت پیدا کند که نفوس و صور موجودات و حوادث
تغذیه در آنها مشبک است و بدینجهت زمانه در عالم علاج
هویدا شود لیکن این اتصال را شرایطی است که اول آنها
صحت مزاج و اعتدال طبیعت است خصوصاً از امراض
دماغیه و ثانیاً عدم امثالی معده و ثقل اغذیه و کثرت بخار
که اگر چنین باشد راهی به عالم روحانیات نیابد و باین سبب
گفته اند که رؤیای الهی رمضان اعتبار ندارد و ثالثاً معتدلی
بودن بصدیق و راست گوئی و اشتیاق بامور روحانیه و
مکدر نبودن بشواغل و کدورات و استعداد و قابلیت
ذاتیه و صفای بهاء جوهر و غالباً بعد از اجتماع شرایط و اتصال
بجوهر روحانیه و معاشرت ملائکه اطلاق بر آنچه در نفوس
مقدس علویین است حاصل شود برای نفس نا طغیه و

او نقش بندد جمله از آنچه در انواع میا و به است از گذشته
 و اینده دنیوی و آخر و به باز از استعداد شخصی خود مانند
 این که هر ایستاده و بنشیند و بپوشد و صورت را و نقش کرد و
 هرگاه در رؤیا صورتی از آن نمود و حافظه محض نمود
 او را و متخیله در آن تصرف نکرد که بنیدیل امثال و اشیا نماید
 آن رؤیای صادقه خواهد بود و اینگونه خواب بدین دنیا
 اندک است پس اگر قوه متخیله در غالب نفوس قویتر هست
 و در حال خواب هم تعظیم ندارد و مشغول در ترکیب صور
 و خصوصاً این که صور مدور که در رؤیا در کمال ضعف و
 سیرع الزوال است و هرگاه صور مدور که بنیدیل شد بعد
 ورود در متخیله بصورت مناسبه از عالم عنصریات مانند
 بنیدیل علم و دانش بنا فیه و شیر و د شمن و مار و سگ و پادشا
 بد و پا و کوه و پو و محتاج تعبیر خواهد بود و آنست که معتبر بداند
 روابط صور علوی و سفلی را بلکه بسا باشد که صورت
 مدور که در رؤیا از ایندکات عیدیه در قوه متخیله شده باشد
 و انگاه تعبیر کمال صعوبت پیدا کند و بدون حدس صائب
 و صفای ذهن تعبیر اینگونه خواب میسر نشود و صور مدور که
 نیز بحسب اشخاص از منته و امکان مختلف شود در مقای
 تعبیر باید شخص معتبر آگاه خصوصیات باشد و هرگاه نفس

ناطقه بحسب استعداد نافرین باشد و یا آنکه کثیر الافس
 بامور و مسائل و عالم سفلیات باشد و اشتغال غالب بشهوات
 و لذات جسمانیته داشته باشد غالباً در عالم رؤیا از مرتبه
 نخبه‌آمل امور و مانیوسه مالتوفه خود بجاور نکند و بمطالعه
 الواح سماویه فائز نشود و معاشرت روحانیین و فلک
 نصیب او نباشد و غالباً در رؤیا همان امور معموله خود
 ادراک کند بصرفات عجب از منجمله و صور مختصره مثل
 اینکه کثرت شهوت و امثالاه معده برای او سبب اعتلام
 و جماع فراهم آورد کر سینه‌افان در خواب بپندد و تشنه‌اب
 و فقیر و حیدان در راه رود و ناچار از این جهش است که اغلب
 مردم مناسبات عالم بیداری خود را در خواب ببینند و
 رؤیای تدبیر و تعلیم ببینند و این مختلاف هر یک حقیقه و
 و سنکاری خود و امثالاه و خواب بپندد و این نوع از
 رؤیا از مجید مستی باضغاث و احلام شده و در رؤایات
 اهل بیت نمی از حکایت کردن اینگونه خواب فرموده‌اند
 بلکه بعد از بیداری استعاده از شیطان کی بدین پراگه القاء
 خیالات باطله و صور فاسده از ناحیه شیطان است و آنچه
 نگاشته شد بشیخه کلمات اکابر اهل علم است و هر کس شرح
 و تفصیل این مقام خواهد رجوع کند بر سوره شمع و بیس

که فیض اعلی نامیده و شرح کافی صدر المناهین و شرح تلویح
و عین البقیع فی شرح بعض کلمات ایشان متالی از منافست نیست
علامه مجلسی و شیخ معاصر فوری و روح الله و جهاد رساء
العالم و ذار السلام و غیره نموده اند و درین مقام تنبیه بر
اموری مهم است اول اینکه توحیه نفوس در رؤیا بعالم روحا
و اتصال بعالم مثال متانیت با عدم نذر کرد و بفظه زیرا که
رؤیا و توحیه حاصل شود که بعد از اتصال نفس بملکوت و ادراک
صور و تنزل بقلب و حواس باطنه نماید و ملازمه نباشد که هرگاه
اتصال شد متزلزل بحواس نیز نشود و محفوظ در ذاکره شود
اگر چه در بفظه قوی الحفظ باشد زیرا که نفس قلیل الاثر و
عدم الالفه بمد رکات عالم مثال است و صور رؤیا مدد
بحواس جسمانی نیست تا آنکه حواسه بان مشاثر شود و در ذاکره
محفوظ ماند و نیز سرعت سیر و حرکت نفس در عالم رؤیا مانع
است از تحفظ بر آنچه ادراک می کند چنانچه موافق تجربه معلوم است
که حرکات نفسانیت چه اندازه سریع است که گویا لای زمان
واقع میشود و شاید مصالح نوعیه نیز مقتضی نسبتان بعضی
منافست باشد چنانچه حضرت ضائق در توحید مفضل فرمایند
که ضائق و کاذب خواهان با یکدیگر مخلوط است که اگر همه حقیق
بود نماهی مردم نمیزد آن بر دند و اگر تمام کاذب بود در انحاء

بر اینها نشود

نبود و بسبب این از خوابها دروغ است تا اعتقاد دویم آنکه نفوس
 قویه اهل علم و ایمان کثیر خواب بینند و نفوس ساذجه که الواع
 نفسانیه ایشان مثال از نظریات است اتصال بعالَم مثال بیشتر
 پیدا کند و مریه این معنی د و خبر است یکی بنوی مریه در مخف
 العقول قال لا یحزن احدکم ان یرفع عنه الرؤیا فانها اذا رسیخ فی
 العلم یرتفع عنه الرؤیا و دویم مریه فی بصائر الدرجات ان
 رجلا واقفیا کان یری فی حلاله و فیه رؤیا بالحسنه و یری له ثم
 یبصر و انقطع عنه الرؤیا فاشکی فی المنام الی ابی عبد الله انقطاع الرؤیا
 فقال لا تغتم فان المؤمن اذا رسیخ فی ایمان یرفع عنه الرؤیا و از این
 جمعه شیخ کراچکی از شیخ مفید نقل کرده که گفته هر کس علما و
 بسیار شد و فهم او و وسیع گردد و رؤیای او گردد باشد و اگر
 سلیم الجسم باشد و خراپه بدید لا محاله حق خواهد بود و این معنی
 ظاهر منافات دارد با آنچه در تفسیر کریمه بشری فی الجنه
 الدینا و اورد شده که مبشرات نومته از خصائص اهل تقوی و
 دین است و شاید سبب این معنی این باشد که شواغل نفس
 بمدرکات نظریه هر چه کثیر باشد ارتقاء بعالَم مثال آسان تر
 شود و نفوس قویه علما و اهل ایمان چون مستغرق بشواغل
 نظریه و اعتقادیه هستند در عالم رؤیا هم قراغت ندارند
 و اغفال از تعلقات و افعیه در غایت صعوبت است بخلاف

نفوس سادة وفي هرگاه نفوس فو به عالم روحانيات متوجه
شوند مراتب خالیه مشاهده کنند که نفوس نافعیه ضعیفه
هرگز از آن مقام نکند و در نبوی فراداست که روپا بمو
نجری بحری الکلم الرعینده و هرگاه قوت نفس مرتبه کمال رسد
خاطر همه عوالم و مشاعر باشد و اشتغال بامری مانع از امر دیگر
نشد مانند نفوس شریفه انبیا و اولیا که انحصار ایشان بعالم مانی
در نفوس و بقیع منافی با ادراکات دیگر نیست و روپای انها بمر
وحی است کثیر الانبیا و خواص شد الانبیا ثالث بعینی نقل
کلام الشیخ صدرایین القونوی فی فکرات القصوص و به کشف
القاب من وجه الباب قال فی الناس الانبیا لا یحیی ثم یملون ان الناس
فی مراتبهم علی اقسام مختلفه فمنهم من یثقل غم نازل قد طبع
علی قلوبهم فلا یصل من قلوبهم شیء مما هو متفشی فی نفسیه بقاء
او منجد الا فی التاد و کمال عارض سریع الزوال بطبی الا بقاء
و قسم یحصل لقلوبهم احبانا صفاء و فراغ من الشواغل و انصاف
من خیاله بعالم المثال المطلق فکلیما بدو که نفوس ساهم فی ذلك
اوقت قائم بعکس انعکاس اشغالاتها الی القلب بعکس من القلب
الی الدماغ فینطبع فیها فان وجد فیما یری اثر حدیث النفس فلیاثر فی
المصورة فی ذلك مدخل الاله من المزاج وان خلت الرقیبا عن
حدیث النفس کان هیئته الدماغ صحیحه بالمزاج مستقیمه کانت

الرؤيا من الله وكانت في الغالب لا تغير لها لان العكس عكس ظاهر
 بصورة الاصل وهكذا هو رؤيا اكثر الانبياء عليهم السلام
 هذا هو السبب في عدم تاويل الخليل ^{عليه السلام} رؤياه واخذ بظاهرها
 ومن صار قلبه مستوى الحق لا ينطبع في قلبه مر خارج بل من قلبه
 يكون المنبع والانطباع الاول في الدماغ ولما اعتاد الخليل ^{عليه السلام}
 الاول وشاء الحق ان ينقله الى مقام من وسع قلبه الحق كان انطبعا
 ما انبعث من قلبه الا في دماغه انطبعا واحدا ولم يظهر بصورة
 الاصل فاحتاج الى التاويل المعرب عن الامر المراد بذلك النقص
 على نحو تعبته في العالم العلوي وذات العقول والنفوس تعبنا
 روحانيا فاعلم ان الرؤيا التي لا تاويل لها ما اوجبه وان الرؤيا
 التي يحتاج الى التاويل يكون لا تزال الطوائف وقد يكون لا كل
 الخلق بخلاف التي لا تاويل لها فافاض حال المتوسطين وقال في
 الفلك البوسفي كل من غلب على خياله الصفات التقديرية احكام
 الانحرافات الخلقية والمزاجية فانه لا يدرك مشرع خياله
 ومحمده من عالم المثال ولا يتصل به عن علم وشهود وان
 كانت الوصلة غير منقطعة ومن حصل له السبر في خياله المقيد
 حتى انتهى الى طرفه المتصل بعالم المثال المطلق بحيث يثابته
 لا يتجاوز من خياله الى عالم المثال فانه يدخل ويدرك فيه
 ما شاء الحق ان يرى منه بل قد يخرج منه الى عالم الارواح ثم

الى فيسبح مخمرة العقيم فيستشرق على جملة من الغيبات والكواكب
 المتقدرة وظهورها في عالم المحر والسمية اذا سمع الرقيا بمن يراها
 ومثله فيغيرها لعدم علمه بما راي ما المراد من تلك الصورة
 الممثلة له وكان المعبر تام المعرفة بالغيب وهو الوطن الرقيا فاقانه
 بشخص الرقيا في خياله واسرها الى عالم المثال فيرى نسبة
 تلك الرقيا من عالم المثال فيستدل بتلك النسبة على الرقيا
 وما تضمنه بل قد يمدد الى عالم الاوسع وما بعد ما حتى
 يقع على الامر الذي قصد ابداءه في تلك الصورة الممثلة بها
 فيخبر عن المراد ويترى في تلك الاخبار تعبير او ما وجد في الرقيا من
 خلل يقضي بعدم المطابقة بين المعنى المقصود باياته والتعريف
 به وبين الصورة الممثلة علم ان ذلك من كدورة بالحق حسب الرقيا
 وانحراف من اجبه وفناء هبة ما غدا واختلال احواله المحسنة
 كالكدب وسوء سيرته والاضمار على امر خبيث ينقص به وقائه
 واحواله المحمودة في ضمن ذلك الوصف الغالب الامر بالعكس و
 اليه الاشارة بقوله صلعم اصد فكم رؤيا اصد فكم حد بثمانية
 في حديث اخر على كتابات افسام الرقيا وحكم الاستدلال فيها الا
 فقال صلعم الرقيا ثلاث رؤيا من الله وهي التي ظهور حكمها موقوف
 على غيبة واستعداد معشدين وعفاء محل وطهارة نفس
 بناني اصاحبها تلقى ما يصل اليه من التعريفات الاطية بوا^{سطة}

محبت سينه ملك
احكام صفا
واحوال
المجودة

الصور المثالية ثم قال ص وروى يا تحرير من الشيطان وهو الذي
 قلنا انها نتيجة الانحرافات المزاجية والتكديرات النفسية
 وفساد الهيئة الدماغية ونحو ذلك مما سبق وروى يا محاسن
 المرء نفسه وهذه من آثار الصفات الغالبة الحكيمة على الرأية
 حال رؤيته الى ان قال والآخر انفس البقعة التي يملؤها التور
 سلطنة فونية بحسب ما كان الباطن حاله من عموم البشع والحق
 بالكلية من الخواطر والتعلقات وخواص الافعال والصفات
 القربية العهد بالثبوت كان ذلك سببا مقينا في سره لا
 وصحة او شام ما اطاع عليه لتأتم في نفسه وانما آخره
 حكم المناجات فانه دليل على قربية النفس بكونها ادركها
 سيمكون في العوالم العالمة جدا في رتبة من حفيظة العالم
 المعاني في الجرد فلا بد من فترة واقعة بين زمان الاطلاع وزمان
 ظهور حكمه ما وقع الاطلاع عليه في زمان ما يقتضيه مكن
 ذلك الامر في كل سماء الى ان يمتدح في كبره بانتهى من
 ذلك الافلاك وما فيه تتم من شانها الى الافلاك الذي هو
 دونها هكذا الى ان ينفلك طبا ان لا يستأمر ومنه سبحانه اقوى
 ما يمر عليه فان لكل كائنات وامر يظهر في هذا العالم من حال
 انقضاء المعنوي من مقام العالم الاعلى واللوح المحفوظ وان
 بالعرش ثم بالكرسي وفي كل سماء منزلة ومقاما وذلك لما مر

فان لم يكن الباطن
 معروفا

وقد ورد في الحديث ان الامر الاخير يبقى في الجحيم بعد مفارقتها
سماء الدنيا ثلث سنين حتى يصل الى الارض فيصل الى الخلق
المختص به وهذا من المكاشفات المجربة والمتفق عليها وسرعة
ظهور حكم الترفيع وما عبرت به دليل على ضعف نفس الراكب
فانما لم تنفع على الترفيع والعروج لشدة صور الامور الكونية
المقدرة وقوعها في العوالم العالوية بل كان غايه عروجها
حالة اعراضها عن اشغالات البدنية والشواغل الكونية
الى الجوى الذي بين الارض وبين السماء الاول فادرك بذلك
القدر من الغطاء الذي استغاد به بعض الكواكب في انشاء
الجحيم بناظر ظهوره وهذا حال عمل البداية من التناهي وقد
جربنا ذلك كثيرا في اعصابنا واصحاب غيرنا من الشيوخ وكذا
في انفسنا زمان البداية انتهى كلامنا في الفوائد التي نقلناه
بطولها في هذه الفوائد ويؤيد بعض ما ذكره من رواه في الكافي
عن ابي بصير قال قلت للصادق عجلت فذلك الروايات الصادقة
والكاذبة يخرجها من موضع واحد قال صدقت اما الكاذبة
المختلفة فان الرجل يراها في اول ليلة في سلطان المردة الغسقية
وانما هي شئ ينجس الى الرجل وانما هي كاذبة مخالفة لا خير فيها واما
الصادقة اذا رآها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملائكة
وذلك قبل السحر ولا تخلف انشاء الله الا ان يكون جنباً

او يكون على غير طهر ولم يذكر الله عز وجل حق ذكره فانها تختلف
وينبسط على صاحبها وسرهما اشار عليه السلام ان في قول الليل يسوء
ويجزم على القلب شوائب فراه في النهار واوله من الامور
وبكره في هذه الصور المختلفة الكثيرة مختلفة بعضها ببعض
وبركها القوة المتخيلة حسبما اتفق ولهذا يبعد العبد عن
ساعة الروح وخائنين ويستولى عليه جنود الشياطين وسببا
اذا اقبلت المحدث في وقت الشكر شك في قراءته ونزل عن القلب
ما اعتراه ونوجه الى الله الاصل ولذا حث الشريعة العبد
على التضرع والمناجاة في الاستغفار في تلك الوقت قال
انما ساعة الاستجابة ان النفس جنت في غفلة ساعة فاطال
والعريف ساكنة ومن هنا قال علماء التعبير وفي الليل الذي
من روى النهار وقالوا اصدق ساعة الرواية عند طلوع الفجر
وعن الصادق اسرع الرواية وبادر بها القبولة والمطابقة
ما مر في الحديث انما ساعة لا تكذب فيها الرواية ونقل عن الصادق
انه قيل للصادق الى كم تناخر الرواية فاذكر ان رسول الله راي
ان كلبا يلعب في دماء اهل بيته وكان التاويل بعد ستين سنة وفي
رواية بعد ثلثين وهو مطابق لما اشتمل عليه الحديث من روى
الحسين في قande علم نجيب خواب از علوم غامضة في باب معتبر
صاحب حدس صائب فكر صافي باشد وبر روايت ومناسبات

عالم ملک و ملکوت متعلق باشد تا تواند تطبیق صورت مثالی با امر
 دنیوی نماید و از احادیث تجسم اعمال و اخلاق در عالم برزخ ظاهر
 که در علم و خفا صورت خاصه دارد مثل آنچه در شده که شخص
 تر پس بصورت مو و چهره بخشود و شخص مشفق کثیر الشهوة
 بصورته خنجر بر و شدیدا غضب بصورت کلبه و خیر
 از حضرت سید الشهداء وارد شده که فرموده غیبه نان و
 سکهای چینه است که در این معنی است که غیبت غایب از رو
 غضب صادر و شود و این که حضرت حسین فرموده در حدیث
 سابق که در خواب دیدم که کلاب در این بیابان بر من حمله کردند
 در میان آنها کلب ایمن بود و اشاره بحال شمر بن ذی الجوشن است
 که کافر مختار بود شدیداً غضب دارای صفات خبیثه
 و ذلیل جو و انچه و سباع و بی حیایانچه در کامل التواریح است
 که زهر بن قین در کربلا نصیحت کرد اهل کوفه را و گفت بر مسلمانان
 حواس است که برادر دینی خود را نصیحت کند و او شما بربک دین
 و ملت هستیم تا زمانی که شمشیر میان ما کشیده شود و خداوند شما
 مبتلا بدین پیغمبر فرود آورد و اباری کنید و دشمنان پسر طایفه
 یمن ^{بنی یمن} بر دارید و جواب او را دشنام دادند و ثنا جوئی این
 زیاد نمودند پس از آن زهر گفت پس اگر اباری نکنید حسین
 را در بنای بخدا بریدار این که بکشید او را تاگاه شمر بن ذی الجوشن

انداخت و فریاد کرد سکوت کن ننگ آوردی تا از ایستادگی سخن
 ز هبیر بوی پاشیخ داد باین ابوال علی غصبه ما ایاک اخاطب انما
 انت یحیئنا و لم یغیر الاسلام منک خلفا من اخلاق الجاهلیة
 و در تذکره سبط مسطور است که ذی الجوشن که مکنی با
 شمر بود اسلام نیاورد و اجابت نمود رسول خدا را و هنگامیکه
 او را دعوت نمود و گفت قوم تو نور الکتب کردند من چگونه
 تصدیق کنم و بعد از غزوه بدر اسبی برای پیغمبر هدیه آورد
 و پیغمبر قبول نکرد و نیزه را آن کتاب است که شمر بر ص بود چنان
 حضرت فرمود که قاتل من بر ص است مشاهده نمودن آن
 کفار را بصورت کلاب از جهت آنست که در دندان کان پیدا نمیشود
 از سگ جانوری نیست صفات همیشه سگ در غالب اهل
 کوفه موجود بود زیرا که غریبی شمن میشد بدافعیت خا
 از ترحم بر ضعیفاء و مسا کین و این جانور را در پله ایست که
 خاصه خود او است زیرا که هر چو آله بدوز سبب غضب
 نکند و نامنافی نمیشد تمام بد عمل نکند مگر سگ که غالباً فو
 غضبته و بغضب غیر متحرک شود و بدون آنکه سببی باعث
 شود یا منافری حادث شود بکمال شدت هجوم کند و حال
 اهل کوفه در معامله سبب مظلومین همین نحو شد زیرا که هم
 آنها از جهت منایعت برید بودند و گرنه از سبب مظلومین چنان

و چنانچه بالنسبه بانها صادر نشده بود و در مقام احتجاج
 بانها فرمود علی م ثقاتو نه اعلی قبل قتلنه امر علی دم سفکته
 تا انرا بیه در خطب خود فرمود **ایچک یشت کشتا من**
ی الششون ما رواه شیخ الفقهاء الناظرین و غیر
 العلماء المبحرین العلامة الحلی ره فی کتاب منتهی المطلب
 قال ان امرأة كانت تزني و توضع او کادها و فرقه بمرد بالناد
 خوفا من اهلها و لم یعمل بهما غیر امها فلما ماتت دفنت و انکشف
 الثراب عنها و لم یقبلها الارض ففعلت من ذلك المکان الى
 غیره فخری لهذا ذلك فجاء اهلها الى التصادق و سئلوا الله
 فقال لا مقی اما کانت تصنع هذه فی حیاتها من المعاصی فاجبر
 بباطن امرها فثان التصادق ان الارض لا تقبل هذه لانها کما
 تعذب بعباد الله اجعلوا فی قبرها شیبام من ترثیه الحسنین
 علیهما السلام ففعل ذلك بنافسرها الله تعالی ترجمه زنی بود فحیه
 می نمود و بار و رمی شد و بجهنم پیرهای خود را و بجهنم
 انهارا از ترس کسان خود و ذانان بود بکار وی جز مادش
 چون مرد و پنهان شد در زمین باز شد باز شد خاک از تن
 او و پند برفت او را زمین پس برداشته شد و بجای دیگرها
 شد و همان گونه شد آمدند کسان از تن نزد جعفر صادق
 و سرودند برای او داستان پس گفت بنما را از تن که چه میکند

این زن در زندگانی خود از کاهان خدا پس از کاهنی ان زن بنی هانی
 کار او و گفت امام صادق که زمین پدید بر دین زن را زین را
 که شکنجه میداده بشکنجه خدا بکذار بدد و کور او و حی
 خاله او چینی از خاک کور حسین پر کردند بآن زنان مگر
 را او پوشانید او را خدا بیانات شبیه باین حدیث در کافه
 روایت شده در باب فضایل امیر المؤمنین جز آنکه حضرت
 امیر غمخیز بود که در قبر او ثوبت مرد مسلمان بکذار بدد تا فرار
 گیرد و از این حدیث استفاده شود گذاشتن ثوبت سید الشهدا
 در قبر میت چنانچه از توفیق شریف امام عصر ارواحنا فداه
 نصیر میج با و وارد است و شیخ الطائفة در مصباح روایت
 کرده از حضرت کاظم است که اب کذاشتن یک خشت از ثوبت
 مقدسه را مقابل وی میت و قبر میجر العلوم و در ذرة البحمة

فرموده و لبنة من ثوب الطهر جعل مقابلا للوجه منه حیث
 حل بلکه توان گفت این حدیث سایر احادیث وارد شده و
 شرافت ارض کر بلا و خصوصاً حائرمقدس بالفحوی و کالت
 دارد بر رجحان نقل اموات بمشاهد مقدسه ائمه و نیز که
 همینکه بودن ثوبت مقدسه در قبر سبب نجات امرزش
 باشد دفن در آن زمین که تمام ثوبت است بطریق اولی سبب
 رستگاری خواهد بود خصوصاً هرگاه مستلزم نبش قبر

بناشد و یا سبب هتک مثلث ممیت نشود و خاصه که ممیت و
نقل کرده باشد شیخ مفید در رساله عزیه گوید که حدیثی
وارد است که دلالت دارد بر اختصاص نقل ممیت بسو بعض
مشاهدان و سوز در روایت که ممیت وصفت کرده باشد بنقل
جنازه خود و شیخ طوسی در مصباح و خایه نیز ثبت بر وانه
داده و گفته از مشایخ ما که این حدیث را شنیدم و در اخبار
معتبره وارد است که خداوند رحیم کرد موسی بن عمران که استخوان
یوسف ابیرون و زاور دانه صر و حمل کند بشام و ازین جهت
که اصل کتاب اموات خود را حمل بشام نمایند مؤلف گوید که
الطوارام سالفند را این امتیاز واقع میشود و اقاد و صورتی که
نقل ممیت مستلزم نبش باشد چون عمده دلیل حرمت نبش قو
اجماع است دلیل معتبر دیگری در دست نیست پس بعد بنا
که در آن صورت هم ملزم بمحو از شد اگر چه بعضی علما تمسک
بمثل حرمت و مثلث ممیت و اخبار قطع بد نباش نموده اند و
محققین منع دلالت کرده اند و اجماعی در حرمت نقل بمشاهد
نیست بلکه اجماع بر خلاف است چنانچه فقهای مذهب صریحاً
نقل کرده اند علامه بحر العلوم در رد گوید و النقل مکرم
و للمشاهد یندب بالاجماع و الشواهد و محقق در معتبر قریب
که نقل اموات بمشاهد مذموم است و شیعه سنت عمل اصحاب

مسئله بران است از زمان ائمه علیهم السلام الی الان و مشهور است
میان شیعه و انکاری ندارند و علامه حلی در تذکره گفته
که عمل امامت بر این است در دگرگونی شیخ شهید و نیز دعوی
اجماع کرده و سید جزائری که نقل خلاف نموده معلوم القائل
نیست محل اعتقاد نباشد بعد از تصریح رؤسای مذهب
باستفراغ عمل شیعه بر محل اموات و اما شواهد استنباط
نقل پس نیز بیست است مثل احادیث وارده در فضیلت دفن
و مشاهد شریفه خصوصاً که بیا و نجف که در محار الا نوار
و غیره مسطور است در ارشاد القلوب بلی مروی است
که از خواص ثریب نجف و دفن در آن سقوط عذاب غیر محاسب
نیکو و منکر است درین باب و پای صنادقه نقل کرده که ملائکه
در عالم رؤیا گفتند که اگر جنازه بر صافه کوفه رسد ما را راهی
بسؤال از او نیست و در فرقه الغری مسطور است که در جنازه
امیر المؤمنین جنازه از زمین جلی بغری نمودند و حضرت یقین
آن عمل نمود و اما محل و نقل جنازه بعد از دفن که مسئله و فیض
غیر باشد پس دانسته شد که دلیل بر حقیقت اینگونه نبش قائم
نشده که غرض از نبش محل بمشاهد باشد بلکه توان گفت که
آنچه در این زمینه متعارف است که جنازه را امانت گذارند در پناه
دیواری یا در سرداب و بعد از زمانه حمل کنند صدق نبش غیر

بر آن نکند و مستلزم رستی هم نیست جمعی از اعیان فقهای نجف
 نبش قبر میجوشند حمل بمشاهد شریفه کرده اند مثل شیخ فقیه کاشف
 الغطاء و علامه بحر العلوم که در ده فریاد و الاقرب الجواز
 للنقل الی جوار من بقرطبه منیل العلی و تفصیل این مسئله
 در کتب اسناد لایته فقهاء مسطور است جماعتی از فقهها
 عظام را بعد از دفن حمل کردند مانند شیخ مفید و سید مرتضی
 و شیخ بوآلئی و دیگران و در زمان فاکه توان گفت شرالزمانه
 است بسبب مخالطه مسلمین با کفار جمله از جمله اسلام بر آن
 عمل اعتراض دارند و آبادی بنار ابرو خراپه اخوت مقدسین دارند
 دین نوراد و پی اراپشند در پی اراپش پراپشند
 بسکه بر او بسته شده برایشان کز نو بدینی شناس پیش باز
 سؤال و جواب شاید بمجال بعضی خاصین رسد که ملائکه
 نقاله معروف است پس چه فائده در نقل اموات بمشاهد
 مشرقه خواهد بود و جواب این است که این نوشتار مانند شنا
 نوشتار شرعیه است که موجب امید وادی و رجای
 و اتقاست و علامه فائده نجات و شرعیات بسیار نادر است
 بلکه اغلب از قبیل مقتضیات است احادیث ذالیه بر ملائکه
 نقاله در کتب مجامیع معبره امامیه دیده نشاء و عجیب آن
 است که شیخ احمد احسانیه در جوامع الکلم در رساله بر خور

گوید که عقل و نقل ^{لا} است و ارد بر وجود ملک نقاله و اینکه
 عدد این ملائک هفتاد هزار است حاصل آنچه در دلیل
 عقل ذکر کرده اینست که ملائک نطفه ^{در} آدمی را قبضه از
 خاک مدفون و مغاوط میدارد هرگاه در غیر ان خاک دفن
 شد نباید از آنجا حمل و نقل شود و سستی کلمات و خیالات
 شیخ مزبور بر اهل بصیرت مخفی نیست بخت ترک کلمات شیخ
 فقیه ندیده کاشف است که در کتاب خویشین ^{لفظ} فی تصویب
 رای المجتهدین گفته که ملائک نقاله مشهور بین امانت است
 و گوید در کربلا قبر بر آشکافتند و از جنازه مرد مؤمنی
 را یافتند که در بلاد نصاری و فاطت کرده بود و نیز گوید
 عشار پیر از نجف فن کردند و مرد مؤمنی را در حمله که
 نزدیک بصره است فن کرده بودند بعد از زمانه قبر عشار
 حفر کردند جنازه آن مرد مؤمن را در ویدند و چون سفر
 آن مرد مؤمن آمدند و شکافتند جنازه آن عشار را در ویدند
 و شیخ معاصر نوری نور در وجه در کتاب نفس الرحمن و ذل
 السلام از بعضی مجامع معتبره و وایان در باب ملک نقاله
 نقل نموده که از کتاب کشف الحق شیخ الطائفة و اینست کرده از امام
 صادق که فرمود که هرگاه قبر شیخ را بشکافتند بجای آن دو
 نفر سلمان و ابوذر را خواهند یافت و آن دو سزاوارتر باین

موضع هستند ابو بصیر و خیره داشت چگونگی مردگان جایجا شوند
 فرمود خداوند را امتضا من از ملک است که نام ایشان نقاله
 است منتشرند و مشاوش و مغاربین و میگردند مردگان
 را و دفن میکنند و جاییکه سزاوار آنها است گاه بر کبر
 جسد مرد را از تابوت او و دیگری بجای او و گذارند از جای
 که کسی نداند و نفی مدخا فانی شاعر بنیکو گفته
 خط مجهول دیم در مدینه ندانستم که از خط و اشیای
 در آن خط اولین سطر این است که جو زانو خود شیدم اینست
 بجان پادشاه سوکت و خود که نزد پادشاه بنیاد شایسته
 و در مصر اعان او اشاره با حادثی است که جسد مطهر امیر المؤمنین
 را نزد قبر رسول بردند پس از دفن در غری مؤلف گوید
 که حدیث نقل جنازه آن دو غاصب منافقانه آمد با احادیثی
 که وارد شده که در زمان ظهور قائم آن دو نفر را از قبرها
 خودشان بیرون آورد و بر درخت آویزد و در دارالسلام
 از بعضی مجامیع معیره نقل شده عن امالی الشیخ عن الصادق
 قال قال رسول الله ﷺ ان الله تعالى ملائکة ينقلون الموتی الى
 بناسیهم و عن میثم التمار قال قلت لامیر المؤمنین جعلت فداک
 انا ذری ان نقل امی الى الحبیة فقال لو کان صانع الخلق و انشاها
 البهادر و فک فی غر المرقض ان رجی الی عمر من الخطاب یجید

قد قتل مولاه فامر عمر بفصاحه اذ دخل امير المؤمنين فقال
 فيم انتم فقال عمر يا ابا الحسن ان هذا عبد قتل مولاه وامرنا بفصا
 فسئل على عمل قتلنا انت مولانا قال العبد نعم قال لم قتلنا قال
 لانه هوى به وطالبني عن نفسي فقتلته فامر امير المؤمنين بقتل
 بنيش فبره فلم يجدوه فقال عاصد بن جبلي سول الله اني سمعته
 يقول من عمل من امتي عمل فوره لوط بحشر وعنه قال السبندو
 هذا الخبر ايضا مما استدل به علي وجود الملك النقاله وفي
 عوالي اللثالي عن كميل بن زياد انه قال سمعت امير المؤمنين
 ع يقول ادفنوا موتاكم ان شئتم فلو كانوا اصحاء ابوا النقالهم
 الملكة الى جوار ربنا الله المحرم ومدينه رسوله المعظم ولو كانوا
 فسقاء اشرا النقالهم الملكة الى حيث يجدونه اهل انهم
 وخبر سابق را که بنجره نقل شد نقل کرده که حکایت شخصی را
 منضم بود خامنه فقيه بنیه شیخ جعفر بن محمد طاب ثراه در کتاب
 حق المبين ثبوت ملك نقاله را نسبت بشهرت ميانه اماميه
 داده ونصديقي يابن معنی مشکل است نه بر آنکه احادیث مذکور
 در کتب معتبره امامیه روايت نشده و اگر مراد بملك نقاله
 بودن ابدان مثالبه است بوا دی السلام و برهوت پس حق
 و يقين و مستفيض را اخبار ما است چنانچه در کافیه مر و است
 از حجه عریضه که گفت امير المؤمنين ع و در ظاهر کوفه است و سخن

می گفت با این خاصیت باندازه که من خسته شده و گاهی نشستم و گاهی
 برخاستم عرض داشتم که شما ملول زدای خود را کمتر درم که
 امایش نماید فرمود بنود مکر سخن گفتن با مؤمن و مؤمنه هرگاه
 بوده بر داشته شود خواهی دید حلقه زده اند و با یکدیگر سخن
 میگویند عرض داشتم ایشان اجسامند یا ارواح فرمود ارواح
 هستند و نیست مؤمن و مؤمنه که وفات کنند و بقعه از
 بقاء ارض مگر آنکه گفته میشود از برای روح او که ملحق شود برای
 السلام و اینجا بقعه ایشان از جنة عدن و نیز در همان کتاب
 مرویست که کسی عرض داشت بجناب صادق علیه السلام که برادر زود
 بغداد است بر سر در اینجا وفات کند فرمود بایکی نداشته باش
 بای تمنا مؤمنی در شرق و غرب زمین مگر اینکه محسوس کند خدا
 روح او را در وادی السلام برسد وادی السلام کجاست
 فرمود پشت کوفه کوپای بنیم ایشانرا که حلقه حلقه کرد یکدیگر
 نشسته اند و سخن میگویند و گفت کوید مراد بار و اح در این اجسام
 اجسام مثالیه است که بالتسبیح جسد عنصری روح است
 بفرینه نشستن و حلقه زدن و در هر حال ابدان عنصریه مد
 مراد نیست و التزام باینکه بدنهای مدفون را از پر خال ملکه
 پیروزند و بحال دیگر برند بقیات بعد از آن بلکه خالف حق
 و عیان است بر آنکه محسوسات ابدان عنصریه در قبور و احما

اینکه شاید از ابصار ما مستور باشد بدین ملکه نظیر سفسطه
خواهد بود و با خبایا غیر قطع الصدور و الترام بامور غریبه
و جهی ندارد و الله العالم بالوفا بکماله
الثانی وسیع و التلویح
روی الشیخ الثقف الامین ابن شهر آشوب فی المناقب عزتار
النسوی قال قال ابو قیل المفضل الحسین بن علی کشف الشمس
کشف بدت الکواکب نصف النهار حتی ظننا انها ه و رواه
فی البحار مسنداً عن ابی فی بیان انها هی یعنی کان مقام
قیامت کریم و انکشاف شمس در روز عاشورا و او مشهور
است شهید در ذکر می گفته که فدا شدن آن شمس کشف
بود عاشورا و رواه ابی هاشم غیری و ابن معینی در کتب علماء
اهل سنت نیز مشهور است ابن حجر در صواعق کوید
که آفتاب در روز عاشورا گرفت بخدی که ستاره ها نمودار
شد در میان روز و فاضل معاصر در شفاء الصدور
از تاریخ الخلفای سیوطی نقل کرده و نیز از سیوطی نقل
کند که در کتاب عقود الجمان گفته که علمای هیئت کمان
کنند که آفتاب منکسف نشود مگر در بیست و هشتم یا بیست
و نهم یا آنکه آفتاب در روز وفات ابراهیم پیغمبر که در بیست
الاول بود گرفت و در روز عاشورا ^{ظننا} فاضل حسین بن علی

بود منکسف شد چنانچه در ثواب پنج مشهور است ازین
 قبیل نقل بسیار نموده و نقل ثار یکشدن دینا سه روز
 زیاده از نقل کسوف شمس است ادعای ثواب معنوی
 از کثرت نقل موقوف برین اسلام چنانکه در کلام معاصر
 مر بوراست استیغادی ندارد و علامه مجلسی در جز
 چهاردهم بحار کرمین افتاب در روز عاشورا و گرفتن ماه
 در شب عاشورا نسبت به بکثرت از کتب عامه و خاصه داده
 و نیز در جز و هجدهم وقوع خسوف بین زاد و شب روز عاشورا
 نسبت بر وایت داده مؤلف از حسین الحسینی با بصاعت
 فیلسفه علم و کتب اکتف نشد رکن امامت رضوان الله علیه
 بر خبری که هر یک در کسوف خسوف عاشورا باشد مکرر در
 فقره زیارت منسوب به ناحیه عقدا سه و در مروی بودن
 آن زیارت نیز کلام است شاید نظر علامه مجلسی که حدیث است
 خیر یا حادثی باشد که در باب کریمین افتاب بر حسین
 مظاهروم بکسوف و حرث تا چهل شبانه روز وارد است چنانچه
 در کامل الزیارة و غیر آن است در بعض کتب زمان این کسوف
 سه هفته و سه روز نیز تحدید نموده اند و شاید مراد باین کسوف
 نیز که افتاب باشد نه کسوف اصطلاح و از روایات کامل الزیارة
 این معنی ظاهر است مثل آنچه از زاده روایت کند که گفته قال

ابو عبد الله یازداده بکنا السماء علی الحسین اربعین صباحا
بالدم وان الارض بکنا اربعین صباحا بالتواد وان الشمس
بکنا اربعین صباحا بالسوف والجمرة الحدیث فی المناقب
عن زاده عنه فی بکاء السماء قلت فما بکائها قال كانت
الشمس تطلع حمراء وتغيب حمراء پس ممکن است که در اینگونه
احادیث مراد حدوث نیر که و سرخ مخصوص باشد در جرم
نیر بن نه اند که کسوف و خسوف معهود مراد باشد و اما خسوف
مراد خصا بص کلام مجلسی است و ممکن است بسبب بعضی حوادث
نیر که در جرم شمس حادث شود که شبیه بکسوف نماید یا آنکه نظر
بعقدورت بالغه خسوف کسوف حقیقی هم واقع شود و غیر
زمان مقابل نیر بن واجتماع چنانچه در زمان ظهور قائم
محدث احادیث معتبره وارد شده و تدبیر رب که است اینچه را
که ذکر شد روایت معتبره که در کافی وارشاد مفید مسطور
است که گرفتن افتاب ریمه ماه رمضان و گرفتن ماه ذی الحجه
انما از علائم ظهور دولت حق قائم است و از زمان هبوط
ادم تا قیام قائم واقع نشده و در کتاب فقیه و محاسن بر فی
مروپست که افتاب و ماه دو این از آیات الهیه است جاری
باشند بنقد پر خدا و منکسف نشوند بموت و حیوانات اجد
و بر مطلع خیر مخفی نیست که در سنه شصت یک هجری که

سینه شهادت باشد موافق نقل اهل تواریخ غرائب بسیار
واقع شده مثل باریدن خون از آسمان و نیز که هوا و وزیدن
بادهای سخت و تراوش خون بر جامها و دیوارها و بیرون
آمدن خون از زیر سنگ و کلوخ بدست المقدس و امثال آن
که در کتب تواریخ مانند کامل التواریخ و غیره مزیور است
علمای مخالفین که متهم بتشیع و غلو نیستند اگر در امثال
زمانه با که حدود سنه هزار و سیصد و بیست هشت
است بسبب آمیزش و معاشرت مسلمانان با کفار و ملاحده
و زنا و فحشاء و کاذب و مجاری غایت فی الجمله خارج باشد
محل طعن و انکار واقع خواهد شد و حسن ظنی بعلمای اسلام
باین نمائند و علمای این عصر را چاره از ابتدای بعضی احتمالات
نیست و لن یصلح القطار ما افسد الدهر و ازین جهت احتمالی
در کلمات اسلام ذکر شد خصوصاً که نص صریحی در
کسوف شمس و قمر و غاشور و احادیث معصومین نیافتم
والله العالم بحقایق الوقایع خاتمته علمای علم هیئت گفته اند
و حسن و نجر به بین موافق است که قمر جز بیست کسوف و صیفی
و از مقابل با شمس کسب نور نماید و هر مقدار از قمر که محاذ
با شمس پیدا کند روشن شود و چون قمر از شمس کوچک
تر است همیشه نزدیک نصف از برابر افتاب است و شریف

و نصف کثر او نار یک و چون در یک نقطه مجتمع شوند پهنه
نار یک بطرف بسکنه زمین باشد و از روشنی آن هیچ نمایا
نشود و این در سه شب آخر ماه است که محاذ نامیده شود
و هرگاه اجتماع نیز برین در حواله عقده و اسر ناذ نبه افع شود
جرم مقرر میان خط بصر و اقتاب خایل شود و روی اقتاب
پوشاند و کسوف حاصل شود و خورشید پیره نماید و آن
پیر که رنگ ماه است اول که منگی از جانب غربی اقتاب پیدا
شود و ازین جانب نیز شروع بانجلا نماید و اگر استقبال در
حوالی یکی از دو عقده واقع شود که زمین میان اقتاب و
خایل و مانع از وصول ضوء اقتاب بماه شود و خسوف واقع
شود و جرم ماه برنگ اصل خود نماید و در اسناد پشاهان
عصمت خسوف و کسوف را بعبارات و بیانات دیگری ادا فرمود
اند که نزدیک بهیم عامه ناس که بجه از علم و باطنی هستند
باشد و از باب کلمه الناس علی قدر عقولهم در کافه از سید
بیژاد روایت شده که خداوند در بایه خلق کرده میان زمین
و آسمان و آن دریا معین کرده مجاری اقتاب ماه و هفتاد و
ملک مقرر فرموده که میگردانند فلک ادر مجاری خود
و چون گناه بندگان بسیار شود و خدا خواهد بندگان را
عتاب نماید باینکه از آیات خود امر فرماید ملک موکل بفلک

و او امر کند هفتاد هزار ملک را که زایل کنند بخاری فلک را از
 جای خود پس می کرد افتاب را در پای پوشیده شود و روشن
 او و تغییر کند رنگ او و چنین کند تا ماه و چون خورشید شمس
 و قمر را بحالت اول برگرداند آنها را بحال اول برگرداند آنها را
 و از دریا بیرون آورد و نرسد از کسوف و خسوف جز شیعیان
 ما چون چنین شد پس فرج کنند بسوی خدا و باور جوع نمایند
 و بعضی علمای ظاهر و باطن بر طواهر این حدیث کرده و مضایقه
 از ناویل نموده و برخی قائل بدو نحو کسوف و خسوف شده اند
 یکی آنکه منجم اخبارنا بل شدن زمین و جرم قمر نماید دیگری بعبور
 بزرگ و با این اقوال از تحفیف بعید است جماعی طبیعت این باور
 باقوا عدم نموده اند و گفته که مراد بدر یا سائیه فاه و سائیه
 آن است در خسوف مراد سائیه زمین است که بشکل مخروط است
 و حایل شود میان افتاب و ماه و این تغییر مجازی است گفته
 اند تحفیف بر طواهر وقتی لازم است که مخالف حس و عیان بنا
 و چون طواهر مخالف حکم صریح عقل شد چاره از ناویل بنا
 و هرگاه اهل علم هیئت استخراج خسوفین کرد و علم قطعی
 حاصل نمود بر وقوع خسوف یا کسوف در ساعت معین و همان
 طور که استخراج کرده بود واقع شد چگونه توان بر او اظهار
 داشت که استخراج تو خطا است و خسوف بواسطه فرو رفتن

ماده در روایا است و هرگز از علم فطری بخلاف نکرده و بدانکه موجب
 بی اعتقادی و بطول امر خواهد شد ملاحظه آنکه معین است
 محل اینگونه ظواهر هر بر نفسیه است که بفهم عامه نزدیک نماید و
 چون در صدر اسلام وضع ظهور و شرع افلاس اهل
 آن زمان و اندیشه را بصیرت باحوال کواکب و استخراج کسوف
 نبوده چاره ازین نوع عبارات نزدیک بفهم عامه مردم
 نبوده و باید دانست که آنچه درین حدیث شریف ذکر شده
 که خسوفین از معاصی عباد است منافات ندارد با آنکه به
 سبب حیل و زمین و جرم قمر باشد زیرا که حیل و میزان
 مقرر و زمان معینی ندارد و ازین جهت است که خسوفین
 در ظهور و سنوات مختلف میشود و مثل سیاح کائنات
 مضبوط نیست و یا باشد که در سالی متعدد واقع شود
 و در سنوات عده و واقع شود یا با اختلاف واقع شود
 از جهت آنکه وقوع حیل و زمین که سبب اینکار است را داده
 حق الهی و واقع شود و سبب الاسباب است و اینها در حقیقت
 است الا الى الله نصیر الامور و چون مشاهده خسوفین سبب
 فرغ و خوف است ناشی از معاصی عباد شرعیه و قدسه نما
 و توجیه را واجب فرموده و از اغاوت و تیرگی که این
 زمان مشاهده شد و امر است که در شبیه هجدهم جماد

الاوله سنه هزار و سیصد و بیست و هشت هجری در اول
 زوال صدای هوائی در میان آسمان و زمین حادث شد مانند
 صدای توپ بسیار عظیمی که شلیک کنند و گره آتش و یکی
 سرخ و کداخته باندازه جرم فراز طرف جنوب بحر که سر بهیه
 بسمت شمال متحرک شد و از شدت سرعت حرکت آن اثر حرکت
 آن در هوا بقدر پنج پاشش دقیقه باقی بود مانند گذشتن
 غراب از دریا و اهوان را ایمان فمرا کثراستماع صوت و هتاهت
 گره متحرک را نمودند و بحال شد و شب بهر نیست و نیم در شب
 جمعه سیزدهم شعبان از سنه مزبوره قریب بطلوع فجر شهابها
 از سمت مشرق این بلاد حادث شد که در جبهه روشنی او از
 ماه افزون تر بود بمیان این روشنی داد که تمامی خانهها
 تاریک مانند روشنی اول و زور روشن شد و حرکت
 بطیبه بسمت مغرب متحرک شد و در آخر کار منلا شد و
 بعد از ده دقیقه تقریباً صدای رجو حادث شد بسیار
 مهیب هولناک که تمام مردم بیدار شدند و اکثری که در
 خواب بودند بیدار شدند و وحشت تمامی روی داد و تقریباً
 هشت دقیقه صدای بلند شد مانند توپ عظیمی که در کوهستان
 شلیک شود و تا کنون چنین حادثه در جوشیده نشده بود
 امید است که از علائم ظهور فرج باشد و حوادث انقلاب

دوين سنه و سنه فاضله بيا و ارفع شدة و الله العالم

الحسين بن علي

مارواه الصدوق في العلل و اروي كنبه و ساير كتب الامم
اجازة عن جماعة من المشايخ العظام و الفقهاء الاثبات الاعلا
منهم الفقيه النقيب المنتهي اليه و ياتيه الامامية في عصر تاج
الحاج الامير زاحسين بن الميرزا خليل الطهراني في نسخة اعلى الله
قدره و نور قبره في مشهداني الفضل العباس سلام الله عليه
والشيخ المحدث الثقة العامد و العالم انعام الزاهد نجى
اثار اهل البيت الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي قدس
روحه القدوس في سورة طه و ان والسيد الاقبال اجل
والفقيه الاوحد الاكل السيد محمد المصطفى الفقيه
طاب مسج في سورة سارة و الشيخ الجليل البارع و الفقيه
الكامل الجامع الامير زافع الله المشتهر بالشرعية في المشهد
الفرابي ادام الله فضله عن ابي حمزة الثمالي قال قلت لابي جعفر
عليه السلام يا بن رسول الله انتم كلتم قائمين بالحق قال بلى قلت
فلم سمى القائمة قائما قال لما اقبل جدى الحسين بن علي الملقب
الى الله عز وجل بالبكاء و انا في قالوا الهنا و سيدنا انقل
عن فضل صفوتك و ابن صفوتك و خيرتك فاحي الله اليهم
قروا و عز في و جاز الى لا تنف من من و لو بعد جن و كشف الله عن

الائمة من ولد الحسين الملائكة فسرت الملائكة بذلك فاذا
 احدهم قائم يصلي فقال الله عز وجل بذلك القائم انتقم منهم
 انتهى وروی فی کامل الزیارة عدة اخبار فی هذا المعنى و
 بعضها فان قام الله طهر خل القائم بیانات از روایات کثیره استغناء
 شود که در پیام قائم انتقام از کشتنندگان و ستمکاران استبد
 الشهداء کشیده خواهد شد و در زمان رجعت
 و در برزخ و در قيامت و کلاکت دارد بر اینکه مصیبت این
 مظالم نزد خداوند بزرگتر برین مصیبات است هم چنین انتقام
 کشد از ذریره آنها و از کسانی که راضی بفعال ایشان باشند و
 این معنی در احادیث امامیه و از معنوی دارد در اینکه خداوند
 خونخواهی خواهد نمود از حسین و خون او را مینگرد تا قیام
 قائم چنانکه گذشت و این معنی از خصائص او است چنانکه
 کرپشت آسمان و زمین و حرث افق و آسمان و کسوف شمس
 و قرار بومه از آبادی و لعن کوفت را عیب بر قتل او و کرپشت
 جن و اقامه ماتم او در عالم و ناپیدا یکدرد زیارت قبر مقدس
 او و طلب نمودن شفا از تربته و قضیلت سجده بر او و تبرک
 گرفتن و جنون بزرگ گرفتن سببه تمامی از خصائص آن حضرت
 است بل ممکن از بل نیز مانده خصائص فی الاحکام التکلیفیه
 مثلا لا یجوز لغيره مثل الاستماع عن بیعة الطاغیة مع الضرورة

اليها والقائه بنفسه لشرفه في معارك الهلكة مع علمه بما يجري
عليه وشرفه في ذراية وودائع النبوة للنبي واذنه في مجاز
الصبيان وامثال ذلك وقد اشار الى بعض ما ذكرنا العلامة
المجلى في نضا عيف البحار وهما سؤال قد مضى الجواب عنه
في الاحاديث السابقة من ان فائدة زاري فائدة الحسين لا
يجمع فواعدا العدل وفي العلل والعيون سئل الهروي ايضا
عن حديث روى عن الصادق ع انه قال اذا خرج القائم فندى زار
فائدة الحسين بفعال ابائهم فقال هو كذلك فقال فقول الله
عز وجل ولا تزدوا زرة وزرا خرى ما معناه قال صدق الله
في جميع اقواله ولكن زاري فائدة الحسين برفضه بفعال
ابائهم وبقتلهم بها ومن رضى شيئا كان كمن اتاه ولو ان رجلا
قتل بالمشرق ورضي بقتله رجل بالمنزلة لكان الواجب عند
الله شريك القاتل وانما يقتلهم القائم لرضاهم بفعال ابائهم
الخبر وهو كاف في معناه ولعل السرفه ان الافعال تعتبر
لكشفها عن النية والارادة وهي المناط في العقوبات الا لئلا
كما اشير اليه في اخبار خلود الكفار في العذاب من ان يقتلهم لا
على الكفر لو كانوا خالدين والمعبر في كون الانسان جهنميا
خباثة جوهر ذاته وكون كآبه في بيته وان لم يصدر من جوارحه
فعل خارجي هو معنى مسئولية الفؤاد في قوله ان السمع

البصر والقواد كل أولئك كان عن مسئولا كما ورد التفسير
به وبشير اليه ايضا ما ورد في عدة اخبار من الحق اولاد الكها
يا بائناهم فافهم واعلم ذلك فانه سر لطيف وقوله في هذا
الخبر كشف الله سبحانه لعل المراد به اياته الاعيان الثانية طم
في الوجود المطلق العلي وشهود الملائكة لها على طبق ما يخرج
من ممكن الغيب الى الشهادة وفيها عدة كتابية عن قيامه بالبراهين
واقامة اساس العدل وصلاوة كتابية عن خضوعه لله تبارك
وتعالى ونصرة اليه اليه اشير في خبر الكامل فاقام الله لهم ظلا
القائم او كتابية عن اجسامهم المثالية البرهانية اعني البرزخي
الغيبية الساكنة في المقدمة على نشأة الملائكة واشارته الى حقيقة
العقلية وانوارهم الاصلية المقدمة على اجسامهم المعنوية
وارواحهم النفسانية بمرئيتين المثالية اليه اخبار عديدة
خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفي عام وان الله خلقهم
من نور عظمته قبل خلق السموات والارض والكرسي قوله
عليه السلام بذلك لقائم انتقم منهم الظان المراد به الانتقام
في زمان الرجعة كما تقدم من قوله ولو بعد حين وبشير اليه
قوله منهم وان كان يمكن ان يكون المراد الاعين منهم ومن ذراريهم
والقائم من الالقاء الخاصة به روح فناء وان كان معناه
مستغنى في اياته عليه السلام ان امير المؤمنين من الالقاء

الخاصة بحقه على ولا يطلق على غيره ولا يرضى بالتلفيق الا
 من كان منكم حقيقا في خبره على ما وردت به الرواية كما نقلها في
 منار الوسايل وما ورد مما يدل على خلافه كما رواه الجليلي
 في امامة البحار في باب انهم عليهم السلام في الفصل الثاني
 عن كتاب الاختصاص في طرح او مؤول وان كان لنا فلهم
 يتعرض له في معاني الاختصاص في القائل انما لا يفيهم بعد
 ما يموت كره ورواه في الاكمال ايضا وهو المراد بما رواه
 الشيخ في كتاب الغيبة لا يفيهم بعد ما يموت كان عباده
 بقاءه عليه السلام مما تواتر به الاخبار بل تشهد به الضرورة
 والبيان وعلل بقاءه بالحق وفي ارباع الفقيه انما القائل
 دعي الناس الى الاسلام جديدا وعمدا ثم الى اخره في شرحه
 عنه الجمهور والمراد بنجد بغير اسم الاسلام ومقتضى القرآن
 بعد اندراسها بطول الزمان فكانما نبت عليها عتاك
 النسيان والبداشير في عدة اخبار بانى على الناس بدين جديد
 وكتاب جديد ويوم على العرب شديد يعني بالدين الجديد
 الاحكام الواقعية للاسلام غير مبينة على الظن والتخمين
 والقياسات الباطلة من دون نية ولا خوف ولا تأخذه
 في الله لومة لائم وبالكتاب الجديد القرآن الوافي الذي لا يزل
 ينطق به الرحمن ببناء على وقوعه في الدنيا والآخر

وبيان حقائق الحركات على ما هو عليه في نفس الامر بحيث كلما
يسمعه هل الظاهر من ايه جديد اكا شاهد حال جمهور الامنة
بالنسبة الى بعض النوايا والوارد من اياته عليهم السلام
التي هي بطون القرآن السبعة والسبعمان وتكثر اثباتا
الاسلام بان النبي صلى الله عليه وآله مهدي الامنة وورد في عدة
اخبار انه سمي مهديا لانه مهدي الى كل امر خفي وانه مهدي
الى كل امر مضلول عنه ومن القاب عليه السلام المنظر لان لغية
نكش ايامها ويطول امدها فينتشر خروجه المخلصون وينكروها
المزايون ويستهمز بذكره الباحدون ومن القاب الخلف
الصالح وصاحب الدار يعني دار العسكري العزيز لا عنقا
الشيعية ان له حقائق امواتهم والمنصور لقوله نعم انه كان منصورا
كما فسر في الخبر واشهر القاب المهدي وقد ثبت عن النبي
ص ان المهدي يملك الارض ولا يغلب عليه ان اسمه اسمي
واسم ابيه اسم ابي وهذا كان معروفا عند طوائف المسلمين
وهذا هو الذي دعي عبد الله ابن الحسن في شمسة ابيه
محمد او لقبه بالمهدي طمعا في ان ينتقل اليه الامر و
نسبته بالمهدي العباسي بذلك الجمع ايضا وظن بعض
الزيدية بان زيد بن علي هو المهدي الموعود فلما قتل قال
مروان بن الحنفية شاعر بني امية صلبنا لكم زيدا على جذع

حكم ابن العباس
الكلبي

نخله ولم ارمه دبا على الجذع بصلب واعلم انه غير خفي
على المشدرب الماهر ان اصحابنا الامامية في دهر ذاهق كانوا
اسماء الامامة بالبراهين والنصوص كالبنين المرصون
مع شدة ابتلائهم في كل عصر بعد وقاهم ولم يكن لهم قط سيف
شاهر بل لم يكن في ايديهم غير الدليل الباهر ولم ينو انواع
اقامة الحج ولم يكن ثواني سفل الموضع ولم يباو اعز حوض الحج
حتى جمع الله لهم الشمل وصنعوا في الاسماء كتباً بقبضة كافية
في معناها وافيه في معراجها جزاهم الله عن الاسلام واهله
خير حتى صباح ذلك الصباح واغنى الصباح عن المصباح
واستفاض قول النبي الخاتم وشاع وانتشر في جميع الارض
وفرع القلوب الاسماء ان الائمة اثني عشر وكلام من قرأ
ومن صلب على سبع فاطمة وانهم اثنا عشر عينا انبياء
من البحر الاعظم بحياة الشفوس بقاءها في ادوار العالم
وان الارض لم تخل طرفة عين من نبي او وصي من بدو الخلق
وهبوط ادم والاساخن باهلها وانقطع امد ماوان
الامامة وباسنة الهبة وموهبة وبابنة بوثة الملك من
بشاء وبزعة من بشاء وانهم اشخاص معتنون معصون
مطهرون قد نص النبي على اشخاصهم واسمائهم بدء الله
باولهم وختم بانحسارهم وخبثان احدهما الهول من الاخرى

ولقد اجازوا من الاسلام الطبرسي فيما افاده من ان اخبار
 الغيبة اذا سبقت زمان الحجة بل زمان اسبه وحده عليهم السلام
 هذه نعلقنا لكيسا نبتة هذا في امامته ابن الحنفية والناووس
 والمطورة في ابي عبد الله ولبي الحسن عليهما السلام واثنينا
 الحمد ثون من الشيعة في اصولهم المواقفة في ايام السنين
 الاماميين الباقر والصادق واشروها عن النبي والائمة
 واحد بعد واحد صحيح بذلك القول في امامة صاحب الزمان
 بوجود هذه الصفقة له ومن جملة ثقات المحدثين والمصنفين
 من الشيعة الحسن بن محبوب الزاد وقد صنف كتاب المشيخة
 التي هو في اصول الشيعة اشهر من كتاب المزني وامثاله قبل
 زمان الغيبة اكثر من مائة سنة وذكر فيه اخبار الغيبة فوافق
 الخبر الخبر فانظر كيف حصل الثبوتان لصاحب الامر عليه السلام
 على ما تضمنه الاخبار الشايقة بوجوده عن آياته وحجوده
 انتهى وقد كانت هذه الاحاديث بمرثية من المسلمين وسمع
 منذ اوله في افواههم مركزه في خواطرهم مثبتة في زبرهم
 ودقاتهم لا ينكرها معاند محاسد ولا مكابر مجاحد يتوارثها
 خلقا من سلف بل كتب جماهير علماء السنة اشمل لها من
 كتب الشيعة فعليك بما ارجعه كتب شريفة معقودة لذكرها
 مثل كتاب ينابيع المودة للسيد المعاصر السيد سليمان

الحنفى القندوزى وكتاب البيان للحافظ البكى الشافعى
ومن اراد الوقوف على الحقيقة فليراجع كتاب كشف الاستار
لشيخنا المعاصر الثورى نور الله فسيح قبره فانه جامع لكل
باب مبين للصواب ولا يفتى لمن طالعده وناقله شك لا
ارنياب والذى ينبغي التنبه عليه ان احاديث ظهور
المهكم وعلا مانه مختلفة جدا ففى بعضها تفريب الامر
بعضها تبعية وفي بعضها الايمان والشكايه مثل انما
دولته بنى فلان وفي بعضها الاجمال في المراد مثل خروج
نار من المشرق ورايات سود من خراسان وامثال هذا مما
ضبطها المحدثون في كتب الغيبة ومن هذا الباب طلوع
الشمس من مغربها فانه قد يؤيد بطلوع شمس الولاية الغائبة
من افق النبوة كما في خبر الامام علي بن ابي طالب عن ابي
علي اشراط الساعة حيث قسره صمصمة بن صوحان ^{لله} بد
وبعض ابقائه على ظاهره وامن به من غير تاويل ومن العجب
ان العارفين الفاضل والحكيم الكامل القاضى سعيد القمي
مع طول باعه في العلوم الحكيمه وقوة ذراعه في تاويل الاقا
امن بظاهره قال في اربعين في الحديث الخامس والعشرين
الوجه في طلوع الشمس من المغرب هو ان كلاما في هذا العلم
الاسفل اعوز من لما في العالم الاعلى حتى انه لم يسقط هنا

ورقة الاوقد هبط هناك روح من الارواح درجة وقد فتح
 ذلك في الاغنياء والبراهمين ومشاهدات ارباب اليقين
 فطلوع الشمس على النسيم المشاهد بالعيان انموزج لشروق
 انوار الارواح من مشرق الازل في كل ان كما قال تعالى كل يوم
 هو في شان وغروب الشمس كناية عن غروب هذه الانوار
 في مغارب المواد الشافلات وغياها الجباب الاراضى
 الموات التي فيها عين حنة ينبع منها ماء الحيات وبذلك
 عبرت النشأة الدنياوية حيث لا بد ان التي هي الاراضى المبتنة
 فاذا اعلنت الارادة الاصلية بمارة النشأة الآخرة فذلك
 انما يكون باربع النجوم الفارزة اى الارواح الملازمة للمادة
 الى ما انتسبت منه فيجب ان تطلع في حالها من ذلك المغارب
 من وجه الى رب المشارق والمغارب لما كانت من الواجب
 الضروري في العناية الالهية مطابقة الحكاية للحكي عنه بل
 السبب للسبب كانت الشمس هي المعدة للمواد القابلة للمصير
 بانتقالها من استعداد الى اخر بل هي السبب القوي باذن الله
 في حدوث الارواح وظهور رعا وشرقياتها ووجب ان تطلع في
 اولها من مغربها حتى تتبعها طلوع الارواح من مغاربها وهذا
 برهان على وجوب هذا الطلوع لا ينكره ارباب الترتيب والسمو
 ثم قال رحمه الله واما فيصح طلوع الشمس من مغاربها على وجه

بظان الأصول البرهانية ولا يخالفها من أشكال الأمور و
 أعضائها ولا ريب في أن تحقيق ذلك بان يسكن الفلك الأعظم
 وينتقل ساير كواكبها التي من المغرب إلى المشرق
 أو ينتقل هو أيضا على التوالي البروج واجعا عن الحركة التي
 على خلافه فصاحبها أن الصفار هو من نلامدة مولانا
 الثاني بثلاثة وسائط على أن نقل المولى الفاضل المنير
 مولانا محمد أمين الاستر آبادي في الفوائد الهندية ذهب إلى
 أن الترابيين في ارضاء هم المفسرون وحيدوا الاختلاف في نقل
 الكواكب فيمكن أن يترادف ذلك إلى حيث ينطبق منطق البروج
 على معدل النهار فلا يكون مركز الشمس حينئذ محسوس
 حركتها الدائرية التي من المغرب إلى المشرق في وقت خروجها من
 خلفها بالكتابة لهذا الوضع وذلك هو عبارة الشاهد الآخر
 حسب ما أخبر به الشرع انتهى أقول هذا مع تسليم بعض المراتب
 بقتضى الامكان ولا يكفي ذلك لاهل الايقان وكنت أنا في نشأ
 الزمان أرى نصير ذلك في عالم الطبيعة وجوبه في العناية
 الهيكلية بناء على أن حركات الكواكب شبيهة شوقية وأوضاعها
 احوال وجدته لما يشرق عليها افافانا انوار قدسية وبفيض
 عليها اشراقات عقلية ويلمع طابوارق وبانية حركتها كالنور
 ويدبرها بالسماع كل حين وذلك الحركة ليست بالجرف وباتي

جملة انقضاء بل بحسب ازادة كلية في العناية الالهية وخصوصا
اشرايات تناسب ظهور الحقائق في طريق البعد وفوجب
حركة كل واحد من الافلاك على البجته التي تصلح لنظام النشأ
الاولى فاذا حان حين رجوع الاشياء الى اصولها ورفق
عمارة النشأة الاخرى وانتقال النفوس الى دار البقاء و
ذلك لمقتضيات الاسماء الالهية وجوب تحقق المكافاة
في الحكمة الربانية نظير اشرايات مسببة عن تلك الارادة
على تلك النفوس الشريفة الفلكية موجبة لوجود سما
مخالف للاول وتشرق لها لو اجمع نورانية مناسبة لذلك
التعقلات تعودية مقتضية لان تحركاتها تقابل
الحركات الاول اذا كانت انما تنسب عن التعقلات
والارادات ولا ريب ان كل مقول يقتضي امرا غير ما
يقضيه الاخر فالتعقلات والارادات ولا ريب ان كل مقول
يقضيه امرا غير ما يقضيه الاخر فالتعقلات الاول انما
هي لاطهار الجواهر العقلية في بساط الشهود وابرار الانوار
القدسية في موطن هذا الوجود والتعقلات الاخر انما
هي لعود تلك الانوار الى مشارفها ورجوع الفروع الى
اصولها فتختلف الحركات وتتقابل الجهات وذلك كما
يعرض لرباب الوجود بارقة غريبة لم يشاهد

ان يتحرك على خلاف ما يتحرك اولا واعتبر ذلك بالدولاب بالنظر
الى صاحبه وبالحركة وجب من ذلك بحكم المضاميات في المثلث
ان يتحرك بنسبة الارادات حركة تقضي عمارة النشأة الاخرى
على الخلود والبقاء في مقابلة الحركة الاولى القابلة للفناء
وذلك يستلزم طلوع الشمس من مغربها كما يراه اهل العرفان
وعندى ازهدا ستر لطيف غير منافي للاصول البهائية
على المندرج في الحكمة المتعالية كقوله ثم اردت في هذا
بنور عرشي في بيان هذا المقام من شاء رجع اليه خاتمة قال
القاضي السعيد ايضا في اربعين في شرح الحديث الرابع
ومما يناسب نقله في هذا المقام ما روى عن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله ثلثمائة شمس في الارض فلو هم
على قلب ادم وله اربعون قلوبا لم يدر على قلبه منى له سبعة
قلوبهم على قلب ابراهيم وله اربعة فلو هم على قلب جبرائيل
له ثلثة فلو هم على قلب ميكائيل له واحد قلبه على قلب اسرافيل
فاذا مات الواحد من الثلاثة ابدل الله مكانه من الاربعه واذا
مات واحد من الاربعه ابدل الله مكانه من ثلثمائة واذا مات
واحد من ثلثمائة ابدل الله مكانه من العامة يدفع البلاء عن العالمين
بيكم وفي هذا الخبر فوائد اولها انه يدل على الترتيب الذي
ذكرنا بين جبرائيل وميكائيل واسرافيل وان اقدمهم واشرفهم

تحقيق فاضل

٤٣٤

حديث

منزلة هو اسرافيل كما يظهر من كون المنسوب الى جبرائيل اربعة
والى ميكائيل ثلثة والى اسرافيل واحد وذلك لترتيب مراتب
الاعداد وان الواحد اقدم ولكون الاربعة عبارة عن الاوثان
والاوثان في مرتبة من الافراد الذين عدد هم ثلثة وكذا ^{فرا} الا
انما يخدمون الواحد الذي هو قطب الاقطاب فتدبر وانشأ
ان ذلك الخبر فان كان باروا العامة لكن بحقيقة كسغار بنا
العبان وما ورد عن ائمة اهل الايمان اجمالا وتفصيلا اما
اخيرا الاجمال فكما ورد عنهم عليهم السلام في عدة مواضع ان القائم
من اهل البيت معه اثني عشر نقيبا يامرهم بالخدمان وهم
معه بالخدمان واثني عشر نقيبا واما التفصيل فقد ورد
عنهم عليهم السلام في دعاء امة داود النبي يدعي به من عمل
الاستفتاح بعد ما ذكر فيه التساوة على الملائكة والانبياء
والرسل والاولياء وائمة الهدى بهذه البارة اللهم
صل على الابرار والاولاد والسباح والعباد والمخلصين
والصالحين والزهاد واهل الجود والاجتهاد الى اخر الدعا
وانت خير بان ذلك على ان وجود هؤلاء الاولياء مما يقو
به ائمة الثالثة اعلم ان الثمانية الذين قلوبهم على قلب
ادم يسمون بالنقيباء وذلك اذ في مراتب الاولياء ولذلك
كان عدد هم كثيرا وسموا بالنقيباء لحر كهم وسيرهم البلاء

لمعاونته العباد والأرباب الذين فلوهم على قلب مومني عليه السلام
 هم النجباء لكوهم انجبت الأولين ولائهم نجباء عند الله انجبتهم
 من خلقه والسبعة الذين فلوهم على قلب ابراهيم هم البداة
 والوجه الوحيدة شمتهم بذلك هو انهم بقدر ورون على النبوة
 في الهياكل والقلب في الصور والأربعة الذين فلوهم على
 قلب جبرئيل يسمون بالاولاد لان الأكثر ان يقوموا لفسطاط
 على الأربعة قوائم ولما كان امور عالما لكون انما يقوم بهم
 ستة الاولاد والثلثة الذين فلوهم على قلب ميكائيل انما
 يسمون بالافراد وذلك لان الثلاثة اولاد اولادها
 واشرفها حتى قيل ان ايجاد العالم انما يكون عن ثلثة لان الله
 لما احدث السموات والارض لا يكون الا عن الفردية والثلث
 اولاد افراد جعل الله ايجاد العالم عن نفسه وازادته التي
 هي نسبة التوجه بالتحصيل لتكوين امره وقوله الذي هو
 مباشرة الامر الايجادى بمعنى كلمة كن والعين واحدة والنسب
 مختلفه فقال سبحانه مشير الى الامور المذكورة وانما هو
 شئ اذا اردناه ان نقول له كن فيكون انتهى فيل سمي اولاد
 لانهم مجالى للفردية الحقيقية وهذا بالحقيقة ترجع الى ما
 قلنا والواحد الذي قلبه على قلب اسرافيل هو قطب الاقطاب
 والنوثة الاعظم اذ به يقوم دائرة الوجود وهو مغيب

كل مكروب لولا هلمادت الارض باصله واقامت الشاغة
من ساعته وهو يقبلة الله في ارضه وتحت على عبادة القنا
بامر خاتم الاولياء وصاحب الارض والسماء كما نص عليه
الاخبار ومكاشفات اهل الاسرار قال صاحب الفتوحات
واما ختم الولاية المجدية فهي لرجل من العرب من اكرمها صلا
وهو في زماننا اليوم موجود عرفت به سنة خمس وثمانين
وخمسمائة ورايت العلامة التي اخفاها الحق فيه عن عبون
عباده وكشفها لي بلبينة فار من جنى رايته خاتم الولاية
منه وهو خاتم الولاية الخاصة لا يسله كثير من الناس قد
ابلاكه الله باهل الانكار عليه غمما انفق به من الحق من ستره
وكما ان الله ختم محمد صلى الله عليه واله نبوة النشيرة كذلك
ختم الله بالختم المجدي الولاية التي يحصل من الوارث المجدي
لا التي يحصل من ساير الانبياء فان من الاولياء من يورث
ابراهيم ومنهم من يورث موسى وعلية فهو كآء بوجدون
هذا الختم المجدي ولا يوجدون على قلب محمد من انتهى قال
ذلك من الفصل الثالث عشر من اجوبة الامام محمد بن علي
الترمذي انتهى كلاما لقاضي ووجدنا نقله مطابعا لما
في الفتوحات وذكر الشيخ الثقة الكفعمي في حواشي جنة
الامان عند ذكر دعاء امير داود عن علي ان الابدال بالشا

وهم خيابد من كل خيار والاوتاد هم صفوة الابدال
والسباح هم الصائمون والسباحة في هذه الأمة الصبا
وقيل ان الارض لا تخلو من القطب اربعة اوتاد واربعين بدلا
وسبعين نجيبا وثلاثمائة وستين صالحا فالقطب هو المهد
عليه السلام ولا يكون الاوتاد اقل من اربعة لان الدنيا كالنجمة و
المهدي كالنجم وثلاث اربعة اوتاد او قد تكون الاوتاد
اكثر من اربعة والابدال اكثر من اربعين والنجباء اكثر من
سبعين والصالحون اكثر من ثلاثمائة وستين والظان
الخضر والباس من الاوتاد فهو مائة وستين الاوتاد القطب
واما صفوة الاوتاد فهي لا يتقارن من ربهم طرفه عين
ولا يجمعون من الدنيا الا الابرار لا تصد منهم صفوات
البشر ولا بشر طيفهم الصالحين شرط ذلك في القطب واما
الابدال فدون هؤلاء في المراتب وقد تصد منهم الفضلة
فيستار كونهما بالتذكرو ولا يتقارن دنيا واما النجباء فدون
الابدال واما الصالحون فهم المنفون الموصوفون بالعدالة
وقد تصد منهم الذنوب فيستار كونه بالاستغفار والتد
قال الله تعالى ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان
تذكروا فانهم مبصرون جعلنا الله من القسم الاخيرنا السنا
من الاقساما الاول لكن ندين الله بحجتهم ولا ينهم ومن اجب

فوما حشرهم في ال اذ انقص احد من الاوتاد الاربعه وضع
بدله من الاربعين واذا انقص احد من الاربعين وضع بدله من
السبعين واذا انقص احد من السبعين وضع بدله من الثلاثين
وسنين واذا انقص احد من الثلاثين وضع بدله
من سائر الناس الله اعلم بالصواب انتهى وقال بعض الحكماء
ان الله رجا الهم رجال الاسماء وهم تسعة شعرون رجلا ورجل
جامع يقال له الغوث والفرد والقطب الجامع لا يعرف احد
من هذه التسعة وسبعين مع اسماء الهم جميعا منه وقال
بعض علماء علم الحروف من كان من هؤلاء في رجال الحروف
النورانية كان الطالب عليه الظهور وارتفاع الصفة من كان
في رجال الحروف الظلمانية كان الطالب عليه الخفاء وتحول
الذكر وهذا القطب هو الذي عند الحكماء مدبر العالم
وانسان المدينة وهو المسمى بفار قبط في قول عيسى عليه السلام
نحن نأينكم بالثبيل واما الناويل فسيأتي به الفار قبط في
آخر الزمان وقال الشيخ كمال الدين انما شأنه في ناويل انه
الفران لا يفر بالحق والخفيقة المهدى فان فر له صلى الله
عليه واله ان الزمان دار الى ان وصل الى النقطة التي بدء
منها مطابق لان الخاتم الاولياء هو المهدى لانه في الحقيقة
هو الخاتم للولاية والنبوة والرسالة والافاق والانفس

والقرآن والشرع والاسلام والدين كن الكرم موفو عليه
 قائم به بامر الله لانه القطب والوجود لا يقوم الا بالقطب لا
 يبغي الا به كالتوحى فانه لا يفي نفسه ولا بدور الا بالقطب الله
 اقول روى الشيخ في الغيبة بسند عن جابر الجعفي قال قال
 ابو جعفر عليه السلام بيابن القاسم بين الركن والمقام ثلثمائة
 وبنف عدة اهل بدو وفيهم الجبلاء من اهل مصر والابل
 من اهل الشام والاختيا من اهل العراق فيقيم ما شاء الله
 ان يقيم وروى المسعودي في كتاب اثبات الولاية ان الله
 عز وجل انتصر وينصر ثلثين من اولاد ابي طالب
 رجل فسئل عن نصيبهم فقال ثلثمائة وثلثون عشرة
 طائوت وثلثمائة وثلثون من اهل بيت يوم بدر مع النبي
 ص وثلثمائة وثلثون من اهل بيت في احد وستمون
 رجلا الذين قتلوا مع الحسين في يوم القربى هذا اخر ما
 اردنا ابرده في اربعين الحسين ولعل الله تعالى يوفقنا
 لنا ليف سالة موجزة في دفع شبهات الملحدين واقامة الحجج
 والبراهين وتعرض لكثرة من شاهد القائم من اهل البيت
 ونواشر اخبار الائمة الظاهرة بين غيبته وظهوره وانشا
 علماء الشيعة وفقهاءنا الاماميين في عصر سيدنا
 ابي محمد العسكري في العراق واليمن ودبل وطيبرستان

واهواز وخراسان و قزوین و کاشان و غیره از این بلاد و
 وفور تصنیفات و تألیفات و مشدود و عمیق و تحقیقات
 بما لا یقی معه مجال للزبان و حاشا لهم ثم حاشا لهم عن
 التواضع علی امر الابدان فانه البراهین و سطوع الحق من
 الاشیء المبین و لیس یصح فی الافهام شیء اذا احتاج
 التوار الی دلیل و ناهیک فی هذا الباب من ارجعة کتب
 المورخین و فهارس المصنفین فی احوال العلماء و الروايات
 و ضبط الاشیاء و الثقات و نظم الکلام بنقل توفیق سر
 و جد بخط سیدنا ابی محمد العسکری ع علی ما شهد به زعم
 جماعة من العلماء العظام منهم المحقق الذوائی و الحکیم العلیم
 محمد الحنفی و هو هذا قد صدقنا ذی الحقایق باقدام
 النبوة و الولاية و نورنا سبع طرائق باعلام القوة و الهدایة
 فمخبر ليوث الوغی و غیوث التندی و قنا السیف و القلم
 فی العاجل و لو آء الحمد فی الاجل و اسبنا خلقا الدین و
 حلفاء الیقین و مصابیح الامم و مضائیح الکرم فالکلم البس
 حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء و روح القدس
 فی جناز الصاعرة ذاق من حدائقنا الباکورة و شیعنا
 الفیة الناجية و الفرقة الزاکية صار و النادر و اوصونا
 و علی الظلمة الباعونا و سلسل فرسینا بیع الحیوان بعد

لَطَى النَّبِيَّ إِنَّ لَهَا أَلَمَ وَلَهْوَ الطُّرَاسِ بْنِ زَيْدِ بْنِ
وَمِنْ هَذَا الْكِتَابِ دُرَّةٌ مِنْ دُرَرِ الرَّحْمَةِ وَقِطْرَةٌ مِنْ بَحْرِ الْحِكْمَةِ
وَكُتِبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ
وَمِائَتَيْنِ وَمِائَتَيْنِ الْمَوَاطِنَ عَلَيْهِ فِي الْغَيْبَةِ الْكُبْرَى فِي تَطَا
الْفَرَجِ وَالْإِتِّحَاحِ فِي الدُّعَاءِ سَيِّمًا الدُّعَاءَ الَّذِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ الْمَعْرُوفُ بِدُعَاءِ الْحَرِّ فِي وَهْوَةِ اللَّهِ بِأَرْبَعِينَ
بَارِئًا بِمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَالْمَدَائِرِ
فِي الْقَنُوتِ بِمَا زَوَّاهُ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي عَقِيلٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
وَقَالَ بَلَّغْنِي أَرْضَادِي فِي مَا كَانَ بِأَمْرِ شَيْعَتِهِ أَنْ يَنْشَوِيَ بِهِ
بَعْدَ كَلِمَاتِ الْفَرَجِ وَمِنْ هَذَا الدُّعَاءِ الْبَائِلُ الْخَصَّاصِ الْإِبْرَاهِيمِ
وَنَفَلْتَ الْأَقْدَامَ وَأَنْتَ دُعَيْتَ بِالْكَافِ وَالْكَافِ بِشَرِّهِمْ
نَجَّوهُمْ فِي الْأَعْمَالِ رَبَّنَا أَفْرِغْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ
أَنْتَ خَيْرُ الْفَاجِحِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا وَ
قِلَّةَ عَدَدِ نَاوِظَاهِرِ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَدُفُوعِ الْفِتَنِ بَيْنَنَا
فَفَرِّجْ اللَّهُمَّ ذَلِكَ بَعْدَ نَظِيرِهِ وَإِمَامِهِ حَقِّ نَفَرَةِ إِلَهِ الْحَقِّ
أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَلِنَحْمُ الْكَلَامَ حَامِدًا لِلَّهِ مَسْلُوبًا وَفَرَحًا
مِنْ تَحْرِيرِهِ وَثَابِتًا لِيَفْهَ بِمَنَاهِ الْجَانِبِ الْعَبْدِ الْمُنَرِّفِ لَشَفَاعَةِ أَهْلِ
الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالْمَرْجَى لَا يَزِيدُ فِي عِزِّهِ عِزَّادُ خِدَامِ عُلُومِهِمْ حِفَاطُ
أَحْكَامِهِمْ الْغَاصِرِ الْحَاجِ وَأَقْلَ الْحَاجِّ مِيرَاحُ حَسَدِ الْفَرَقِ عَفَى اللَّهُ

نسیم صبح صوفی غزلینا
سواد زلف خط خال مشکین
شراب شمع نقل عیش مسکن
دلی کو سوز دازد اینجده
هی خیر اهر که اندر کین عین
چه خوشتر باشد که بعد از این
جمال الله شود از غیب طالع
د مدار قرن قدر کفیه
اگر اسکندر دوزخ را زین
بار از آنا الحق مرغ نوح
همی گوید منم آدم منم نوح
منم موسی منم عیسی بن مریم
جهان شد نیر چون شمع
نمای جام جهان رخسار
جهان ویران ز جور جور
نور ان نگوئی خدای
به بین ما را اسپر بخت
نمونی و شو شمشیر خدای
نمای عدا که خدا کن داد خواهی

د هان غنچه لعل کلعدان
هی قلع لب شپش برین دانه
خوش است اما برای شاد گاه
کجا سودی بود از لاله زار
بگویم هر چه او اندر بهار
بامید که نشاند امید واران
دیدار او اندر دین و یاران
بیار دایر و حجاب باران
چشمت آب حیات تشنه گاه
که بر واران اندر و شادان
خاک را در و قهر یان جانان
ستم پیوسته است ز ما نان
خدا باد و در سان خوش شادان
که خستند از تعب آینه اران
ز سالوستی این کدم نمایان
خدا را سوی ما و کز شتابان
کرفتار شکنج و زکات
بکش و آنکه بکش فرعون هاما
ز جانین ای پناه بی پناهان









